نسخه ۱



داستانهای کودکان

مشخصات کتاب

سرشناسه: مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، 1388

عنوان و نام پدیدآور: دانستنیهای کودکان/ واحد تحقیقات مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان.

مشخصات نشر: اصفهان: مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، 1388.

مشخصات ظاهری: نرم افزار تلفن همراه و رایانه

وضعیت فهرست نویسی: فیپا

موضوع: آموزش و پرورش کودکان.

موضوع: والدین کودکان.

موضوع: کودکان-- روانشناسی.

موضوع: پرسش ها و پاسخ های کودکان.

موضوع: روانشناسی تربیتی.

تربیت کودک در جهان امروز

منبع

نویسنده: بهشتی احمد

سایت کتابخانه تبیان

مقدمه

مقدمه چاپ چهارم.

بحثی در خصوص تزکیه و تربیت در قرآن.

اکنون که برای چهارمین بار، این کتاب به زیور طبع آراسته می شود، جا دارد که هم درباره خود کتاب توضیح مختصری داده شود و هم درباره تزکیه و تعلیم در قرآن قدری بحث کنیم، هرچند که در کتاب تربیت از دیدگاه اسلام (1) درباره این مساله بحث شده است، ولی در این جا بحث جامع تر و گسترده تری مورد نظر است.

1 درباره خود کتاب.

خواننده گرامی باید توجه داشته باشد که نگارش این کتاب به سال های دهه پنجم از قرن حاضر تعلق دارد و طبعا شرایط و اوضاع و احوال آن زمان، با شرایط و اوضاع و احوال این زمان که در دهه هشتم این قرن به سر می بریم، تفاوت بسیار دارد و نباید خواننده عزیز تصور کند که شواهد و قراین و حوادثی که مطرح شده، تعلق به این زمان دارد.

در حقیقت در این کتاب، مطالبی با استناد به آیات و روایات و نظریات علمی مطرح شده که همیشه تر و تازه و شاداب است و کهنگی و فرسودگی ندارد و مطالبی به عنوان شاهد و نمونه از زندگی کسانی آورده ایم که از تربیت و تعلیم و تزکیه قرآنی به دورند و به همین سبب، گرفتاری هایی پیدا کرده و ضربه ها و لطمه های جبران ناپذیری خورده اند.

طبعا این گونه مطالب با استناد به جراید و مطبوعات آن زمان، وارد کتاب شده و بیانگر شرایط اجتماعی و سیاسی آن زمان است وخود می تواند برای نسل حاضر، شاهد زنده ای باشد که بدانند به برکت ایثار ملت و

فداکاری ها و مبارزات مستمر، جامعه ما در چه شرایطی بوده و اینک در چه شرایطی

به سر می برد.

بیان سرگذشت ها و عواقبی که دامنگیر گذشتگان شده، می تواند برای آیندگان درس عبرت باشد تا بدانند که بازگشت به شرایط گذشته، نتیجه و ثمره ای جز همان بدبختی ها ندارد.

برای انسان، درجا زدن و به گذشته بازگشتن، آن هم گذشته فاسد و تباه، خسارت و ضرر و زیان بزرگی است.

ما نباید مصداق این آیه قرآنی باشیم که پس از معرفی پیامبر اکرم ر به عنوان فرستاده خدا این سوال را مطرح می کند:

افان مات او قتل انقلبتم علی اعقابکم (2) ، آیا اگر پیامبر خدا بمیرد یا کشته شود، شما عقب گرد می کنید؟ معلوم می شود دو گونه انقلاب داریم: انقلابی به پیش و انقلابی به پس.

همیشه باید در پی تحول و دیگرگونی باشیم.

کژی ها را راست و سستی ها را استوار و ناهمواری ها را هموار و عیوب را اصلاح و نقص ها را کامل کنیم، نه دست روی دست گذاشتن مطلوب است و نه بازگشت به جاهلیت.

عصر ستم شاهی این مملکت، عصر جاهلیت بوده و عصر انقلاب، عصر مبارزه با کژی ها و ستیز با همه آثار انحراف و انحطاط است و همان به که از لابه لای کتبی نظیر کتاب حاضر که در آن دوران، از سر سوز و درد به قلم آمده و کژی ها و نا استواری ها را به نمایش گذاشته، چهره آن عصر را بشناسیم و قلب پاک جوانان را از آن، متنفر کنیم.

این کتاب که در آن دوران نگاشته شده، هم دردها را گفته و هم راه های درمان را.

مفاسدی که در آن زمان، دامنگیر بسیاری از خانواده ها و نسل جوان آن روز بوده، نتیجه نظام تربیتی طاغوتی و فاصله از نظام تربیتی اسلام است.

تکیه زدن نیروهای

طاغوتی و ایادی استعمار بر مسندهای قدرت، نتیجه ای جز تباهی ارزش ها و بر باد رفتن مقدسات نداشته است و اینک که عوامل مزاحم بر افتاده اند، باید قدردان و شاکر نعمت و در راه رشد و تکامل، پویا و پرتلاش بود و فرصت را از عوامل شکست و انحطاط و انقلاب به اعقاب سلب نمود، هر چند خطر، همیشه در کمین است و اگر رگه های سکولاریزم و پلورالیزم و لیبرالیزم و فمینیزم و هرمنیوتیک که در لابه لای بسیاری از سخنان، مسموع و مشهود است، قطع نشود، بعد از انقلاب به پیش، نوبت انقلاب به پس و بعد از پیش روی و غلبه بر نهادهای جاهلیت طاغوتی، نوبت عقب نشینی و تسلیم می رسد.

حاشا و کلا که ملت مسلمان، چنین رویکرد شومی را متحمل شود و راهی بپیماید که خواب نا آرام دشمن را آرام و تب و لرز و اضطراب و آرامش را نقاهت و شفا بخشد.

2 درباره تزکیه و تربیت در قرآن.

برای بررسی این مساله، زیر هشت عنوان بحث می کنیم:.

الف) تعریف تزکیه و مقایسه آن با تربیت.

ب) اهمیت تزکیه در قرآن.

پ) تزکیه، هدف است یا وسیله؟

ت) ارتباط تزکیه با ایمان، تقوا، جهاد و.

ث) اسباب تزکیه.

ج) ارتباط تزکیه و تعلیم.

چ) آثار تزکیه.

ح) اهداف تزکیه.

این بحث ها صرفا قرآنی است و به همین جهت است که آیات متعددی در لابه لای بحث ها مطرح و احیانا از کتب تفسیر نیز استفاده می شود.

* * * الف) تعریف تزکیه و مقایسه آن با تربیت.

واژه تزکیه، مصدر باب تفعیل از ریشه زکا است

راغب اصفهانی از واژه شناسان برجسته قرآن می گوید:

اصل الزکا النمو عن برکه اللّه تعالی و یعتبر ذلک بالامور الدنیویه و الاخرویه (3) ، اصل زکات، رشد و نموی است که از برکت خداوندی باشد و این، هم به امور دنیوی اعتبار می شود و هم به امور اخروی.

اهل لغت می گویند:

زکا یزکو زکا و زکوا و زکی یزکی زکی الزرع: نما، هنگامی که فعل زکا و سایر هم ریشه های آن را به کشت و زرع نسبت دهیم، به معنای رشد و نمو آن است.

همین ریشه هنگامی که به باب تفعیل رود و به خداوند نسبت داده شود، به معنای تطهیر و نمو دادن و اصلاح است و هنگامی که به صورت جمله زکی ماله آورده شود، به معنای این است که شخص، زکات مال خود را داده است و هنگامی که به صورت زکی نفسه ذکر شود، به معنای این است که شخص، خود را ستوده و تبرئه کرده است.

در قرآن مجید، هم ثلاثی مجرد این ریشه به کار رفته و هم باب تفعیل آن.

نکته شایان توجه این که ملزوم رشد و نمو، پاکی است.

تا موجودی پاکیزه و صافی

نباشد و عوامل مضاد و مزاحم از او دور نگردند، در خور رشد و نمو نیست و به همین جهت است کسانی که می خواهند آراسته به فضایل و مکارم اخلاقی شوند، باید نخست رذایل را ریشه کن کنند و عوامل باز دارنده را از خود دور گردانند.

مگر ممکن است که دل، خانه و آشیانه شیاطین باشد و در عین حال، خانه و آشیانه فرشتگان گردد؟ هرگز فرشته، همنشین دیو و رذیلت، همنشین فضیلت و خوی نیک، همسایه خوی زشت نمی شود! خلوت دل نیست جای صحبت اغیار دیو چو بیرون رود فرشته در آید به همین جهت است که گاهی در کاربرد مشتقات واژه، تنها پاکی مورد نظر است و گاهی تنها رشد و نمو و گاهی هر دو.

در مورد دادن زکات مال، ممکن است تنها پاکی مال از حقوق دیگران، منظور باشد و ممکن است هم پاکی و هم افزونی مال، مورد توجه باشد.

در مورد تزکیه نفس و خودستایی، فقط پاک کردن نفس از اتهامات، منظور است و قطعا رشد و نموی در کار نیست.

اما آن جا که فعل تزکیه به خداوند یا رسول گرامی او نسبت داده می شود، تطهیر و نمو دادن و اصلاح مورد نظر است، چرا که ملزوم، بدون لازم و لازم بدون ملزوم تحقق ندارد.

این که راغب، رشد و نمو را مخصوص دنیا یا آخرت نمی کند، به خاطر این است که اگر موجود، استعداد رشد دو جهانی داشته باشد، محال است که به برکت خداوند، رشد و نمو کند و رشد و نمو او فقط دنیوی باشد و از رشد و نمو اخروی محروم گردد.

و اما تربیت از ماده ربا یربو

ربا و ربوا گرفته شده که به معنای زیادت و افزونی مال است و به همین جهت است که واژه ربا به معنای سودی است که ربا خوار به دست می آورد.

مشتقات تربیت در قرآن کریم، در دو مورد استعمال شده است:.

1) می بینیم هنگامی که موسی در برابر طغیان و استکبار فرعون قیام می کند تا مستضعفان را نجات دهد، فرعون به او می گوید:.

قال الم نربک فینا ولیدا و لبثت فینا من عمرک سنین (4) ، آیا در دوران کودکی، تو را در میان جمع خود تربیت نکردیم و سالهایی از عمر خود را در میان ما نگذرانیدی؟! در این جا فرعون خودش را مربی موسی معرفی می کند و از این که متربی در برابر مربی قیام کرده و تاج و تخت او را به خطر انداخته، مورد عتاب و ملامت قرار می دهد.

سپس می گوید:

و فعلت فعلتک التی فعلت وانت من الکافرین (5) ، و کاری را که نباید انجام دهی، انجام دادی (و یکی از ما را کشتی) و حال آن که تو از کسانی هستی که کفر نعمت می کنند.

آری فرعون دو منت می گذارد و دو اعتراض می کند:

دو منتش یکی نجات موسی از رود نیل و پرورش او و دیگری نگهداری او در میان خانواده برای سال های متمادی است.

دو اعتراضش یکی سابقه آدم کشی و دیگری کفران نعمت است.

او با دو منت خود می خواهد بگوید که از موسی انتظار کمک دارد، نه انتظار مخالفت و با دو اعتراضش می خواهد بگوید:

کسی که سابقه آدم کشی دارد و کفران نعمت می کند، شایسته رهبری و رسالت نیست.

پاسخ موسی به فرعون، بسیار جالب است، او می گوید:.

فعلتها اذا وانا من الضالین (6)

، من اقدام به آدم کشی کردم، در حالی که از بی خبران بودم.

در حقیقت می خواهد با پاسخ به اشکال دوم فرعون، به ظاهر وانمود کند که آن موقع، راه حق را نمی دانسته و خداوند بعدا راه حق را به او نشان داده است، ولی در باطن، منظورش این است که کشتن آن قبطی حق بوده، و او از عواقب ناگوار آن، بی خبر بوده است، بنابراین، پاسخ وی به فرعون، توریه است، یعنی گفتن سخنی که باطنش حق است و ظاهر آن برای مخاطب، معنای دیگری افاده می کند، یعنی گوینده، زمانی که در بن بست قرار می گیرد، هم در باطن دروغ نمی گوید و هم به حسب ظاهر، مخاطبش را راضی می کند و از بن بست خلاص می شود.

سپس می گوید:

ففررت منکم لما خفتکم فوهب لی ربی حکما و جعلنی من المرسلین (7) ، به دنبال حادثه قتل، چون از شما ترسیدم، فرار کردم وخداوند به من علم و دانش بخشید و مرا از فرستادگان قرار داد.

پس قیام و اعتراض موسی به خاطر فرمان حق و علم و آگاهی ناشی از رسالت است و لذا این جا پاسخ دومین اعتراض فرعون هم روشن می شود، چرا که کفران نعمت خداوند به مراتب، زشت تر از کفران نعمت فرعون است، وانگهی نعمت هایی که در اختیار فرعون است، همه از آن خداست، کاری که موسی کرده، در حقیقت، شکر نعمت است، نه کفر نعمت.

و اما پاسخ وی به منت های فرعون چنین است:.

و تلک نعمه تمنهها علی ان عبدت بنی اسرائیل (8) ، آیا تو که بنی اسرائیل را به نده و برده خود کردی، بر من منت می گذاری؟

یعنی منشا نعمت و منت

تو ظلمی است که بر بنی اسرائیل روا داشته ای و اگر بنی اسرائیل اسیر ظلم تو نمی شدند، من هم گرفتار تنور آتش و امواج نیل و ورود به کاخ شوم تو نمی شدم.

2) در ضمن توصیه هایی که قرآن کریم در مورد وظایف فرزند نسبت به والدین ذکر کرده، دستور می دهد که: و قل رب ارحمهما کما ربیانی صغیرا (9) ، و بگو: پروردگارا، همان گونه که آنها مرا در کودکی تربیت کردند، به آنها رحمت کن.

معلوم می شود که تربیت به معنای بزرگ کردن است و به همین جهت است که در آیه، اختصاص به دوران صغر و کودکی پیدا کرده است.

در دعای ابوحمزه ثمالی از ادعیه سحر ماه مبارک رمضان و از زبان امام سجاد (ع) که بزرگ ترین و برجسته ترین نیایش کننده عصر خویش است، چنین آمده: وارحمهما کما ربیانی صغیرا، اجزهما بالاحسان احسانا و بالسیئات غفرانا (10) ، پروردگارا، همان گونه که آنها مرا در کودکی تربیت کردند، آنها را رحمت کن.

به آنها در برابر نیکی، پاداش نیکو و در برابر بدی ها، آمرزش عطا کن.

از این بیان معصوم، استفاده می شود که تربیت با احسان و سیئه (نیکی و بدی) جمع می شود و به همین جهت، انسان مکلف است که پدر و مادر راکه تربیتش کرده و از خردسالی به بزرگسالی اش رسانیده اند، دعای خیر کند و از خدا بخواهد که نیکی ها و زحمات پسندیده آنها را پاداش دهد و بدی ها و سیئاتی که از لحاظ وظیفه مادری و پدری مرتکب شده اند، مشمول مغفرت خویش سازد.

بنابراین باید بگوییم: تزکیه و تربیت، مغایر یکدیگرند، چرا که تربیت، مخصوص دوران کودکی است و تزکیه به دوران

خاصی اختصاص ندارد.

از سوی دیگر، تربیت با سیئه جمع می شود، حال آن که تزکیه به هیچ وجه باسیئه سازگار نیست.

اهمیت تزکیه در قرآن

یکی از برنامه های مهم در نظام آفرینش، بعثت انبیاست.

بعثت، مکمل خلقت و تامین کننده اهداف آفرینش است.

اگر در نظام آفرینش، بعثت نباشد، قطعا اهداف آفرینش تحقق نمی یابد، یعنی نظام آفرینش، نظامی عبث و بیهوده خواهد بود.

قرآن کریم برای بعثت انبیای عظام الهی، اهدافی ذکر کرده است.

این اهداف در چهار آیه تکرار شده است:

1) کما ارسلنا فیکم رسولا منکم یتلوا علیکم آیاتنا و یزکیکم و یعلمکم الکتاب و الحکم؛ 127؛ و یعلمکم مالم تکونوا تعلمون (11) ، همان گونه (که با تغییر قبله، نعمت خود را بر شما کامل کردیم) رسولی در میان شما از خودتان فرستادیم که آیات ما را برشما تلاوت کند و شما را تزکیه نماید و شما را کتاب و حکمت بیاموزد و آنچه نمی دانستید به شما یاد دهد.

برنامه ها و اهداف رسالت در این آیه عبارتند از: الف). تلاوت آیات و پی در پی آوردن آن به صورت نظامی صحیح.

ب). تزکیه.

پ). تعلیم کتاب و سنت، بنابراین که حکمت به معنای سنت نبوی باشد یا تعلیم کتاب و اسرار و فلسفه ها و علل و نتایج آن، بنا بر معنای دیگری برای حکمت، و البته اینها نیز داخل در سنت می باشند، مگر این که سنت را به معنای احکام صادره از مقام رسالت بدانیم.

ت). تعلیم چیزهایی که مردم آنها را نمی دانستند.

البته اینها هم داخل در تعلیم کتاب و حکمت است و گویا از راه ذکر خاص بعد از عام می خواهد بفهماند که اگر پیامبران نبودند، بسیاری از علوم و حقایق بر بشر مخفی و

مکتوم می ماند.

2) ربنا وابعث فیهم رسولا منهم یتلوا علیهم آیاتک و یعلمهم الکتاب والحکمه و یزکیهم انک انت العزیز الحکیم (12) ، پروردگارا، در میان ایشان پیامبری از خودشان مبعوث کن که آیاتت را برایشان تلاوت کند و آنها را کتاب و حکمت تعلیم دهد و تزکیه شان کند که تو عزیز و حکیمی.

در این آیه که از دعاهای حضرت ابراهیم خلیل است، تمام اهداف و برنامه های آیه قبل، بجز چهارم، آمده است.

3) لقد من اللّه علی المومنین اذ بعث فیهم رسولا من انفسهم یتلوا علیهم آیاته و یزکیهم و یعلمهم الکتاب والحکمه وان کانوا من قبل لفی ضلال مبین (13) ، خداوند بر مومنان منت گذاشت که در میان آنها پیامبری از خودشان برانگیخت که آیاتش را بر آنها تلاوت کند و آنها را تزکیه کند و کتاب و حکمت تعلیمشان دهد و حال آن که آنها از پیش در گمراهی آشکار بوده اند.

در این آیه نیز به سه هدف و برنامه اشاره شده و هدف چهارم ذکر نشده است.

4) هو الذی بعث فی الامین رسولا منهم یتلوا علیهم آیاته و یزکیهم و یعلمهم الکتاب والحکمه وان کانوا من قبل لفی ضلال مبین (14) ، خداوند همان است که در میان مردم امی، پیامبری از خودشان برانگیخت تا آیاتش را بر آنها تلاوت کند و آنها را تزکیه نماید و کتاب و حکمت تعلیمشان دهد، وحال آن که آنها از پیش در گمراهی آشکار بودند.

در این آیه هم فقط به سه هدف اشاره شده و معلوم داشته که محیط بعثت و نشر آیات و احکام شریعت در میان مردم امی بوده و منظور از امی،

مردم درس نخوانده یا مردم منسوب به ام القری یعنی مکه است.

در این چهار آیه، یکی از اهداف و برنامه های مهم پیامبر اسلام، تزکیه انسان ها شمرده شده و در حقیقت می توان گفت: تمام برنامه های او در تعلیم و تزکیه یا برابر اصطلاح روز در تعلیم و تربیت خلاصه می شود.

پ) تزکیه هدف است یا وسیله؟ از آیات قرآنی گاهی استفاده می شود که تزکیه هدف است نه وسیله و از برخی دیگر، عکس آن استفاده می شود.

1) آیاتی که تزکیه را هدف می شناسد:

الف آیات چهارگانه مربوط به اهداف و برنامه های بعثت که شرح آنها گذشت.

ب آیات مربوط به انفاق مال و صدقه و زکات.

در این گونه آیات، فایده و هدف انفاق و صدقه و زکات، تزکیه و تزکی اولی از ناحیه فاعل و دومی از ناحیه قابل ذکر شده است.

راغب اصفهانی درباره زکات می گوید:

زکات به چیزی گفته می شود که حق خداست و انسان، آن را از مال خود جدا می کند و به فقرا می دهد.

علت این که آن را زکات نامیده اند، این است که در آن، امید برکت یا تزکیه و تنمیه نفس به خیرات و برکات است یا هر دو، چرا که هر دو خیر در زکات موجود است و خداوند در قرآن، زکات را با نماز همراه ساخته است (15).

قرآن مجید درباره گرفتن صدقه که همان زکات است به پیامبر اکرم می فرماید:

خذ من اموالهم صدقه تطهرهم و تزکیهم بها وصل علیهم (16) ، از اموال آنها زکات بگیر که وسیله تطهیر و تزکیه آنهاست و بر آنها درود بفرست.

و نیز می فرماید:

و سیجنبها الاتقی * الذی یوتی ماله یتزکی (17) ، به زودی پرهیزکار ترین افراد که مالش

را برای تزکیه شدن به فقرا می دهد، از آن، دور داشته می شود.

آیه ای که به عفت و پاکدامنی مربوط است، چنان که می فرماید:

قل للمومنین یغضوا من ابصارهم ویحفظوا فروجهم ذلک ازکی لهم (18) ، به مومنان بگو که چشمشان را از نگاه ناروا بپوشند و فروج و اندامشان را حفظ کنند که این به پاکی (جانشان) نزدیک تر است.

ت آیات مربوط به آداب معاشرت و راه و رسم زندگی.

* درباره عدم ورود به خانه مردم بدون اذن و اجازه می فرماید:

وان قیل لکم ارجعوا فارجعوا هو ازکی لکم، (19) و اگر به شما گفته شود که بازگردید، باز گردید که برای پاکی شما بهتر است.

* درباره این که نباید زنان مطلقه را از ازدواج مجدد با مردان دلخواه منع کنند، می فرماید:

ذلکم ازکی لکم و اطهر واللّه یعلم و انتم لا تعلمون (20) ، این دستور برای تزکیه و طهارت شما بهتر است، خداوند می داند و شما نمی دانید.

ث آیات مربوط به فضل و رحمت خداوند و تاثیر آن در تزکیه و پاکی نفوس.

و لو لا فضل اللّه علیکم و رحمته ما زکی منکم من احد ابدا (21) ، اگر فضل و رحمت خداوند بر شما نبود، هیچ یک از شما هرگز تزکیه نمی شدید.

و لو لا فضل اللّه علیک و رحمته لهمت طائفه منهم ان یضلوک (22) ، اگر فضل و رحمت خداوند بر شما نبود، گروهی از دشمنان، همت بر آن می گماشتند که تو را گمراه کنند.

2) آیاتی که تزکیه را وسیله می شناسد، آن هم وسیله برای فلاح و رستگاری.

قرآن کریم در دو مورد، مساله غایت بودن فلاح برای تزکیه و تزکی را مطرح کرده است:

در سوره مبارکه شمس

پس از ذکر چند سوگند می فرماید:

قد افلح من زکیهها (23) ، رستگار شد کسی که نفس را تزکیه کرد.

و در سوره مبارکه اعلی می فرماید:

قد افلح من تزکی (24) ، رستگار شد کسی که قبول تزکیه کرد.

از این دو آیه بر می آید که تزکیه وسیله فلاح است و فلاح به معنای ظفر و رسیدن به مطلوب است، اعم از مطلوب دنیوی و مطلوب اخروی که اولی رسیدن به سعادت دنیوی و دومی در بقای بدون فنا و بی نیازی بدون فقر و عزت بدون خواری و علم بدون جهل خلاصه می شود (25).

باید توجه داشته باشیم که میان آیاتی که تزکیه را هدف قرار می دهند و آیاتی که تزکیه را وسیله قرار می دهند، منافاتی نیست، چرا که هر مرتبه ای از مراتب تکامل، برای مرتبه پیشین، هدف و برای مرتبه بعدی وسیله است.

چه مانعی دارد که فلاح، غایت و هدف تزکیه و تزکیه، غایت و هدف اسباب و عواملی باشد که به اذن خداوند منجر به پاکی انسان می شوند.

ارتباط تزکیه با ایمان، تقوا، جهاد و

همان طوری که گذشت، فلاح هدف تزکیه است.

در قرآن، امور متعددی به عنوان اسباب فلاح، مطرح شده اند، مانند:

ایمان، اقامه نماز، انفاق در راه خدا، یقین به آخرت، ثقل موازین، پیروی نور قرآن، جهاد به جان و مال، اجابت دعوت خدا و رسول، زکات، اراده وجه اللّٰه، خودداری از بخل، توبه، عمل صالح، صبر و مصابره و مرابطه، ترک اعمال پلید، ذکر خدا، عبادت، فعل خیر وب (26).

جای سوال است که آیا همه امور فوق در عرض تزکیه و همگی در مفهوم وسیع آن جمعند یا این که اینها اسباب تزکیه و تزکیه سبب فلاح است.

در صورت اول، تزکیه مفهوم جامعی

است که همه آن امور را در بر دارد و خود، مقدمه فلاح است، یعنی هر یک از امور فوق، سهمی در تزکیه دارند و خود عاملی از عوامل فلاحند، حال آن که در صورت دوم، رابطه آنها با تزکیه و فلاح، رابطه طولی است، یعنی هر کدام از آنها عاملی از عوامل و سببی از اسباب تزکیه اند و تزکیه خود سبب مستقل و بسیط برای فلاح است.

به نظر می رسد که معنای دوم، به صواب نزدیک تر باشد و علت این که در آیات مربوط که بیش از بیست مورد است (27) به عنوان سبب بلاواسطه فلاح ذکر شده اند، این است که اگر اسباب تزکیه فراهم شود، فلاح هم حاصل می شود و حذف سبب واسطه در صورت معلوم بودن آن، ضرری ندارد.

فاعل تزکیه

صرف نظر از این که چه اموری زمینه ساز تزکیه و فلاحند، در قرآن کریم گاهی فاعل تزکیه، به نده و گاهی پیامبر و گاهی خداست، شاهد این مطلب، آیات زیر است:

قد افلح من زکیها (28) ، رستگار شد کسی که خود را تزکیه کرد.

در این آیه شریفه، فاعل تزکیه، خود به نده است.

خذ من اموالهم صدقه تطهرهم وتزکیهم بها (29) ، از اموال آنها زکات بگیر که آنها را به وسیله آن، تطهیر و تزکیه کنی.

در این آیه، پیامبر اکرم که مامور به اخذ زکات از اموال مسلمانان است، فاعل تطهیر و تزکیه معرفی شده است.

بل اللّه یزکی من یشا و لا یظلمون فتیلا (30) ، بلکه خداوند هر که را بخواهد تزکیه می کند و به اندازه رشته هسته خرما به آنها ستم نمی شود.

باید توجه داشته باشیم که میان آیات سه گانه منافاتی

نیست، چرا که اسباب تزکیه، اسباب طولی اند، نه اسباب عرضی.

خداوند، فاعل بعید تزکیه و پیامبر، فاعل متوسط و خود انسان به عنوان نده ای وظیفه شناس فاعل قریب تزکیه است.

درباره فاعل بعید، آیات زیر در خور توجه است:

ولکن اللّه یزکی من یشا واللّه سمیع علیم (31) ، ولی خداوند هر که را خواهد تزکیه کند وخداوند، شنوا و داناست.

و لا یکلمهم اللّه و لا ینظر الیهم یوم القیامه و لا یزکیهم (32) ، خداوند در روز قیامت با آنها تکلم نمی کند و به آنها نمی نگرد و آنها را تزکیه نمی کند.

و لا یکلمهم اللّه یوم ا القیامه و لا یزکیهم ولهم عذاب الیم (33) ، خداوند در روز قیامت با آنها تکلم نمی کند و آنها را تزکیه نمی کند و برای آنها عذابی دردناک است.

و درباره فاعل متوسط، به جز آیه ای که در مورد زکات ذکر شد، آیات مربوط به بعثت پیامبر گرامی اسلام، در خور توجه است، و درباره فاعل قریب، آیات 28 و 30 سوره نور و 232 سوره بقره قابل توجه است (34).

اصولا باید توجه داشته باشیم نظامی که قرآن کریم برای عالم آفرینش مطرح می کند، نظام طولی است، یعنی قبول این که اسبابی در عرض خداوند متعال داریم و قبول این که اسبابی در طول خداوند و البته به اذن او نداریم، انحراف از طریقه قرآن کریم است.

قرآن توفی نفوس را گاهی به خداوند و گاهی به ملک الموت و گاهی به فرشتگان نسبت می دهد.

این که فاعل توفی نفوس، خداوند است، از آیه زیر استفاده می شود:

اللّه یتوفی الانفس حین موتها و التی لم تمت فی منامها (35) ، خداوند، جان ها رادر هنگام

مرگ و خواب به طور تام و کامل می گیرد.

و اینکه فاعل توفی نفوس، ملک الموت است، مقتضای آیه زیر است:

قل یتوفهکم ملک الموت الذی وکل بکم (36) ، بگو: ملک الموت که موکل بر شماست، جان شما را می گیرد.

و درباره اینکه فاعل توفی نفوس فرشتگانند، می فرماید:

الذین تتوفههم الملائکه ظالمی انفسهم (37) ، آنهایی که فرشتگان جانشان را می گیرند، درحالی که به خود ستم کرده اند.

و نیز می فرماید:

الذین تتوفههم الملائکه طیبین یقولون سلام علیکم (38) ، آنهایی که پاکیزه اند و فرشتگان جانشان را می گیرند و به آنها می گویند:

سلام بر شما.

مقصود از نظام طولی این نیست که در سلسله طولیه، سرانجام به خدا برسیم و خداوند هیچ تاثیری در واسطه ها و ذی الواسطه ها نداشته باشد، بلکه وجود واسطه ها و ذی الواسطه ها همه از آن اوست.

وجود او وجود مستقل و نفسی است و وجود بقیه، وجود ربطی و تعلقی است، بنابراین، هرگونه تاثیری از هر مخلوقی به اذن اوست و به همین جهت است که قرآن می گوید:

قل اللّه خالق کل شئ و هو الواحد القهار (39) ، بگو: خداوند آفریننده هر چیزی است و او یگانه و قهار است.

ارتباط تزکیه و تعلیم

آیا تزکیه مقدم است یا تعلیم؟ آیات بعثت را بررسی کردیم، از مجموع چهار آیه ای که اهداف و برنامه های بعثت را بیان می کنند، در سه آیه تزکیه بر تعلیم و در یک آیه، تعلیم بر تزکیه مقدم شده است (40).

ممکن است گفته شود:

در زبان عربی، واو برای مطلق جمع است، یعنی مانعی نیست که قبل و بعد واو با هم باشند و یا یکی از آنها مقدم و دیگری موخر باشد.

مطابق این بیان، تزکیه و تعلیم هر دو اهمیت دارند،

نه تزکیه بدون تعلیم، کارآمد است و نه تعلیم بدون تزکیه، بلکه اینها باید با هم باشند.

ولی اگر واقعیت را بنگریم، به لحاظ این که تزکیه غایت تعلیم است، از نظر شرافت مقدم بر تعلیم است، هر چند تزکیه مترتب بر تعلیم و موخر ازآن است.

بنابراین تزکیه به اعتباری، مقدم بر تعلیم و به اعتباری موخر است.

این که در یک مورد، تعلیم قبل از تزکیه آمده، به اعتبار ترتب تزکیه بر تعلیم است و این که در سه مورد، تزکیه قبل از تعلیم آمده، به اعتبار این است که تزکیه غایت تعلیم و از نظر شرافت، مقدم بر آن است.

علامه طباطبائی در ذیل سوره جمعه (آیه 2) می نویسد:

در این آیه شریفه، مساله تزکیه را جلوتر از تعلیم کتاب و حکمت ذکر کرده و در دعای ابراهیم که چند سطر قبل نقل شد، تعلیم کتاب و حکمت را جلوتر از تزکیه ذکر کرد و این، بدان جهت بوده که آیه مورد بحث در مقام توصیف تربیت رسول خدا بر مومنین امت است و در مقام تربیت، تزکیه مقدم بر تعلیم علوم حقه و معارف حقیقیه است و اما در دعای ابراهیم، مقام، مقام تربیت نبود و تنها دعا و درخواست بود.

از خدا می خواست که این زکات و علم به کتاب و حکمت را به ذریه اش بدهد و معلوم است که در عالم تحقق و خارج، اول علم پیدا می شود، بعد تزکیه، چون تزکیه از ناحیه عمل و علم تحقق می یابد.

پس اول باید به اعمال صالح و اخلاق فاضله عالم شد و بعد به آنها عمل کرد تا به تدریج، زکات (پاکی دل) هم به دست آید

.(41)

در عبارت فوق، مولف بزرگوار تفسیر المیزان، تزکیه را به معنای پاکی از رذایل گرفته تا بدان وسیله، قلب انسان آماده پذیرش علوم حقه و معارف حقیقیه گردد.

معلوم است که طبق این معنا تزکیه بر تعلیم مقدم است، اما به لحاظ این که بدون علم و معرفت، پاکی از رذایل ممکن نیست، تعلیم بر تزکیه مقدم است.

پس علمی که بر تزکیه مقدم است، علم به فضایل و رذایل است و علمی که از تزکیه موخر است، علم و معرفت حقیقی است.

این معنا فی حد نفسه خوب است، ولی اگر تزکیه را به معنای جامع رشد و نمو بگیریم که از برکت خداوند است و شامل امور دنیوی و اخروی هر دو بشود، تزکیه و تعلیم جدای از یکدیگر نیستند و تزکیه غایت تعلیم است و بنابراین، به لحاظ غایت بودن، مقدم بر تعلیم و به لحاظ ترتب، موخر از تعلیم است.

جالب این است که خود مولف بزرگوار تفسیر مزبور در آغاز به چنین معنایی نظر دارد، چنان که می فرماید:

تزکیه آنها به معنای نمو صالح به آنها دادن از راه عادت دادن ایشان به اخلاق فاضل و اعمال نیکوست تا در انسانیتشان به سبب آن، کامل شوند و حال آنها در دنیا و آخرتشان استوار گردد و سعادتمندانه زندگی کنند و سعادتمندانه بمیرند (42).

آثار تزکیه

قرآن کریم، هر جا که می خواهد آثار و برکات تزکیه و تزکی را ذکر کند، تکیه بر فلاح می کند و ما در بحث مربوط به تزکیه هدف است یا وسیله درباره معنای جامع فلاح بحث کردیم و دیدیم که فلاح، دستیابی به آرمان های دنیوی و اخروی است.

کسی که اهل فلاح است، هم

به سعادت دنیوی رسیده و هم به سعادت اخروی.

او صاحب بقا و عزت و بی نیازی و علم است.

او از فنا و ذلت و فقر و جهل به دور است.

اینها همه آثار تزکیه است، هر چند قرآن کریم، همه را در فلاح خلاصه کرده و فرموده است:

قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاها (43) ، رستگار است کسی که نفس خود را تزکیه کند.

قَدْ أَفْلَحَ مَنْ تَزَكَّى (44) ، رستگار است کسی که قبول تزکیه کرد.

اهداف تزکیه

هر چند ممکن است این عنوان در عنوان قبل ادغام شود، ولی به لحاظ فرق میان فایده و غایت، می توان آنها را از هم تفکیک کرد، چرا که غایت، مطلوب بالذات و فایده، مطلوب بالعرض است.

در صورتی که فلاح، غایت تزکیه باشد، باید معلوم شود که چه فوایدی به جز فلاح بر تزکیه مترتب می شود و در صورتی که فلاح از فواید تزکیه باشد، باید در جستجوی غایت آن بود.

می توان غایت تزکیه که همان مطلوب بالذات است را قرب به خدا و سرانجام، خود خدا دانست.

اصولا چیزی مطلوب بالذات است که همه چیز به خاطر او مطلوب باشد و خود او به خاطر چیز دیگری مطلوب نباشد.

چنین موجودی خیر مطلق و منتهی الیه همه سلسله موجودات و مطلوب حقیقی و ذاتی تمامی مخلوقات و جملگی کائنات است، در این صورت، فلاح از فواید تزکیه است، نه غایت آن، چرا که فلاح نمی تواند مطلوب بالذات باشد.

انسان کامل در پی قرب و وصال است.

او می خواهد خلوت نشین بزم وصل و دیدار باشد.

او حلقه افتخار و رضوان من اللّه اکبر (45) را بر گردن دارد و هرگز دل خود را به حور و قصور و

انهار و اشجار و غلمان بهشت، مشغول نمی دارد.

او دل به جمال مطلق و کمال مطلق و هستی مطلق بسته و طالب کوی محبوب و آستان در معشوق است.

از در خویش خدا را به بهشتم مفرست که سر کوی تو از کون و مکان ما را بس قبله روی عاشقان وارسته و دل های سوخته و آنهایی که از بیم فراق، اشکشان جاری و آه جانسوزشان شعله ور است، اوست.

اینان اگر به غیر او توجه می کنند، به خاطر او و در راه اوست.

سیره پسندیده شان این است که از او به غیر توجه کنند، نه از غیر به او.

در این جا منظور ما از اهداف تزکیه، آن اموری است که منتهی به فلاح می شوند، یعنی فلاح را از آثار تزکیه و آن امور را از اهداف تزکیه شمرده ایم و البته غایت و مطلوب بالذات را حضرت حق دانسته ایم.

قرآن کریم، تمام اموری را که در فلاح و عدم فلاح موثرند، در آیات متعدد بیان داشته است.

همان طوری که قبلا بیان داشتیم، ممکن است امور مزبور از اسباب قریب تزکیه و از اسباب بعید فلاح باشند و ممکن است همه آنها در معنای جامع تزکیه جمع باشند و بنابراین، همه به منزله اجزا و ارکان تزکیه و از اسباب قریب فلاح شمرده می شوند، هر چند ترجیح احتمال اول، موجه تراست.

اکنون به منظور آگاهی بیشتر خوانندگانی که بیشتر به امر تزکیه و فلاح می اندیشند، آیاتی را که عوامل ثبوتی و سلبی فلاح را بر شمرده اند در این جامی آوریم.

در آغاز، خواننده گرامی را توجه می دهیم به عوامل سلبی فلاح و در درجه بعد به عوامل ثبوتی فلاح، هر

چند سلب عوامل سلبی فلاح از عوامل ثبوتی و سلب عوامل ثبوتی از عوامل سلبی محسوب می شوند، به عنوان مثال، حفظ نفس از بخل و اجتناب از پلیدی، از عوامل ثبوتی شمرده شده، پس بخل و پلیدی از عوامل سلبی است.

عوامل سلبی

1.انه لا یفلح الظالمون، (46) ستمکاران رستگار نمی شوند.

ظلم در قرآن به معنای جامع: ظلم به نفس و ظلم به غیر و شرک است.

تعبیر فوق در دو مورد در قرآن به کار رفته: یکی در مورد تعدی به ناموس دیگران که از مصادیق ظلم به نفس یا ظلم به غیر است و دیگری در مورد دروغ بستن به خدا و تکذیب آیات او که از مصادیق شرک یا ظلم به نفس است، همه اینها از عوامل سلبی فلاحند.

2.انه لایفلح المجرمون (47) ، کسانی که مرتکب جرم شده اند، رستگار نمی شوند.

جرم هم معنای عامی دارد.

جمله فوق در ذیل آیه ای آمده که درباره دروغ بستن به خدایا تکذیب آیات اوست.

قرآن این گونه کارها را جرم و از موانع فلاح محسوب داشته است.

3.و لا یفلح الساحرون (48) * وَ لا یُفْلِحُ السَّاحِرُ حَیْثُ أَتی (49) ، ساحران رستگار نمی شوند * افسونگر هر جا باشد رستگار نمی شود.

از دو آیه فوق که اولی در مورد کسانی است که آیات وحی را سحر می شمارند.

و دومی در مورد کسانی است که می خواستند با سحر خود معجزه موسی را باطل کنند استفاده می شود که سحر نیز از موانع فلاح و رستگاری است.

4. فَإِنَّما حِسابُهُ عِنْدَ رَبِّهِ إِنَّهُ لا يُفْلِحُ الْكافِرُونَ (50) ، جز این نیست که حسابش نزد پروردگارش است.

کافران رستگار نمی شوند.

این آیه در مورد کسانی است که شرک در عبادت پیشه کرده اند.

معلوم است

که کفر اعم از شرک است، چرا که هر مشرکی کافر است، ولی هر کافری لزوما مشرک نیست.

مفاد این آیه، این است که کفر نیز از عوامل سلبی فلاح است.

از این آیات، عوامل سلبی فلاح یعنی ظلم و جرم و سحر و کفر معلوم شد.

عوامل ثبوتی

عوامل ثبوتی فلاح، در قرآن کریم، نوزده چیز است:

.1

ایمان، چنان که می فرماید:

قد افلح المومنون (51) ، مومنان رستگار شده اند.

جالب این است که ایمان مومن، مطابق آیات قرآنی مظاهری دارد که عبارتند از: خشوع در نماز، اعراض از لغو، دادن زکات، حفظ فروج از محرمات، رعایت عهد و امامت و محافظت بر نماز.

اینها به دنبال آیه فوق، ذکر شده است.

2.اولئک علی هدی من ربهم و اولئک هم المفلحون (52) ، آنان بر هدایت پروردگارند و آنان رستگارند.

در این آیه اشاره به پرهیزکاران شده که ایمان به غیب، اقامه نماز، انفاق، ایمان به قرآن و سایر کتب آسمانی و ایقان به آخرت، از ویژگی های آنهاست.

3.فمن ثقلت موازینه فاولئک هم المفلحون (53) ، کسانی که میزان های آنها سنگین است، رستگارند.

مطلب فوق در دو مورد در قرآن آمده و هر دو راجع به قیامت است که روز سنجش اعمال است.

عملی که از خلوصی بیشتر برخوردار است، وزین تر و ارزشمندتر است.

4.فالذین آمنوا به و عزروه و نصروه و اتبعوا النور الذی انزل معه اولئک هم المفلحون (54) ، آنان که به پیامبر ایمان آورده و پاسدار عزت و حرمت او شده و پیرو نوری هستند که با او نازل گردیده، رستگارند.

5.لکن الرسول والذین آمنوا معه جاهدوا باموالهم و انفسهم و اولئک لهم الخیرات و اولئک هم المفلحون (55) ، ولی پیامبر و کسانی که با

او ایمان آورده اند، با مال و جان خویش جهاد می کنند و برای آنان خیرات است و آنان رستگارند.

در این آیه، جهاد با مال و جان از ویژگی های پیامبر و یارانش ذکر شده.

اهل جهاد، هم مشمول خیرات و هم اهل فلاحند.

6.انما کان قول المومنین اذا دعوا الی اللّه ورسوله لیحکم بینهم ان یقولوا سمعنا و اطعنا و اولئک هم المفلحون (56) ، تنها سخن مومنان به هنگامی که به سوی خدا و رسولش فرا خوانده می شوند که میان آنها حکم کند، این است که می گویند:

شنیدیم و اطاعت کردیم و آنان رستگارند.

در این جا تسلیم در برابر حکم خداوند را از عوامل فلاح شمرده است.

آری، اهل ایمان این چنینند، هر چند حکم خدا به حسب ظاهر به زیانشان باشد.

7. فَآتِ ذَا الْقُرْبی حَقَّهُ وَ الْمِسْکینَ وَ ابْنَ السَّبیلِ ذلِکَ خَیْرٌ لِلَّذینَ یُریدُونَ وَجْهَ اللَّهِ وَ أُولئِکَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ (57) ، حق خویشاوندان و مستمند و وامانده سفر را بده که این برای کسانی که مشتاق لقای خدایند، بهتر است و آنان رستگارند.

در این آیه، اراده وجه خداوند و اشتیاق لقای او از عوامل ثبوتی فلاح شمرده شده است.

8.أُولئِکَ حِزْبُ اللَّهِ أَلا إِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْمُفْلِحُونَ (58) ، آنان حزب خدایند، آگاه باشید که حزب خدا رستگارند.

در این آیه، دوستی با دوستان خدا و دشمنی با دشمنان خدا هر چند از خویشان نزدیک باشند از نشانه های حزب اللّه شمرده شده و سپس یکی از اسباب و عوامل ثبوتی فلاح را بودن در صف حزب اللّه معرفی کرده است.

9. وَ مَنْ یُوقَ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُولئِکَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ (59) ، آنان که از بخل نفس حفظ شده اند، رستگارند.

در این

آیه، خودداری از بخل از اسباب فلاح شمرده شده است.

10.فاما من تاب وآمن وعمل صالحا فعسی ان یکون من المفلحین (60) ، اما کسانی که توبه کرده و ایمان آورده و عمل صالح کرده اند، از رستگارانند.

در این آیه، توبه و ایمان و عمل صالح از عوامل ثبوتی فلاح شمرده شده است.

11.واتقوا اللّه لعلکم تفلحون (61) ، در برابر خدا تقوا پیشه کنید، شاید رستگار شوید.

در این آیه، تقوا از عوامل ثبوتی فلاح محسوب شده است.

12.یا ایها الذین آمنوا اصبروا و صابروا و رابطوا واتقوا اللّه لعلکم تفلحون (62) ، ای کسانی که ایمان آورده اید، شکیبا باشید و یکدیگر را به صبر و مقاومت سفارش کنید که رستگار می شوید.

در این آیه، علاوه بر تقوا که قبلا هم مطرح شد صبر و مصابره و مرابطه از اسباب و عوامل ثبوتی فلاح شمرده شده است.

صبر به معنای حبس نفس بر چیزهایی است که مقتضای عقل و شرع است و عقل و شرع مقتضی حبس نفس از آنهایند (63).

مصابره به معنای تصبر و تحمل سختی ها به طور دسته جمعی است.

یعنی صبر یکی بر صبر بقیه افراد افزوده می شود و قوت و قدرت فزونی می گیرد و خود صبر شدت می یابد (64).

مرابطه اعم از مصابره است، چرا که مرابطه به معنای ایجاد ارتباط میان نیروها و کارهای افراد در تمام شوون زندگی دینی است (65).

در جامعه تعاون و همکاری در تمام شوون زندگی ضرورت دارد و این، موجب قدرت و شوکت جامعه می شود، به خصوص اگر در فضایل اخلاقی باشد.

13.یا ایها الذین آمنوا اتقوا اللّه وابتغوا الیه الوسیله و جاهدوا فی سبیله لعلکم تفلحون (66) ، ای کسانی که ایمان

آورده اید، در پیشگاه خدا تقوا پیشه کنید و به سوی او وسیله بجویید و در راهش جهاد کنید، باشد که رستگار شوید.

در این آیه، علاوه بر تقوا و جهاد که در برخی دیگر از آیات نیز مطرح است، توسل و جستن وسیله به سوی خداوند هم از عوامل ثبوتی فلاح شمرده شده است.

14.انما الخمر و المیسر و الانصاب و الازلام رجس من عمل الشیطان فاجتنبوه لعلکم تفلحون (67) ، جز این نیست که شراب و قمار و بت ها و تیرهای گرو بندی، پلیدیی از عمل شیطان است.

از آنها اجتناب کنید، باشد که رستگار شوید.

در این آیه شریفه، برخی از مصادیق پلیدی که از عمل شیطان است، آورده شده، سپس بیان کرده که اجتناب از پلیدی از اسباب فلاح است.

15.فاذکروا آلاء اللّه لعلکم تفلحون (68) ، نعمت های خدا را یاد کنید، باشد که رستگار شوید.

در این آیه، پس از ذکر چند مورد از نعمت های الهی مانند نزول قرآن و خلافت روی زمین بعد از نوح و افزودن نعمت ها، توصیه کرده است که بندگان مومن، به یاد نعمت های خدا باشند که خود یکی دیگر از اسباب رستگاری است.

16.اذا لقیتم فئه فاثبتوا و اذکروا اللّه کثیرا لعلکم تفلحون (69) ، هنگامی که گروهی از دشمنان را دیدار می کنید، ثابت قدم باشید و خدا را بسیار یاد کنید، باشد که رستگار شوید.

در این آیه شریفه، ثبات قدم و استواری و پایمردی در راه جهاد با دشمنان دین و ذکر کثیر از عوامل ثبوتی فلاح شمرده شده است.

17.و اعبدوا ربکم و افعلوا الخیر لعلکم تفلحون (70) ، پروردگارتان را پرستش کنید و کار نیکو به جای آورید، باشد که

رستگار شوید.

در این آیه، عبادت و نیکوکاری از عوامل ثبوتی فلاح شمرده شده است.

18.و توبوا الی اللّه جمیعا ایها المومنون لعلکم تفلحون (71) ، ای مومنان! همگی بازگشت به سوی خدا کنید، باشد که رستگار شوید.

در این آیه که مربوط به تخلق مومنان در مسائل جنسی به اخلاق اسلامی است، بازگشت به سوی خدا از عوامل ثبوتی فلاح شمرده شده، هر چند که قبلا هم به مساله توبه اشاره شده، ولی معلوم می شود که قرآن، تخلق مسلمانان در مسائل جنسی به اخلاق اسلامی را از مصادیق به ارز و پر اهمیت توبه و بازگشت به سوی خدا می داند.

19.وابتغوا من فضل اللّه و اذکروا اللّه کثیرا لعلکم تفلحون (72) ، [پس از برگزاری نماز جمعه، در روی زمین پراکنده شوید] و از فضل خدا طلب روزی کنید و خدا را بسیار یاد کنید، باشد که رستگار شوید.

قبلا هم ذکر کثیر به همراه ثبات قدم در راه جهاد مطرح شد.

در این جا هم ذکر کثیر به همراه طلب روزی از فضل خدا مطرح شده است و این خود اهمیت ذکر کثیر را به همراه تمام کارهای مهم دینی افاده می کند.

اکنون با توجه به آیاتی که در خصوص فلاح ذکر شد، می توان امور موثر در فلاح را برشمرد:

.1

ایمان، 2.

سنگینی و ارزشمند بودن عمل، 3.

پیروی نور قرآن، 4.

جهاد، 5.

توسل، 6.

تسلیم بودن در برابر خدا و رسول، 7.

اراده وجه اللّه و طالب لقا اللّه بودن، 8.

از حزب خدا بودن، 9.

خودداری از بخل، 10.

توبه، 11.

صبر و مصابره و مرابطه، 12.

اجتناب از رجس، 13.

ثبات قدم، 14.

عبادت، 15.

فعل خیر، 16.

تقوا، 17.

طلب روزی از فضل خداوند، 18.

ذکر کثیر، 19.

عمل صالح وب.

* * * در

این جا مقدمه کتاب را که قدری هم طولانی شد به پایان می بریم، بدان امید که توانسته باشیم از رهگذر این اثر و دیگر آثار تربیتی به همین قلم، خدمتی هر چند ناچیز به اسلام و مسلمانان عاشق تعلیم و تربیت اسلامی کرده باشیم.

شهریور ماه 1376.

احمد بهشتی.

بار گران مسئولیت

پیش گفتار

آنهایی که به طور مستقیم یا غیرمستقیم، با کودکان و جوانان اصلی ارتباط دارند و برای اصلاح رفتار و تعیین خط سیر اصلی زندگی آنان کوشش می کنند، یعنی پدر، مادر، معلم و گردانندگان جراید، دستگاه های فرستنده، سینماها وب همواره باید دو نکته اصلی را در نظر داشته باشند و با رعایت آن، وظیفه خود را به شایستگی انجام دهند.

مسئولیت اجتماعی

نخست این که همه افراد به منزله چرخ ها و ابزارهای ماشین اجتماع هستند که جامعه را به سمت جلو و به سوی تکامل و تمدن سوق می دهند، همین طوری که در یک واحد صنعتی، اگر یکی از چرخ ها و ابزارها و مهره ها از کار بیفتد یا کار خود را به صورت ناقص انجام دهد، کار دستگاه نیز ناقص یا متوقف خواهدشد، در واحد خانواده نیز از کار افتادن و یا قصور افراد، بزرگ ترین لطمه را به پیشرفت و تکامل اجتماع وارد می سازد و این مساله ای است که بسیار اهمیت دارد.

اگر بخواهیم این مساله را در سطح محدودتری بررسی کنیم، باید ملت هایی را که در یک مملکت زندگی می کنند مقیاس قراردهیم.

در این صورت هر فردی موظف است که به ملت و مملکت خود، صمیمانه و بی دریغ خدمت کند و اسباب پیشرفت و سربلندی ملت و مملکت خودرا فراهم سازد، لکن بهتر است مساله را در سطحی وسیع تر و در مقیاس خانواده بشری مورد مطالعه قراردهیم.

در این صورت، هر فرد و هر ملتی خود را عضو یک خانواده بزرگ سه میلیارد نفری می داند که هدفی جز ترقی و تعالی، نباید داشته باشد و در چنین شرایطی، کلیه ملل جهان، نه تنها باید مزاحم پیشرفت و ترقی این

واحد بزرگ نباشد بلکه باید از راه تعاون و همزیستی مسالمت آمیز، کوشش ترقی خواهانه خود را به ثبوت رسانند.

متاسفانه در عصر ما به نام تمدن و پیشرفت، بزرگترین لطمه ها، به حیثیت انسانی وارد می شود، آنهایی که با فرستادن سه انسان به حوزه جاذبه ماه، جهانی را غرق در اعجاب و حیرت واز این پیروزی بزرگ احساس غرور و افتخار می کنند، در صحنه های جنگ، پدیدآورنده وحشتناک ترین خونخواری و سبعیت هستند! اگر باور ندارید حوادث خاورمیانه و خاور دور را مطالعه کنید.

بدون این که اهمیت موضوع را انکار کنیم، خاطرنشان می کنیم که به گردش درآمدن سه انسان در اطراف ماه، در برابر عظمت این جهان بزرگ، چندان کار مهمی نیست.

در منظومه شمسی ما به قول یک منجم هلندی چهل بیلیون ستاره وجود دارد که تنها نامگذاری آنها در صورتی که هر کدام یک ثانیه وقت لازم داشته باشد 1700 سال طول می کشد! چه کوتاه فکر است فضانوردی که می خواهد در این مسافرت کوتاه و محدود فضایی، خدا را بنگرد، درحالی که دیدار خدا با چشم سر امکان ندارد، بلکه با چشم عقل ممکن است.

و باز ملاحظه می کنیم که به نام خدمت به تمدن و مملکت چه لطمه ها و زیان هایی به ملت ما وارد کردند:

دسته ای بودند که عالماً و عامداً، یا اشتباها به تخدیر اعصاب مردم به ویژه جوانان می پرداختند.

کنسرت های عمومی، فیلم های سینمایی و تلویزیونی، انواع و اقسام موسیقی ها، مواد افیونی و الکلی صرف نظر از این که به اقتصاد مملکت لطمه زد و انرژی ها را خنثی ساخت، سلامت روحی و جسمی افراد را در معرض خطر قرار می داد.

مراکزی را به یاد آورید که در تهران

در دوران ستم شاهی به نام کاخ جوانان به وجود آمده بود.

روزی که این مراکز تاسیس می شد، تصور می شد که راستی به منزله جلوگیری از سرگردانی و افسار گسیختگی نسل جوان، یعنی کودکان دیروز و به وجود آمدن تفریحات سالم و در نهایت تشویق آنها به مطالعه و شرکت در کنفرانس های مفید و آموزنده و به وجود آمده است، ولی ناگهان این مراکز در مسیری دیگر افتاد و کاخ جوانان، مرکز اجرای کنسرتها و سرگرمی های زیان بخش شد.

نتیجه این طرز رفتار، این شد که دختران مملکت ما در حضور یک خواننده بیگانه سینه ها را گشودند و از او تقاضا کردند که با روژ روی سینه های آنها را به عنوان یادبود امضا کند و یا بلوزهای خود را در حالی که به اوج هیجان رسیده بودند، به سوی او به وسط صحنه پرتاب کنند و او نیز با هیجانی شدیدتر کراوات خود را به سوی آنها پرتاب کند! هر انسان وطن دوستی وقتی می شنود که این کراوات، طوری پاره پاره شده بود که قطعات بزرگ آن از یک سکه دو ریالی بزرگتر نبود و هر قطعه ای میان دختران به پانصد تومان خرید و فروش می شد، دچار شدیدترین تاثر می شود.

تازه اینها غیر از جیغ و فریادهایی است که دختران با شنیدن صدای خواننده مذکور، سر می دادند! کسانی بودند که برای زیارت جمال بی مثال پول براینر شبی تا صبح در اطراف هتل هیلتون بیدار ماندند و بدین وسیله بیشترین عواطف ننگین و آلوده خود را ابراز داشتند! مستمعان دلداده حمیرا خواننده معروف عرب برای حظ بیشتر پیش از شرکت در کنسرت، حشیش مصرف می کردند و در لحظات

طوفانی استماع نواهای دل انگیز وی، دستمال در دهان خود می کردند تا بی اختیار جیغ نکشند! یکی از این خودباختگان هم وصیت کرده بود که در وقت مرگش به جای کفن، او را در نوارهایی که صوت حمیرا در آن ضبط شده است بپیچند! مردمی که در چنین محیطهای مسخ کننده و آلوده ای بار آیند، هرگز نمی توانند دارای زندگی سالم باشند.

در نظر چنین مردمی، اخلاق پسندیده و عواطف پاک انسانی و مفاهیم مقدسی چون عدالت، شرافتمندی، عفت، وفاداری، همت، جوانمردی، فداکاری وب الفاظی توخالی بیش نیستند.

کسانی که عمدا یا اشتباها افراد را به این صحنه ها می کشاندند و آنها را از داشتن یک زندگی سالم، بازمی داشتند، در درجه اول به ملت خود و درجه دوم به جامعه بشری خیانت می کردند و در حقیقت، انسانیت را از مسیر اصلی خود منحرف یا لااقل پیشرفت و سیر آن را کند یا متوقف می کردند.

طبقه ای که دارای چنین زندگی ناسالم باشند، به انگل هایی می مانند که جامعه را با وجود خود رنج می دهند و به قول دکتر کارل: امروزه با وجود شکست ایدئولوژی ها و آشوب جهانی، عقل و احساسات به ترقی خود ادامه می دهد.

بلاشک بشریت، جمع بی شماری از ضعفا و ناقص عقلان و ابلهان اخلاقی و دیوانگان و جنایتکاران و معلولان را به دنبال می کشد (73).

ولی شک نیست که در چنین محیطهایی ناسالم و آشفته، ترقی عقل و احساسات، بسیار به کندی صورت می گیرد و بشریت با به دنبال کشیدن این همه ضعیف، ناقص عقل، ابله اخلاقی، دیوانه، جنایتکار و معلول، به خودی خود از پا در می آید و فلج می شود.

قرآن کریم که سعادت بشر را در داشتن یک زندگی سالم

و برانداختن انگل های اجتماعی و تقویت روحی و جسمی انسان می داند و با برنامه های جاودانی خویش زمینه را برای ساختن اجتماع سالم و پیشرو فراهم می سازد درباره آن طبقه ای که مزاحم ترقی و رشد انسانیت هستند و سررشته مفاسد را به دست دارند و مایلند که در جامعه، زشتی ها و انحراف های اخلاقی رواج داشته باشد تا خود بهره برداری های بلهوسانه شخصی بنمایند، چنین می گوید:

إِنَّ الَّذينَ يُحِبُّونَ أَنْ تَشيعَ الْفاحِشَةُ فِی الَّذينَ آمَنُوا لَهُمْ عَذابٌ أَليم، کسانی که دوست دارند در میان مردم باایمان، زشتی ها شایع شود، برای آنها عذابی دردناک است (74).

مربی وظیفه شناس کسی است که خود را مدیون اجتماع بداند و توجه داشته باشد که اگر درست به وظیفه تربیتی خود عمل کند و نونهالانی را که تحت تربیت او هستند، از نظر عقل و عواطف، درست بپروراند و آنها را از یک زندگی سالم برخودار گرداند، در حقیقت همچون یک مهندس متخصص که ابزارها و چرخ های یک واحد صنعتی را برای حرکت صحیح آن، تعمیر و اصلاح می کند توانسته است واحد بزرگ یا کوچک اجتماع بشری را در راه حرکت صحیح و ترقی و پیشرفت، یاری و مدد نماید و برای این واحد بزرگ یا کوچک انگل و طفیلی و عناصر مخل و سد راه ترقی بار نیاورد.

این خدمت به یقین بالاتر از خدمت یک پزشک یا مهندس و غیره است، چه اگر ما انسان سالم نداشته باشیم، هیچ یک از صنایع و علوم برای ما مفید نخواهد بود.

بررسی اجمالی و مطالعه سطحی زندگانی پاره ای از ملت ها نشان می دهد که زندگی فردی و اجتماعی آنان با شکست های بسیار روبه رو شده است.

به

قول دکتر آلکسیس کارل: نشانه این شکست ها واضح است:

الکلیسم عمومی، سستی بنیان خانواده، وفور زن های مطلقه و منحرف، فراوانی کودکان بی تربیت و معیوب، حسد و تشتت کامل در قلب هر گروه اجتماعی، در خانواده و کارگاه، و دفتر و کارخانه و شهر و حتی دانشگاه و بیمارستان و موسسات خیریه، و نفاق و ناتوانی در مشارکت برای یک امر اجتماعی.

این نشانه ها معرف آشفتگی های عمیقی در عقل و احساس و نماینده بدی پرورش فعالیت های روانی است.

قسمت اعظم مردم دنیا فی الحال نمی توانند خطمشی عاقلانه ای در زندگی اختیار کنند (75).

مسئولیت فردی

نکته دیگری که باید به طور کامل مورد توجه مربی و کلیه عوامل تربیتی و محیط اجتماعی قرارگیرد، مساله سرنوشت کودکان و جوانان است.

باید توجه داشت که نمی توان تعیین سرنوشت آنان را به دست قضا و قدر سپرد.

بسیاری از پدران و مادران، این طور فکر می کنند که خوشبختی یا بدبختی طفل، در آینده مربوط به سرنوشت اوست.

اگر سرنوشت طفل، خوشبختی است، هیچ قدرتی نمی تواند سرنوشت او را تغییر داده، از سعادت محرومش گرداند و بالعکس اگر سرنوشت طفل بدبختی و شقاوت است، کسی نمی تواند او را از مسیر بدبختی به مسیر خوشبختی بکشاند.

راستی اگر چنین است پس کوشش های پی گیر پیامبران و همه مصلحان اخلاقی و اجتماعی برای اصلاح و سعادتمند ساختن افراد و اجتماعات، بیهوده بوده است، در حالی که چنین نیست.

دنیای ما دنیای تلاش و کوشش است.

هرچه بخواهیم شدنی است

بزرگان گفته اند:

خواستن توانستن است به هرچه نرسیدیم برای این است که نخواسته ایم.

اگر می بینیم نوباوگان اجتماع آن طور که باید و شاید بار نمی آیند و احیانا پشت پا به مقدسات می زنند و یا گرفتار انحرافاتی هستند، برای این است که نخواسته ایم آنها را صحیح تربیت کنیم، بلکه آنها را به دست قضا و قدر! سپرده ایم، چه اگر می خواستیم، بهتر از این تربیت می کردیم.

نکوهش مکن چرخ نیلوفری را برون کن ز سر، باد خیره سری را.

تو چون خود کنی اختر خویش را بد مدار از فلک، چشم نیک اختری را (76) خونسردی و ملایمت.

آنهایی که با کودکان تماس مستقیم دارند، برای رسیدن به هدف خود چاره ای جز خونسردی و حفظ آرامش ندارند.

اگر آرامش و خونسردی خود را از کف دهند، احیانا کودک را به لجبازی

و طغیان می کشانند.

توسل به خشونت، برای هیچ مقامی زیبنده نیست: زمامداران و رهبران دینی و مربیان اخلاقی و فرماندهان و مدیران کارخانه ها و موسسات و دوایر، هیچ کدام از این قاعده مستثنا نیستند.

در عین حال برای آنهایی که عهده دار وظیفه حساس تربیت شده اند، اهمیت این قاعده خیلی بیشتر است.

قرآن کریم اهمیت این موضوع را به پیشوای اسلام گوشزد می کند و او را به خونسردی و ملایمت و مهربانی به مردم فراخوانده می فرماید:

فَبِما رَحْمَةٍ مِنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ وَ لَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلیظَ الْقَلْبِ لاَنْفَضُّوا مِنْ حَوْلِک، به واسطه رحمتی از جانب خداوند با آنان مدارا کردی و اگر خشن و درشت خو بودی، از اطراف تو پراکنده می شدند (77).

از این جهت است که می بینیم بزرگ ترین مربی و معلم انسانیت حضرت محمد صلی الله علیه و آله حتی جسارت ها و ستمگری های مردم را به خود نادیده می گیرد و همه را مورد عفو و اغماض قرار می دهد.

عربی بادیه نشین به منظور دریافت کمک به مدینه آمده بود و به سبب این که پیامبر موفق نشد آن طوری که باید و شاید رفع احتیاجش کند، زبان به جسارت و بی ادبی گشود.

پیشوای اسلام مردم را از تعرض به او بازداشت و او را به مهمانی دعوت کرد.

او وقتی که زندگی ساده و بی پیرایه پیامبر خدا را دید، از گفتار خود نادم شد و زبان به عذرخواهی گشود.

پیغمبر اکرم از او خواست که در مسجد، در حضور جمعیت مسلمین معذرت خود را تکرار کند تا مسلمانان، کینه او را در دل نگیرند.

روز بعد، اعرابی در مسجد زبان به عذرخواهی گشود و اصحاب پیامبر تبسم کردند، آنگاه پیشوای عالیقدر

اسلام فرمود:

مثل من و این گونه افراد، مثل همان مردی است که شترش رمیده بود و فرار می کرد.

مردم به خیال این که به صاحب شتر کمک بدهند، فریاد کردند و به دنبال شتر دویدند.

آن شتر بیشتر رم کرد و فراری تر شد

صاحب شتر مردم را بانگ زد و گفت: خواهش می کنم کسی به شتر من کاری نداشته باشد.

من خودم بهتر می دانم که از چه راه شتر خویش را رام کنم.

همین که مردم را از تعقیب بازداشت، رفت و یک مشت علف برداشت و آرام آرام از جلو شتر بیرون آمد، بدون این که نعره ای بزند و فریادی بکشد و بدود، تدریجا در حالی که علف را نشان می داد جلو آمد و بعد با کمال سهولت، مهار شتر خویش را در دست گرفت و روان شد.

اگر دیروز من شما را آزاد گذاشته بودم، حتما این اعرابی به دست شما کشته شده بود و در چه حال بدی کشته شده بود، در حال کفر وبت پرستی! ولی مانع دخالت شما شدم و خودم با نرمی و ملایمت، او را رام کردم (78).

با وظایف حساس خود آشنا شویم

موسیه (79) ، دبیر دانشسرای پسران در شهر اتوی فرانسه، در کتاب چگونه روحهای محکم و زنده بسازیم می نویسد:

اشخاصی که کارشان پرورش کودکان و جوانان است، بیش از تمام استعدادها و قوای شاگردان خود، با عقل و شعور آنان سرو کار دارند و مقصد مستقیم آنان پرورش و بی نیاز کردن روح و قوه عاقله است و اگر منظور عالی تری دارند، یعنی می خواهند انسان شرافتمند و مرد کامل تربیت کنند، باز هم به دستیاری عقل و روح، رگ حساس آنها را می جویند و اراده شان را تحت تاثیر قرار می دهند، بنابراین شناسایی واضح و دقیقی

از شرایط اخلاقی و تربیت عقلی و روحی خوب، وظیفه اهم و الزم هر مربی و آموزگار است.

ما نظرها و افکار خود را راجع به یک موضوع، تحت مداقه و تجربه

آقایان می گذاریم و آن مساله این است:

چطور برای پرورش کودکان و جوانانی که در دست ما هستند، آن زندگی روحی و فکری را خلق کنیم که بتوان آن را اخلاقاً خوب و صحیح دانست (80).

این همان مساله ای است که ما در این کتاب، دنبال و کوشش می کنیم که مربیان و کلیه عوامل موثر اجتماعی را متوجه وظیفه حساس و مسئولیت سنگین خود سازیم، بلکه باید خاطرنشان کنیم که هدف عمده و اصلی پرورش، همان پرورش انسان شرافتمند و کامل و به تعبیر علمای آموزش و پرورش بسط شخصیت است.

برای رسیدن به چنین هدف مقدسی باید کودک را از غذای جسمی و روحی سالم برخوردار سازیم.

بهداشت جسمی او را به طور کامل رعایت کنیم تا با روح و جسم سالم بار آید و بتواند قدرت کامل برای به کارانداختن دقت و قوای دیگر خود داشته باشد.

به قول همان نویسنده: دقت که یکی از نمونه های فکری است، به اوضاع و احوال خارجی و مزاجی بستگی دارد (81).

اوضاع و احوال خارجی، یعنی اموری که حواس را تحریک می کند، از قبیل هیاهوی بی مقدمه، تغییر ناگهانی نور، پیدایش بی سابقه اشکال نامانوس، بوهای تندی که به مشام می رسد و بسیاری از حوادث دیگر که باعث تفرقه حواس می شود و انسان را از آموزش و پرورش کامل باز می دارد.

در محیط مطالعه و محیط تحصیل کودک، باید آرامش کامل برقرار باشد.

در عین حال برای داشتن روحی سالم، اوضاع و احوال مزاجی نیز بسیار موثر است.

کودکی که از ضعف عمومی یا کمبود غذا و ویتامین های لازم و یا دردهای عضوی و موضعی یا ضعف شنوایی و بینایی رنج می برد، نمی تواند به طور کافی، پیشرفت

کند.

اصلاح این عیوب، از وظایفی است که کار مربی را کاملا آسان می کند.

به قول موسیه: دقت در تحت سه رکن اساسی بدن، یعنی خون و عضلات و اعصاب قرار می گیرد، علاوه بر اینها نظم و آهنگ دم زدن نیز درآن تاثیر شدید دارد (82).

هرگاه کودک دارای خونی پاک و سالم باشد، بدون تردید دارای دقت و فهمی عمیق تر است.

مابسلی (83) معتقد است:

گردش خون در دماغ (مغز) هنگامی که این عضو مشغول است، بسیار زیادتر از حال سکون و آرامش است (84).

کم خونی و کمی اکسیژن مورد لزوم برای تنفس و هوای کثیف، باعث ضعف فهم و دقت می شود و در چنین مواردی مربی نباید تصور کند که عقل، بیکاره و منحرف شده است.

یکی از روان شناسان، به نام ریبو اثبات کرده است که: دقت همیشه بر روی ماهیچه ها و به وسیله ماهیچه ها عمل می کند و نوع عمل آنها اساسا به شکل توقف و سکون می باشد (85).

به نظر وی برخی از جنبش های عضلانی ظاهرا مهمل، از قبیل تکان دادن سر و دست و پا، یا بازیهای غیر ارادی با قلم و خط کش وب یا راه رفتن سریع که بدون دخالت اراده بر سرعت آن افزوده می شود، وسیله تولید قوایی هستند که مورد استفاده اعمال فکری قرار می گیرند.

اینها زمینه را برای فعالیت فکری آماده می سازند

جنبش هایی هم هستند که برای تمرکز دادن دقت بر روی موضوع معینی به کار می روند، مثل جنبش صورت و بدن وب، بنابراین برای تقویت و سلامت عضلات، کودک را باید به ورزشهای مفید و متنوع وادار کرد.

در مورد وضع عصبی نیز دو موضوع باید مورد توجه باشد:

یکی تحریک بیش از اندازه و دیگری انحطاط یا فرسودگی عصبی است.

کودکی

که دچار ترس یا غضب یا یکی دیگر از عواطف حاد و مزاحم شده باشد، نمی تواند قوه دقت و فهم خود را به اندازه کافی به کار اندازد.

باید آن قدر صبر کرد تا به حال عادی بازگردد

همچنین کودکی که دچار فرسودگی عصبی شده است و در نتیجه خود را غیر قابل برای تجمع حواس نشان می دهد و دچار برخی تخیلات ناروا گردیده است، باید از کار فکری ممنوع و به طبیب مراجعه داده شود تا سلامت خود را باز یابد.

انسان در موقع دقت سعی می کند از تعداد تنفس های خود بکاهد، در حقیقت، دقت کامل وقتی صورت می گیرد که دم زدن تعطیل شود.

پس سالم نبودن ریه ها و مجاری تنفسی و یک ابتلای ساده پلیپ ممکن است کودکی را تا سرحد کودنی تنزل دهد، در حالی که واقعا دارای هوشی سرشار است.

رعایت همه این نکات، برای تامین سعادت کودک، بر مربیان لازم است.

اجتماع باید کلیه وسایل را برای شکوفا شدن استعدادهای کودکان فراهم سازد و تمام موانع را از سر راه آنها بردارد.

در این صورت بار گران مسئولیت به مقصد می رسد.

کوشش ما در این کتاب این است که با شرح و تفصیل بیشتری، جامعه را متوجه این مسئولیت گردانیم و در این راه از خداوند بزرگ یاری می طلبیم.

نفوذهای اجتماعی

وجه امتیاز هر فردی

را باید در منش و شخصیت او و به عبارت دیگر، در واکنشهایی که در برابر پدیده های مختلف از خود نشان می دهد، جستجو کرد.

در روان شناسی، شعبه ای به وجود آمده است که به نام کاراکترلوژی (86) یا خصلت شناسی خوانده می شود.

این علم در عین این که ناقدان سرسختی دارد، طرفداران پرو پا قرصی نیز دارد.

بدیهی است که این علم، سعی می کند که افراد را آن چنان که هستند، بشناسد و اسرار درونی آنها را کشف کند.

یقینا شناسایی دقیق افراد و حتی خویشتن، فواید ارزنده ای را در بر دارد.

شخصی که خود را بشناسد خیلی بهتر و

سریع تر از افرادی که خود را نشناخته اند، می تواند در راه ترقی و تکامل، گام بردارد و نیازمندی های خود را مرتفع سازد.

جمله تاریخی خود را بشناس! در تعلیمات سقراط حکیم، همچنان باقی مانده است و از نظر آیین مقدس اسلام خودشناسی مقدمه خداشناسی و خداشناسی وسیله یک زندگی آرام و خوش و دور از نگرانی و اضطراب است.

کاراکترلوژی در آموزش و پرورش، راهنمای خوبی است.

متصدیان آموزش و پرورش می توانند در پرتو این علم در راه ایجاد دگرگونی مطلوب در افرادی که تحت تربیت هستند گام های موثری بردارند وآنها را به شاهراه سعادت هدایت نمایند، زیرا تا خصوصیات جسمی و روانی افراد شناخته نشود و واکنش های مختلفی که در برابر پدیده های مختلف، از خود نشان می دهند کشف نشود، آموزش و پرورش آنها به نحو مطلوب و مترقی، امکان پذیر نخواهدبود.

عیب عمده کار کسانی که وظیفه خطیر آموزش و پرورش را به عهده گرفته اند، این است که مانند یک فرمانده مستبد همواره با جمله بکن و نکن! قدرت خود را به رخ افرادی که تحت تربیت آنها هستند می کشند و بدون این که به شخصیت و خصایل ذاتی و اکتسابی آنها احترام کنند، از آنها می خواهند که دستورها و تکالیف را بدون چون و چرا انجام دهند، به همین جهت می بینیم که همواره شکافی عمیق میان این دو طبقه که باید بیش از همه طبقات به یکدیگر نزدیک بوده و با یکدیگر تفاهم داشته باشند وجود دارد و نتیجه مطلوب نیز کمتر گرفته می شود.

برای رفع این عیب بزرگ است که کاراکترلوژی در خدمت آموزش و پرورش درآمده است:

محیط خانه یا محیط خصایل ارثی، محیط مدرسه یا محیط اکتسابات،

محیط اجتماع یا محیط به کار بستن اکتسابات سه عامل مهم تشکیل شخصیت و منش افراد هستند و بر روی خصلت انسانی تاثیر به سزایی می گذارند.

به کار بستن اکتسابات، در عین حال جنبه آموزندگی دارد، یعنی در این حالت، اکتسابات انسان در نهاد آدمی رسوخ می کند و افقهای تازه ای به روی انسان گشوده می شود و انسان از خویشتن، می آموزد.

از نظر آموزش و پرورش، توصیه می شود که انسان همواره تعادل میان اکتسابات و به کار بستن آنها را حفظ کند، یعنی هم دنبال دانش های نو برود وهم آنچه را یاد گرفته است، به کار ببندد.

اگر صرفا به کار ببندد و اکتساب و آموزش در کار نباشد، تعادل از دست می رود و ارزش مطالب آموختنی گذشته نیز کم می شود.

پیامبر اسلام، سفارش می کند که از گهواره تا گور دانش بجویید و کرارا در کلمات پیشوایان اسلام آمده است که علم بدون عمل، ارزشی ندارد.

خلاصه، عوامل مذکور در حقیقت، سرنوشت انسان را تعیین و مسیر زندگی او را رسم می کنند و برای شناسایی منش و شخصیت افراد و آموزش و پرورش صحیح آنان، ناگزیریم این عوامل را به طور کامل، مورد توجه و دقت قرار دهیم.

عوامل دیگر

مطلبی که ما را نسبت به نوآموزان، نگران می کند این است که، آنها گاهی رو به فساد و تباهی می روند و دستخوش انحراف می گردند، بااین که مدرسه و محیط تشکل خصایل ارثی یعنی خانه، چنین اقتضایی را ندارند.

این جاست که ما باید به سراغ عوامل دیگر برویم و متوجه باشیم که نفوذ آنها هم شاید دست کمی از عوامل سه گانه مذکور نداشته باشد.

این عوامل خیلی آسان، بدون توجه مربیان کار خود را

می کنند و مسیر زندگی اطفال و جوانان را درست بر خلاف مسیری که خانه و مدرسه رسم کرده اند، ترسیم می کنند.

از همین جا فرق عمده مردم عصر ما با مردم عصرهای گذشته روشن می شود.

این که می بینیم مردم گذشته کمتر از مقتضیات خانوادگی و تربیتی منحرف می شدند و مردم امروز، خیلی زیاد منحرف می شوند، علت آن را باید در ارمغان های تمدن قرن طلایی جستجو کرد.

انسان از آغاز کودکی با یک سلسله داستان های راست یا دروغ سر و کار دارد.

این داستان ها را یا از زبان این و آن، یا از رادیو، تلویزیون و فیلمهای سینما یا از کتاب ها، جراید و مجلات فرا می گیرد.

قهرمانان داستان های شورانگیز، به خصوص اگر در آن داستان ها جنبه های هنری به خوبی به کار رفته و از ذوقی لطیف و سرشار الهام گرفته باشد، فوق العاده در نظر انسان اهمیت پیدا می کند و انسان می کوشد تمام خصوصیات زندگی خود را با وضع آنها منطبق سازد.

کمتر کسی پیدا می شود که دارای استقامت باشد و تحت تاثیر قرار نگیرد.

در هر اجتماعی افراد زبده و برجسته، مورد توجه قرار می گیرند و توجه سایرین را به خود جلب می کنند، طبق اصول روان شناسی رفتار این قبیل افراد، در روحیه دیگران اثر می گذارد، اینها نیز به نوبه خود قهرمانانی هستند که در تعیین مسیر زندگی توده مردم نقش مهمی بازی می کنند.

بدون تردید، اینها اگر واجد صفات عالی و کمالات انسانی باشند، به خوبی می توانند جامعه را به سوی کمال رهبری کنند و پیشوایان معنوی و روحانی برای جامعه خویش باشند، ولی باید به حال جامعه ای تاسف خورد که افراد سرشناس و معروف آن و به عبارت دیگر، قهرمانان آن جامعه

فاقد کمالات انسانی بوده و عناصری کثیف و آلوده باشند (87).

پیامبر عالی قدر اسلام با توجه به جنبه های روحی انسان ها فرمود:

مردم به دین زمامداران خویش هستند.

روان شناسان می گویند:

قهرمان جویی از خصوصیات سنین تکلیف و شباب است.

همچنین شرکت در دسته های اجتماعی باشگاه ها، دوره ها، انجمن های سری و غیره، در این دوره خیلی رایج است.

اکنون به تناسب نیازمندی های هر طبقه از جامعه، نشریات مخصوصی به وجود آمده است:

برای کودکان، کتاب ها و مجلات مخصوصی منتشر می شود، جوانان هم به نوبه خود کتاب ها و مجلاتی دارند، بانوان نیز از این رهگذر، بی بهره نمانده اند.

حوادث جالب توجه و اخبار وحشتناک و تکان دهنده ای که احیانا با زرق وبرق و عکس و تفصیلات در اختیار مردم گذارده می شود! چیزی نیستند که بتوان از نظر دور داشت.

مسائل جنسی و جنایاتی که در حوزه امور جنسی رخ می دهد و به وسیله جراید و مجلات غربی با آب و تاب در دسترس عموم قرار می گیرد، بدون تردید تاثیر به سزایی در زندگی انسان دارد.

انتشار این قبیل مطالب، بشر را در ورطه سقوط قرارداده است.

برخی هنوز تردید دارند که آیا این قبیل مطالب را باید با وضوح و روشنی برای کودکان بیان کرد، یا به طور کلی آنها را در عالم بی خبری نگاه داشت.

شاید بهترین راه این باشد:

به جای این که این قبیل مطالب با آب و تاب نقل شود، نقل آنها به اجمال برگزار گردد و در عوض، عواقب شوم و ندامت ها و بدبختی هایی که به دنبال دارد، با وضوح و تفصیل نقل شود، تا درس عبرت شود و جنبه آموزشی و پرورشی پیدا کند.

در مورد جنایات دیگر نیز همین رویه دنبال شود.

هماهنگی کلیه عوامل

برای این که

آموزش و پرورش به نحو مطلوبی صورت گیرد و نتیجه خوب بدهد، باید تمام دستگاه هایی که روی خصلت و شخصیت افراد اثر می گذارند، به دقت کنترل شوند و با یک برنامه وسیع و همه جانبه، میان آنها هماهنگی کامل برقرار گردد، تا خانه، مدرسه، رادیو، تلویزیون، سینما، کتاب، مجله، روزنامه و سرانجام افراد سرشناس و قهرمان جامعه، یک ایده آل به افراد بدهند و آنها را درراه صلاح و خوشبختی رهنمون گردند.

فیلم های سینما و کتب و مجلات و روزنامه ها به ویژه آنها که به نام کودکان یا جوانان منتشر می شوند باید جنبه تجارت و بازرگانی به خود نگیرند و گردانندگان آنها با انواع دسیسه ها و مخالفت با دین، وجدان، اخلاق و مقررات اجتماعی، در صدد بالا بردن تیراژ و جلب مشتریانی بیشتر نباشند وهمواره هدف مقدس اصلاح جامعه را بر تمام منافع شخصی مقدم دارند.

برنامه های رادیو و تلویزیون باید بیش از هر چیز، مورد توجه واقع شوند و زیر نظر متخصصان آموزش و پرورش قرار گیرند، تا نتیجه مطلوب از کار آنها گرفته شود و به جای این که به عنوان بهترین وسیله ارشاد و هدایت و تعلیم و تربیت صحیح و مترقی از آنها استفاده شود، احیانا وسیله اغوا و سوق دادن نوباوگان اجتماع به سوی فساد و بی بند و باری نباشند.

در مورد داستان ها، مخصوصا دقت بیشتری لازم است، زیرا اصولا داستان ها برای کودکان و حتی بزرگسالان، تاثیر تربیتی فراوانی دارند، از این رو باید قهرمانان داستان ها، مظاهر کامل انسانیت و نمونه هایی از صمیمیت و صفا و فداکاری و پاک طینتی و دینداری باشند.

امروز دیگر تنها با اصلاح برنامه مدارس و محیط خانه، نمی توان منتظر

بود که در جامعه ن طوری که باید و شاید افرادی شایسته تربیت شوند و در نتیجه منظور مربیان تامین شود.

روسو معتقد بود که باید اشخاص را به طور منفرد به دست معلم تربیت کرد و حتی او را از محیط خانه جدا نمود تا تحت تاثیر هیچ عاملی غیر از مربی خود واقع نشود، در کتاب امیل می نویسد:

هر چیز که از دست خداوند یا خالق طبیعت بیرون می آید، خوب است، فقط دست های بشر آن را فاسد و خراب می کند.

(88) ولی شک نیست که این عقیده نمی تواند جامه عمل به خود بپوشد.

خواه ناخواه، افراد جامعه از دوران کودکی تا دوران جوانی و پیری، تحت تاثیر عوامل مذکور قرار خواهند گرفت و در شخصیت آنها اثر خواهد گذاشت.

بدین ترتیب تنها راه علاج تمام نگرانی هایی که اکنون متفکران را به خود مشغول ساخته است، کنترل تمام دستگاه ها و برقرار کردن هماهنگی کامل میان آنهاست.

هماهنگی نیروها

از آموزش و پرورش چه می خواهیم؟

ب از خانه ای غریو شادی برخاست، دوستان و خویشاوندان به فراخور حال خویش، هدیه هایی تقدیم کردند، تبریک گفتند و در مراسم جشن، شرکت جستند، زیرا نخستین کودک خانواده پس از روزها و ماه ها انتظار، قدم به عرصه زندگی گذاشته بود.

آری آقا و بانو، سرانجام پدر و مادر شدند و به دنبال آن، وظایف خطیری در زندگی پیدا کردند، وظایفی که به سرنوشت، سعادت و شخصیت یک انسان بستگی دارد، انسانی ناتوان و نیازمند به پرستار مهربان و فداکار، ولی دوست داشتنی، نور چشمی و جگر گوشه ای با یک سلسله استعدادهای مختلف به دنیا آمده، به زندگی پدر و مادر رونقی تازه و صفا و گرمی بخشیده است و ساعتها والدین خود را

سرگرم و مشغول می سازد.

از همین جا طرح آینده یک کودک ریخته می شود، آموزش و پرورش او آغاز می گردد، تجربه ها می اندوزد، تجربه هایی بسیار ساده و سطحی، یاد می گیرد که پستان مادر را بمکد، هنگام گرسنگی با ناله و گریه، توجه مادر را به خویش جلب کند، از دیدن قیافه های آشنا لبخند بزند، از دیدن قیافه های ناآشنا گریه کند، کم کم صدا و قیافه مادر را تشخیص دهد.

سال های اول زندگی سپری می شود.

طفلک زبان بازکرده، حرف می زند، راه می رود، اسباب بازی را مال خود می داند، به کسی اجازه دست زدن به آنها را نمی دهد، غیر از پدر و مادر، با عده ای دیگر هم آشنا می شود، دلش می خواهد به گردش و تفریح رود و گاه گاهی با پدر و مادر، همکاری نماید، ولی هنوز هم وابسته ونیازمند است، آموزش و پرورش می خواهد، تا بتواند انسانی مستقل، تکامل یافته، اجتماعی و دارای صفات و ملکات نیکو شود، هنوز احتیاج به یک مربی لایق دارد که از میان استعدادها و توانش های ضد و نقیض، تنها استعدادها و توانش های خوب او را به ثمر برساند و بقیه را ریشه کن و یا دست کم ضعیف سازد.

مربی هر کس که باشد، پدر و مادر، معلم یا دیگری، موظف است قدم به قدم، طفل را دنبال کند و او را در شاهراه ترقی و تکامل و شکفته شدن غنچه استعدادهای نیکو یاری دهد، تا آن جا که بی نیاز شود و در کوره زندگی به صورت فولادی آبدیده درآید، شلاق عادات و سنن زشت، روح و ذهنش را مکدر نسازد، راه و رسم زندگی را خوب بداند، خوب کار کند، خوب استراحت کند، بهداشت جسمی

و روحی را رعایت کند، خوب معاشرت نماید، خوب فکر کند، دچار کشمکش روانی نگردد، وظایف فردی، اجتماعی، دینی و دنیوی را به نحو شایسته ای انجام دهد، احساس ضعف و حقارت، مانند میکرب یا ویروس سرطان، او را شکنجه ندهد، محیط خود را بشناسد، اطلاعات کافی و تجربیات لازم را بیندوزد، طرز استفاده از منابع طبیعی و زندگی را بداند، برای جامعه و خانواده عضوی مفید باشد، با زیباییهای طبیعت آشنا باشد، دارای فکر ابداعی و انتقادی و دید وسیع جهان بینی باشد وب، این است آنچه ما از آموزش و پرورش می خواهیم و دانشمندان این فن، پس از بررسی های زیاد، آن را جسته، راه هایی برای رسیدن به آن را نشان داده اند.

ژان ژاک روسو معتقد بود که: امیل (89) باید مکتشف و یا مخترع شود و هرگز نباید تقلید کند، باید استعدادها و قوای مکنونه او بیدار شود و نباید وی متکی به حافظه و یا انبار کردن معلومات به شکل محفوظات در ذهن خود بشود.

باید حس اعتماد به نفس داشته باشد.

متکی به قوای خود بوده، از اتکای به دیگران دوری جوید (90).

با خویشتن آشتی کنیم

برای تامین هدف آموزش و پرورش، در درجه اول، مربی باید با خود آشتی کند.

اصولا میان طرز فکر، رفتار و گفتار او نباید ضدیت و تناقضی باشد.

او باید بدون این که چیزی را تحمیل کند و با اعمال زور کودک را به انجام آن وادار نماید، در صدد اصلاح خویش برآید و از این راه اعتماد او را به خود جلب نماید، حس احترام او را برانگیزد و خود را در نظر او محبوب و دوست داشتنی جلوه گر سازد.

این جاست که

به آسانی نتیجه مطلوب گرفته می شود و گام های سریع در راه رسیدن به هدف، برداشته می شود، آری:.

درس معلم ار بود زمزمه محبتی جمعه به مکتب آورد طفل گریز پای را.

قرآن کریم این حقیقت را در چهارده قرن پیش، چنین بیان کرده است:

اتامرون الناس بالبر و تنسون انفسکم، آیا مردم را به نیکی امر می کنید و خویشتن را از یاد می برید؟ (91) راستی آیا هرگز فکر کرده اید که ضدیت و تناقض میان اندیشه، گفتار و رفتار مربی، بیش از هرچیز برای فردی که تحت تربیت است، ناگوار است؟ آیا می دانید که او با مشاهده چنین وضع ناگواری، سخت گیج و سرگردان می شود، اعتماد و ایمانش از وی سلب می گردد و به تدریج در صدد پیدا کردن بهانه و عذرتراشی برای شانه خالی کردن از زیربار وظایف و تکالیف برمی آید و این خوی زشت را در تمام مراحل و دوران زندگی پی می گیرد و زیانهایی غیر قابل بخشش و جبران ناپذیر به اجتماع و خود وارد می کند و بیماری او همچون بیماری های اپیدمیک به دیگران نیز سرایت می نماید؟ به عقیده ما این بی بند و باری ها، لاابالیگری ها، افراط و تفریطها، وظیفه نشناسی ها، رشوه خواری ها، حق کشی ها، جنایت ها، دزدی ها، قتل و غارت ها و در نهایت، تمام کارهای خلاف انسانیت، غالبا ناشی از این است که اشخاصی که در حقیقت مورد توجه افراد تحت تربیت هستند و نقش مهمی را در تشکیل شخصیت آنها دارند، هنوز خود بهره ای از کمال و آدمیت نیافته اند و صفات زشت خود را دانسته یا ندانسته به آنها منتقل می کنند.

این عوامل، یکی و دو تا نیستند:

پدر، مادر، همبازی، قهرمانان فیلم ها و داستان ها و

رمان ها، سرشناسان جامعه، معلم، کتاب، مجله، رادیو، تلویزیون، سینما، تئاتر و به طور کلی محیط زندگی، نیروها و عواملی هستند که کودک از مکتبشان درس می گیرد، این جاست که با کمال تاسف، باید همه گناه ها را به گردن محیط فاسد انداخت، افرادی که در حقیقت داغ ننگ بر سیمای بشر هستند و با افکار منحط و پوسیده و رفتار زشت خود، بار غمی جانکاه بر دوش خردمندان و متفکران اجتماع می گذارند.

اگر ما می توانستیم به آنهایی که خوی و اخلاق خود را به دیگران منتقل می کنند، به آنهایی که نام معلم، پدر، مادر، قهرمان وب روی خود گذاشته اند، نام راهنما می دادیم و به آنها می فهماندیم که پیش از این که پدر، مادر، معلم، قهرمان وب باشند، راهنما و راهبر نوباوگان هستند و موظفند اگرچه سعادت خودشان را هم نخواهند برای سعادت انسان های نیازمند و ناتوان، هرچه زودتر با خویشتن آشتی کنند و میان گفتار، کردار و اندیشه خود سازگاری و توافق برقرار کنند و به این همه نگرانی ها و واکنش های ناگوار خاتمه بخشند، شاید به مقصود نزدیک می شدیم و خواسته ها و ایده آل های ما به صورت آرزو باقی نمی ماند.

ولی هیهات ! اصول و روش ها

به همان نسبت که در فلسفه، مکاتب مختلفی به وجود آمده است، در فلسفه آموزش و پرورش نیز مکاتب مختلفی وجود دارد.

پیروان مکاتب مختلف فلسفی در آموزش و پرورش به تناسب مکتب فلسفی خود، دارای خط مشی و روش خاصی هستند:

از نظر طرفداران فلسفه طبیعی، (92) خود کودک و اعمال مکانیکی او، از نظر طرفداران اصالت روح یا ذهن گرایان، (93) فعالیت های روحی، فکری و معنوی او، از نظر طرفداران ثنویت، (94) روح و جسم او، از نظر

طرفداران اصالت عمل، (95) تجربیات او مورد نظر است.

شکاکان (96) هم خود را بی اطلاع از رموز تربیت می دانند.

علمای آموزش و پرورش، هریک پیرو یکی از این مکتب ها بوده، به تناسب آن، اصول و روش هایی را پیشنهاد کرده اند.

نکته ای که در این جا باید مورد توجه واقع شود این است که اگر بنا باشد انرژی هایی که در راه آموزش و پرورش طفل به هدر می رود و نیروهایی که صرف می شود، هر کدام خط سیری جداگانه داشته باشد و بر خلاف یکدیگر کوشش کنند، طفل دچار نگرانی و حیرت می شود و نتیجه مطلوب گرفته نمی شود، مثلا اگر مادری فرزند خود را از برف بازی منع کند و طفل هم اطاعت نماید، ولی در محیط مدرسه، برف بازی یکی از سرگرمی های زنگ تفریح باشد و کودکان با شوق و رغبت، بدون هیچ مانعی برف بازی کنند، نتیجه چه خواهدشد؟ نتیجه این می شود که شخصیت مادر در نظر طفل کوچک شود، دیگر ارزش گفته های او نیز از بین برود و سرپیچی از دستور مادر برای طفل امری عادی و خالی از اشکال شود.

پس باید روش خانه و مدرسه به طور کامل با یکدیگر هماهنگ باشند و هر دو یک هدف را تعقیب کنند.

معلمان و دستگاه های مختلف تربیتی بدون این که نیروی ابتکار خود را از دست دهند، باید روش های خود را هماهنگ سازند و هدف واحدی را که عبارت از تکامل و ترقی افراد تحت تربیت است تعقیب نمایند.

این نکته را نیز نباید از نظر دور داشت که طبق آنچه گفته شد، کودک نوزاد، دارای استعدادهای مختلف است، حتی به یک موضوع در همه حال یک واکنش از خود نشان

نمی دهد.

تمام نیروهایی که در کار آموزش و پرورش او هستند، باید سعی کنند که میان نیروهای باطنی او نیز هماهنگی برقرار سازند.

این جاست که در نتیجه هماهنگی میان گفتار، کردار و اندیشه هر مربی، هماهنگی روش ها و نیروهای مختلف که دست اندر کار تربیت طفل هستند و برقراری هماهنگی میان نیروهای درونی طفل، هدف آموزش و پرورش به معنای واقعی تامین می شود و نتیجه آن که عبارت از اصلاح فرد و جامعه است به طور قطع تامین خواهد شد.

امیدواریم با توجه به نکاتی که گوشزد شد و می شود، بتوانیم تحولی تازه در آموزش و پرورش نسل آینده به وجود آوریم و اصالت مذهبی و ملی خودرا در برابر سیل بنیان کن مفاسد تمدن غرب حفظ کنیم.

بر هر فردی لازم است احساس مسئولیت کند، تصمیم بگیرد و کوشش پی گیری را در راه رفع اشکالات آموزش و پرورش، به کار اندازد و مسئولیت ها را به گردن دیگران نیندازد.

باید توجه داشته باشیم که: توافق محیط اجتماعی با ضروریات تعلیم و تربیت، در وهله اول مستلزم تصفیه پر دامنه ای است:، دیر زمانی است که مصرف گوشت چهار پایان مبتلا به سل و سیاه زخم و مشمشه قدغن شده است، امروز نیز باید طبقه جوان علیه بیماری های روانی که از فیلم ها و مجلات سرچشمه می گیرد، محافظت شوند.

وقتی این تصفیه انجام شد باید به تعلیم پدران و مادران و معلمان پرداخت.

معلمان و پدران و مادران عموما حسن نظر دارند، ولی اغلب به علت جهل خود، خطا می کنند.

باید از هم اکنون پدران و مادران آینده را از یک طرف و معلمان فردا را از طرف دیگر، با روش صحیح زندگی و

تربیت کودک آشنا کرد.

پرورش گوسفندان و پرندگان از تربیت فرزندان آدمی خیلی آسان تر است، مع هذا کسی که می خواهد به پرورش چهارپایان بپردازد، باید مدتی رادر یک قریه یا یک آموزشگاه کشاورزی تعلیم بگیرد و هیچ فرد عاقلی با مطالعه مجلات و کتاب حساب یا فلسفه، خود را آماده این کار نمی کند، باوجود این برخی دختران جوان امروز (مادران فردا) به این نقیصه مبتلایند، زیرا آنان چیزی خارج از برنامه درسی نمی دانند و با جهل کامل از وظایف همسری و مادری، به آستانه زناشویی پا می گذارند (97).

نقش معلم

بارها شنیده می شود که می گویند

معلم کسی است که معلم زاده شده باشد.

این جمله قابل بحث و پژوهش است، زیرا درست مثل این است که گفته شود، مهندس یا پزشک کسی است که مهندس یا پزشک زاده شده باشد، در حالی که می دانیم هیچ کس روزی که از مادر زاده شده است، مهندس یا پزشک نبوده، بلکه پس از سالها تحصیل و کوشش پی گیر، شایسته احراز عنوان مهندس یا پزشک شده است.

دسته ای از روان شناسان معتقدند که همه چیز آدمی معلول وراثت است.

طبق این نظر، گفتار سابق قابل تصدیق است، ولی در برابر این نظر، دسته ای هم همه چیز آدمی را معلول عوامل محیطی (98) می دانند، سرانجام آلپرت (99) روان شناس آمریکایی که از افراط و تفریط، دوری جسته است می گوید:

تمام خصوصیات وجودی انسان، هم معلول وراثت و هم معلول محیط است.

وی شخصیت افراد بشر را به مربعی تشبیه می کند که مساحت آن، حاصل ضرب قاعده در ارتفاع است و عقیده دارد شخصیت هر فرد، حاصل ضرب وراثت در محیط است.

نظریه اخیر مقبول تر است، بنابراین باید گفت: معلم هم به سان همه

مردم حاصل ضرب وراثت در محیط است و همان طوری که عامل وراثت در ساختمان معلم موثر است، عامل محیط هم موثر است، نه آن کسی که معلم زاده شده بدون تربیت، شایسته معلمی است و نه آن کسی که معلم زاده نشده با تربیت و تحت تاثیر عوامل محیطی می تواند معلم شود.

هدف و وظیفه

خوب است این بحث را به اهل فن واگذاریم: البته پیش از پرداختن به نقش معلم باید هدف از تعلیم و تربیت را دانست، آن گاه بر مبنای آن، به توضیح مطلب پرداخت.

به طوری که علمای تعلیم و تربیت گفته اند:

هدف تعلیم و تربیت، ایجاد دگرگونی مطلوب در شخص تربیت یافته است این کار، گاهی عمدی و گاهی غیر عمدی است، مثلا مرگ یکی از بستگان، اگر وسیله تنبیه انسان شود، تربیت غیر عمدی است.

در حقیقت عامل تربیت، و یا قابل کنترل و تدریس شدنی و یا غیر قابل کنترل و تدریس نشدنی است.

باتوجه به هدف تعلیم و تربیت، کم و بیش وظیفه معلم روشن می شود.

معلم باید بکوشد که موجود ناقص و بی تجربه ای را به سرحد ترقی و تکامل برساند و او را برای زندگی نوین آماده سازد.

با توجه به این که اجتماع، همواره رو به تکامل می رود و مقتضیات محیط اجتماعی هر نسلی از نسل پیشین پیچیده تر می گردد، روشن می شود که وظیفه معلم، چقدر سنگین است، چه در این صورت موظف است تنها به یاد دادن مشتی فرمول خشک و یا قاعده و دستور قناعت نکند و هم ش این نباشد که شاگرد، مانند دستگاه ضبط صوت مطالب را گرفته و ضبط نماید و در جلسه امتحان آنها را طوطی وار تحویل

دهد، چنان که متاسفانه در بسیاری از معلمان، هنوز این رسم کهنه مشاهده می شود.

جان دیوئی (100) که شهرت جهانی اش مدیون دستگاه آموزش و پرورش اوست، در کتاب مقدمه ای بر فلسفه آموزش و پرورش می گوید:

دوره آموزش و پرورش به منزله مقدمه زندگانی فرد نیست، بلکه عین زندگانی است.

معلم یا مربی پرورشی، حق ندارد که در دوره آموزش کودک، او را از مقتضیات سنی خود محروم سازد و او را به کسب اموری وادارد که از حوصله و احتیاجات موجود او بیرون است.

در عین آن که کسی را که برای زندگانی فردا آماده می سازیم، نباید زندگانی امروز او را فدای فردا کنیم و نقد را به نسیه بفروشیم.

او باید مطابق تمایلات بچگانه خود رفتار کند و گرفتار محدودیت های طاقت فرسا نباشد و در ضمن عمل های کودکانه، راه و رسم بزرگتران را بیاموزد و استعدادهای درونی خود را تا سرحد امکان، توسعه داده و آشکار سازد (101).

معلم باید احساس مسئولیت کند و بداند که سرنوشت افرادی که به زودی وارد جامعه خواهند شد، به دست او سپرده شده است و باید تا آن جا که ممکن است، آنها را برای این زندگی آماده کند و بکوشد تا برای جامعه، انسان واقعی بسازد، نه گرگان و درنده خویان آدم نمایی که به هیچ وجه نشود آنها را انسان نامید و در حالی که ظاهری آراسته و جالب توجه دارند باطنی مخوف و وحشتناک داشته، منافق و ریاکار، مردم فریب و نیرنگ باز، دروغگو و دزد، غارتگر و هتاک، خیره سر و نابکار و بباشند.

معلم باید مانند سربازی فداکار، در راه خدمت به انسانها انسان هایی که به کمک تربیت

به اوج ترقی و تعالی می رسند و بر اثر غفلت و بی توجهی در حضیض پستی و نابخردی سقوط می کنند بکوشد و با از خود گذشتگی از این رهگذر، طرفی ببندد.

معلم باید مانند یک پزشک، نبض یکایک نوآموزان را در دست داشته باشد و در راه ریشه کن ساختن صفات زشت آنها که از هر بیماری، خطرناک تر و وحشتناک تر است از جان و دل بکوشد و صفات عالی انسانی را در نهادشان پرورش داده، شاگردان را به گوهر هنر و فضیلت بیاراید.

معلم، زمامدار مستبد، خود سر و مطلق العنان کلاس نیست، تا نوآموزان کورکورانه از او پیروی کنند، بلکه پدری مهربان و دلسوز و پیشوایی روحانی و عالی قدر است که حس احترام نوآموزان را به خود جلب می نماید و با احترام متقابل و راهنمایی های عاقلانه و عالمانه، آنها را به شاهراه سعادت رسانیده، از پرتگاه سقوط و انحراف حفظ می کند.

سرمشق عملی

بدیهی است که اگر معلم بخواهد تمام وظایف خطیر خود را به شاگردان از راه خطابه و پند و اندرز عملی کند و از این راه، دور نمای آینده ای روشن و امیدبخش را در برابر چشمان آنها نمایان سازد شاید کمتر بتواند به نتیجه رسیده، موفقیتی کسب کند.

معلم باید سمبل فضیلت باشد و شاگردان به حد کافی به او ایمان داشته، معتقد باشند که او مظهر صفات پسندیده و عالی انسانی است و از هرگونه بی نظمی و عیب اخلاقی منزه است و هر پند و اندرزی که به آنها می دهد، در درجه اول خودش به آن عمل می کند و واعظ غیر متعظ و عالم بی عمل نیست.

معلم اگر حایز چنین شرایطی باشد، شاگردان به او تاسی

جسته می کوشند از کارهای نیک واخلاق پسندیده و خداپسندانه او پیروی کنند و نسخه وجود خود را برابر با اصل وجود او گردانند.

نکته اساسی

نکته ای که تاکنون به آن اشاره نشده است و علمای تعلیم و تربیت از آن غفلت دارند، موضوع ایمان است.

بدون تردید هر بشری به پناهگاه روحی احتیاج دارد، تا در پناه آن به روان خود آرامش بخشیده، از نگرانی ها، نومیدی ها، دلهره ها، اضطراب ها، تشویش ها و حتی خودکشی ها رهایی پیدا کند.

ایمان به مبدأ و معاد به انسان آرامش روحی می بخشد و او را در برابر شکست ها و حوادث خرد کننده، امیدوار می سازد و راه پیروزی و سربلندی را به روی او می گشاید.

وظیفه معلم است که عملا درس ایمان را به نوآموزان بدهد و آنها را از عقاید پوچ و خرافی و بی بند و باری و بی ایمانی دور سازد، تا در آینده دچار شرارت، دزدی، چاپلوسی، خودفروشی، خیانت، نومیدی وب نگردند و از پناهگاه روحی برخوردار باشند و همه جا برای جامعه خود خدمتگزاری امین و دلسوز بوده، خدا را حاکم بر کردار، گفتار و پندار خود بدانند.

تصدیق می کنید که بسیاری از بی عفتی ها، عربده کشی ها، چاقوکشی ها، دزدی ها، خیانت کاری ها معلول نبودن روح ایمان یا ضعف ایمان در جامعه است.

چرا نباید از تیغه فساد ناپذیر عدالت آسمانی، برای استقرار اصول اخلاقی و شرف و فضیلت و آدمیت استفاده کرد؟ و بهتر و مفیدتر این که، این کار از دبستان ها و دبیرستان ها به دست معلمان وظیفه شناس و خدا ترس آغاز شود.

تنبیه و خشونت، وسیله تربیت نیست

بیچاره لوری !

در حالی که افسارش کرده بودند و عوعو کنان و زوزه کشان، از هواپیما پیاده می شد، به اطرافیان حمله می کرد و آنها را گاز می گرفت.

آیا راستی او سگ بود؟ مسافران و کسانی که به استقبال آمده بودند، محو تماشای او شده و از کارها و حرکات او در

شگفت مانده بودند ! چیز جالبی بود ! نظیر این منظره را هرگز ندیده بودند و یا خیلی کم دیده بودند.

عده ای هم از شدت تاثر، قطره های بلورین اشک، از چشمانشان سرازیر بود.

بیچاره لوری، دختر بچه نه ساله ای بود که از مدت ها پیش فراموش کرده بود که مثل همه کودکان می تواند رشد کند، درس بخواند، بازی کند، تفریح کند و از زندگی لذت ببرد.

او مثل سگها زوزه می کشید و مردم را گاز می گرفت، زیرا شخصیت خود را گم کرده و در آستانه از دست دادن آخرین حس انسان بودن قرارگرفته بود ! پزشکان به مادرش گفته بودند:

او خود را یک سگ فرض می کند و دچار بیماری تعدد شخصیت شده است و اگر درمان نشود، برای همیشه باید روانه تیمارستان شود.

مادر بیچاره اش افسار او را به دست گرفته، از لابلای جمعیت عبور می داد.

او شنیده بود که در فلوریدا، بیمارستان دکتر مونتاباری، تنها بیمارستان مجهزی است که می تواند بیمارانی نظیر لوری را بستری و درمان کند.

هنگامی که با زحمت بسیار، خود را به بیمارستان مزبور رساند، ماجرای اسف انگیز زندگی طفل بی گناه و معصوم خود را این طور شرح داد:

پدرلوری مردی بداخلاق، عصبانی و کم گذشت بود.

با مختصر بهانه ای داد و فریاد راه می انداخت، گاهی صدای جیغ های وحشیانه او تا خانه همسایه هفتم می رسید.

در همین موقع، من و لوری کوچولو را کتک کاری می کرد.

سگ ما هم با مشاهده این صحنه دلخراش از شدت ترس به زیر میز پناه می برد و آهسته آهسته زوزه می کشید.

لوری کوچولو هم کم کم از سگ یاد گرفت که هنگام بروز حادثه به زیر میز پناه برد.

من نمی توانستم این وضع ناگوار را تحمل کنم.

تازه لوری دو سال

داشت که هیولای شوم طلاق ولی در مورد من و همسرم، یگانه وسیله آسایش و نجات از یک زندگی تلخ من و همسرم را از هم جدا کرد و برای مدتی مختصر آرامشی در زندگی من و کودک معصومم پدید آمد.

من نمی توانستم تنها بمانم

برای رهایی از تنهایی و بی کسی، تصمیم گرفتم برای زندگی خود شریکی انتخاب کنم.

از این رو با مردی پیمان همسری بستم، ولی این یکی هم دست کمی از همسر اولم نداشت و تندخوتر و عصبانی تر از اولی از کار درآمد.

او نیز مثل اولی با مختصر بهانه ای از کوره در می رفت و من و لوری و سگش را کتک کاری می کرد.

طولی نکشید که دومین فرزند من متولد شد

لوری، چشم دیدن نوزاد را نداشت، از او سخت متنفر بود.

روزی پس از بازگشت از دبستان، مثل سگ به برادر ناتنی خود حمله ور شد و می خواست او را گاز بگیرد.

من فکرکردم حسادتش او را وادار کرده است که ادا و اطوار سگان را تقلید کند، ولی جریانات و حوادث بعدی نشان داد که او راستی خود را در قالب یک سگ می بیند و به کلی از انسان ها گریزان است.

در مدرسه روی دفترش مکرراً می نوشت: سگها بهتر از آدم ها هستند.

یا این که من از آدم ها بیزار هستم

دکتر مونتاباری، بیمارانی را که دستخوش تعدد شخصیت شده بودند، بسیار دیده بود، ولی هیچ یک به اندازه لوری او را دچار حیرت و شگفتی نکرده بود.

در بیمارستان دکتر مونتاباری، لوری همچنان حرف نمی زد، با بچه ها انس نمی گرفت، زوزه می کشید، از انسان ها می گریخت و شب ها تخت خواب خود را رها می کرد و مثل سگ ها روی روزنامه نزدیک در اتاق می

خوابید ! کوشش دکتر مونتاباری این بود که به لوری بفهماند که همه انسان ها بد سیرت و کج خلق و مردم آزار نیستند.

در میان همین انسان ها، افرادی خیراندیش، نوعدوست و مردم نواز پیدا می شوند که گاهی برای سعادت و آسایش دیگران، از سعادت و آسایش خویش چشم پوشی می کنند.

همین انسان ها هستند که اکنون برای نجات لوری و بازگردانیدن او به جرگه انسان ها سخت در کوشش و تلاش هستند و علی رغم انسان های خیره سر و بدسگال و فرومایه، کارهایی می کنند که جز نفع نوع بشر و ارضای تمایلات انسان دوستی خود، هیچ گونه نتیجه ای برای آن متصور نیست.

دکتر مونتاباری برای رسیدن به این منظور شبانه روز کوشید تا این که در روز جشن مادر، از لوری خواست

تا به مادرش تلفن کند و به او تبریک گوید.

او مدادی به دندان گرفت و شماره تلفن را گرفت و همین که صدای مادرش را شنید چند بار عوعو کرد، ولی چند روز بعد، هنگامی که به طرف کودکی پرید و او را گاز گرفت و مشاهده کرد که کودک او را گاز نگرفت، به ا و گفت، احمق! این نخستین کلمه ای بود که بر زبان لوری جاری می شد.

دکتر او را به دفتر طلبید و گفت: لوری! تو چه بخواهی، چه نخواهی، یک انسان هستی.

برخیز و به مادرت تلفن کن و با او صحبت کن لوری ناگهان از جا پرید و به گردن دکتر آویخت و گفت: ترا دوست دارم.

و بدین ترتیب توانست جای خود را در میان انسان ها باز کند و سگ ها را بر انسان های واقعی ترجیح ندهد.

آیینه عبرت

با مختصر توجهی روشن می شود که در جامعه ما اطفالی که چون لوری گرفتار تنبیه و خشونت غیر عاقلانه پدران و مادران و احیانا متصدیان آموزش و پرورش می باشند، متاسفانه کم نیستند.

ما پیش از این که مساله تنبیه و خشونت را از نظر روان شناسان و علمای آموزش و پرورش مورد بحث قراردهیم، برای نشان دادن مضرات غیر قابل تحمل و جبران تنبیه و خشونت، سرگذشت لوری را برای پدران و مادران و مربیانی که به سعادت و خوشبختی کسانی که تحت تربیت دارند علاقه مند هستند، آیینه عبرت قرار دادیم تا بخوانند و عبرت گیرند و تحت تاثیر خشم و غضب، کورکورانه تنبیه و خشونت را حربه انتقام یا تنها راه تعلیم و تربیت و راهنمایی افرادی که تحت تربیت دارند به کار نبرند و

توجه کنند که تنبیه و خشونت، پیش از آن که وسیله تکامل و هدایت باشد، عامل شکست و انحطاط و بدبختی آنان بوده، و آنان را دچار واماندگی و حالاتی می سازد که لوری بیچاره مدتی با آن دست به گریبان بود.

درکتاب روان شناسی رشد و پرورش کودک آمده است:

تنبیه بدنی و تعیین جریمه و تکالیف شاق، ریشه درد را خشک نمی کند، بلکه علائم درد را موقتا تسکین می دهد، گاه نیز این معامله با کودک، عقده معلم را تسکین می بخشد و در همه موارد علت ناسازگاری را وخیم تر می سازد.

در دنیای امروز بهترین روش در آموزش و پرورش، روش آزادی است.

روش هایی که هدف آنها تربیت طفل از راه اعمال نفوذ است، به کلی غلط و در دنیای متمدن، نامقبول شناخته شده است.

در کتاب روان شناسی کودک می نویسد:

در اواخر قرن 17 جان لاک در 1693 روش های تادیبی را برخلاف روش های طبیعی که در آموزش و پرورش متداول بود، پیشنهاد کرد.

لاک می گفت: به تمایلات طبیعی کودک نباید توجه داشت، بلکه برای سعادت آینده او باید عادات لازم را با فشار و سرسختی در او ایجاد نمود، چنین روشی هنوز در بسیاری از جامعه ها من جمله ایران متداول است و تقریبا نیم قرن بعد، ژان ژاک روسو فرانسوی در کتاب امیل خود که در 1762 انتشار یافت برعکس لاک روش آزادی را در تعلیم و تربیت کودک اظهار داشت و گفت: نباید هیچ نوع نفوذی در مورد تربیت طفل اعمال شود، پس از روسو، پستالیزی از اهالی سویس و هربات و فربل از اهالی آلمان روش هایی پیشنهاد کردند.

روسو در کتاب امیل می نویسد:

اگر تنبیه به خصوص تنبیهات سخت را به منزله

محرک بخواهند به کار برند مضرات دیگر از قبیل ترس و در هم شکستن شخصیت که بالمال منجر به حالات عصبی و ناراحتی های عاطفی خواهدشد، نیز در بر دارد (102).

با این که مساله آموزش و پرورش به طور کامل مورد توجه اولیای بزرگ اسلام است، با وجود این از تنبیه و خشونت نهی فرموده، به مربیان مهر ومحبت را سفارش کرده اند.

شخصی نزد امام هفتم، موسی بن جعفر (ع) راجع به کودک خود شکایت کرد، حضرت فرمود:

لا تضربه و اهجره و لا تطل، او را مزن، ازاو قهر کن، ولی طول مده و زود آشتی کن (103).

پیامبر عالی قدر اسلام فرمود:

اکرموا اولادکم و احسنوا آدابکم یغفرلکم، فرزندان خود را گرامی دارید و آداب خود را نیکو کنید تا آمرزیده شوید (104).

امام صادق (ع) می فرماید:

لیرحم الرجل لشده حبه لولده، مرد بر اثر شدت محبت به فرزند خود، مورد رحمت واقع می شود (105).

تنبیه، آزاد یا ممنوع؟

مشکل تربیت.

ب آن روز هوا خیلی سرد بود.

دانش آموزان از شدت سرما می لرزیدند و یکی پس از دیگری وارد کلاس می شدند.

بخاری نفتی می سوخت و کلاس را گرم می کرد.

در این میان دو تن دانش آموز با گریه وارد کلاس شدند و مستقیما به طرف بخاری رفتند.

ضربه شلاق ناظم، دست های یخ زده و منجمد آنان را بی جان کرده بود.

شدت درد به قدری بود که گاهی بدون این که حرارت بخاری را احساس کنند، دست های خود را به دیواره بخاری که از شدت حرارت سرخ شده بود گرفته، ناله می کردند! کلاس آرام و بی سر و صدا شده بود.

همه دانش آموزان از این که احساس می کردند که ممکن است خود آنها هم به همین سرنوشت دچار شوند، رنج می بردند.

نمونه این

منظره در برخی از آموزشگاه ها به چشم می خورد.

تردیدی نیست که این گونه تنبیه ها به طور موقت، جلو نافرمانی و سر به هوایی کودکان را می گیرد و آنها را رام و مطیع می گرداند و همچنین خشم مربیان را فرومی نشاند.

اما در این جا این نکته اساسی جلب توجه می کند که آیا تنبیه و خشونت، باید به کلی ترک شود با این که به عکس، این وضع همچنان باید ادامه پیداکند؟ از یک طرف عذر متصدیان آموزش و پرورش این است که بدون توسل به تنبیه، کنترل اطفال ممکن نیست و نتیجه ترک تنبیه، پیدایش هرج و مرج در زندگی کودکان است، روی همین اصل می بینیم حتی جان لاک هم اعمال نفوذ را در تربیت روا می شمارد.

بعضی از دانشمندان ما هم تنبیه و خشونت را روا می شمردند، چنان که غزالی معتقد بود که معلم باید حتی الامکان با ترساندن طفل، او را تادیب کندو چنانچه موثر نشد او را بزند.

صاحب قابوسنامه (106) معتقد است که: معلم باید با هیبت باشد و کودک را در صورت کاهلی، بزند تا وی بر خود کاملا مسلط شود، چنانچه معلم طفل را بزند، پدر نباید شفقت ورزد، جامی به فرزند خود می گفت:.

دار ادب درس معلم نگاه

تا نشوی طبلک تعلیم گاه/.

سیلی او گرچه فضیلت ده است گر تو به سیلی نرسانی به است (107).

تقریبا کار به جایی رسیده بود که همه یا اکثر دانشمندان اعتراف داشتند که: جور استاد به ز مهر پدر.

این ها همه به جای خود درست است، ولی نباید فراموش کرد که شلاق ها و سیلی های پدران و مادران و مربیان، گاهی هم آثاری وخیم در روحیه طفل به جای

می گذارد و عوض این که آنان به سوی کمال رهبری شوند، به انحطاط و بدبختی می گرایند و سقوط می کنند.

این روش تربیتی گاهی اثرش در جامعه و ملت هم آشکار می شود.

نتیجه همین روش تربیتی طوری زندگی مردم ایران باستان را فلج کرده بود که هرودت درباره آن می نویسد:

یک نوع فرمانبرداری مطلق و یک قسم تسلیم و انقیاد صرف، به وسیله پرورش و عادت، در میان مردم ایران، متمکن شده بود که تخلف از آن، به خاطر هیچ کس نمی رسید (108).

جرج راولین، نویسنده انگلیسی می نویسد:

یکی از معایب آموزش و پرورش ایران، تولید حس عبودیت و بندگی بی حد و حصر و اطاعت کورکورانه است که به نظر مردم امروز، متباین با مردانگی و شوون انسانی است (109).

فرق آموزش و پرورش ایران باستان و یونان در این بود که در یونان به تناسب حکومت، در آموزش و پرورش، روش دموکراسی به کار برده می شد، ولی در ایران باستان چنین نبود.

راه حل صحیح

شک نیست که قضاوت یک جانبه و پیروی بی قید و شرط از طرفداران آزادی تنبیه، یا طرفداران ممنوعیت آن، صحیح نیست.

باید دید هدف آموزش و پرورش چیست، آن گاه هشیارانه در راه تامین هدف با کمال احتیاط گام برداشت.

ما طی مقالات گذشته این هدف را بیان داشته ایم.

اکنون نیز یادآور می شویم که هدف، تکامل و به اصطلاح ایجاد دگرگونی مطلوب در نوباوگان و به طور کلی همه افرادی است که تحت تربیتند.

فردی که تحت تربیت است، اگر کار زشتی را مرتکب شد، یا نافرمانی از او سرزد، یا از روی علم و عمد مرتکب شده است، یا از روی جهل و خطا.

در صورت دوم، پرورشکار لایق، با تذکری دوستانه

و یادآوری مضرات خطاکاری و نافرمانی، او را آگاه می کند و پیش از آن که اشتباه و خطای او به صورت عادت درآید، مانع آن می شود بدیهی است که در چنین موردی توسل به تنبیه و خشونت، نتیجه ای جز در هم کوبیدن شخصیت او نداشته و هیچ گونه اثر تربیتی نخواهد داشت.

بزرگ ترین مربی عالم بشریت، پیشوای عالی قدر اسلام، هنگامی که عربی بیابان گرد از روی جهل و خطا، مسجد، خانه خدا را آلوده کرد، کمترین خشم و غضبی از خود نشان نداد، و چون دیگران خواستند او را ملامت کنند فرمود:

چیزی که به یک دلو آب پاک می شود، نیازی به خشونت و ملامت شما ندارد.

در صورت اول، وظیفه پرورشکار این است که در درجه اول از راه های مختلفی که به نظر او در تربیت و تکامل تربیت شونده موثر است، در صدد دستگیری و راهنمایی او برآید.

ممکن است بدون این که او را معرفی کند و مخاطب سازد، راجع به مضرات آن کار زشت یا نافرمانی، با افراد کلاس، صحبت کند و به طور غیرمستقیم اسباب تنبه او را فراهم سازد، یا این که به طور خصوصی با او تماس گیرد و در محیط صمیمیت و صفا و دوستی، او را راهنمایی و متنبه سازد، یا این که به اشخاصی که واجد صفات خوب هستند جایزه بدهد.

بدین ترتیب، ممکن است در محیط آزاد، به تربیت شونده مجال تفکر و تنبه داده شود و نیازی به اعمال نفوذ و ایجاد محیط استبداد و دیکتاتوری و وحشت پیدا نشود.

به خصوص که اگر از کارخانه تنبیه و ملامت و بدگویی، آدم بیرون می آمد، تا کنون دنیای

پر غوغای ما اصلاح شده و هیچ گونه نگرانی باقی نمانده بود! آخرین اقدامی که از طرف پرورشکار لایق انجام می گیرد، توسل به تنبیه و خشونت است، آن هم چون منظور انتقام گرفتن نیست، بلکه منظور تکامل تربیت شونده است باید طوری اجرا شود که هدف، فدای خشم و غضب پرورشکار نشده و زیر پا گذاشته نشود.

حداقل آن قهری زودگذر، ملامتی عاقلانه، و در نهایت، حداکثر آن، تنبیه است.

فرمایش امام موسی کاظم (ع) نیز بر این نکته تاکید داشت (110).

شاید منظور جان لاک و دسته ای از دانشمندان ما در مورد تجویز تنبیه، همین باشد، به خصوص که دانشمندان ما از سرچشمه پرفیض اسلامی سیراب می شدند و بعید است که غیر از این منظوری داشته باشند و اگر در اسلام دستوری در مورد تنبیه کودکان، در پاره ای از روایات وارد شده، مربوط به همین موارد استثنایی است، نه این که قانونی کلی و عمومی باشد.

در این جا ناگزیریم به جای این که کودک متخلف را ملامت و یا تنبیه کنیم، چند نکته ای هم به معلمان و پدران و مادران یادآوری کنیم و بهتر است رشته سخن را به دست دکتر آلکسیس کارل فرانسوی بدهیم: خانواده به طور کلی محیط تربیتی رقت انگیزی شده است، زیرا پدر و مادر امروزی از روان شناسی کودک و دوره جوانی، اطلاعی ندارند و بیش از حد لزوم، ساده لوح یا عصبانی یا ضعیف و یا خشنند و شاید بسیاری از آنان مطالبی به کودکانشان می آموزند و قبل از هرچیز به مشاغل و امور و سرگرمی های خود می پردازند.

فراوانند کسانی که در خانه و خانواده خود مناظری از بی ادبی و مجادله و

خودپسندی و بدمستی را می بینند و بسیاری اگر در خانه خود ندیده اند، از دوستان خویش آموخته اند، مدارس نیز هنوز نمی توانند وظیفه آنان را ایفا کنند، زیرا آموزگاران نیز رفتارشان بهتر از پدران و مادران نیست، بدین سبب است که در چهره طبقه جوان، همچون آینه ای، اثر بی لیاقتی مربیان منعکس شده است.

تعلیم و تربیت عملا به آمادگی برای امتحانات و تمرین ساده حافظه، منحصر گشته است و بدین ترتیب اغلب جز چارپایی براو کتابی چند، نمی پرورد (111).

تشویق و پاداش

دو سلاح موثر برای تقویت نیروی مربی

برای تربیت و اصلاح کودک، مربی از دو سلاح موثر می تواند استفاده کند:

یکی سلاح تنبیه و دیگری سلاح تشویق و پاداش.

ما در گذشته، درباره تنبیه و آثار مثبت و منفی آن گفت و گو کردیم.

در این گفتار، هدف ما ارزیابی آثار نیک و بد تشویق و پاداش و حدود استفاده هایی است که مربی می تواند از این دو سلاح بکند.

تردیدی نیست که تنبیه و خشونت، باعث تاثر روحی کودک می شود و این تاثر روحی، اگر از راه صحیح و به اندازه لازم برانگیخته شده باشد، سبب عبرت طفل می شود و با احساس پشیمانی، به طور جدی تصمیم می گیرد که کاری نکند که احیانا تنبیه و خشونت و سرزنش به دنبال داشته باشد.

همچنین تشویق و پاداش باعث نشاط و شادی کودک می شود و در صورتی که این نشاط و شادی از راه صحیح و به اندازه لازم ایجاد شده باشد، کودک با اشتیاق تمام می کوشد که همواره کارهایی را که از طرف مربی، او را مورد تشویق و پاداش قرار می دهد، انجام دهد و در آسمان زندگی بدرخشد.

مربی لازم است توجه داشته باشد که از یک سو باید عقل کودک

را احیا کند و قوه تمیز و تشخیص او را به کار اندازد، تا بتواند نیک و بد را با عقل خود، از هم جدا سازد و مقلد فاقد تشخیص مربی و بزرگ ترها نباشد و از سوی دیگر، برای این که او را به نیکی عادت دهد و از بدی دور گرداند، به عواطف او متوسل شود و با تحریک های عاطفی، به مقاصد خویش جامه عمل بپوشاند.

تحریک های عاطفی از راه تنبیه و خشونت و سرزنش و تشویق و پاداش صورت می گیرد:

با کجروی کودک می توان با یک اخم، یک خشونت، یک قهر زودگذر و یا در صورت لزوم، یک قهر دیر گذر، تهدید، ملامت و سرانجام تنبیه بدنی، او را از عواقب وخیم کجروی آگاه کرد، ولی نباید خونسردی و متانت را از دست داد، چه در این صورت، کار مربی به افراط کشانیده می شود و صرف نظر از این که خشم و غضب از عواطف مزاحمی است که برای انسان صدمه های جسمی و روحی شدید دارد، کودک را نیز دچار ناراحتی می سازد و از شکوفا شدن غنچه های استعدادش جلوگیری می کند.

پیشوای عالی قدر اسلام پانزده قرن پیش، در زمینه تربیت کودکان مساله ای را مطرح می کند که شایسته است به عنوان ارزنده ترین برنامه تربیتی مورد توجه و استفاده قرارگیرد:

الولد سید سبع سنین، و عبد سبع سنین و وزیر سبع سنین، فان رضیت خلائقه لاحدی وعشرین والا فاضرب علی جنبه فقد اعذرت الی اللّه (112) منظور پیامبر ما این است که کودک در هفت سال اول زندگی سرور پدر و مادر است و آنها ناگزیرند خواسته های او را صمیمانه اجرا کنند، در هفت سال دوم زندگی،

همچون به بنده ای باید مجری اوامر باشد و از خود هیچ گونه مخالفتی ابراز ندارد و این خود مستلزم داشتن برنامه های صحیح تربیتی است، در هفت سال سوم، نه سرور است و نه به نده.

او دیگر به مرحله تکامل رسیده و از نظر عقل و احساسات، در آستانه استقلال زندگی قرار گرفته است، از این رو باید در خانواده همچون وزیر مشاور باشد و در حکومت خانواده در مسائل خانوادگی و اجتماعی و فردی، از فکر و نظر او مدد بگیرد، از آرای صائب او استفاده کند و اشتباهات و خطاهای او را دوستانه گوشزد نماید.

هنگامی که به سن بیست و یک سالگی می رسد، در صورتی که اخلاق او درست و مقبول باشد، مربی به هدف مقدس خود نایل آمده است و لذتی که از این راه می برد، برایش بزرگ ترین پاداش محسوب می شود.

جوانی که در چنین سنی واجد صلاحیت اخلاقی و اجتماعی باشد، شایسته تشویق است.

رضایت خاطر مربی از رفتار پسندیده جوان، ارزنده ترین تشویق و پاداشی است که به او تقدیم می شود، در عین حال، او پاداش خوش خویی خودرا در زندگی، از محیط و اجتماع خواهد گرفت.

اگر اخلاق وی در آستانه جوانی و کسب استقلال مورد قبول نباشد، می توان دست به دامن تنبیه زد و در صورت لزوم، شدیدترین نوع تنبیه که همان تنبیه بدنی است درباره او به کار بست، این جاست که مربی در پیشگاه خداوند نیز معذور است.

باز هم توصیه می کنیم که در عین حال نباید مربی بگذارد عفریت خشم و افراط، او را تحت تاثیر قرار دهد و بالنتیجه از جاده احتیاط خارج شود.

علی (ع) فرمود:

رب ملوم لا

ذنب له، گاهی اشخاصی که مورد سرزنش قرار می گیرند، گناهی ندارند (113).

روسو در کتاب امیل می گوید:

در بچه، ابتدا حالت خوشی و لذتی ایجاد کنید و سپس او را از آن لذت محروم کنید تا بدین وسیله به ارزش آنها آگاه شود.

مربی با توجه به ارزش لذت ها می تواند بهترین سلاح موثر و برنده تربیتی را به دست آورد.

او متوجه می شود که چگونه محروم کردن طفل از بازی، تفریح، کار، همسالان و همبازی ها، توجه و محبت معلم، پدر، مادر، شنیدن یک داستان شیرین وب بهترین تنبیه اخلاقی برای طفل است.

ریشه روانی میل به تشویق و پاداش

همه در انتظار تردید دیگران هستند.

در حقیقت همه افراد از خود و دیگران انتظار دارند که بر اعمالشان صحه بگذارند.

میل به تشویق و پاداش به قول روان شناسان از همین منشا روانی سرچشمه می گیرد و بر سطح پهناور شخصیت انسان، جریان پیدا می کنند.

اگرچه انتظار تایید، در اعماق روان انسان ریشه دوانیده است، با وجود این می توان با تقویت شخصیت، خود را از تایید و تشویق دیگران بی نیاز ساخت.

مردم کامل عیار که وظیفه و هدف خود را عاقلانه یافته اند نه از تشویق و تایید دیگران خرسند می شوند ونه از مذمت و بی توجهی آنان غمناک.

این عالی ترین مرحله تکامل شخصیت انسان است.

بد نیست بدانیم که پیشوایان بزرگ اسلام، خود چنین بوده اند و برای پرورش پیروان خود، دستورهایی در همین زمینه صادر کرده اند.

امام صادق (ع) فرموده است:

لا یصیر العبد عبدا خالصا للّه عزوجل حتی یصیر المدح والذم عنده بمنزله سوا، لان الممدوح عنداللّه عزوجل لا یصیر مذموما بذمهم و کذلک المذم وم.

فلا عزوجل تفرح بمدح احد فانه لا یزید فی منزلتک عنداللّه ولا یغنیک عن المحکوم لک و المقدور علیک،

انسان هنگامی به نده خالص خداوند می شود که ستایش و مذمت دیگران پیش او مساوی باشد، زیرا کسی که پیش خداوند مورد ستایش باشد، از مذمت دیگران مذموم نمی شود و کسی که پیش خداوند مذموم باشد از ستایش دیگران ممدوح نمی شود.

پس از ستایش دیگران شاد مباش، زیرا بر منزلت تو در پیشگاه خداوند نمی افزاید و تو را از آنچه درباره ات حکم و بر تو مقدر شده است، بی نیاز نمی سازد (114).

بهتر است مربی نیز در صدد کامل ساختن شخصیت طفل برآید و او را از چنین آزادگی برخوردار گرداند.

بدیهی است که وجود چنین افرادی برای اجتماع نیز بسیار مغتنم است.

اما صرف نظر از این مطالب، آیا بهتر است افراد در برابر انجام هر خدمت و وظیفه ای انتظار پاداش و تشویق داشته باشند و احیانا با پشت هم اندازی، خود را در معرض تشویق و پاداش قرار دهند، یا هر کسی به شایستگی بدون هیچ گونه چشم داشتی انجام وظیفه کند و با احساس رضایت خاطری که از انجام وظیفه برای او دست می دهد، خود، بهترین پاداش دهنده و مشوق خود باشد؟ البته در عین حال نمی توان از تاثیر و اهمیت تشویق و پاداش چشم پوشی کرد، ولی بازهم نوع تشویق و پاداش، در تربیت فرق می کند.

شما اگر برای این که کودکتان را به کاری وا دارید با تشویق و پاداش پولی، او را به کار مورد نظرتان بگمارید، ممکن است طفل را به حقه بازی و پشت هم اندازی بکشانید، در حالی که اگر از راه های دیگری او را مورد تشویق قرار دهید و پاداش محبت و سرور به او بدهید، چنین خطری او را

تهدید نمی کند.

آری اگر نوازش و سرپرستی گل های باغچه را به کودک واگذار کنید و در برابر این کار، به جای تشویق و پاداش پولی، از طراوت و منظره دل انگیز و زیبای گل ها سخن به میان آورید و این کار شایسته او را مورد ستایش قرار دهید، یقینا اثر تربیتی بیشتری دارد تا تشویق و پاداش پولی.

علی (ع) می فرماید:

الناس ابنا ما یحسنون و قدر کل امرئ ما یحسن، مردم فرزند خصال و رفتار نیکوی خود هستند و ارزش هر کسی به خوبی کردار اوست (115).

اگر کودکان را عادت ندادیم که در برابر هر کاری انتظار تشویق و پاداش داشته باشند، طبعا از برخی پیش آمدهای ناگوار نیز جلوگیری به عمل آورده ایم.

روان شناسی جدید خاطر نشان می کند که: در مدارس، جایزه و مدال و امتیازات مختلف نیز برای شاگردان ممتاز وجود دارد، ولی در این مورد، ودر مورد جایزه و پاداش در خانه، باید نهایت مراقبت به عمل آید و بر حسب عقل سلیم صورت گیرد (116).

نظر به این که تشویق و پاداش در جامعه ما به نحو صحیح و به جا و به اندازه انجام نشده است، بیشتر افراد به طرز قضاوت دیگران درباره خود اهمیت می دهند و در این راه ماسک های عوام فریبانه بر چهره می زنند و با تظاهر و ریاکاری، مردم را اغفال می کنند.

هر کس می کوشد که از رهگذر نیرنگ و تدلیس، خود را خدمتگزار اجتماع جلوه دهد و از مزایای آن برخوردار شود.

تامین روحی

اکنون با توجه به کلیه مطالبی که گذشت، باز هم خاطرنشان می کنیم که تشویق و پاداش، به خصوص از طرف کسانی که مورد احترام کودک هستند، به کودک

رضایت خاطر می دهد، در نتیجه در او انرژی بیشتری به وجود می آید و برای کار و کوشش و پیشرفت، تحریک می شود و در او میل به ادامه کوشش و استقامت به وجود می آید، اگرچه همان طوری که گفتیم بهتر است کودک را وادار کنیم که همواره خودش به خود، پاداش درونی بدهد و کمتر از دیگران انتظار تشویق و پاداش داشته باشد.

چنین حالتی مخصوصا برای سلامت روان انسان بسیار لازم است.

به عقیده روان شناسان علت بیماری بسیاری از بیماران روحی و عصبی این است که غریزه تامین روحی (117) آنان ارضاء نشده است، آنان احساس تنهایی می کنند، چون می بینند جامعه به زندگی و افکار و علاقه های آنان توجهی ندارد، در نتیجه نظم روحی و عصبی آنان در هم می ریزد، درصورتی که اگر غریزه تامین روحی آنان ارضاء می شد، یعنی جامعه به افکار و رفتار و علایق آنان توجه و در صورت لزوم، تشویق و احترام می کرد، کار آنها به این جا نمی کشید.

شکی نیست که ارضای غرایز در حدود مقررات و امکانات و تجویز عقل و عرف و آداب و رسوم اجتماعی و از همه مهم تر احکام دینی، بسیار لازم است و سلامت انسان با رعایت همه جوانب، با ارضای غرایز تامین می شود، ولی مربی نباید هدف خود را پرورش انسانی قرار دهد که با سرخوردگی یکی از غرایز، دچار صدها عقده روانی شود و فروید مآبانه در سلول انفرادی و تاریک و خفقان آور غرایز به ویژه غریزه جنسی محبوس و اسیر باشد! حکومت عقل در کشور تن، باعث تعدیل غرایز می شود و کلیه غرایز می توانند به طور عادلانه ارضاء شوند و درعین حال

انسان را از قیود غرایز آزاد می سازد و از پیدایش عقده های روانی و بیماری های عصبی جلوگیری می کند.

رعایت اعتدال، مهم ترین وظیفه مربی است

هرگاه قبول کنیم که تایید طلبی و تامین روحی در صف غرایز انسان قرار دارد، وظیفه مربی و اجتماع را به این صورت تعیین می کنیم: در درجه اول باید طفل را طوری بار آورد که خودش دارای شخصیتی کامل باشد، به طوری که بتواند از تایید و تامین درونی برخوردار باشد و نیازی به تایید و توجه دیگران نداشته باشد.

دیدیم که روایات اسلامی نیز ناظر به همین جهت است و پایه گذاران اسلام با بیانات گهربار خویش، پرورش انسان کامل را وجهه نظر تیزبین و موشکاف خویش قرار داده اند.

آنچه رهبران اسلام می گویند و توجه علمای آموزش و پرورش و روان شناسان را به خود جلب کرده، همین است، ولی این مساله ای است مربوط به خود کودک و افرادی که می خواهند عمری را در اجتماعی بگذرانند.

آنان برای این که دچار شکست روحی نشوند و اعصابشان در زیر بار سنگین تنهایی و عدم تایید درهم شکسته نشود، باید آن چنان استغنای طبع داشته باشند که با انجام وظایف، خود را نیازمند به مدح و ستایش و به اصطلاح تشویق و پاداش دیگران نبینند و با الهام از تعالیم اسلامی: به نده خالص خدا باشند و مدح و ذم دیگران در نظرشان مساوی باشد.

درست است که باید افراد جامعه به گونه ای تربیت شوند که در راه ادای وظیفه، ستایش و سرزنش دیگران در نظرشان یکسان باشد، آیا اجتماع وظیفه ای ندارد؟ آیا اگر صرفا به افراد چنین روحیه ای ببخشیم که اعتنایی به مدح و ذم دیگران نداشته باشند و خود با انجام

وظایف، به خودشان خرسندی و نشاط بخشند، کافی است؟ آیا اجتماع باید طوری باشد که به قول معروف: «پشک و مشک را یکسان ببیند؟ !» آیا بهتر این نیست که جامعه بهترین کیفر دهنده بدکاران و بزرگ ترین مشوق و پاداش دهنده نیکوکاران باشد؟ پس در درجه دوم، وظیفه مربی و به طور کلی وظیفه همه افراد اجتماع است که از راه تشویق و پاداش، نیروی فوق العاده ای به کودکان و جوانان و خلاصه همه خدمتگزاران اجتماع بدهند، تا آنها با نشاط و پایداری به کار خود ادامه دهند و همچنین، با آنانی که کجروی و خیانت می کنند، با اظهار تنفر و هرگونه روشی که موثر و به جا و عاقلانه تشخیص داده شود، به مبارزه پردازند.

خوشبختانه دستورات اسلام در این زمینه، چون دیگر زمینه ها غنی است.

علی (ع) در فرمان تاریخی خود به مالک اشتر می فرماید:

و لا یکونن المحسن و المسئ بمنزله سوا فان فی ذلک تزهیدا لاهل الاحسان فی الاحسان، و تدریبا لاهل الاسائه علی الاسائه و الزم کد منهم ما الزم نفسه، باید نیکوکار و بدکار، در نظر تو یکسان نباشند، چنین روشی نیکوکاران را از نیکی بازمی دارد و بدکاران را به بدی تشویق می کند و هر یک از ایشان را به آنچه خود برای خود برگزیده است، پاداش و کیفر ده (118).

این دستور در هر دوره و هر جایی، برای کلیه مردم قابل اجراست، ولی نباید فراموش کرد که در این راه دو چیز، هم مضر و هم گناه است:

یکی افراط و دیگری تفریط.

نه افراط و زیاده روی در تشویق و پاداش رواست و نه افراط و زیاده روی در تنبیه و

توبیخ، همچنان که در هر دو مورد، تفریط نیز بخشودنی نیست.

علی (ع) فرمود:

الثنا باکثر منا لاستحقاق ملق، و التقصیر عن الاستحقاق عئ او حسد، ستایشی که بالاتر از حد استحقاق افراد باشد، چاپلوسی و ستایشی که کمتر از میزان استحقاق باشد عجز یا حسد است (119).

اکنون لازم است که حس حق شناسی و سپاسگزاری را در دل افراد احیا کنیم و همچنین لازم است که حس تنفر و انزجار از خاینان و کجروان رادر جامعه بیدار گردانیم، تا قدر و منزلت افراد خادم و خاین در اجتماع مشخص شود و افراد شیاد نتوانند جایگاه های حساس مدیریتی را اشغال کنند و آنهایی را که گویاتر از بلبل و پاک تر از فرشته اند، خاموش سازند و به کنج انزوا فرستند.

با توجه به این که سپاسگزاری خداوند، یکی از وظایف انسان و مورد تایید قرآن و احادیث اسلامی است، با وجود این در یکی از روایات آمده است که: اشکرکم للّه اشکرکم للناس، سپاسگزارترین شما در برابر خداوند، کسی است که بهتر از عهده سپاسگزاری افراد برآید و حس حق شناسی و سپاسگزاری در دل او زنده و ثابت باشد (120).

این موضوع، در مورد کودکان که هدف این مقالات پرورش آنهاست، نیز کاملا صدق می کند، ولی بازهم آگاهی و احتیاط مربی بسیار لازم است، چه حالات و روحیات اطفال به طور کامل با یکدیگر فرق می کند.

شواهد تجربی حاکی است که ستایش برای کودکان عادی و کند ذهن، اثری بیشتر و برای کودکان درخشان اثری کمتر دارد، اما سرزنش در کودکان درخشان اثری بیشتر دارد و دختران بیش از پسران در مقابل ستایش حساسیت دارند، ولی پاره ای مطالعات دیگر، حاکی

است که صرف نظر از همه تفاوت های فردی، سنی و هوشی، ستایش کارگرترین مشوق است و سرزنش و انتقاد، اثری کمتر دارند (121).

عادت

نقش حیاتی عادت

اگر چه انسان با داشتن نیروی عقل، از موجودات این جهان، امتیاز می یابد ومی تواند در باره گفتار و رفتار خویش، به اندیشه پردازد، آن گاه پس از تشخیص نیک از بد، راه صواب را بپیماید، ولی اگر بنابراین باشد برای هر کاری کوچک، مدت ها دست کم چند لحظه سر به جیب تفکر فرو برد، مشکل بزرگ زندگی اش از همین جا آغاز می شود و همه یا بیشتر کارها متوقف می ماند.

خوشبختانه قسمت عمده کارها به گفته روان شناسان: بر اثر تکرار فراوان به صورت اعمال خودکار درآمده است (122) و آدمی برای انجام آنها نیازی به تفکر جدید ندارد، تنها یک قسمت ناچیز و مختصری است که به تفکر جدید نیازمند است و همان هم بر اثر تکرار، به صورت اعمال خودکار در می آید و زمینه برای ابتکارات تازه فراهم می گردد.

جان دیوئی می گوید:

عادت باعث صرفه جویی در صرف انرژی است و از این رو به ارگانیسم، امکان تغییر و تحول می دهد، به عبارت دیگر: عادت زمینه ابتکار است (123).

انسان از ساده ترین کارها، مانند لباس پوشیدن، غذا خوردن وب گرفته، تا کارهای دشوار، از قبیل رانندگی، خواندن، نوشتن، سخنرانی وب همه را به طور خود کار انجام می دهد و این که برخی از روان شناسان او را مخلوق عادت (124) دانسته اند، از همین لحاظ است و بدون شک، وجود عادت در زندگی، یگانه وسیله سعادت و خوشبختی است.

جان دیوئی می گوید:

یکی دیگر از عناصری که عادت را تشکیل می دهد، عنصر روانی است.

هر عادتی

موجد تحول روانی است، هرگاه به کاری معتاد شویم تمایل یا علاقه شدیدی به آن پیدا می کنیم و از اجرای آن لذت می بریم، با خوشی و خوش بینی به آن می نگریم، دانسته یا ندانسته، برای آن کار فواید و مزایای فراوان برمی شماریم و اگر از آن کار ممنوع شویم، احساس محرومیت و ناراحتی می کنیم، طرز تفکر و کیفیت عواطف ما سخت زیر نفوذ عادات ما قرار دارند (125).

عادت های ناروا و علاج آن

باید توجه داشت استعدادهایی که در وجود آدمی نهفته است، ممکن است مورد بهره برداری درست یا نادرست قرار گیرد.

زیانی که دامنگیر انسان شده و می شود، این است که به جای این که همواره در راه تشکیل عادات خوب و پسندیده کوشا باشد و از تشکیل عادات زشت و ناروا جلوگیری نماید، دستخوش خطا می شود و وجود خود را با عادتهای ناروا و زشت، آلوده ساخته تا دم مرگ نیز با آنها دست به گریبان می ماند.

ژان ژاک روسو، در کتاب معروف خود امیل می گوید:

من همیشه کوشش می کنم که فرزند خود را عادت دهم به اینکه هرگز عادتی نکند.

این گفتار اگر چه به ظاهر صحیح نیست، ولی از آن جا که بسیاری از عادات انسان نتیجه دوران کودکی اوست، صحیح است، زیرا در این دوران نیروی تشخیص انسان ضعیف است و اگر از آموزش و پرورش صحیح برخوردار نباشد، به طور کورکورانه و ماشینی، عادت هایی در او تشکیل می شود که اگر با آنها مبارزه نشود و ریشه کن نگردد، تا پایان عمر با او بوده و بسا او را دستخوش رکود و جمود می سازد و از تحصیل عادات مفید هم باز می دارد.

بنابراین، کودکی که هر نوع عادتی

می پذیرد و خود او هم به هیچ نحو نمی تواند میان عادات نیک و بد فرق گذارد، باید تحت مراقبت دقیق درآید و با یک سلسله عادات نیک، پرورش یابد و شکی نیست که پله اول تشکیل عادات نیک و بد، خانواده، به ویژه آغوش گرم مادران است.

از همین جاست که کودک، به دزدی، دروغگویی، لافزنی، تنبلی، فرار از انجام وظیفه وب عادت می کند و پدران و مادران باید کودک را عادت دهند که به این صفات زشت عادت ننماید.

پس از آن که قوه تمیز و تشخیص در آدمی بیدار شد، باید خود از تشکیل عادات بد در وجود خود جلوگیری نماید و تحت تاثیر هوا و هوس، معاشر ناجنس و اشتباهات دیگر، گرفتار عادت های ناروا نشود.

بسیاری از جوانان، بر اثر یک اشتباه، دوستی ناباب، هوسی ابلهانه، عمری را به پریشانی و بدبختی می گذرانند و همواره در آتش پشیمانی و حسرت می سوزند و بر لحظات غفلت و اشتباه خویش، لعن و نفرین می فرستند.

بیماری عادات ناروا، خطرناک تر از هر نوع بیماری کشنده و زیان بخش است.

روان شناسان سعی کرده اند راه هایی برای جانشین ساختن عادات خوب به جای عادات بد، پیشنهاد کنند و این قبیل بیماران را درمان روحی بخشند.

برای ترک عادت نامطلوب، نباید هیچ گونه استثنایی قائل شد و باید عادات ارادی جدید را تمرین و عادات غیر ارادی را با تمرین های ارادی ترک کردو مشخصاتی صریح برای عادت جدید تعیین نمود.

عادت و آموزش و پرورش

باید اعتراف کرد که نقش معلم و متصدیان آموزش و پرورش در بنیان گذاری عادات نیکو، بسیار مهم است.

بد نیست بدانیم که برخی، آموزش و پرورش را عبارت از: تحصیل عاداتی که سبب سازگاری فرد

با محیط می شود (126) دانسته اند، البته این سازگاری باید سبب ایجاد تغییراتی در محیط شود و صرفا عملی منفی و منفعل و معلول حوادث محیط نباشد.

با توجه به تعریف مذکور، دراین جا دو وظیفه اساسی برای معلم بیان می شود:

1- ایجاد عادات مطلوب،

2 - ترک دادن عادات زشت و ناروا.

همان طور که گفتیم، طفل یا نوجوان به خودی خود قادر نیست خویشتن را در ایجاد عادات نیک و ترک عادات ناروا رهبری کند.

این وظیفه مربی واقعی و معلم وظیفه شناس است که در راه آموزش و پرورش آنها سعی بیشتر و پی گیرتر و دقت شایسته تری از خود ابراز دارد، استعدادهای نهفته نونهالان را کشف کند، نقاط ضعف آنها را جستجو نماید و با صبر و حوصله، به تدریج عادات زشت آنها را به دست فراموشی بسپارد و آن عاداتی که سبب سازگاری آنان با محیط و فعالیت و ابتکار و سعادتشان می شود در آنها به وجود آورد.

باید طوری کودک و نوجوان را تحت مراقبت دقیق قرارداد و طوری از آموزش و پرورش واقعی برخوردار ساخت که همواره از روی فکر و اندیشه و ملاحظه غایت و نتیجه عمل، آن را از روی شعور و اراده تمرین کنند، تا به صورت عادت و خودکار درآید، و هم در موارد لازم بتوانند با یک تصمیم، عادتی را ترک نمایند ودر تمام عمر از همین راه و رسم صحیح پیروی کنند و هرگز دچار عادت های کورکورانه نگردند.

آری، معلم خوب همواره به شاگردان خود درس فضیلت و انسانیت می دهد و عقل آنها را بیدار و آگاه می سازد و کاخ سعادت آنها را با روشی خردمندانه در محیط

آموزشگاه پی ریزی می نماید.

پدران نباید خیال کنند که وظیفه آنها تنها نان و لباس دادن است و نسبت به آموزش و پرورش کودکان و تشکیل عادات نیکو در وجود آنها وظیفه ای ندارند، و معلمان نیز نباید تصور کنند که تنها با یاددادن و خواندن و نوشتن، تمام وظیفه های آنها انجام گرفته است و در مورد عادات نامطلوب و تربیت اخلاقی و اجتماعی کودکان، سهمی ندارند و به عبارت دیگر، تصور نکنند که درس های آموزشگاهی ارزش اخلاقی ندارد، بلکه باید در آموزشگاه ها به وسیله درس جداگانه اخلاقی شاگردان را با مسائل اخلاقی، آشنا بکنند.

جان دیوئی می گوید:

آموزش و پرورش، دست کم در جامعه دموکراتیک، نه تنها باید رفتار خارجی افراد را با موازین اجتماعی همنوا سازد، بلکه افکار و امیال آنان را موافق آرمان های اخلاقی جامعه پرورش دهد، تا رفتار آنان خود به خود بر موازین اخلاقی استوار شود (127).

مربیان باید بکوشند تا عالم سازی را با آدم سازی توام سازند، وگرنه پیشرفت علم و عقب ماندگی انسانیت همواره بر دردها و گرفتاری های بشر می افزاید.

ما بیش از آن که به مهندسان کارخانه راه سازی و ساختمان احتیاج داشته باشیم، به مهندسان انسانی نیازمندیم و بدون آنها جامعه ما به کمال نخواهد رسید.

مشکلات قرن ما

در فصل پیش، درباره عادت موضوعی که از نظر دانشمندان آموزش و پرورش اهمیتی به سزا دارد بحث کردیم و سرانجام، رشته سخن به این جا رسید که ما بیش از آن که به مهندسان کارخانه، راه سازی و ساختمان احتیاج داشته باشیم به مهندسان انسانی نیازمندیم و بدون آنها جامعه ما به کمال نخواهد رسید.

اکنون باید دید، علت عقب افتادگی یک ملت، تنها نداشتن

ذوب آهن، کارخانه، نیروی تولید و افزار کشاورزی نو است، یا این که علاوه بر همه اینها، نداشتن یا به کار نبردن سرمایه های معنوی است؟ چرا ممالک مترقی با این که از جنبه های مادی به طور کامل برخوردارند، همواره در نگرانی و اضطراب به سر می برند و از آرامش و راحتی محرومند؟ علت این است که توسعه روزافزون قدرت ها و فراوانی سلاح های آتش زا هر لحظه خطرهای سهمگینی را در برابر مردم جهان نمودار می سازد و آینده مبهم و تاریکی را مجسم می نماید.

آینده علم با همه امیدها و آرزوهایی که به دنبال دارد، معلوم نیست برای بشر مفید یا مضر باشد و این از لحاظ استفاده های خطرناکی است که ممکن است بشر از علم بکند.

تنها سالانه 120 میلیارد دلار از ثروت و درآمد جهان را تسلیحات می بلعد و به گفته دبیر کل سازمان ملل متحد:

مساله این است که آیا سرانجام ما نژاد بشر را منقرض خواهیم کرد یا این که عالم بشریت از جنگ دست برخواهد داشت.

از دانشمند بزرگ عصر اتم و فیلسوف عالی قدر، انیشتین پرسیدند:

در جنگ سوم، چه سلاحی به کار خواهد رفت؟ وی از پاسخ این سوال خودداری کرد و خود را به نادانی زد و گفت: اگر جنگ چهارمی پیش آید، اسلحه آن منحصر به فلاخن خواهد بود! یعنی طوری دنیا زیر و رو می گردد که بشری باقی نخواهد ماند و اگر بشری باقی بماند زندگی او به صورت زندگی بشر ما قبل تاریخ در خواهد آمد.

بیشتر کوشش دنیای قرن بیستم، صرف خلع سلاح، رهایی از استعمار و پشتیبانی از کشورهای در حال توسعه می گردد و این امر نشان می دهد که

هنوز دنیای ما محل امن و امان و سعادت و خوشبختی نشده است و ما هنوز اندر خم یک کوچه ایم ! اوتانت دبیر کل وقت سازمان ملل متحد می گوید:

اغلب کشورهایی که تازه از استعمار رهایی یافته و در حال توسعه اند، فاقد سازمان اداری و فنی هستند، زندگانی اقتصادی و مالی آنها عموما متزلزل است، احتیاج مبرمی به مدرسه و معلم دارند و غالبا قربانی عدم ثبات اوضاع سیاسی خود می شوند و به عهده سازمان ملل متحد است که آنها را یاری کند تا بتوانند مشکلات خود را حل کنند.

وانگهی، تنها این کشورها دچار این گرفتاری ها و بدبختی ها نیستند، بلکه دو میلیارد از مردم جهان: یعنی در حدود سه چهارم ساکنان کره زمین با فقر و بدبختی نفس می کشند و از حداقل ضروریات زندگی هم محرومند، روی همین جهات بود که سازمان ملل متحد به موجب قطعنامه مورخ سال 1961 م.

سال های 1960 تا 1970 م.

را دهساله سازمان ملل متحد برای توسعه اعلام کرد، تا با اقدامات سازمان، تفاوت فاحش بین درآمد یک کارگر متوسط در کشورهای صنعتی و قوت لا یموت انسان متوسط در کشورهای توسعه نیافته، از میان برداشته یا تعدیل شود و در کشورهای در حال توسعه، درآمد ملی را تا سال 1970 سالی پنج درصد افزایش دهد.

* * * از آنچه به عنوان مشکلات قرن ما گفته شد، این نتیجه به دست می آید که در درجه اول، سرمایه های مادی در همه جای دنیا و به دست تمام مردم جهان نیست، بلکه در برخی از ممالک بزرگ متمرکز شده است و سایر ممالک به علل و جهاتی، از تحصیل این سرمایه ها محرومند و نمی توانند روی

پای خود بایستند و در درجه دوم، نه تنها سرمایه های مادی نتوانسته است دردهای بشر را درمان کند، بلکه خود بر دردها و مشکلات بشر افزوده است.

با این همه شکی نیست که یک ملت، آن گاه می تواند به سعادت واقعی برسد که از سرمایه های مادی و معنوی برخوردار باشد.

ما در پی نشان دادن رمز سعادت واقعی هستیم.

اوتانت، علل عقب افتادگی بسیاری از ممالک روی زمین را فقدان سازمان اداری و فنی، تزلزل زندگی اقتصادی و مالی، احتیاج مبرم به مدرسه و معلم و عدم ثبات اوضاع سیاسی می داند.

بنابراین، سعادت یک ملت، آنگاه به خوبی تامین می شود که هیچ یک از این نواقص در زندگی او راه نداشته باشد، ولی رفع این نواقص به عهده کیست؟ مگر چنین نیست که تنها کسانی می توانند براین نواقص فایق آیند که در مدرسه و به وسیله معلم تربیت می شوند؟ ما، معلمان را مهندسان انسانی لقب دادیم، زیرا اگر مثلا مهندس برق، در امور مربوط به برق تخصص دارد و به اوضاع آن سرو سامانی می بخشد، معلم هم مهندسی است که در امور مربوط به انسان، تخصص دارد و به اوضاع او سر و سامان می بخشد.

وظیفه معلم تنها این نیست که پزشک، مهندس، حقوقدان، عالم اقتصاد، ریاضیدان، فیلسوف، ادیب، درجه دار و صاحب منصب، تحویل جامعه بدهد، بلکه همه اینها معلومات و فنونی هستند که اگر توام با اخلاق و انسانیت نباشند و ایمان به مبدا و معاد، آنها را در راه صحیح راهبری ننماید، مشکلات زندگی را در دنیای کنونی صد چندان خواهند کرد.

پیکار مردم جهان.

به دلایل مذکور، امروز مردم جهان به طور محسوسی در راه مبارزه با مشکلات،

به پا خاسته اند و با یک کوشش پی گیر و همه جانبه، با سرانگشت تدبیر و درایت، گره ها را از زندگی می گشایند.

در میان همه مشکلات مساله آموزش و پرورش، بیش از همه، مورد توجه است، زیرا حل همه یا بسیاری از مشکلات به آموزش و پرورش بستگی دارد و ملتی که از آموزش و پرورش صحیح برخوردار باشد، به راحتی بر مشکلات فایق می آید.

در تمام جهان، دانشگاه ها همواره در درجه اول اهمیت بوده اند و به وسیله اقدامات دولت ها و مردم نیکوکار، روزبه روز بر توسعه آنها افزوده می شود و سرمایه های هنگفتی در آنها گرد می آید.

اصولا پیشرفت آموزش و پرورش، نشان پیشرفت هر قومی است، از این رو مردم جهان به طور دسته جمعی علیه جهل و بی سوادی به مبارزه برخاسته اند و با کوشش و تلاش، همواره در صدد پیداکردن راه های بهتر و صحیح تر برای تعلیم و تربیت کودکان هستند.

آسایش و راحتی ملتها مدیون ترقی علمی است

در ایالات متحده امریکا 1800 دانشگاه و کالج وجود دارد، دوازده عدد آنها بیش از صد میلیون دلار ثروت دارد.

دانشگاه هاروارد، ثروتمندترین دانشگاه ایالات متحده است و به تنهایی نزدیک 469 میلیون دلار ثروت دارد.

ثروت دانشگاه تگزاس نیز تخمینا به 434 میلیون دلار می رسد.

حداقل ثروت 101 دانشگاه دوازده میلیون دلار است.

بسیاری از مردم نیکوکار جهان، ثروت های کلان خود را در راه پیشرفت علم و دانش وقف کرده اند.

آلفرد

ب. نوبل دانشمند علم شیمی و مهندسی که در سال 1896 میلادی زندگی را بدرود گفت، ثروت خود را وقف کرد تا به کسانی که در زمینه فیزیک، شیمی، زیست شناسی یا طب، صاحب کشف یا اختراعی مهم باشند، یا

بهترین آثار ادبی را به وجود آورند، یا بزرگ ترین خدمت را به صلح جهانی بکنند، جایزه داده شود.

مبلغ این جایزه ها در 8000 دلار تثبیت شده است.

از سال 1901 به بعد بیش از 280 نفر از بزرگ ترین دانشمندان و نویسندگان و خدمتگزاران به صلح، جایزه نوبل را دریافت داشته اند.

همان گونه که جوانان مملکت ما امروزه با افتخارات بزرگ خود در المپیادهای علمی، اعجاب جهانیان را برانگیخته اند.

اوقاف گیپ یادگار مادر پیری است که فرزند جوان خود گیپ را که علاقه سرشاری به ادبیات فارسی داشت از دست داد.

وی برای آرامش خاطر خسته و ملول خود، ثروت خویش را وقف کرد، تا آثار ادبی فارسی طبع شود.

اکنون کتاب های چاپ اوقاف گیپ از بهترین چاپ های کتب فارسی محسوب می شود.

این نمونه ها برای مردم متمکن و ثروتمند، سرمشق بزرگی به شمار می رود.

امیدواریم در مملکت ما هم مشکل آموزش و پرورش به کلی حل شود و در این راه، سرمایه های مادی و معنوی

به کار افتد، تا در سایه آن بتوانیم بر مشکلات فایق آییم.

نگاهی به گذشته

دنیای امروز از چند جهت، با دنیای گذشته فرق دارد.

روزگاری بود که بشر، به خواندن و نوشتن و علم و دانش، اهمیت نمی داد و آن را برای زندگی لازم نمی شمرد و احیانا توجه به آن را امری تفننی و زاید و گاهی لغو و ننگین می شمرد.

در کشور یونان، که مدت ها مهد علم و فلسفه بود و نوابغ علم و فلسفه چون سقراط، افلاطون، ارسطو و ... را در خویش پرورانید و از دماغ آنها، افکار فلسفی به دیگر نقاط جهان تراوش نمود، آموزگاری را عیب می پنداشتند و زشت ترین ناسزا این بود که بگویند:

فلانی آموزگار شده است! (128) اعراب به کلی از علم و دانش بی بهره بودند، حتی در آغاز اسلام فقط هفده نفر نوشتن می دانستند و با آن همه تاکیدات فراوان پیامبر عالی قدر اسلام به تعلیم و تربیت و این که سفارش کرد مسلمانان باید از گهواره تا گور دانش بجویند و قرآن کریم اعلام کرد:

مردم دانا با مردم نادان برابر نیستند (129) و تنها دانشمندان از خدا می ترسند (130) با وجود این به گفته جاحظ در کتاب البیان و التبیین یکی از اعراب می گفت: مناسب شوون یک نفر قریشی نیست که جز تاریخ قدیم اعراب، چیز دیگری بداند، مخصوصا حالا که هر کس باید تیر و کمان بردارد و به دشمن حمله کند.

و ذوالرمه یکی از شاعران عرب (متوفی 110 ق.) ترس داشت که هنر کتابت خود را آشکار سازد، زیرا به گفته او نوشتن نزد اعراب ننگ بود! با این همه، در دورانی که اروپای قرون وسطی در گرداب

جهل و نابخردی دست و پا می زد و کلیسا با کمال استبداد و خودسری، مردم اروپا را به حال جمود و رکود نگاه داشته بود و برای جلوگیری از نهضتهای فکری و خدمات دانشمندانی چون: کپرنیک، برنو که با کمال شقاوت در آتش سوزانده شد کپلر و گالیله به هر وسیله نا مشروع وغیر انسانی متوسل می گردیدند، مسلمانان در پرتو تعالیم عالیه اسلام علی رغم بسیاری از تعصبات ناروا که به شمه ای از آن اشاره شد ?دک را عادت دهند که به این صفات زشت عادت ننماید.

پس از آن که قوه تمیز و تشخیص در آدمی بیدار شد، باید خود از تشکیل عادات بد در وجود خود جلوگیری نماید و تحت تاثیر هوا و هوس، معاشر ناجنس و اشتباهات دیگر، گرفتار عادت های ناروا نشود.

بسیاری از جوانان، بر اثر یک اشتباه، دوستی ناباب، هوسی ابلهانه؛ عمری را به پریشانی و بدبختی می گذرانند و همواره در آتش پشیمانی و حسرت می سوزند و بر لحظات غفلت و اشتباه خویش، لعن و نفرین می فرستند.

بیماری عادات ناروا، خطرناک تر از هر نوع بیماری کشنده و زیان بخش است.

روان شناسان سعی کرده اند راه هایی برای جانشین ساختن عادات خوب به جای عادات بد، پیشنهاد کنند و این قبیل بیماران را درمان روحی بخشند.

برای ترک عادت نامطلوب، نباید هیچ گونه استثنایی قائل شد و باید عادات ارادی جدید را تمرین و عادات غیر ارادی را با تمرین های ارادی ترک کردو مشخصاتی صریح برای عادت جدید تعیین نمود.

عادت و آموزش و پرورش

باید اعتراف کرد که نقش معلم و متصدیان آموزش و پرورش در بنیان گذاری عادات نیکو، بسیار مهم است.

بد نیست بدانیم که برخی، آموزش و پرورش را

عبارت از: تحصیل عاداتی که سبب سازگاری فرد با محیط می شود (126) دانسته اند، البته این سازگاری باید سبب ایجاد تغییراتی در محیط شود و صرفا عملی منفی و منفعل و معلول حوادث محیط نباشد.

با توجه به تعریف مذکور، دراین جا دو وظیفه اساسی برای معلم بیان می شود:

1 ایجاد عادات مطلوب، 2 ترک دادن عادات زشت و ناروا.

همان طور که گفتیم، طفل یا نوجوان به خودی خود قادر نیست خویشتن را در ایجاد عادات نیک و ترک عادات ناروا رهبری کند.

این وظیفه مربی واقعی و معلم وظیفه شناس است که در راه آموزش و پرورش آنها سعی بیشتر و پی گیرتر و دقت شایسته تری از خود در راه تعلیم و تربیت، به کوشش و فعالیت پرداختند و با اقتباس تحقیقاتی که در گذشته، مردم یونان، هند، ایران و مصر کرده بودند، خود به اختراعات و اکتشافات جدیدی نایل گردیدند و فصلی جدید بر دانش انسانی افزودند و بنیان تمدن کنونی را که به دست اروپائیان به اوج کمال رسید نهادند.

اهمیت آموزش و پرورش در دنیای امروز

روابطی که اروپائیان طی جنگ های صلیبی با دنیای متمدن اسلامی آن روز پیدا کردند، وسیله بیداری آنان گردید و به آنها نشان داد که یگانه وسیله ترقی وتعالی، توجه به علم و دانش و به وجود آوردن آموزش و پرورش همگانی است و به جرات می توان مدعی شد که علت اصلی یا یکی از علل اصلی رنسانس، مسلمانان هستند.

لوتر، برای اولین بار پیشنهاد کرد که دولت ها موظفند آموزش و پرورش ملت های خود را به عهده گرفته و با اجبار، کودکان را تحت تعلیم و تربیت درآورند و راه را برای ترقی و تعالی به روی

ملت باز [نگاه] دارند، استعدادهای نهفته نونهالان را کشف کند، نقاط ضعف آنها را جستجو نماید و با صبر و حوصله، به تدریج عادات زشت آنها را به دست فراموشی بسپارد و آن عاداتی که سبب سازگاری آنان با محیط و فعالیت و ابتکار و سعادتشان می شود در آنها به وجود آورد.

باید طوری کودک و نوجوان را تحت مراقبت دقیق قرارداد و طوری از آموزش و پرورش واقعی برخوردار ساخت که همواره از روی فکر و اندیشه و ملاحظه غایت و نتیجه عمل، آن را از روی شعور و اراده تمرین کنند، تا به صورت عادت و خودکار درآید، و هم در موارد لازم بتوانند با یک تصمیم، عادتی را ترک نمایند ودر تمام عمر از همین راه و رسم صحیح پیروی کنند و هرگز دچار عادت های کورکورانه نگردند.

آری، معلم خوب همواره به شاگردان خود درس فضیلت و انسانیت می دهد و عقل آنها را بیدار و آگاه می سازد و کاخ سعادت آنها را با روشی خردمندانه در محیط آموزشگاه خود بگشایند (131).

کار به جایی رسید که اصولا آموزش و پرورش، خود علمی مستقل شد.

و شعبی از قبیل فلسفه آموزش و پرورش و اصول آموزش و پرورش پیدا کرد و دانشمندانی چون: هربارت، روسو، فربل، پستالزی، جان دیوئی وب در این رشته ها قدم به عرصه وجود گذاشتند و برای کودک ن سان که باید و شاید ارزش و احترام قائل شدند، در صورتی که دیگران او را موجودی به اصطلاح فعل پذیر و ناتوان، می پنداشتند و به خودی خود برای او ارزشی قائل نبودند و دوران کودکی او را مقدمه و پیش در آمد بلوغ پنداشته،

تصور می کردند که فقط فرد بالغ، پخته و کامل است، در صورتی که از نظر آموزش و پرورش، هیچ کس در هیچ مرحله ای کامل و تام و تمام نیست، از این رو امرسن (132) می گوید:

به کودک احترام گذارید، در زندگی او زیاد مداخله نکنید و خلوت او را بر هم نزنید.

می دانم که برخی از مردم، به این سخن اعتراض می کنند و می گویند:

شما می خواهید به نام احترام کودک، زمام نظم عمومی و خصوصی را از دست رها کنید و کودک نورسته را به امیال و هوس های دیوانه وار خود واگذارید! به اینان باید پاسخ گفت که به کودک احترام بگذارید و در این کار کوتاهی مکنید، ولی به خود نیز احترام گذارید، در تربیت کودک؛ دو نکته مهم است:

مقتضیات طبع کودک را مراعات کنید و موافق جهتی که دارد، به بارش آورید و به سلاح دانش مسلحش کنید (133).

و باز هم با تاکید تمام می گوید:

راه تربیت صحیح، همین است و راهی بس دشوار است.

معلمی که این راه را می پیماید، بر خلاف معلمی که به درس گفتن اکتفا می کند، باید همه وقت و نیرو و فکر و شخصیت خود را به کار گیرد (134).

با کوشش این دانشوران آموزش و پرورش موقعیت خاصی پیدا کرد و در مورد سراسر دوره زندگی یک انسان آرمانی، نظراتی ارزنده ابراز شد.

جان فیسک (135) در کتاب گردشهای پیرو عقیده تکامل تدریجی (136) معتقد است که: هر چه بر تکامل جوامع بشری افزوده می شود، لزوما عمر کودکی ودوره رشد اطفال نیز طولانی تر می شود، زیرا تکامل جامعه ایجاب می کند که حقایق بسیار فراوانی در کودکی به نوباوگان آموخته شود، همچنان که افزایش دانستنیهای کودکان

هم به نوبه خود، سبب تکامل جامعه می گردد (137).

مسئولیت بزرگ

هنوز دنیا نتوانسته است با همه زحمات و مشقتها و مخارج سنگینی که در راه آموزش و پرورش مبذول داشته است، به ساختن انسان ایده آل و آرمانی توفیق یابد، ولی در این راه مسافت زیادی را پیموده است و شاید، بلکه قطعا، بیش از آنچه پیموده است، از هدف دور و هنوز اندر خم یک کوچه است.

این جاست که جامعه ما یک مسئولیت بزرگ در برابر نسل جوان پیدا می کند و موظف است که دین خود را ادا نموده، این بار سنگین را به منزل برساند.

طبقه معلم، جزیی از اجتماع و کارش آموزش و پرورش عمدی است و وظیفه دارد کار خود را چنان که در فصل پیش شرح دادیم انجام دهد، ولی از آن جا که تنها آموزش و پرورش عمدی در سرنوشت کودکان دخیل نیست و آموزش و پرورش غیر عمدی نیز در سرنوشت آنان دخالت تام دارد، سایر طبقات اجتماع نیز به نوبه خود وظایفی دارند که برای تکمیل کار معلم، ناگزیرند به وظایف خویش عمل کنند.

ی ریزی می نماید.

پدران نباید خیال کنند که وظیفه آنها تنها نان و لباس دادن است و نسبت به آموزش و پرورش کودکان و تشکیل عادات نیکو در وجود آنها وظیفه ای ندارند، و معلمان نیز نباید تصور کنند که تنها با یاددادن و خواندن و نوشتن، تمام وظیفه های آنها انجام گرفته است و در مورد عادات نامطلوب و تربیت اخلاقی و اجتماعی کودکان، سهمی ندارند و به عبارت دیگر، تصور نکنند که درس های آموزشگاهی ارزش اخلاقی ندارد، بلکه باید در آموزشگاه ها به وسیله درس جداگانه اخلاقی شاگردان

را با مسائل اخلاقی، آشنا بکنند.

جان دیوئی می گوید:

آموزش و پرورش، دست کم در جامعه دموکراتیک، نه تنها باید رفتار خارجی افراد را با موازین اجتماعی همنوا سازد، بلکه افکار و امیال آنان را موافق آرمان های اخلاقی جامعه پرورش دهد، تا رفتار آنان خود به خود بر موازین اخلاقی استوار شود (127).

مربیان باید بکوشند تا عالم سازی را با آدم سازی توام سازند، وگرنه پیشرفت علم و عقب ماندگی انسانیت همواره بر دردها و گرفتاری های بشر می افزاید.

ما بیش از آن که به مهندسان کارخانه راه سازی و ساختمان احتیاج داشته باشیم، به مهندسان انسانی نیازمندیم و بدون آنها جامعه ما به کمال نخواهد رسید.

آوارگان اجتماع

طفلک

آرام آرام چشم و گوشش بازمی شد و با محیط زندگی آشنایی پیدا می کرد.

بابا و مامان را شناخته بود.

حس می کرد که دو موجود مهربان با تمام قوا در راه تامین آسایش او شب و روز در تلاش هستند.

او بهانه می گرفت، از بهانه گیری ضرری نمی کرد، همیشه نازش را می خریدند، نوازشش می کردند، با یک کسالت مختصر، او را نزد پزشک می بردند و به وسیله دارو و مراقبت های غذایی خاصی درمانش می کردند.

همه برای او آینده درخشانی پیش بینی می نمودند.

قراین هم نشان می داد که غیر از این نیست، ولی یک حادثه غیر مترقبه به طور کلی صحنه را تغییر داد، حوادث تازه ای به روی پرده آمد.

طفلک بیچاره، ماتش زده بود.

... زندگی اگر این است، یعنی هیچ! زیرا احساس می کنم که اگر به دنیا نمی آمدم و این تلخیها را نمی چشیدم، خیلی بهتر بود.

راستی من که از این زندگی جز تلخی، ناکامی، دلهره و اضطراب، چیزی ندیدم.

نه شبی آرام خفتم و نه روزی برق امیدواری، خانه دل

افسرده و نازکم را روشن ساخت.

نه از کسی صفا دیدم، نه از دستی نوازش! نه از زبانی حرف ملایم شنیدم و نه از دهانی نغمه انس و مهربانی! گویی روزگار با تمام قدرت ها و نیروهای خود، سر دشمنی با من که موجودی بینوا، بی پناه، بی خانمان و بی سرپرستم دارد! یاد گذشته ها به خیر! چه آرزوها که در دل دارم: آرزوی یک غذای سیر، یک بستر گرم، یک پناهگاه مهربان، مثل بچه های مردم سرو سامانی داشته باشم، روزها به مدرسه بروم، تعطیلات با پدر ومادرم به گردش و تفریح و دید و بازدید بروم، ایام عید لباس نو بپوشم، ولی افسوس! این اجتماع خیره سر و لاابالی، این ثروتمندان عیاش و تن پرور، چرا به فکر من و امثال من نیستند؟! چه می شد اگر یک صدم هزینه سنگین و گزاف زندگی خود را کنار می گذاشتند و صدها امثال مرا که به عللی دچار سرنوشتی چون سرنوشت من شده اند زیر پر و بال می گرفتند؟! یک صدم مخارج کنار دریا، شب نشینی ها، مسافرت به کشورهای خارج وب به انسانهایی دل افسرده و بینوا چون من اختصاص داده، به این ناهماهنگی و فاصله عظیم طبقاتی خاتمه می دادند! خواننده عزیز! ممکن است تصور فرمایید که مجسم ساختن این گونه ماجراهای تلخ چه ارتباطی به بحث ما دارد، ولی نباید فراموش شود که در جامعه ما کسانی هستند که به عللی کانون گرم خانوادگی آنها از هم متلاشی شده است:

زنی از شوهرش خوشش نیامده است، شوهری به زن دیگری دلبستگی پیدا کرده، سرانجام عفریت شوم طلاق آنها را که صاحب یک یا چند فرزند هستند از یکدیگر جدا کرده است، مردی بر

اثر اعتیاد به مشروبات، هروئین، تریاک وب شانه را از زیر بار مسئولیت سنگین خانواده تهی کرده است و نیازمندیهای آنها را تامین نمی کند و زن و فرزندان خود را با کمال بی اعتنایی رها کرده است، یک دزدی یا چاقو کشی وب، سرپرست خانواده ای را به زندان کشانیده است، کودکانی در سنین طفولیت، پدر یا مادر یا هر دو را ازدست داده اند.

آیا فکر می کنید کودکان چنین افرادی خود به خود آن طوری که منظور و خواست اجتماع است، بار می آیند و در آینده لااقل در جهت ضرر جامعه قدم بر نمی دارند؟ خیلی مشکل است! اگر چنین بود قطعا این بدبختی ها به حداقل رسیده بود و برای هیچ کس جای نگرانی نبود.

به نظر ما چنین جامعه ای خود بیمار است

در روابط چنین اجتماعی، ناهماهنگی و تلاشی وجود دارد، در این صورت چگونه می توان منتظر بود که محصول این اجتماع، سالم و سودمند باشد.

نوشته اند که از گزنفون فیثاغورثی، پرسیدند که او طفل خود را چگونه تربیت خواهد کرد؟ پاسخ داد:

او خوب تربیت خواهد شد، اگر شهری که او در آن زندگی می کند، خوب اداره شود.

جامعه شناسان در این گونه مسائل، دقت های بسیار کرده اند.

الیوت و مریل به سه نوع اختلال و بی نظمی معتقدند و برای هریک علایمی ذکر نموده اند:

اختلال انفرادی، اختلال خانوادگی و اختلال گروهی.

علامت اختلال انفرادی را تبه کاری های دوران جوانی، انواع جنایت، جنون، فحشا، می گساری و خودکشی ذکر می کنند، علامت اختلال و بی نظمی خانوادگی را طلاق، فرار از خانه، به وجود آوردن فرزندان غیر شرعی و بیماری های آمیزشی می دانند، علامت بی نظمی گروهی را فقر، فقدان وسایل تعلیم و تربیت، بیکاری، فساد سیاسی، ارتشا و جنایت مثال می آورند (139).

* * * یک زندانی

سی و یک ساله که دوازده سال است در زندان به سر می برد به معلم خویش چنین می نویسد:

آقای معلم! اشک در چشمانم حلقه زده است و نمی توانم چیزی بنویسم، زیرا یاد روزهایی می افتم که به تازگی مادرم مرده بود و پدرم زن گرفته بود و با سوء نیت زن پدرم و با بی عاطفگی و بی رحمی پدرم مواجه شدم.

پدرم مرا از خانه بیرون کرد تا بتواند با زن خویش خوش باشد! پدرم مرا از خانه ای بیرون کرد که نه تنها متعلق به مادرم بود، بلکه تمام وسایل زندگی آن مال مادر بیچاره من بود، سرمای سختی بود. برف از آسمان می بارید. مثل این که هزارها کلاف نخ را از آسمان به روی زمین باز می کردند و من در کوچه های تهران راه می رفتم در حالی که گرسنه بودم و لباس درستی برتن نداشتم، اما نه احساس سرما می کردم، نه از گرسنگی چیزی می فهمیدم، تنها درد بی کسی و درد بیماری و درد بدبختی و بی پناهی سراپای مرا گرفته بود.

من که سال ها گرفتار این آوارگی و در به دری بودم، چرا خانه امیدم زندان نباشد؟! چطور ممکن بود دزدی نکنم؟!.

کودکان سر راهی

صحنه های رقت بار

آمد و رفت مردم در خیابان ها قطع شده بود.

صدای بوق گوش خراش ماشین ها و سر و صداهای مختلف دیگر، به گوش نمی خورد.

آن تکاپو و کوشش و تلاش خستگی ناپذیر جای خود را به سکون و آرامش داده بود.

مغازه ها همه تعطیل شده بود و از مشتری های پرچانه خبری نبود.

دست فروش ها، دوره گردها وب کار خود را تعطیل کرده و در خانه های خود آرمیده بودند.

آری، تهران پرجوش و خروش با گذشتن پاسی از شب، آرام شده و

سکوتی مطلق همه جا را فرا گرفته بود! پاسبان گشت، طبق معمول امتداد خیابانی را طی می کرد تا اگر دزدان و طرّاران بخواهند از محیط خلوت، سوء استفاده کرده، به مغازه یا خانه ای دستبرد بزنند، به حساب آنها رسیدگی نماید.

نور چراغ های مهتابی از لابه لای شاخ و برگ درخت ها بر پیاده رو می تابید و منظره ای شاعرانه به وجود آورده بود و پاسبان همچنان راه خود رامی پیمود.

راه می رفت و به زندگی خود می اندیشید! در این میان، توجهش به سوی چند سگ که در پیاده رو مشغول خوردن چیزی بودند و گاه گاهی به جان یکدیگر می افتادند، جلب شد.

می خواست بی اعتنایی کند و به راه خود ادامه دهد و مزاحمتی برای آن چند حیوان گرسنه، فراهم نسازد، ولی با شنیدن صدای گریه و ناله مظلومانه یک طفل، با عجله به سوی او رفت و آنها متفرق شدند.

صحنه، صحنه ای بس رقت باری بود.

کودکی شیرخوار که شاید چند روز بیشتر از عمر خود را پشت سر نگذاشته بود در خون خود غرق بود و یکی از دست های نازک و لطیفش از بیخ قطع شده و طعمه سگ ها شده بود! شاید شبی نباشد در تهران بزرگ، مامورین به یک یا چند طفل سر راهی برخورد نکنند! با کمال تاسف، گاهی بر اثر دیر رسیدن آنان، سگ ها کار خود را کرده اند و اطفال معصوم را با دندان های خود پاره پاره نموده، طعمه خویش ساخته اند، یا این که هنگامی رسیده اند که یکی از دست ها یا پاهای طفل معصوم از دست رفته است (140).

بررسی انگیزه ها

اکنون برای ما این سوال پیش می آید که چرا پدران و مادرانی به خود اجازه می دهند که با

استفاده از خلوت شب، جگر گوشه های خود را به دست سرنوشت سپرده و عواطف پاک پدری و مادری خود را آلوده هوس های نابخردانه و افکار پوچ شیطانی نمایند؟! بدبختانه در جامعه ما یک نوع افسار گسیختگی و بی بندوباری در میان نسل جوان، در شرف تکوین است که از هم اکنون نتایج شوم آن به چشم می خورد.

اگر از حالا برای آن فکری نشود، معلوم نیست جامعه ما چه صدمه ها و لطمه های غیرقابل جبرانی خواهد خورد.

یکی از این نتایج شوم این است که عده ای از این اطفال معصوم، مولود شب های گناه، بلهوسی و شهوترانی های زنان و مردانی هستند که از تشکیل خانواده و ازدواج مشروع، سرباز زده، همواره به فکر خوشی و عیش و نوش و کامرانی هستند و تمام مقررات مربوط به محدودیت زن و مرد را که صددرصد موجب سعادت اجتماع و به خصوص نونهالان است زیر پا گذاشته اند.

اینها با سرنوشت انسان هایی بی گناه و مظلوم، بازی می کنند و با جنایتکارانه ترین رفتار، سبب می شوند که اطفالی معصوم، طعمه سگ ها شده یا عضوی را از دست بدهند، آن گاه تحویل پرورشگاه داده شوند.

نتیجه شب های گناه، تنها همین جنایت نیست، گاهی هم برای از بین بردن جنین، اقدام به عمل وحشیانه کورتاژ می کنند که خود دارای مضرات شدید روحی و جسمی است و فعلا به بحث ما مربوط نمی شود.

عده ای دیگر، متعلق به پدران و مادرانی هستند که بر اثر فقر و کثرت عایله و نداشتن وسیله پرورش فرزندان خود، ناگزیر می شوند به چنین عملی اقدام کنند، به خصوص که اگر این کار را نکنند، خیلی مشکل است که پرورشگاهی حاضر باشد بدون دردسر و معطلی

طفل را بپذیرد و بزرگ کند.

شیرخوارگاه و پرورشگاه

اگر طفل بیچاره از دست سگ ها جان سالم به در ببرد، تحویل محیطی داده می شود که صدها طفل بی سرپرست به دست یک عده پرستار و پرورشکار حرفه ای سپرده شده اند، تازه این محیط نمی تواند ن طوری که باید و شاید جای خانه و مادر را بگیرد.

بهترین محیط برای پرورش طفل، خانه و آغوش مادران است، البته نه هر مادری بلکه مادران بردبار و پرحوصله، مادرانی که به خاطر تربیت صحیح کودکان خود، هرنوع فداکاری و از خودگذشتگی می کنند.

به گفته روان شناسان پدر و مادری که پر از عقده هستند و دایما خشمناک و در امور جزیی برآشفته می شوند و یا پرورشکاری که شغل را تنها به خاطر امرار معاش اختیار کرده و ذوق و شوقی برای تربیت ندارد و به کودکان با نظر عناد می نگرد و بی حوصله و عصبی و فاقد اعتماد به نفس است، نمی تواند هیجان ها و عواطف کودکان را در مسیر صحیح سوق دهد (141).

بنابراین تنها سیر شدن شکم و پوشیده شدن بدن منظور نیست، صدها اشکال دیگر در کار تربیت طفل موجود است که شاید گرسنگی و برهنگی کم اهمیت تر از همه آنها باشد.

همین اشکالات، در مورد کودکانی که مادرشان در بیرون خانه کار می کنند و آنها را به دست نوکرها و کُلفَت ها می سپارند، موجود است.

بن ژان قاضی دادگاه اطفال سن فرانسه می نویسد:

با مطالعه روی سی پرونده مربوط به کودکان مجرم، به این نتیجه رسیده ام که فقط یکی از این سی طفل، پدر و مادر واقعا شریف و آگاه داشته است (142).

یکی از بنگاه های حمایت کودکان پاریس می گوید:

63 تا 65 در صد جرم کودکان،

ناشی از عدم مراقبت اولیا و سرپرستی آنهاست (143).

یکی از اساتید علوم تربیتی دانشگاه تهران می گوید:

90 در صد مجرمین، در کودکی فساد اخلاق داشته اند (144).

واقعه زیر، این مطلب را بهتر روشن می کند:

محمود در کودکستان، شاگرد اول بود و با آن که خیلی سالم و طبیعی و باهوش بود، ولی در پنج سالگی میزان نمرات او تنزل کرد، وزن او روزبه روز کمتر شد و از قد کشیدن بازماند، در امتحان هوش نمراتش پایین آمد و کم کم خیلی ناراحت و عصبانی شد، در نتیجه روان شناسی که با کودکستان همکاری می کرد، با روش بازی درمانی او را مورد آزمایش قرارداد، بدین معنا که سه عروسک: یکی مرد، یکی زن و یکی پسربچه کوچک، با مقداری اسباب خانه در اختیار او گذاشت.

در مرحله اول عروسک زن را از خانه به اداره فرستاد، بعد عروسک مرد را در آشپزخانه منزل گذاشت بعد شروع به پرسیدن سوالاتی از خودش نمود که آیا عروسک پسر بچه، هرگز رشد کند و به اندازه یک مرد بزرگ می شود یا نه حتی با خودش فکر کرد که شاید عروسک پسربچه وقتی بزرگ شد زنی خواهد شد که مثل مامان کار خواهد کرد.

این امتحان با اسباب بازی، نشان داد که او چرا عصبانی و ناراحت و بی اشتهاست و در چه محیطی زندگی می کند:

مادر او در خارج منزل کار می کرد، به طوری که تمام وقت را در اداره به سر می برد و هنگامی که به خانه می آمد بی نهایت خسته بود و فرصت توجه و نگاهداری او را نداشت.

ساعات کار پدرش چندان مرتب نبود و اغلب در منزل به سر می برد و کارهای

منزل را انجام می داد و همچنین مرتب به او می رسید، او را در رختخواب می گذاشت و لالایی می گفت.

مشکل او این بود که می خواست طبق معمول به پدرش تاسی کند، یعنی خودش را به جای پدرش بگذارد، در حالی که وضعیت خانوادگی طوری بود که او را به کلی بلاتکلیف کرده بود، یعنی نمی دانست باید مثل پدرش بشود و در خانه کار کند و یا مثل مادرش در اداره کار کند.

بعد از این که جریان را با پدر و مادرش در میان گذاشتند، آنها برای رفع این مشکل، فورا اقدام نمودند.

مادرش با کم نمودن ساعات کار خودش در خارج از منزل توانست بیشتر اوقات در منزل بماند و به او توجه کند.

افزایش علاقه و توجه پدر و مادر نسبت به او سبب تغییرات فاحشی در روحیه اش شد، اشتهایش افزایش یافت، خوشحال تر شد، در مدرسه هم رفتارش با دوستان بهبود یافت، علاوه بر افزایش وزن، قد او نیز به طور طبیعی بلندتر شد (145).

انسانی ترین و عالی ترین روشها

آیین مقدس اسلام که همیشه در صدد تامین سعادت یکایک افراد اعم از خرد و بزرگ است، برای همه این مشکلات، راه حل های صحیحی درنظر گرفته است.

در درجه اول، روابط زن و مرد را تا حد ضرورت و لازم، آزاد گذاشته و بقیه را سخت کنترل کرده است، آن گاه مسلمانان را موظف می سازد که مراقب تهیدستان و درماندگان باشند و آنها را سرپرستی نمایند.

پیامبر اسلام، پیش از آن که از طرف خداوند به نبوت مبعوث شود، احساس کرد که عمویش ابوطالب که مردی پر عایله بود وضع زندگی اش خوب نیست، از این رو به اتفاق عموی دیگرش عباس، نزد ابوطالب رفتند

و سرپرستی دو تن از فرزندان او را برعهده گرفتند:

علی تحت سرپرستی پیامبر قرارگرفت و جعفر تحت سرپرستی عباس.

بدین ترتیب هزینه زندگی ابوطالب را سبک نمودند (146).

این عمل سرمشق عالی انسانی است که هر کس می تواند از آن استفاده کند.

علی (ع) در مورد این دوره از زندگی خود، فخر و مباهات می کند و می فرماید:

شما قرابت و نزدیکی مرا به پیغمبر و مقام و منزلت خاصی که نزد او داشتم می دانید:

آن گاه که طفلی خردسال بودم مرا در دامن خود می گرفت و به سینه می چسبانید و در بستر خود می خوابانید و صورت به صورت من می چسبانید و مرا وادار می کرد که بوی خوش او را استشمام کنم، هر روزی برای من از خلق نیکوی خود پرچمی می افراشت و مرا به پیروی آن امر می کرد (147).

راستی اگر کاروان بشریت، روزی به چنین مرحله ای از تکامل می رسید و انسان ها این چنین به یکدیگر مهر می ورزیدند، نوازش می کردند و نوازش می دیدند، چه نیکو می شد! اسلام همواره متوجه هموار ساختن راه رسیدن انسان به چنین مرحله ای است.

علی (ع) در فرمان تاریخی خود به مالک اشتر دستور می دهد مواظب یتیمان باشد و به وضع آنها رسیدگی نماید (148).

در وصیت خویش به فرزندانش حسن و حسین (ع) می فرماید:

اللّه اللّه فی الایتام فلا تغبوا افواههم و لا یضیعوا بحضرتکم، (149) از خدا بترسید نسبت به یتیمان! نکند که آنها را گرسنه بگذارید و بر اثر بی سرپرستی ضایع و تباه گردند.

این دستور به تمام جهات و مشکلات زندگی اطفال بی پناه و آواره و یتیم توجه دارد.

پیامبر عالی قدر اسلام فرمود:

بهترین خانه های شما خانه ای است که در آن یتیمی مورد احسان قرار گیرد

و بدترین خانه ها، خانه ای است که در آن یتیمی مورد بدرفتاری واقع شود (150).

ما فکر می کنیم که اگر ایمان به مبانی اسلام در جامعه تقویت شود و افراد متمکن، وظیفه خود را به خوبی ایفا کنند، مشکل آوارگان اجتماع و کودکان سر راهی به نحو صحیحی حل خواهد شد.

هم آمار جرایم به میزان چشمگیری تنزل می کند و هم سعادت خود آنها تامین خواهدشد.

دنیای کودک

موجود ناشناخته

آهسته آهسته قدم می زد.

در درون خود غرق شده بود.

فکر می کرد و سوال ردیف می نمود.

سوال های به ظاهر ناچیز، اما در واقع خیلی دقیق پر مغز! چرا فکر می کنیم؟! چرا این زحمت ها را به خود هموار سازیم.

ما حتی معنای فکر را نفهمیده ایم، دستگاهی را که در نهاد ما اندیشه می سازد و گاهی میلیونها انسان را به خود جلب می کند و همه را بهره مند می نماید و دست رد به سینه هیچ کس نمی گذارد، نشناخته ایم! جهانی کوچک در جهانی بزرگ! لااقل از آن جهان بزرگ چیزهایی فهمیده ایم، روزنه هایی پیش چشمان ما گشوده شده است، توانسته ایم به نفع خود کارهایی انجام دهیم، تغییراتی به وجود آوریم، تسخیر کنیم و بهره برداری نماییم.

انصافاٌ تاکنون از این رهگذر استفاده هایی سرشار برده ایم و هنوز هم این استفاده ها در حال فزونی است.

چه امیدها و آرزوهایی که در این راه در دل داریم! طبعا هرگونه موفقیت و پیروزی، نخست با امید و آرزو شروع می شود.

پیروزی ها، غنچه های با طراوت و شکوفه های امیدها و آرزوهایی هستند که قرن ها پیش همچون رویاهایی دل انگیز و شیرین، اسباب سرگرمی و دلخوشی نیاکان ما بوده اند، لذا امید و آرزو نه تنها عیب نیست، بلکه نقطه مقابل آن، یاس و ناامیدی بزرگ

ترین عیب است.

قرآن کریم دستور می دهد که هرگاه از تمام اسباب مادی مایوس شدید و روزنه های امید به روی شما بسته شد، به خدا امیدوار باشید (151).

ولی از این جهان کوچک، یعنی از این وجود خودمان چه شناخته ایم؟ چه استفاده هایی برده ایم؟ چه تغییرات مفیدی در خود ایجاد کرده ایم؟ نخواسته ایم بفهمیم یا نتوانسته ایم؟! راستی آیا حق با خواجه حافظ شیرازی است که می گوید:.

وجود ما معمایی ست حافظ که تحقیقش فسون است و فسانه.

یا حق با دکتر آلکسیس کارل است که در کتاب انسان موجود ناشناخته می گوید:

جهل ما از خود زیاد است و نواحی وسیعی از دنیای درونی ما هنوز ناشناخته مانده است و بیشتر پرسش هایی که محققان و مطالعه کنندگان زندگی انسان طرح می کنند، بدون پاسخ مانده است، یا این که حق با حکیم یونانی، سقراط است که می گفت: خود را بشناس؟! همان طوری که روان شناسان، برای شناخت انسان همواره در کوشش و تلاش هستند ومی گویند:

اولین هدف روان شناسی علمی، برقرار ساختن اصول و کشف حقایقی است که سبب می شود رفتار و سلوک را بهتر بفهمیم.

علم به رفتار که در اثر مشاهده و تجربه حاصل می شود، به ما کمک می کند که خود و دیگران را بهتر بشناسیم و در نتیجه بهتر بتوانیم رفتار خود و دیگران را کنترل کنیم (152).

مغز ما و سلسله اعصاب ما چیزهایی هستند که کار تفکر، تخیل، حفظ، احساس و تحریک را بر حسب ظاهر برعهده دارند.

آیا اینها خود به طور خودکار، این کار را می کنند یا این که نیروی دیگری بر اینها حکومت می کند؟ گروهی این، گروهی آن پسندند.

در خود عمل سلول های عصبی که

دانشمندان فیزیولوژی و روان شناسی توانسته اند از طرز کار آنها پرده بردارند هنوز نقاط مبهمی وجود دارد، سلول عصبی که آن را نورون می نامند از یک طرف دارای رشته ای طولانی است که آن را اکسن (153) می نامند و از طرف دیگر دارای چند رشته کوتاه است که آنها را دندریت (154) می گویند.

وظیفه آکسن، گرفتن تحریکات و تاثیرات عضوهای حسی است که به صورت موجی از الکتریسیته به نورون دیگر منتقل می شود.

نقطه ای که درآن جا دندریت یک نورون با آکسن نورون دیگر، بستگی پیدا می کند، سیناپس (155) می گویند.

نقطه ابهام این جاست که موج مزبور به وسیله یکی از رشته های دندریت عبور می کند و به آکسن می رسد و با رشته های دیگر دندریت سر و کاری ندارد، ولی همیشه از یک رشته عبور نمی کند، شاید تفاوت هایی که در حواس ما هست، ناشی از همین عبور موج از یکی از رشته های دندریت باشد.

ما گاهی از بوی عطر لذت می بریم و گاهی متنفر می شویم.

طعم یک غذا همیشه برای ما یکسان نیست

شنیدن یک سخنرانی یا یک حکایت، همیشه برای ما مطبوع و دلچسب نیست.

علت چیست؟ آیا اینها نقش همان رشته های دندریت است یا چیز دیگر؟! (156) ناشناخته تر.

از این جهان کوچک، جهانی کوچک تر ولی ناشناخته تر و اسرار آمیزتر نیز وجود دارد.

آن جا که نه چشم کار می کند، نه گوش آهنگی می شنود ونه برای حدس و گمان راهی است.

آن جا که بر خلاف تصور ظاهربینان و کوته نظران، دنیایی است اسرارآمیز، پیچیده و بغرنج، یعنی دنیای کودک.

ما دست کم، با بزرگ ها تماس می گیریم، صحبت می کنیم، آثاری در چهره آنها و وضع ظاهری آنها می نگریم که از درون آنها، از دنیای اسرارآمیز آنها تا حدی پرده بر می دارد و

می توانیم ازاین رهگذر با آنها روابطی داشته باشیم.

آنان آثاری از قبیل رنج و لذت که روان شناسان آنها را انفعالات می نامند و خشم، حسد، کینه، ترس، غم، شادی، نفرت، رقت، عشق، محبت، شرم و حیا و ... که روان شناسان آنها را عواطف می نامند از خود نشان می دهند.

حتی اشخاصی به کمک هوش و فراست و تجارب شخصی، مثل یک روان شناس با مردم رفتار می کنند، محبوب می شوند، سخنان و مقالاتشان در مردم اثر می گذارد، در دل های مردم جا می گیرند و بر دل هایشان حکومت می کنند و چه استفاده های تربیتی که اینها می توانند از موقعیت خود بنمایند! می توانند سرمشقی خوب باشند و جامعه را به سوی کمال و سعادت رهنمون گردند! ولی از کودک چه می فهمیم؟ او هنوز نه تنها بی تجربه است و رابطه و تماسی با کسی ندارد، بلکه سلسله اعصاب او نیز چنان چه باید و شاید رشد نکرده و عمل دستگاه ها از یکدیگر مجزا نشده اند.

آکسن ها مثل سیم های تلفن، نزدیک یکدیگر قرار گرفته اند و تشکیل یک کابل می دهند.

بدیهی است که سیم های تلفن که در درون یک کابل جا گرفته اند هر کدام حامل خبر مخصوصی هستند و برای این که با یکدیگر اتصال پیدا نکنند، با پوششی از سیم های دیگر جدا شده اند.

اکثر آکسن ها نیز پس از رشد کامل، به وسیله پوششی از یکدیگر جدا می شوند.

بااین که پوشیده شدن آکسن ها از پیش از تولد شروع می شود، تا مدت ها بعد از تولد ادامه دارد.

در انسان بیش از نصف آکسن ها بعد از تولد دارای روپوش می شوند، ولی در حیوانات تقریبا این عمل تا هنگام تولد انجام یافته است، از این رو برخی از حیوانات مثل جوجه مرغ

و موش صحرایی و می توانند تمام اعمال جوجه و موش وب بالغ را انجام دهند، اما بچه انسان چطور؟ تیلنی و کازاماژر ثابت کرده اند که حتی اعصاب بچه گربه نیز تا دارای روپوش نشوند، نمی توانند برخی از اعمال را انجام دهند (157).

انفعالات و عواطف

بنابراین، دنیای کودک خیلی مرموز و پیچیده و بغرنج است.

به عقیده برخی از روان شناسان کودک فقط میان رنج و بی تفاوتی نوسان می کند.

هنگام گرسنگی، گرمی، سردی، و تری بستر، آزار می بیند و رنج بروی چیره می شود و هنگام تعادل حرارت، خشکی و راحتی بستر، سیری شکم و نداشتن درد، دیگر هیچ گونه احساسی به او دست نمی دهد و در حال بی تفاوتی و بی خبری، در دنیای پیرامون خود غرق می شود و وجود خود را احساس نمی کند (158).

چنانکه گذشت، در انسان بالغ همه انفعالات و عواطف، مراتب رشد و تکامل خود را پیموده و در موقعیت های مختلف، عواطف و انفعالات گوناگونی از خود نشان می دهد و به طور کلی هر احساسی با یک حالت انفعالی یا عاطفی همراه است، حتی احساساتی که ما در برابر آنها ظاهرا بی تفاوت هستیم، در نهایت با یکی از حالات عاطفی یا انفعالی همراه است ولو این که خیلی خفیف و ناچیز باشد.

در حالی که کودک چنین نیست و اگر عقیده مذکور صحیح باشد، در حال آسایش، او هیچ گونه احساسی حتی احساس وجود خود ندارد.

در کتاب روان شناسی رشد و پرورش کودک آمده است:

هنگام تولد، کودک برای ابراز پاسخ های عاطفی آمادگی بالقوه دارد.

در آغاز، جز انفعالات مبهم چیزی از رفتار عاطفی کودک مفهوم نمی شود، ولی به تدریج واکنش های عاطفی وی شکل و الگوی مشخص به

خود می گیرد، به طوری که می توان تشخیص داد که آیا کودک دچار ترس، خشم یا عاطفه دیگر است؟ به احتمال قوی نوزاد و کودک خردسال جز دو حالت نسبی خوشی و آشفتگی که با احتیاجات طبیعی جسم او ارتباط دارد چیزی احساس نمی کند.

اکنون ما در صدد این هستیم که آمادگی بالقوه طفل را برای پاسخ های عاطفی آن طوری که باید و شاید به مرحله فعلیت رسانیم و راه صحیح و مستقیم آن را پیدا کنیم.

به خواست خداوند متعال تحت عنوان پرورش عواطف این هدف را دنبال خواهیم کرد.

پرورش عواطف

انسان در صحنه زندگی

محیط زندگی اجتماعی انسان درست مانند یک جنگل است:

در جنگل، گیاهان و درختانی گوناگون که هر کدام از نظر خاصیت رنگ، گل و میوه، باهم تفاوت هایی بسیار دارند، به چشم می خورد.

دسته ای از درختان، سر به فلک کشیده و با شاخ و برگ انبوه خود، سطح زمین را با سایه خود پوشانده اند.

دسته ای دیگر، همواره در زیر سایه آنها زندگی می کنند و از دنیای وسیع و پهناور بیرون بی خبرند و سرانجام نوبت به گیاهانی می رسد که بیش از چند سانتی متر طول ندارند و در این محیط تنگ و کم نور، به سختی اکسیژن و مواد مورد لزوم را از هوا می گیرند.

در دنیا نیز همه نوع آدم پیدا می شود:

آدم هایی پای بند به اصول و موازین اخلاقی، وظیفه شناس و آشنا به آداب معاشرت و مهربان و با عاطفه و آدم هایی بی بند و بار، بی وجدان، وظیفه نشناس، دسته ای امین و راستگو، مردم دوست و فعال و دسته ای شرور و سربار و طفیلی دیگران، گروهی خیال پرداز، شاعر، شعر دوست، نقاش، هنرمند و گروهی متفکر، محقق، اهل تفحص و

سیر و سیاحت و سرانجام مردمی که جاه طلبی و حب ریاست، طوری آنها را کور و کر کرده است که انسانیت، وجدان و انصاف را برای آن زیر پا می گذارند و درست نقطه مقابل، کسانی هستند که به جاه و مقام بی علاقه هستند یا این که مشروع آن را می پسندند.

علاوه بر همه اینها، اختلافات ناشی از ساختمان بدنی آنها نیز در خور توجه و دقت است.

شاید بلکه حتما مقدار زیادی از این تفاوت ها لازم باشد تا جامعه که از همین افراد گوناگون ساخته شده است بتواند به سیر تکاملی خود ادامه دهد و از لحاظ کمبود مصالح که چیزی جز نیروی انسانی نیست دچار وقفه و رکود نشود.

ولی نباید فراموش کرد که تفاوت ها و اختلافات تا آن جا مفید است که عامل پیشرفت و تکامل اجتماع باشد، اما آن جا که سدی در راه پیشرفت و تکامل باشد، باید به آن پایان بخشید.

روی همین اصل، اوگوست کنت که به عنوان پدر جامعه شناسی جدید شهرت یافته است با ملاحظه انقلاب فرانسه و هرج و مرج هایی که به دنبال آن بر اثر اختلاف روش ها و سلیقه های جمعیت ها و احزاب مختلف پدید آمده بود، به فکر می افتد که باید دوره انقلاب را بست و برای بستن دوره انقلاب، باید توجه کرد که آنچه باعث تباین اعمال می گردد، تباین عواطف است و آنچه تباین عواطف را سبب می شود، تباین در عقاید است، پس اگر بخواهیم توافقی در اعمال برقرار کنیم باید هماهنگی عواطف را مستقر سازیم و این ممکن نخواهد بود مگر این که سازشی بین عقاید برقرار نماییم، راه نجات و رستگاری فرانسه و دنیا،

غیر از این نیست.

این مطلب از لحاظ کلی و اساسی، مطلبی صحیح است.

ما به نتیجه ای که اوگوست کنت برای تاسیس فلسفه تحققی (پوزیتیویسم) (159) خود از آن می گیرد، کاری نداریم.

آنچه در این جا مورد نظر ماست، این است که به همان نسبت که تفاوت افراد مفید است، مضر و خطرناک نیز خواهدبود، بنابراین، باید کاری کرد که در میان افراد یک نوع هماهنگی عاطفی و حتی فکری برقرار شود تا پیشرفت جامعه متوقف نماند.

وراثت و محیط

نکته ای که از نظر ما به جهت درک همه جانبه موضوع مقاله، توجه به آن لازم است، پیداکردن رمز این تفاوت ها و دگرگونی هاست.

اگرچه یک مرتبه دیگر هم به اختصار درباره آن بحث کرده ایم و تحت عنوان: اگر همه مردم یکسان باشند، علل تفاوت ها را بیان نموده ایم.

در این جا نیز یادآور می شویم که شخصیت انسان بر روی دو پایه وراثت و محیط تربیت، استوار است:

هرگاه ملاحظه کنیم کودکانی که در یک محیط تربیت می شوند و پرورشکار آنها را یکسان تربیت می کند، با هم اختلاف پیدا می کنند، باید توجه کنیم که علت اختلاف آنها عامل وراثت است.

بالعکس اگر عامل وراثت آنها یکی باشد، مع الوصف با هم مختلف باشند، طبعا علت اختلاف، محیط تربیتی آنهاست، مثلا دوقلوهایی که از هر لحاظ از حیث وراثت به یکدیگر شبیه اند (160) ، اگر از تربیت مساوی بهره مند شوند، طبعا با یکدیگر کمتر فرق پیدا می کنند و اگر از تربیت مختلف برخوردار شوند، با هم مختلف خواهند بود.

علت این که اطفال یک خانواده با هم اختلاف پیدا می کنند، اختلافی است که در عامل وراثت آنهاست.

بحث وراثت و محیط یکی از مباحث دقیق و

شیرین روان شناسی است.

امیدواریم در فرصت مناسب، این بحث را دنبال کنیم.

دکتر آلکسیس کارل فرانسوی در کتاب انسان موجود ناشناخته می گوید:

بین کودکان یک خانواده که همگی در دامان یک مادر و به یک نحو پرورش یافته اند اختلافات فاحشی در شکل و قد و ساختمان بدنی و حالت عصبی و میزان فعالیت فکری و صفات معنوی وجود دارد، بدیهی است که این اختلافات، ارثی است.

اصولا عقیده روان شناسان این است که اگر چه تاثیر محیط در خصوصیات خلقی و شخصیت آدمی مورد قبول عموم است، این طور به نظر می رسد که توارث نیز در تشکل خصوصیات خلقی و شخصیت انسان، تاثیر به سزایی دارد.

مقصود این نیست که خصوصیاتی نظیر خشونت و رافت و امانت، مستقیما به وراثت بستگی دارد، بلکه منظور آن است که ساختمان عصبی موروثی، ما را برای بعضی از اعمال و حالات، مستعدتر از رفتار و احوال دیگر می سازد.

در مطالعه مربوط به دوقلوهای همانند، معلوم شده است که این دوقلوها از لحاظ احساسات و خصوصیات خلقی و ترس و اضطراب و اعتماد به نفس و همچنین ثبات عاطفی، به مراتب بیشتر از دوقلوهای همزاد به یکدیگر شباهت دارند.

شواهد بسیاری در دست است که نشان می دهد، استعداد ابتلا به بعضی از امراض روحی، ارثی است، مثلا می توان گفت که استعداد ابتلا به یکی از امراض روحی که به تقسیم خاطر موسوم است و تقریبا یک درصد اهالی آمریکا گرفتار آن هستند تا اندازه ای ارثی است.

احتمال این که بچه های پدر و مادری که مبتلا به این بیماری هستند، به این مرض مبتلا شوند، دو تا سه در صد است.

اگر یکی از دوقلوهای همانند اسکیزوفرنیک شود،

یعنی به بیماری تقسیم خاطر مبتلا گردد، احتمال این که دو قلوی همانند او نیز اسکیزو فرنیک شود، شش برابر آن است که برادر و یا خواهر معمولی او مبتلا به این مرض شوند، البته محیط، عامل موثری برای شیوع مرض است و با یک فشار ممتد، استقامت روحی فرد را در هم می شکند.

این استقامت روحی در افراد فرق می کند و برای اشخاصی که استعداد به ابتلای مرض را دارند، معمولا این استقامت کمتر است (161).

اکنون که چگونگی حالات انسان را در صحنه زندگی و تاثیر عامل وراثت و محیط را در شخصیت او دانستیم، باید نقش یک پرورشکار خوب را مورد بررسی قراردهیم.

این بحث را در فصل آینده مطالعه فرمایید.

حرکات و رفتار عاطفه ای

عاطفه چیست؟

پرده های ابهام و تاریکی، یکی پس از دیگری بالا می روند.

چهره دلربای حقیقت، با همه نازها و کرشمه های خود، گاه و بی گاه در برابر چشمان کنجکاو و متجسس آدمی، نمودار می شود.

راستی اگر به دنبال کاوش ها، جستجوها و تحقیقات عمیق و طولانی، چهره حقیقت نمودار نمی گشت، برای کاوشگران و جویندگان اسرار حقایق، چقدر گران تمام می شد و چگونه عفریت یاس و نومیدی، سایه شوم خود را بر دل های پرتاب و توان آنان می افکند و از کوشش و تلاش بازشان می داشت.

انسان در راه جستجوی اسرار و کشف رازها و گشودن گره ها، در همه سو گام زده است و تا آن جا که امکانات به او اجازه داده، پیشروی نموده است، اگرچه هنوز با همه عشق ها و شیفتگی ها، هفت شهر حقیقت را نگشته و حتی از خم یک کوچه آن هم نگذشته است! گروهی از علما و دانشمندان، کار شناخت اسرار و دقایق عالم بیرون را به

دیگران واگذاشتند و خود به مطالعه عمیق در درون انسان پرداختند، شاید از این جرم صغیر که همچون مشتی از خروار است و جهان بزرگ، در آن نهفته است! طرفی ببندند و حقایقی از وجود آدمی کشف کنند.

متاسفانه با همه پیشرفت هایی که در این راه شده، هنوز دانش یقینی در بسیاری از مسائل به دست نیامده است و اطلاعات و معلومات روانی، نتوانسته اند یک سلسله قوانین کلی و عمومی که در تمام شرایط زمانی و مکانی صادق باشند، در دسترس انسان قرار دهند، با این همه نباید نومید شد، به خصوص که با پیدایش برخی از قوانین در روان شناسی، نظیر قانون وبرفخنر (162) چیزی نمانده است که این کودک نوزاد هم مراحل رشد و تکامل خود را بپیماید و روزی بتواند کاملا در صف علوم قرار گیرد.

بنابراین، نباید انتظار داشت که کار روان شناسان در شناخت دقیق عواطف و تشخیص کامل آنها از یکدیگر، به طور کامل اطمینان بخش باشد.

روان شناسان اعتراف دارند که عواطف در وجود انسان، مقامی والا و شامخ دارند.

شعرا و نویسندگان درباره عواطف و نقش حساس آنها، کتاب ها نوشته، حکایتها پرداخته و دیوان ها سروده اند.

پیشوایان عالی قدر مذهبی به عواطف، توجهی سرشار داشته و عظمت مقام آن را در وجود انسان ستوده اند.

شاید برای ما لازم نباشد که به تعریف عواطف پردازیم و مفهوم آن را برای خوانندگان محترم شرح دهیم، خود روان شناسان هم کمتر به فکر آن افتاده اند، اگر کسی هم احیانا در صدد تعریف آن برآمده است، از کار خود راضی نیست.

دکتر جلالی می گوید:

عاطفه واژه ای است که برای ذرخژتت، ذکر کرده اند، هیجان نیز واژه دیگری است که برای همین

معنا به کار رفته است.

ریشه لغت، لاتینی و از ژسس رذب است و معنای آن بر هم خوردگی است.

نگارنده آن را یک حالت برهم خوردگی که موجب حرکت و فعالیت می شود، تعریف کرده است، اما این تعریف هم زیاد دلچسب نیست (163).

برخی هم می گویند:

خشم و غم و شادی، مبین یا معرف حالات و تجربیاتی است که در خود و دیگران ملاحظه می کنیم و از این لحاظ، احتیاجی به تعریف این حالات نداریم (164).

آنچه برای ما ضرورت دارد واز نظر هدف این سلسله مقالات در خور توجه و تامل است، درک و معرفت عمیق عواطف است، اگر چه چنین معرفتی زیاد هم آسان نیست، زیرا روان شناسی هنوز به چنین مقامی نایل نشده است، با این همه تا آن جا که امکانات علمی اجازه می دهد، در این راه کوشش خواهیم کرد.

عواطف مطبوع و نامطبوع

اگر معلم اخلاق، در کلاس درس، از زشتی و ناروایی دروغ، بخل، حسد، تهمت، خیانت وب سخن گوید و دانش آموز در خانه و اجتماع، خلاف آنچه شنیده است، بنگرد، واکنش روحی او چه خواهد بود؟! شما پدران و مادرانی که از کودکان خویش انتظار راستی و درستی و انسانیت دارید، شما مردمی که از نسل جوان انتظار ترقی و تعالی دارید، و سرانجام شمایی که از توسعه روزافزون مفاسد در میان نونهالان اجتماع رنج می برید، بیایید علاج واقعه را پیش از وقوع کرده، با دستگاه های تربیتی مثبت و سالم، همکاری کنید و نسل جوان را در مسیر صلاح و خوشبختی، به حرکت آورید و نگذارید این نونهالان، دستخوش سموم مفاسد اخلاقی شوند.

شما همان پیشوایانی هستید که به فرمایش علی (ع) باید:

نخست به آموزش و

پرورش خویش و آن گاه به آموزش و پرورش دیگران بپردازید و پیش ازآن که با زبان به آموزش و پرورش دیگران پردازید، با رفتار خود آنها را تحت تعلیم و تربیت خود در آورید و توجه داشته باشید کسی که به تعلیم و تربیت خود پردازد، از کسی که به تعلیم و تربیت دیگران مشغول است، بیشتر سزاوار تجلیل و احترام است (138).

نقش عواطف در تربیت کودک

اصطلاحات روان شناسی

مبحث عواطف از مباحثی است که ناچاریم درباره آن با تفصیل بیشتری سخن گوییم و خوانندگان محترم را به اهمیت این ودیعه الهی آشنا سازیم.

در گذشته، پیرامون عواطف و تاثیراتی که در بدن دارد، بحث شد.

در این جا اضافه می کنیم که اصطلاحات روان شناسی معمولا از اصطلاحات عامه و ادبا و شعرا گرفته شده است، نظیر عاطفه، رویا، ادراک، حافظه، هوش وب معمولا عاطفه را مردم به معنای رحم، مهر و محبت به کار می برند و بی عاطفه به کسی می گویند که فاقد مهر ومحبت و رحم باشد، اما ملاحظه می کنیم که گاهی هم احساسات را در همین معانی به کار می برند و در حقیقت کلمه احساسات را به جای کلمه عاطفه به کار می برند و می گویند:

تحریک احساسات یا جریحه دار شدن احساسات و نظایر آنها، در حالی که احساسات استنباطات ما درباره دنیایی که ما را احاطه کرده است می باشد و به وسیله حواس انجام می گیرد.

از آن جا که در مقالات گذشته، این اصطلاحات را روشن ساخته ایم، دیگر این کلمات را در جای خود به کار می بریم و عاطفه را در معنای وسیعی استعمال می کنیم که خشم، کینه، حسد و عداوت را نیز شامل شود، حتی عواطف مذهبی و

درک زیبایی و هنر نیز از مصادیق آن باشد.

آن جا که زندگی ارزش خود را از دست می دهد! برخی از مردم، به خصوص خانواده های متجدد، تصور می کنند که تنها باید در راه پرورش قوای فکری اطفال خود، کوشش کنند و با سپردن آن ها به کودکستانهای شبانه روزی که برای اطفال حکم یک زندان و تبعیدگاه را نسبت به محیط خانواده دارد، آنها را مثل ماشین ها و مغزهای الکترونیکی، منظم و آداب دان، بار آورند، حتی خانواده های اشرافی، اطفال خود را به یکی دو زبان بیگانه آشنا می سازند و احیانا این منظور را به وسیله فرستادن فرزندان خود به اروپا و آمریکا عملی می کنند و گمان می برند این کار خدمتی به اطفال است و در ظاهر آنها را باهوش جلوه می دهد و از اطفال هم سن و سال خود که در خانه به سر برده اند، موفق تر به نظر می رسند، اما بدون تردید لبخندها ومحبت های مصنوعی متصدیان کودکستان، نمی تواند عواطف آنها را اشباع سازد.

اگر منظور از این کار، ساختن انسان های کامل و ارزنده است، چرا از راهی برویم که هرگز به کعبه مقصود نرسیم؟ چرا شخصا این وظیفه مقدس را به عهده نمی گیریم و اعتراف نمی کنیم که مدرسه نتوانسته است کارخانه آدم سازی باشد؟! مدارس ما، بلکه همه مدارس جهان، ماشین دیپلم سازی، مهندس سازی، پزشک سازی، تکنیسین سازی وب است.

ویل دورانت، مورخ معروف آمریکایی می نویسد:

ما ملتی هستیم که صدها هزار مدرسه داریم، اما به سختی می توانیم عده انگشت شماری از مردان تربیت یافته پیدا کنیم، آیا افزایش آموزشگاهها و لیسانسیه ها می تواند ما را ملتی باهوش و آگاه سازد، ما جوانانی بار می آوریم که اهل اداره و

دفتر و تکنیک هستند و پس از پایان کار روزانه، به سراغ هفته نامه های رنگین و یا به سینما هجوم می آورند که همه، صحنه های عشقی یکنواخت، با بدن های عریان یکنواخت، نشان می دهند (166).

ارسطو معتقد بود که محبت مانند یک مثقال عسل است که بیش از یکی دو کاسه آب را نمی تواند شیرین کند و اگر آن را با دهها و صدها کاسه آب مخلوط کنند، اثر خود را از دست می دهد.

محبت یک یا دو انسان، می تواند کام تشنه کودکان یک خانواده را اشباع کند، ولی به حال یک کودکستان مفید نیست.

روی همین عقیده، ارسطو با نظر تربیتی استاد خود افلاطون که نسخ مقررات خانواده را خواستار شده و پیشنهاد کرده بود باید همه اطفال دریک جا و دور از پدر ومادر زندگی کنند، به طوری که هیچ کس پدر ومادر خود را نشناسد تا همه مردها نسبت به همه کودکان، احساس پدری کنند وهمه زنها نسبت به آنها احساس مادری داشته باشند و کودکان نسبت به یکدیگر احساس خواهری و برادری کنند، مخالفت کرد.

از نظر روان شناسی، کودکانی که همواره از پرتو محبت خانواده برخوردارند، سالم تر و باهوش تر از کودکان پرورشگاهی و کودکستانی هستند، یکی از عوامل مهم عقب افتادگی کودکان، دوری از محیط خانواده است، زیرا ثابت شده است که محیط خانواده در رشد عقل و عواطف کودکان تاثیر دارد.

ناراحتی عصبی در میان کودکانی که در محیطهای شبانه روزی به سرمی برند، بیشتر شایع است، از این رو پرورشگاه های مترقی، حتی کودکان یتیم را زیاد از خانواده دور نگاه نمی دارند.

برای اطفالی که پدر و مادر خود را از دست داده اند، تدبیر دیگری به کار

برده اند، یعنی سعی می کنند که افراد خیرخواه، آنها را به فرزندی بپذیرند.

آیین مقدس اسلام، پدران و مادران را موظف می سازد که با اطفال خود در کمال مهر و محبت رفتار کنند.

پیامبر عالی قدر اسلام فرمود:

احبوا الصبیهان و ارحموهم و انکم ترزقونهم، کودکان را دوست بدارید و به آنها رحم کنید و هرگاه به آنها وعده دادید، به وعده خود وفا کنید، زیرا آنها شما را روزی رسان خود می دانند (167).

درباره یتیمان نیز نظر اسلام این نیست که اطفال را در دارالایتام که متاسفانه خود این اسم نیز عواطف آنها را جریحه دار می کند و دچار یاس و بدبینی می سازد جمع کنند و مثل چارپایانی که در اصطبل هستند، از آنها سرپرستی شود و هنگام گرسنگی، شکم آنها را سیر کنند و وقت برهنگی، چند متر پارچه بر اندام آنها بپوشانند.

شکی نیست که این روش برای یک انسان که نباید میان صغیر و کبیر آن فرق گذاشت توهین آمیز است.

پیغمبر اسلام فرمود:

خیر بیوتکم بیت فیه یتیم یحسن الیه وشر بیوتکم بیت یسا الیه، بهترین خانه های شما، خانه ای است که در آن به یتیمی احسان شود، و بدترین خانه های شما، خانه ای است که در آن با یتیمی بدرفتاری شود (168).

از این جمله استفاده می شود که منظور پیشوای اسلام، پذیرفتن یتیمان به فرزندی است.

واحد اجتماع، خانواده است

خانواده پیش از آن که به قانون و مقررات نیازمند باشد، به محبت نیازمند است.

سعادت زن و شوهر و اطفال، هنگامی تامین می شود که خانه، کانون عواطف و مهر و محبت و انس و الفت باشد.

این مساله از نظر قرآن کریم به قدری اهمیت دارد که یکی از دلایل خداشناسی شمرده شده است (169).

درست

است که وظیفه اجتماعی و دینی زوجین است که به یکدیگر وفادار باشند، اما این وفاداری اگر برپایه عشق و محبت قرار نداشته باشد، چه ارزشی دارد؟! زن و شوهر، علاوه بر وفاداری به یکدیگر، باید به خواسته ها و نیازهای یکدیگر پی برند و توجه داشته باشند که خوشبختی آنها در خوشبختی فرزندان تاثیر دارد.

بانوباترلس ماریو دکتر روان شناس، می نویسد:

مردها در روزهای آبستنی همسرانشان، وظایف بسیار مهمی به عهده دارند و متاسفانه همیشه از انجام این وظایف، شانه خالی می کنند.

تمام غرور و افتخار یک زن، مادر شدن اوست و وقتی احساس کند که شوهرش به کودکی که او به زودی به دنیا خواهد آورد، بی اعتناست، این احساس غرور و افتخار، جایش را به احساس حقارت و بیهودگی می دهد، از مادر بودن بیزار می شود و آبستنی برایش معنای یک احتضار پیدا می کند.

ثابت شده است که چنین زنانی، دردهای آبستنی را خیلی به دشواری تحمل می کنند، رابطه مادر و فرزند یک رابطه دو نفری نیست، بلکه یک رابطه سه نفری است:

مادر، کودک، پدر، و حتی اگر پدر غایب باشد، در زندگی درونی مادر، در تخیلات و تصورات او و نیز در احساس مادری او، نقش حساسی دارد.

پیامبر عالی قدر اسلام فرمود:

احسن الناس ایمانا احسنهم اخلاقا و الطفهم باهله وانا الطفکم باهلی، برترین مردم از حیث ایمان، کسی است که اخلاقش نیکوتر و با خانواده خود مهربان تر باشد و من از همه شما با خانواده ام مهربان تر هستم (170).

قسمتی از نامه دختری که خودکشی کرد!.

از آنچه گذشت، نتیجه گرفتیم که نقش عواطف در زندگی انسان بسیار مهم و ارزنده است.

بدون عواطف گرم انسانی، زندگانی زنان، شوهران، فرزندان،

یتیمان و همه طبقات اجتماع، فلج می شود و گاهی هم به خودکشی می انجامد.

نامه ای که از یک دختر، پس از انتحار به دست آمده است، این حقیقت را آشکار می سازد:

آقای دکتر عزیز! این نامه موقعی به دست شما می رسد که من در ملکوت اعلا هستم.

قصه ای که برای شما می نویسم، جریانی است که هیچ کس از آن آگاه نیست و از شما نیز می خواهم که به مادرم چیزی نگویید.

گناه من به گردن اوست! گفتم مادرم گناهکار است، بلی، او زنی خشن، خودپسند، سختگیر و بی رحم بود.

برای تربیت من که تنها فرزندش بودم رنج بسیار کشید.

او مادر من بود، معلم من بود، ولی هرگز نخواست دوست من باشد، حتی هنگام بلوغ، جرات نکردم ازآن حادثه ای که برای هر دختری اتفاق می افتد، با او حرف بزنم.

روزی رسید که این کمبود را شیطان دیگری جبران کرد، من که تشنه محبت بودم، دست پرمهر او را به گرمی فشردم و به رویش آغوش گشودم.

یقین دارم که دختران محبت دیده، هرگز دچار این لغزش نمی شوند.

کسی که در خانه اش چشمه آب حیات دارد، به دنبال سراب نمی رود.

او به من قول ازدواج داد

من دیوانه وار عاشقش شدم.

او هم خود را دلباخته و بی قرار و شیدا نشان می داد! نتیجه را شما خود می توانید حدس بزنید:

آنچه نمی بایست واقع شود، اتفاق افتاد ! یک ماه بعد از کامیابی، او از من گریخت و سردی نشان داد.

من در آتش سوزانی می سوختم و جرات نمی کردم این موضوع را با مادرم در میان نهم.

سه ماه گذشت و بالاخره یک روز که دیدم پدر و مادرش از خانه خارج شدند، به سراغش رفتم.

در زدم، خودش در را به روی من گشود و تا مرا

دید، خواست در را ببندد، ولی من خود را لای دو لنگه در انداختم و وارد شدم و گریه کنان گفتم: چرا با من چنین کردی؟ وحشیانه بازوی چپم را گرفت و از خانه بیرونم کرد و گفت: برو گم شو، دختر نانجیب! تو را اصلا نمی شناسم.

در را پشت سر من بست.

بازوی چپم درد گرفته بود.

گریه و زاری نتیجه ای نداشت.

به خانه رفتم، اما جرات گفتن واقعیت را نداشتم، زیرا مادرم را دوست خود نمی شناختم.

تا صبح از درد بازوی چپم گریه کردم.

سپیده که دمید، درد آرام گرفت، ولی از آن روز به بعد، هر غروب دوشنبه، بازویم درد می گرفت و بامداد سه شنبه، آرام می شد! آقای دکتر! دیگر چیزی نمی نویسم.

از شما پدر مهربان می خواهم که برای شادی روح من دعا کنید.

دوست کوچک شما: ن ر.

نیروی شگرف عاطفه

عقل و عاطفه

تردیدی نیست که نیروی عقل در راه کشف رازهای خلقت، کمک های شایانی به انسان کرده است.

بشر به یاری عقل توانست کوچکترین جز عالم خلقت، اتم راکه قطر آن از میلیمتر تجاوز نمی کند بشکند و به اسرار درون آن پی ببرد و آفتابیش در میان بیند! انسان توانست، قوانین حرکت ستارگان را کشف کند و نظم خیره کننده آنها را دریابد، کهکشان ها راکه هر کدام دارای چندین منظومه شمسی هستند مورد مطالعه قرار دهد، صنایع کوچک و بزرگ، یکی پس از دیگری قدم به عرصه وجود گذاشتند و زندگی ساده و بی پیرایه گذشته بشر را به صورت زندگی ماشینی پیچیده و پر هیاهوی امروز درآوردند.

در عصر ما که صحبت از تسخیر کرات آسمانی و مسافرت های دور و دراز فضایی در میان است کره کوچک زمین نمی تواند بشر را در خود محبوس

گرداند.

آموزش و پرورش در دنیای امروز، نقش بسیار حساسی به عهده دارد.

باید انسان را برای چنین زندگی پر پیچ و خمی آماده گرداند و بدون این که بگذارد شخصیت و حیثیت آدمی فدای علم و صنعت و ماشینیسم شود، او را برای استقبال از تمام جلوه های آن آماده و مهیا کند، از این رو یکی از هدفهای آن، پرورش قوای فکری انسان است، ولی باید توجه کرد که چاشنی زندگی انسان، عواطف است.

بدون عاطفه، زندگی سرد و تلخ و خالی از لطف است.

اصولا عقل و علم و هرچه از آنها سرچشمه می گیرد، سرد و خشک است.

عواطف، زندگی را گرم و دلپذیر می سازد و انسان را به حرکت و کوشش و تلاش وامی دارد.

در عین حال، مردمی که تعادل عواطف خود را از دست داده و از لحاظ عواطف دستخوش افراط و تفریط شده اند، از نظر روانی بیمارند و ادامه زندگی برای آنها دشوار است.

نامه ای که در فصل پیش نقل شد، برای اثبات این مدعی، شاهد گویایی است.

او کمبود عاطفه را دلیل اصلی انتحار خود بیان می کند، آن جا که می نویسد:

من که تشنه محبت بودم، دست پرمهر او را به گرمی فشردم و به رویش آغوش گشودم (171).

به همان اندازه که محبت پدران و مادران در سعادت و خوشبختی اطفال موثر است و نقش سازندگی یک انسان خوش بخت را ایفا می کند، افراط و تفریط در محبت، نقش سازندگی یک انسان علیل و ناتوان و بدبخت را ایفا می کند.

خانه ای که فاقد مهر و محبت است، کانون بدبختی و در به دری اطفال است.

خانواده هایی که بر اثر ازدواج های نا متناسب به وجود آمده اند و شالوده سست و

درهم گسیخته ای دارند، برای اطفال، ماتمکده ای بیش نیستند.

از طرف دیگر، افراط در محبت نیز سبب می شود که کودکان، فاقد اراده و اعتماد به نفس بار آیند و همواره طفیلی و انگل دیگران باشند.

آنها قوه ابتکار ندارند و در برابر مشکلات و حوادث و فراز و نشیب های زندگی، شکست می خورند و از پای در می آیند، از این رو امام باقر (ع) می فرماید:

شر الابا، من دعاه البر الی الافراط بدترین پدران، کسانی هستند که در محبت و نیکی به فرزندان، زیاده روی نمایند.

عاطفه و تکامل

با این که عقل به تنهایی، سرد و خشک و خاموش است، پیشروی ها و تکامل آن نیز مدیون عواطف است.

اگر ملاحظه می کنیم که دانشمندان برای کشف یکی از اسرار خلقت، مدتها در لابراتوارها وقت می گذرانند و از استراحت و خواب و تفریح چشم پوشی می کنند، به خاطر عشق و اشتیاقی است که به کار خویش دارند.

اگر این عشق و اشتیاق، از آنها گرفته شود، در ظرف چند ثانیه از پای درمی آیند و نومیدانه دست از کار خود می کشند.

اگر رهبران کشورهای آزاد شده، برای نجات کشورهای خویش از چنگال امپریالیسم، تمام مصایب و مشکلات و زندان های تاریک انفرادی را تحمل می کنند و حتی احساس خستگی و ناراحتی نمی نمایند، از برکت عشق به آزادی و دلسوزی به میلیونها انسان گرسنه و اسیر است.

اگر عواطف گرم و خروشان آزادی خواهان و استقلال طلبان هند نبود، قطعا تا امروز، هندوستان در زیر یوغ استعمار خرد و شکسته شده بود.

جواهر لعل نهرو، می نویسد:

در جامعه هند، مردم، به طبقات یا کاست های جدا از هم تقسیم می شدند.

پایین تر از همه، طبقه ای بودند که نجس حساب می شدند و سایر طبقات
با آنها

تماس نمی گرفتند و اینها حق ورود به مجامع و معابد را نداشتند وناچار بودند در محله های مخصوص یا خارج شهر زندگی کنند.

در دوران مبارزه برای استقلال، گاندی برای درهم شکستن این رسوم نیز به مبارزه پرداخت و نجس ها را هریجن (مخلوق خداوند) نامید و دیگران را به تماس با آنها تشویق کرد و یک بار هم به این منظور اعلام روزه کرد و کاست های هندو اقدام کردند و زنجیرهایی که هندوان بر دست و پای برادرانشان گذاشته بودند، تا اندازه ای گسست (172).

روان شناسان برای این که نقش عواطف را به دقت بررسی کنند و فواید و آثار عواطف را به خوبی کشف نمایند، دو دسته دانشجو را به طور جداگانه در درس مخصوصی آزمایش کردند.

این دو گروه، از لحاظ استعداد و معلومات در یک ردیف بودند، ولی به یک دسته آنها گفته شد که اگر از عهده امتحان برآیند، مزایایی به آنها داده خواهدشد و به دسته دیگر هیچ نگفتند، بررسی نتیجه آزمایش نشان داد که دسته اول، کاملا در کار خود موفق شده اند و دسته دیگر در کار خود شکست خورده اند.

این آزمایش ثابت کرد که حتی در کارهای علمی نیز عاطفه، نقش مهمی را به عهده دارد و بدون دخالت عواطف، دانش آموز و دانشجو نمی تواند درکار خود پیشرفت کامل کند.

روی همین اصل است که باید دانش آموزان و دانشجویان در انتخاب رشته تحصیلی و شغل، آزاد گذاشته شوند تا هر رشته و هر شغلی را که مایلند و به آن دلبستگی دارند، برای خود انتخاب کنند، دراین صورت می توانند در کار خود پیشرفت نمایند و به مقصود برسند، اما اگر رعایت ذوق و

سلیقه آنها نشود و رشته تحصیلی و شغل، بر آنها تحمیل شود در نیمه راه از کار می افتند و شکست می خورند.

تنها عاطفه

بر حسب ظاهر ما هستیم که در راه تکامل علمی، صنعتی، اقتصادی، اجتماعی و اخلاقی کوشش و تلاش می کنیم، اما در حقیقت، تنها نیروی فنا ناپذیر و سرشار عواطف است که منشا این همه آثار درخشان می شود، آری بیستون را عشق کند و شهرتش فرهاد برد! یکی از نویسندگان می نویسد:

بسیاری از مردم، کلیه عوامل و وسایل موفق شدن را، از قبیل جوانی، سلامتی، انرژی، سواد و هرچه لازمه پیشرفت است، دارند ولی از آنها بهره برداری نمی کنند.

انگیزه ای برای تلاش و شروع به فعالیت ندارند، زیرا هدفی ندارند.

نمی دانند از کجا شروع کنند و به کجا برسند.

جرقه ای لازم است تا آتش اشتیاق آنها شعله ور شود و آنها را به سوی موفقیت و کامیابی پیش براند.

یکی از بهانه هایی که امروز مد شده، این است که می گویند:

وقت کم است! و با گفتن این جمله به دنبال کار کمتر و پول بیشتر می روند.

از قبول مسئولیت و به کار بردن هوش و ابتکار، پرهیز می کنند و به جای آن، تمام مساعی خود را صرف تفریح و گردش و خوشگذرانی می نمایند (173).

اگر مادری کنار گاهواره طفل شب ها بیدار می نشیند و او را خفتن می آموزد، اگر دست طفل را می گیرد و او را پا به پا می برد تا شیوه راه رفتن را بیاموزد، اگر یک حرف و دو حرف بر زبان او می نهد تا سخن گفتن به او یاد دهد، و سرانجام اگر طفل هستی خود را از هستی او می داند و شعارش این است که تا هستم و هست، دارمش

دوست ! همه از برکت عواطف است.

اگر کاشفین بزرگ به قعر اقیانوسها و فراز آسمانها سفر می کنند، اگر دانشجویی برای آزمایش دارویی که کشف کرده است، جان خود را در معرض خطر قرار می دهد و اثر آن را روی بدن خویش آزمایش می کند، اگر قهرمانان برای سرفرازی و نجات ملت خویش، فداکاری و جانبازی می کنند، اگر انسان دوستان بزرگ و منجیان فنا ناپذیر عالم انسانیت، از نیروی استقامت، بردباری، فداکاری و نوع دوستی برخوردارند، همه آنها مدیون نیروی شگرف حیات عاطفی هستند.

* * * همین عاطفه است که رهبران بزرگ آسمانی را برای نجات بشر به فداکاری واداشت.

امام حسین (ع) برای همین عشق به حق، از صمیم قلب جانبازی و فداکاری کرد و نام نیکش جاودانی شد.

سربازان رشیدی که در میدان های جنگ، تیرهای دشمن را به جان خود می خرند و جان خود را برای آسایش هموطنان از دست می دهند، همه مدیون عواطف هستند.

* * *

اکنون که تا حدودی به اهمیت نقش عواطف پی بردیم، خوب است در مساله تربیت اطفال تجدید نظر کنیم و به قول ویل دورانت: نخست خود را تربیت کنیم، سپس به تربیت کودکان خود بپردازیم زیرا تا خود ما از تعادل عواطف برخوردار نباشیم و حیات عاطفی ما سالم و نیرومند نباشد، نمی توانیم در مساله تربیت اطفال کامیاب شویم.

در حقیقت، ما هرچه هستیم، کودکان ما همان خواهندشد.

ویل دورانت می گویند:

کودکانت را به من بنما، تا بگویم چکاره هستی (174).

بنابراین جا دارد که مربیان، با توجه به اهمیت و نقش عواطف، در تربیت و هدایت آن، کوشش کنند و وظیفه خود را به خوبی اجرا نمایند، باشد که در

راه رسانیدن انسان به

اوج کمال و عظمت، سهمی داشته باشند.

ویل دورانت می نویسد:

برای بنای خوی کودک، شاید بهتر آن باشد که مدح را جایگزین قدح سازیم.

سرزنش و خرده گیری، روح را فلج می کند و کار ناتمام را تا ابد مبغوض می سازد.

مدح به سلول ها نیرو می دهد، اعضا را تقویت می کند و دشوارترین کارها را به پیروزی بدل می سازد.

با اهرم خود خواهی، می توان جهان را بلند کرد.

به جای آن که کار خوب انجام نیافته را مذمت کنیم و آن را از سرزنش و ملامت پر سازیم، بهتر است که به کارهای خوب انجام یافته بنگریم و آن را چنان بستاییم که خاطره شیرینش در ذهن کودک بماند و مایه تشویق کارهای دیگر شود (175).

روح استوار

دو نظریه مخالف

بدون تردید عواطف انسانی، عهده دار بسیاری از کارهای برجسته و عالی است.

بسیاری از جنبش ها و کوشش و تلاش ها، اثر عواطف است.

بسیاری از علایم بدنی، از قبیل رنگ پریدگی، لرزه اندام، عرق پیشانی، جهش وب با عواطف همراه است.

بدیهی است که حالات عاطفی اعم از مطبوع و نامطبوع با عکس العمل هایی در بدن همراه است و روان شناسان تحت عنوان فیزیولژی عواطف یا حرکات عاطفی، از آن بحث کرده اند.

جالب این است که این مشکل هنوز حل نشده است.

برخی، حالات و عوارض بدنی را معلول عواطف، و برخی دیگر، عواطف را معلول ادراک حالات بدنی می دانند.

دو تن از روان شناسان (ویلیام جیمز و جیمزلانگ) در حدود سال 1885 م.

هر کدام به طور مستقل نظریه ای بیان کرده اند که از نظر تشابه به یکدیگر، به نظریه جیمز لانگ (176) معروف شده است.

خلاصه این نظریه، این است که انسان چون گریه می کند، مغموم است، چون می لرزد، می ترسد، چون داد و فریاد

می کشد، خشمناک و عصبانی است، پس تحریکات جسمانی سبب بروز حالات عاطفی می شوند.

نقطه مقابل این نظریه، عقیده کسانی است که حالات عاطفی را منشا بروز عوارض جسمانی می دانند و معتقدند که بر اثر پیدایش حالات عاطفی، لرزش، رعشه، انقباض عضلات بدن و صورت، بزرگ و کوچک شدن مردمک چشم، سرعت ضربان نبض، تند شدن تنفس و احیانا مات شدن رنگ پوست یا برافروخته شدن آن که به دنبال آن عرقی سرد بر بدن می نشیند، در انسان ظاهر می شود.

ترجیح یکی از این دو نظریه بر دیگری کار آسانی نیست.

ما می بینیم که گربه ای از ترس سگ پا به فرار می گذارد، وقتی که به بن بست رسید، به سگ حمله ور می شود و در این وقت، سگ پا به فرار می گذارد و گربه او را تعقیب می کند! بارها دیده شده است که انسان وقتی راه فرار را به روی خود بسته می بیند، چنان از خود شجاعت نشان می دهد که شاهد پیروزی را در آغوش می کشد، به قول شاعر عرب: اذا یئس الانسان طال لسانه کسنور مغلوب یصول علی الکلب (177).

یعنی هنگامی که انسان دچار یاس می شود، زبانش دراز (و ترسش کم) می شود همان طور که گربه مغلوب، به سگ حمله می برد.

وقت ضرورت چو نماند گریز دست بگیرد سر شمشیر تیز (178).

حقیقت عاطفه

از این که بگذریم، ملاحظه می کنیم که هیچ گاه به وسیله علایم بدنی، نمی توان به حقیقت عاطفه پی برد.

آنچه مسلم است این است که در برابر عاطفه نامطبوع بر سرعت حرکت نبض و سرعت تنفس، افزوده می شود، فشار خون بالا می رود و کار انقباض و انبساط عضلات معده آهسته و گاهی متوقف می شود و در برابر عاطفه

مطبوع مثل عشق و شادی، آشفتگی بدنی خیلی ملایم است و حتی بین افراد هم از این لحاظ تفاوت وجود دارد، ولی به هر حال نمی توان به خصوصیت آن عاطفه مطبوع و نامطبوع پی برد.

با توجه به قاعده فوق، معلوم می شود که دستگاه دروغ یاب که مرکب از چندین ابزار ثبت کننده است و آن را برای اندازه گیری تغییرات فیزیولژیک بدن به کار می برند چندان دقیق نیست.

این دستگاه در بازجویی های جنایی به کار می رود، از این رو به دروغ یاب معروف شده است.

تنها نتیجه ای که ممکن است از این دستگاه گرفته شود، این است که متهم، ممکن است با مشاهده این دستگاه، دچار ترس شود و همین، به کشف حقیقت کمک کند.

در حقیقت، ترس متهمان و ضعف روحی آنان است که به کشف ماجرا کمک می کند.

دین داران جاهل و دانشمندان بی دین

ما طی دو بخش، راجع به نقش عواطف بحث کردیم و این خود ممکن است برای برخی از خوانندگان سوء تفاهمی ایجاد کند و تصور کنند که اگر زندگی را دربست در اختیار عواطف بگذارند، سعادتمند خواهندشد، در حالی که چنین نیست.

بسیاری از بدبختی ها و سیه روزی ها و جنگ ها، زایده پاره ای از عواطف نا به جا و مزاحم است.

این عواطف نا به جا، سبب ناتوانی روح انسان می شود و انسان را از کاروان تمدن و نیل به کمال، عقب می افکند.

هنگامی ستاره اقبال و خوشبختی انسان در آسمان زندگی می درخشد که دارای روحی استوار باشد.

مردمی که دارای روحی ضعیف و ناتوان هستند، نمی توانند به اوج سعادت و خوشبختی برسند.

آنها همواره در لجنزار جهل و نابخردی، دست و پا می زنند و در میان تار و پودهای اوهامی که برگرد خود

تنیده اند، محاصره شده اند.

قرن ها عقب تر از معاصران خود زیست می کنند و درحالی که دیگران به سرعت روبه ترقی و کمال می روند، آنها همچنان در آتش اوهام و خرافات خویش می سوزند.

بسیاری از مردم هندوستان با این که سال هاست به استقلال رسیده اند، مع الوصف، هنوز در برابر گاو تعظیم می کنند و آن را خدای خود می پندارند! تازه این هنوز نسبت به گذشته آنها بسیار ناچیز و غیر قابل توجه است، نهرو می نویسد:

رسم ساتی این بود که اگر شوهری می مرد، موقع سوختن او، زنش هم خود را در آتش می افکند و با شوهرش می سوخت (179).

این رسم را انگلیسی ها برانداختند و نهرو آن را یکی از کارهای مثبت آنها می شمارد.

تشخیص جامعه ای که از روح استوار بی بهره می باشد، از راه های متعدد، امکان پذیر است.

بررسی نحوه عقاید دینی، سیستم حکومت و اظهار نظرهایی که در مورد پدیده ها یا فنومن ها می کنند، می تواند تا حدود زیادی ما را به استواری یا نااستواری روح آن جامعه آگاه سازد.

انجیل که ساخته و پرداخته مردمی است که روحی ناتوان داشته اند، می گوید:

خوشبخت کسانی هستند که در نادانی از اسرار کاینات به سرمی برند، چون در این صورت است که خدا را خواهند دید.

بدین ترتیب، چنین مردمی که احیانا خیلی هم مذهبی می شوند و تعصب غلط را با ایمان به مذهب، در می آمیزند، حقیقت مذهب را در چهار چوبه جهل به کاینات، کوردلی و بی خبری از حقایق عالم، محدود می کنند و به انسانهای علیل و سست تبدیل می شوند.

این قضاوت نا به جا خود منجر به جنایات شرم آوری از قبیل کشتن، سوزاندن و تکفیر دانشمندان دوره رنسانس اروپا شد! نتیجه دیگر آن را از زبان دکتر

مارتین لوترکینگ، رهبر سیاهان آمریکا، در کتاب ندای سیاه بشنوید:

کسانی هستند که در میان پیروان دین رواج داده اند که دین و دانش با هم سازگار نیست، ولی دروغ است.

ممکن است بین افراد روحانی با روح ناتوان و مردان دانش با روح استوار، اختلافی وجود داشته باشد، ولی هرگز بین دین و دانش اختلافی وجود ندارد.

جهان این دو از هم متمایز و راه های آنها از هم جداست

دانش می جوید و دین تفسیر می کند، دانش به آدمی معلوماتی می دهد که قدرت است و دین به آدمی قدرتی می بخشد که کنترل است، دانش معمولا به کردار می پردازد و دین به آثار.

دانش و دین رقیب هم نیستند، بلکه مکمل یکدیگر می باشند.

دانش از نابودی دین در کارهای نامعقول و ناصواب و مخالفت فلج کننده، با پیشرفت فرهنگ و علوم در میان توده مردم، جلوگیری می کند و متقابلا دین مانع است که علم در لجنزار پیش پا افتاده مادیات و افکار مخالف اصول اخلاقی فرو برود.

به نظر می رسد که عالی ترین توجیه برای جمع میان دین و دانش، همین است.

نتیجه این می شود که اگر دین و دانش از یکدیگر جدا شوند، دردی را دوا نخواهند کرد.

مردم جاهل بسیاری از قضاوت های غلط خود را به حساب دین می گذارند! عدد سیزده را منحوس می شمارند.

اگر احیانا شماره پلاک منزلشان سیزده باشد، آن را به صورت 1+12 می نویسند تا نحوست آن گریبانشان را نگیرد! یک عطسه، ممکن است جلو بسیاری از کارهای مهم آنها را بگیرد! از گرفته شدن ماه و خورشید بیمناکند! طلوع ستاره دنباله دار را علامت نزول بلا می دانند! برنامه کارهای خود را با مراجعه به فالگیران و تقویم منجمان تنظیم می کنند! و تقارن و طلوع و غروب ستارگان را در سعادت و

گرفتاری خود موثر می دانند! گاهی هم کار آنها به مرده پرستی و پاره ای از اوهام دیگر می کشد! در حالی که دین صحیح، از همه عواملی که موجب ترس یا امید بیهوده می شود و روح انسان را ناتوان می سازد، متنفر است.

هنگامی که پسر پیامبر عالی قدر اسلام از دنیا رفت، خورشید گرفته شد، مردم گفتند:

خورشید بر اثر مرگ فرزند پیغمبر خدا دچار حزن و اندوه ودر نتیجه چهره اش تیره شده است پیشوای اسلام فرمود:

ان الشمس والقمر آیتان من آیات اللّه فلا ینکسفان لموت احد، ماه و خورشید، دو نشان از نشانه های قدرت خدا هستند و برای مرگ هیچ کس، گرفته نمی شوند (180).

به همین ترتیب، ملت هایی که از لحاظ علم پیشرفت کرده اند، اما از لحاظ اخلاق و دین و معنویت، سیر قهقرایی کرده اند، مردمی ناتوان هستند.

استواری روح و استقامت و ثبات در برابر هوای نفس و تمایلات حیوانی ندارند، بنابراین دین داران جاهل و دانشمندان بی دین هیچ یک سعادتمند نیستند، زیرا هر دوی آنها روح ناتوانی دارند.

ویل دورانت می نویسد:

امروز فرهنگ ما سطحی و دانش ما خطرناک است، زیرا از لحاظ ماشین، توانگر و از نظر غایات و مقاصد، فقیر هستیم.

آن تعادل ذهنی که وقتی از ایمان دینی گرمی برمی خاست، از میان رفته است.

علم مبانی فوق طبیعی، اخلاقیات را از ما گرفته است و گویی همه جهان در اصالت فردیتی درهم و برهم که نشانه قطعه قطعه شدن نامنظم خوی ومنش است گم گشته است.

قرآن کریم می گوید:

يرفع اللّه الذين آمنوا منكم والذين اوتوا العلم درجات، خداوند درجات مردمی را بالا می برد که از ایمان و علم، برخوردار باشند (181).

بدیهی است که در این صورت، دیگر آثاری

از ضعف و ناتوانی روحی در زندگی چنین مردمی مشاهده نخواهدشد و روح استوار در همه جا با آنها هماهنگ خواهدبود.

امام باقر (ع) فرمود:

المومن اصلب منالجبل، مومن، از کوه استوارتر است (182).

برای این که بتوانیم وظیفه مربیان و نقش عمده ای که آنها در تقویت روحیه تربیت یافتگان به عهده دارند، به خوبی روشن کنیم، ناگزیریم بحث خود رادر زمینه عواطف مزاحم توسعه دهیم، از این رو تحت عنوان ترس با شما سخن می گوییم.

ترس

منشا روانی ترس

ترس، یکی از عواطفی است که بسیاری از نیروها و استعدادهای درونی آدمی را فلج می سازد و از شکوفا شدن آنها جلوگیری می کند.

ترس باعث ضعف و زبونی انسان در زندگی می شود و شجاعت، انسان را تا سرحد آرمان ها و مقاصدی که دارد، همراهی و یاری می نماید.

اگرچه امروز ترس به آن صورتی که در انسان های نخستین وجود داشت و با تغییرات شدید فیزیولژیکی همراه بود، وجود ندارد، مع الوصف، آنچه که به طور مشترک، در میان انسان های اولیه و انسان های امروزی و حتی حیوانات، منشا ترس می شود، احساس خطر است:

خطر گم شدن یا کم شدن.

روان شناسان می گویند:

ترس در صورتی عارض می شود که شخص، خطری را (از فرو رفتن سوزن در پوست بدن گرفته تا ناخوشی سخت و خطر مرگ) احساس کرده، حالت دفاعی به خود گیرد (183).

ترس، عاطفه ای است که گریبان کودکان، جوانان و بزرگسالان را می گیرد و سعادت آنها را تهدید می کند.

افراد، برحسب تفاوت سنی خویش، دچار ترس های مختلف و گوناگونی می شوند.

بیست تا پنجاه درصد از کودکان دو ساله تا شش ساله، از تاریکی می ترسند، زیرا نیروی تخیل قوی آنها و افسانه های وحشت انگیزی که خوانده یا شنیده اند سبب می شود که

تاریکی را پر از موجودات عجیب و غریب ببینند.

داروین معتقد بود که ترس از حیوانات، برای کودکان ارثی است، ولی مهر و محبتی را که انسان به حیوانات از خود نشان می دهد، بعدها فرا می گیرد.

نقاط مرتفع، غرش رعد، سوت کارخانه، بازیچه هایی که جاندار به نظر می آیند و سایه متحرک، اطفال را می ترسانند.

بچه ها از قیافه های ناشناس، بیمناکند

گاهی بر اثر همان نیروی قوی تخیل و عدم دخالت حس و لمس، دچار رویاهای مخوف می شوند، حتی جابه جا شدن، برای چنین اطفالی ترس آور است.

تحمل پرتاب شدن به هوا و قرارگرفتن روی شانه، بر اثر عادت است.

اطفال بزرگ تر، بیشتر از امور واقعی از قبیل مرگ، صاعقه، زلزله، بیماری وب می ترسند.

جوانان از این که مورد تمسخر و استهزا قرار گیرند، بیمناکند.

ترس بزرگسالان، بیشتر از شکست در کار و پیشه، عدم تامین زندگی و از کف رفتن حیثیت اجتماعی است.

علایم ترس، لرزش اندام، عقب نشینی و فرار است.

حرکاتی که بر اثر تمایل به فرار، در انسان ظاهر می شود، صورت های مختلفی دارد:

بانویی که می ترسد در اجتماع مورد قبول واقع نشود، انزوا و کناره گیری اختیار می کند.

این کناره گیری موجب تاثر و پریشانی خاطر می گردد و اگر شدت پیدا کند، عوارض روحی و عصبی نیز به دنبال خواهد داشت.

کسانی که از شکست در کار و حرفه بیمناکند، معمولا به رختخواب پناه می برند و تمارض می کنند.

گاهی هم به قدری با تخیلات شیرین خود سرگرم می شوند که موضوع ترس آور را به شکلی فراموش می کنند.

سربازانی که در میدان جنگ دچار ترس می شوند، به قدری فشار روحی آنها شدید است که برخی از آنها دچار کوری و فلج می شوند یا این که زبان آنها به ندمی آید.

فواید و مضرات ترس

باید به این نکته توجه داشت که ترس، یا فطری و ذاتی انسانی است و یا اکتسابی.

بدون تردید آنچه آفریدگار جهان در نهاد انسان به ودیعت گذاشته است، نه تنها ضرر ندارد، بلکه وجود آن اگر مورد استفاده صحیح قرارگیرد مفید و سودمند است، بنابراین لازم است که کودکان را طوری پرورش

دهیم که در برابر خطر، ترس داشته باشند، زیرا چنین ترسی، آنها را مجهز می کند که جان و شخصیت خود را در مقابل آن حفظ کنند، البته خطر واقعی نه خطر موهوم.

تخلف از قوانین و مقررات اجتماعی، موجب گرفتاری، بی آبرویی و احیانا مرگ انسان می شود و این یک خطر واقعی است.

کودکان را باید از همان دوران کودکی از هرنوع تخلفی ترسانید، البته این ترسانیدن، باید عاقلانه باشد.

شرح سرگذشت مردمی که بر اثر تخلف از قوانین و مقررات تسلیم چوبه دار شده اند و یا سال ها در سیه چال زندان به سر برده اند و حیثیت خود را پایمال کرده و آبروی خود را از دست داده اند و معرفی افرادی که بر اثر پاکدامنی، راستی و درستی، عمری را به عزت و شرافت و آبرومندی گذرانیده اند، برای کودکان، درسی آموزنده است که آنها را وادار می کند تا عواقب تخلفات را مطالعه و عاقلانه از آن اجتناب کنند.

با این همه، نباید آنها را از هر خطری ترسانید، بلکه باید به آنها فهماند، آن جا که نگهداری و حفظ جان و مال به قیمت از دست رفتن استقلال وطن، ناموس و عقیده تمام شود، شجاعانه باید جانبازی و فداکاری کرد.

اما ترسی که انسان را به سوی کمال و راستی سوق دهد و از حرکات زشت و ناپسند جلوگیری کند، باید در وجود انسان زنده بماند.

از نظر اسلام، ترس از مجازات و کیفر خداوند برای مردم لازم است و به طور یقین چنین ترسی، امنیت و آسایش را برای جامعه به ارمغان می آورد.

اگر در همان جامعه، خیانت و تجاوز رواج یابد و بر اثر آن، ناامنی شدیدی زندگی مردم را

فرابگیرد، به واسطه عدم ترس از خداوند و کیفر اوست.

ترس از کیفرهای قانونی هرچند هم بی رحمانه باشد نمی تواند جای ترس از کیفر الهی را بگیرد، زیرا به جرات می توان ادعا کرد که غالب متخلفان از قوانین، یا اصلا کیفر نمی بینند، یا به کیفر واقعی نمی رسند و این خود عللی دارد که این جا مجال ذکر آن نیست.

کسانی هم پیدا می شوند که بدی نکردن آنها، از ترس کیفر نیست.

همان طور که خوبی های آنها هم برای پاداش نمی باشد.

علی (ع) فرمود:

پروردگارا ! عبادت من برای طمع بهشت و ترس دوزخ نیست ب.

ترس هایی که بسیار ابلهانه و مایه سرافکندگی و شکست و حاکی از ضعف و ناتوانی انسان است، ترس هایی اکتسابی است.

در حقیقت ترس های اکتسابی یا غیر واقعی، بر اثر احساس خطر غیر واقعی و موهوم پیدا می شوند.

در درجه اول باید از پیدایش چنین ترس هایی جلوگیری کرد و در درجه دوم باید در صدد ریشه کن کردن آن برآمد.

به عقیده روان شناسان، ترس بی جا از جنبه عقلی و اخلاقی و مزاجی، مضر است.

شاید اکثر خوانندگان به تغییرات بدنی که با ترس همراه است پی برده باشند:

اختلال گردش خون، پریدگی رنگ صورت، تنگی نفس، گرفتگی گلو، لرزش اندام، خشکی دهان، راست شدن مو بر اندام و شدت ضربان قلب، از همه نمایان تر است، از این رو ترس به خصوص اگر شدید باشد اعمال مختلف بدن را مختل می سازد و شخص را بیمار و احیانا نابود می کند.

بر اثر ترس، حافظه و عقل انسان، ضعیف می شود و گاهی هم انسان دچار جنون می شود.

کم رویی، موهوم پرستی و سست عنصری از مضرات اخلاقی ترس است.

نقش پدران، مادران و مربیان

کودک، از صدای بلند، ترس فطری دارد.

اگر

هنگام نزدیک شدن او به چیز مورد علاقه اش، فریادی از جانب بزرگ تر بشنود، از آن چیز خواهد ترسید و همین ترس ممکن است به اشیای مشابه آن نیز سرایت کند.

دانشجویی از نزدیک شدن پر مرغ به بدنش، دچار حمله و ترس شدیدی می شد و حتی از دیدن پر مرغ می ترسید.

تحقیقات روان شناسی نشان داد که او در سن دو سالگی، مورد حمله خروسی واقع شده است.

رادیو، داستانی راجع به دیو، جن و پری می گفت و پسر بچه ای گوش می داد.

موقع رفتن به رختخواب، طفل به گریه افتاد و شرح قصه را برای مادر تعریف کرد و معلوم شد که از این که دیوها به رختخوابش رفته باشند، می ترسد.

مادر چراغ قوه ای به دست طفل داد و در حالی که او را قوت قلب می داد، از او خواست که رختخواب را بررسی نماید و ببیند که نه دیو درآن جاست و نه جن و پری! (184) روشی که روان شناسان برای معالجه ترس، پیشنهاد می کنند.

کم کردن قدرت انگیزه ترس آور و به عبارت دیگر، همراه ساختن محرک ترس با یک چیز نشاط ور است.

این کار، سبب می شود که از قدرت انگیزه ترس آور، کاسته شود.

هنگامی که طفل، مشغول خوردن غذاست، می توان آرام آرام، چیزی که ازآن ترس دارد، به او نزدیک کرد، البته خیلی با احتیاط، چه در غیر این صورت، ممکن است ترس دیگری از خود غذا هم پیدا کند، پس همراه ساختن یک موقعیت فرح بخش با موقعیت ترس آور، به تدریج از ترس کودکان می کاهد.

برای علاج ترس کودکانی که از تاریکی می ترسند و شبها نمی خوابند، می توان به تدریج نور را کم کرد، تا این

که با تاریکی خو بگیرند.

اگر هم زمان خواب آنها را با قصه های شیرین و لالایی توام سازیم، مفیدتر خواهدبود.

مربیان، پدران و مادران دلسوز و مهربان، از ترسانیدن اطفال و تضعیف روحیه آنان خود داری می کنند.

بسیاری از مادران هستند که برای آرام کردن و تسلیم ساختن کودک، از نیروی تخیل او سوء استفاده می کنند و او را از موجودات موهوم و افسانه ای، چون لولو و دیو و غول، یا موجودات واقعی، چون سگ و گربه و گرگ، می ترسانند.

خوشحالند که از این رهگذر، طفل را آرام و خاموش کرده اند، ولی غافلند از این که با این عمل خود، روحیه طفل را فلج می کنند و برای همیشه او را دستخوش ترس های مضر و بیهوده می سازند.

مسو، حکیم ایتالیایی، می گوید:

آینده و عظمت هر ملتی، تنها بسته به تجارب و صنعت و دارایی و رزمجویی افراد آن ملت نیست، بلکه ضمنا منوط به استعداد کودکان آن ملت و به درجه بی باکی و ترسناکی آنهاست.

باید به خاطر داشت که ترس، مرضی است مثل سایر امراض و اقدام در معالجه آن ضروری می باشد.

اگر آدم بی باک گاهی اشتباه می کند، آدم ترسو همیشه خطاکار است (185).

پدران و مادران و مربیانی که به وظیفه خویش آگاهند، در مورد ترس کودکان و تربیت آنها توجه لازم را مبذول می دارند.

روان شناسان برای معارضه با ترس، توجه به نکات زیر را به مربیان توصیه می کنند:

1 خودداری از ترسانیدن کودک.

2 هر ترسی با عکس العمل بدنی همراه است.

بدن های قوی عکس العمل ضعیف و بدن های ضعیف، عکس العمل شدید دارند، پس با بنیه قوی و مزاج سالم، بهتر می توان در برابر مخاطرات ترس، ایستادگی کرد و تقویت بدن،

لازم و مفید است.

3 همان طور که گفتیم: نیروی تخیل اطفال، قوی است.

همین تخیلات، در خواب و تاریکی و تنهایی، باعث وحشت آنها می شود، پس اگر کودک درباره تخیلات خود تحقیق کند، مثلا او را وادار کنیم که در تاریکی اشیای اتاق را لمس کند یا این که ناگهان چراغ را روشن کنیم تا متوجه شود که تاریکی در ماهیت اتاق و اشیایی که در آن است، تغییری ایجاد نکرده است، به برطرف شدن ترس او کمک شایانی خواهد شد.

4 کودکانی که به سن پنج یا شش سالگی رسیده اند دارای حس غرور و عزت نفس هستند.

می توان از همین حس آنها استفاده کرد و به آنها گفت: تو بزرگی، خجالت بکش! خلاصه هر اندازه بتوانیم به جای تخیلات آنها، استدلال و منطق بنشانیم، مفیدتر است.

5 دادن سرمشق بی باکی به کودک.

متاسفانه برخی از پدران و مادران، خود ترسو هستند و از تاریکی یا غرش رعد وب بیم دارند.

اینها نمی توانند برای فرزندان خود سرمشق بی باکی باشند.

6 تلقین نیز وسیله خوبی است برای مبارزه با ترس.

اگر انسان به خود تلقین کند ترسو نیست، دلیر و شجاع است، بسیار مفید خواهدبود.

قرآن کریم که پیروان خودرا دلیر و بی باک تربیت می کند، می گوید:

دوستان خدا، ترس و غم ندارند (186).

و نیز می فرماید:

آنان که گفتند:

پروردگار ما خداست، آنگاه استقامت کردند، فرشتگان بر آنها نازل می شوند و به آنها می گویند:

مترسید و محزون نباشید و بشارت باد به بهشت موعود! (187) در عین حال در قرآن به ترس از خدا اهمیت بسیار داده شده است.

می فرماید:

اما آنان که از مقام پروردگار خویش می ترسند و نفس را از پیروی هوا و هوس منع می کنند،

بهشت برین ماوای آنها خواهدبود (188).

اما ترس از خدا هم باید همواره با امید به عفو و بزرگی او توام باشد و به سرحد یاس و نومیدی نرسد، آری چنین ترسی منشا رستگاری است!.

اعتماد به نفس

بسط شخصیت

بررسی تاریخ آموزش و پرورش، نشان می دهد که برای این رشته در هر دوره ای، هدف خاصی در نظر گرفته شده است.

پاره ای از این نظریه ها ناشی از ضعف و عقب افتادگی اجتماعات بوده است.

اجتماعاتی که با رژیم استبدادی اداره می شده اند، هدف خود را پرورش افراد آزاد، و اجتماعات پریشان، هدف خود را پرورش افراد کامل و با انضباط قرار داده اند.

در ایران بعد از اسلام، اگر چه به مقتضای اوضاع سیاسی و اقتصادی، هدف آموزش و پرورش دستخوش تحولاتی شده است، ولی به طور کلی می توان گفت که در همه اعصار، پرورش اعتقاد به خدا و اخلاق پسندیده و آموختن پیشه و هنر و سلامت و تندرستی، مورد نظر بوده است.

پس از این که فتنه مغول و تاتار فرو نشست و بار دیگر مردم ایران توانستند نفس راحتی بکشند و به فکر تجدید حیات فرهنگ و بسط آموزش و پرورش بیفتند، علاوه برآنچه گفته شد، هدف آنها از آموزش و پرورش، عبارت بود از صیانت نفس و حفظ و حراست از تباهی، و جلوگیری از شیوع فساد و فحشا.

برای رسیدن به این مقصود، در برابر فاتح، اظهار انقیاد کردند.

به حیله و مکر تشبث جستند، همه چیز او را ستودند.

کوچک ترین صفت او را که ممکن بود مدح شود، بسیار بزرگ کردند و در آن، مبالغه نمودند.

تملق و چاپلوسی را به حد اعلا رساندند، البته به این وسیله رفته به مقصود

خود رسیدند و معنا بر قوم فاتح چیره شدند، ولی اطاعت صرف و مزاح گویی و عدم صراحت لهجه و گزافه گویی، عادت شد.

عدم اعتماد و بدبینی و سوءظن نسبت به یکدیگر و نسبت به زنان رواج یافت (189).

نظریه های معروف در این باره عبارتند از: رشد طبیعی، قابلیت اجتماعی و بسط شخصیت.

دو نظریه نخست مورد انتقاد قرار گرفته است، زیرا اگر صرفا هدف، رشد طبیعی طفل باشد، محیط اجتماعی طفل نادیده گرفته می شود.

در حالی که هنگامه حیات با تمام مظاهر و جلوه های خود انسان را محاصره کرده است.

مظاهر زندگی اجتماعی همچون تار و پودهای در هم بافته ای هستند که فرد همچون نخ باریک و ناچیزی در آن تنیده شده است، بنابراین، نظریه رشد طبیعی که از طرف ژان ژاک روسو پیشنهاد شده مردود است.

همچنین اگر صرفا هدف، قابلیت اجتماعی باشد، در عین این که ممکن است از نظر اقتصادی و مدنی، افراد شایسته ای تربیت شوند، لکن افرادی که صرفا برای اقتصاد تربیت شده اند، ماشینی بیش نیستند و افرادی که صرفا از نظر معاشرت و حسن ظاهری شایسته باشند، ممکن است از فضایل معنوی محروم باشند.

اما درباره نظریه بسط شخصیت، نخست باید بدانیم که شخصیت را برخی به مجموعه نفسانیات، یعنی احساسات، افکار، عواطف و تمایلات تعریف کرده اند و برخی هم شخصیت را ترکیبی از خصلت ها یا صفات دانسته اند و معتقدند که این خصلتها یا صفات، مجزا عمل نمی کنند، بلکه به همراه و با هماهنگی یکدیگر تظاهر می کنند.

این دو تعریف، چندان فرقی با یکدیگر ندارند.

روان شناسان معتقدند که دو دسته از عوامل درونی و بیرونی در رشد و تکامل شخصیت موثرند.

وضع اندام، استعدادها، هوش وب از

عوامل درونی هستند و خانواده، مدرسه و اجتماع از عوامل بیرونی هستند.

البته تفکیک این عوامل از یکدیگر صحیح نیست، بنابراین اگر مقصود از آموزش و پرورش را بسط شخصیت بدانیم و تمام قوای خود را در راه تامین آن بسیج کنیم، بدون تردید هم نظریه رشد طبیعی و هم نظریه قابلیت اجتماعی تامین می شود و انسانی جامع و کامل و مستقل بار خواهدآمد، ازاین رو جان دیویی می نویسد:

قابلیت اجتماعی یا بسط شخصیت را اگر به معنای وسیع و عمیق بگیریم، یکسان می شوند.

شخصیتی که درست پرورش یابد، شخصیت اجتماعی فعالی می گردد و کسی که واقعا برای زندگی اجتماعی قابلیت پیداکند، شخصیت بزرگی به دست می آورد (190).

سعدی می گوید:.

چو خواهی که نامت بماند به جای

پسر را خردمندی آموز و رای

که گر عقل و رایش نباشد بسی

بمیری و از تو نماند کسی

بسا روزگارا که سختی برد

پسر چون پدر نازکش پرورد.

خردمند و پرهیزکارش بدار

اگر دوست داری به نازش مدار.

به خردی درش زجر و تعلیم کرد

به نیک و بدش وعده و بیم کرد.

نوآموز را مدح و تحسین و زه

ز توبیخ و تهدید استاد به.

بیاموز فرزند را دسترنج

اگر دست داری چو قارون به گنج.

علی (ع) می فرماید:

برای فرزند، بر پدر و برای پدر، بر فرزند حقی است.

حق پدر بر فرزند این است که فرزند در همه چیز از پدر اطاعت کند مگر در معصیت خدا و حق فرزند بر پدر این است که نام نیکو برای او انتخاب کند و به خوبی او را تربیت کند و قرآن را به او بیاموزد (191).

دکتر کارل درباره شرایط معلم می گوید:

وظیفه چنین معلمی آن است که موجودات کاملی به

وجود بیاورد، ادب و تملک نفس و میزان کوشش و درستی و حس جمالی و حس مذهبی و رسوم دلیری و قهرمانی را بسط دهد و در عین حال، همیشه با پزشکان و استادان تربیت بدنی و پرورش فکری و هنرمندان و روحانیان حقیقی و با اولیای شاگردان در تماس باشد و بالاخره اثر این عوامل مختلف را چنان توجیه کند که از هر کودکی، موجود متعادلی ساخته شود.

چنین معلمی، مدیر حقیقی مدرسه است (192).

یکی از عوامل درونی رشد یا بسط شخصیت، اعتماد به نفس است.

باید کودک مورد تربیت را متکی به شخصیت خود بار آورد.

از طفیلی بار آمدن و انگل شدن او جلوگیری کرد.

آری اعتماد به نفس، یکی از عواطف مهمی است که به رشد شخصیت طفل، کمک می کند.

افرادی که برای خود ارزش و شخصیت قائلند و بر خویشتن تکیه دارند، کمتر دستخوش هوا و هوس می شوند.

علی (ع) فرمود:

من کرمت علیه نفسه، هانت علیه شهواته، کسی که روحش بزرگ باشد، شهوت ها و تمایلات درنظر او خوار است (193).

حس خود کم بینی یا عقده حقارت

نقطه مقابل اعتماد به نفس، عقده حقارت یا حس خودکم بینی است.

برای این که اعتماد به نفس در وجود طفل ریشه گیرد، باید عواملی که موجب سلب اعتماد به نفس می شود و عقده حقارت را جانشین آن می کند، از میان برد.

عقده حقارت، یکی از عواطف مزاحمی است که مانع رشد فکری و روحی طفل می شود و از بسط و تکامل شخصیت او جلوگیری می کند.

معمولا اطفالی که دچار این بیماری خطرناک روحی هستند، از شرکت در بازی های دسته جمعی، خودداری می کنند و در کنج عزلت و انزوا می خزند.

وظیفه آموزگاران و مربیان است که با تهیه طرح های عاقلانه،

آنها را تحت حمایت و هدایت خویش درآورند و از گوشه گیری آنان جلوگیری کنند، تا به تدریج طفل متکی به خویشتن شود و به ارزش استعدادهای درونی خود پی برد و خود را موجودی حقیر و ناتوان احساس نکند.

برانگیختن عواملی که طفل را وارد محیط همسالان کند، اگر چه بسیار مفید است، لکن یک عیب هم دارد و آن این است که چنین اطفالی ممکن است به آموزگار یا هر کسی که راهنمایی آنها را به عهده گرفته است، علاقه و دلبستگی شدید پیدا کنند و بدون آنها باز هم فلج و ناتوان باشند.

بهترین راه این است که با هدایت و راهنمایی های عاقلانه، آنها را وارد میدان مبارزه با حس حقارت کنند، بدون این که همیشه به دنبال آنها باشند.

کودکانی که دایم مورد سرزنش یا استهزای بزرگ ترها یا همبازی ها قرار می گیرند، یا این که همبازی ها از پذیرفتن آنها خودداری می کنند، در معرض چنین بیماری خطرناکی هستند.

اطفال کم استعداد، اطفالی که گرفتار نقص عضوی هستند و حتی اطفالی که در نام گذاری آنها دقت کافی نشده و نامهای نامناسب و زشت برای آنها انتخاب شده است، در معرض این بیماری خطرناک هستند.

آیین مقدس اسلام به طور کلی از تمام رفتارها و کارهایی که درخت شوم حس خود کم بینی را در بوستان وجود انسان بارور می سازد، منع می کند.

قرآن کریم می فرماید:

از یکدیگر عیبجویی مکنید و همدیگر را به لقب های زشت مخوانید! (194) مردمی که دچار عیب و نقص بدنی هستند، عقده حقارت، آنها را به شدت تهدید می کند، از این رو پیامبر عالی قدر اسلام فرمود:

به مجذومان و مصیبت دیدگان نگاه طولانی مکنید، زیرا این

کار، آنها را محزون می سازد (195).

به هرحال، اطفالی که از همسالان خود، نیروی فکری یا بدنی بیشتری دارند، در عین این که ممکن است در میان همسالان و احیانا بزرگسالان، محبوبیت خاصی پیدا کنند، گاهی هم بر اثر همین برتری، مورد قبول آنها قرار نمی گیرند و چون رشد عقلی و اجتماعی آنها از اطفال بزرگ تر از خود نیز کمتر است، در آن دسته هم پذیرفته نمی شوند، نتیجه، انزوا و تنهایی آنهاست و در نهایت عقده حقارت آنها را تهدید می کند، چنانکه ممکن است گرفتار خودخواهی و خودستایی شوند، مربی می تواند با راهنمایی صحیح، آنها را از هرنوع خطر احتمالی حفظ کند.

بهترین راه برای پرورش اعتماد به نفس این است که اطفال را با مشکلاتی که با وضع فکری و جسمی آنها مناسب است، مواجه سازیم، سپس آنها را به طور مستقیم یا غیر مستقیم مورد حمایت قراردهیم تا موفق شوند.

چنین کاری سبب می شود که آنها به استعدادهای نهفته خویش پی برند و در راه کشف این منبع خداداد، به کوشش بپردازند.

اگر کارهایی که فوق قدرت آنهاست، بر آنها تحمیل کنیم، آن گاه شکست آنها را به رخشان بکشیم و از تهدید و ملامت و تنبیه و خشونت خودداری نکنیم، ضربه مهلکی بر پیکر شخصیت آنها وارد کرده ایم.

یکی از اشتباهات پدران و مادران و برخی از معلمان این است که کودکان کم استعدادی را که در درس خود ضعیف هستند و احیانا رفوزه یا تجدید می شوند، مورد ملامت و انتقاد قرار می دهند.

این کار آنها را دچار عقده حقارت خواهدکرد.

بهتر است در این موارد به تقویت روحی آنها بپردازیم و با دادن کمک های درسی و غیر

درسی، عقب افتادگی آنها را جبران کنیم، وانگهی همه مردم، برای همه کارها با یک استعداد آفریده نشده اند.

علل پیدایش و نیرومندی عقده حقارت

ترس، یکی از علل عمده پیدایش عقده حقارت است.

کسانی که می ترسند مورد استهزا و انتقاد قرارگیرند و آنهایی که می ترسند، در درس، مسابقه و کار، شکست بخورند، نمی توانند متکی به خویش باشند.

اینها همیشه حس تسلیم را در خود می پرورانند، یعنی از مقاصد عالی خویش صرف نظر و عقب نشینی می کنند.

روان شناسان می گویند:

عادت به انصراف یا ابراز عدم لیاقت و توانایی، اغلب در شخص، احساس حقارت، بی ارزشی و معصیت، به وجود می آورد و اگر این رفتار ادامه یابد، محققاً در تصمیم و رفتار عمومی شخص، منعکس می گردد.

رفتاری که دلالت می کند که نمی شود کاری کرد و یا فقط اگر خدا بخواهد می توان به جایی رسید و یا بشر اصولا گناهکار است! حالاتی است بسیار سقیم و مضر، زیرا به جای مثبت بودن، حس تسلیم را در آدمی می پروراند.

تسلیم و نفی وجود برای کسانی که می توان آنها را قهرمانان ستم کشیده نام گذاشت، موجب موفقیت می شود، زیرا این قبیل افراد برای کسب حیثیت و جلب موافقت و قبول اجتماعی، به خضوع و خشوع و فروتنی بسیار شدید متوسل می شوند (196).

علی (ع) برای ریشه کن کردن عقده حقارت می فرماید:

کار نیکو را انجام دهید و آن را کوچک مشمارید، زیرا کوچک آن بزرگ و کم آن بسیار است.

هیچ یک از شما نگوید که دیگری برای انجام کار خیر، از او شایسته تر است، زیرا به خدا چنین خواهدشد.

کارهای نیک و بد، هر کدام اهلی دارند و اگر شما آنها را ترک کنید، دیگران انجام می دهند (197) و درباره صفت خضوع و خشوع

می فرماید:

چه نیکوست تواضع ثروتمندان در برابر تهیدستان! و بهتر ازآن بی اعتنایی و سرفرازی فقرا در برابر اغنیاست، (198).

اطمینان خاطر، یکی از عوامل مهم اعتماد به نفس است، بنابراین اگر کودکی اطمینان خاطر ندارد و خود را بی یار و یاور و بی پناه می بیند، بر اثر محرومیت های خانوادگی که احیانا ناشی از ظلم و تجاوز طبقه مرفه اجتماع نسبت به طبقه محروم است راه پیشرفت را بر روی خود مسدود می بیند و خود را در میان زنجیر محدودیت ها و محرومیت ها اسیر و دست و پا بسته حس می کند و دچار عقده حقارت می شود.

همین عدم اطمینان خاطر در محیط آموزشگاه، ممکن است بر اثر توجه متصدیان، به گروهی خاص و غفلت و عدم توجه به گروهی دیگر، پیدا شود و طفل را به این تصور بکشاند که او موجود حقیر و ناتوانی است و بنابراین قابل و لایق این که همطراز دیگران قرار گیرد، نیست.

اصطلاحاتی از قبیل: حقیر سراپا تقصیر، احقر، عبد ذلیل، چاکر خانه زاد، غلام خانه زاد وب ناشی از همین تبعیض ها و عدم اطمینان خاطر و اسلحه تیز قهرمانان ستم کشیده است! پدران و مادرانی که به طفل خود محبت فوق العاده می کنند و آموزگارانی که درس های بسیار سهل و تمرین های آسان به شاگردان می دهند، اطفال را به این تصور می کشانند که آنها انسان هایی طفیلی هستند و شایسته انجام کارهای مهم و دشوار نخواهند بود.

سعدی می نویسد:

سالی از بلخ بامیانم سفر بود و راه از حرامیان پرخطر.

جوانی به بدرقه همراه من شد:

سپرباز، چرخ انداز، سلحشور، بیش زور، که به ده مرد توانا، کمان او زه کردندی و زورآوران روی زمین، پشت او بر

زمین نیاورندی ولیکن متنعم بود و سایه پرورده، نه جهان دیده و سفر کرده.

رعد کوس دلاوران به گوشش نرسیده و برق شمشیر سواران ندیده.

اتفاقا من و این جوان، هر دو در پی هم دوان، هرآن دیوار قدیمش که پیش آمدی به قوت بازو بیفکندی و هر درخت عظیم که دیدی به زور سرپنجه برکندی.

ما در این حالت، که دو هندو از پس سنگی سر برآوردند و آهنگ قتال ما کردند.

به دست یکی چوبی و در بغل آن دیگر کلوخ کوبی.

چاره جز آن ندیدیم که رخت و سلاح و جامه ها رها کردیم و جان به سلامت بیاوردیم.

به کارهای گران، مرد کار دیده فرست.

که شیر شرزه درآرد به زیر خم کمند.

جوان اگرچه قوی یال و پیل تن باشد.

به جنگ دشمنش از هول بگسلد پیوند.

نبرد، پیش مصاف آزموده معلوم است.

چنان که مساله شرع پیش دانشمند.

لزوم یا عدم لزوم مواجهه با شکست، یکی از مباحثی است که میان روان شناسان مطرح است.

هر کودک حق دارد که در خانه و مدرسه به او کمک شود تا موفق شود و اعتماد به نفس پیدا کند، لکن در مورد کودکان دبیرستانی برخی از شکست ها مفید است، بخصوص اگر بتوانند رمز شکست خود را دریابند و در صدد پیداکردن راه چاره برآیند، زیرا تنها استعداد و نیرو برای موفقیت کافی نیست، بلکه پشتکار، دقت، بررسی و تجربه نیز لازم است (199).

رهبری نیروها در پرتو عقل

چهار قرن پیش از میلاد مسیح

فیلسوفی بزرگ در یونان که مهد پرورش فلاسفه و دانشمندان بود ظهور کرد و در زمینه اخلاق و کنترل عواطف، مطالبی اظهار داشت که هنوز هم به قوت خود باقی است.

او معتقد بود که انسان، دارای سه قوه غضبیه، شهویه و عقل

است.

سعادت انسان در این است که این قوا را از افراط و تفریط نگهدارد و در زندگی تعادل آنها را حفظ کند، در نتیجه این تعادل، از قوه غضب، شجاعت پدید می آید و از نیروی شهوت، عفت و پاکدامنی و از عقل، حکمت حاصل می شود.

هرگاه میان خود این قوا تعادل و هماهنگی برقرار شود، حالتی به وجود می آید که در فلسفه اخلاق، از آن به عدالت تعبیر می کنند و در این جا ما از عدالت به تعادل ارسطویی تعبیر کرده ایم.

ارسطو معتقد بود:

اگر انسان نتواند با کنترل این قوا، برآنها مسلط شود بلکه بر عکس، برده و مطیع آنها گردد تعادل این قوا از میان می رود و یکی از دو طرف افراط و تفریط می گراید و هر دو طرف آنها برای انسان زیانبخش خواهدبود.

در حقیقت اگر انسان عقل را به کار اندازد و نیروی شهوت و غضب را تابع آن سازد، می تواند از تعادل برخوردار گردد، در این صورت، دیگر برده نفس و قوای نفسانی نیست و زندگی را در کمال آزادگی و آزادمنشی می گذراند.

گروه بسیاری از فلاسفه اسلامی، تعادل ارسطویی را در زمینه اخلاقی پذیرفته اند.

نکته قابل توجهی که در نظریه فوق به چشم می خورد، این است که ارسطو همچون یک روان شناس متخصص، قوا و استعدادهای انسان را تجزیه و تحلیل کرده، خواص هریک را بیان می کند، ولی امتیازی که در کار او هست و روان شناسان جدید این امتیاز را ندارند، این است که او تنها به تجزیه و تحلیل نمی پردازد، بلکه به مساله ترکیب قوا نیز توجه می کند و هدف نهایی خود را برقراری هماهنگی میان همه قوا قرار می دهد، تا تعادل

روحی برقرار شود، در حالی که روان شناسان جدید کمتر به این فکر می افتند که انسان را به عنوان یک واحد مرکب و پیچیده مطالعه کنند، البته این کار آسان نیست.

ویل دورانت می گوید:

همیشه ترکیب، از تحلیل مشکل تر است.

روان شناسی، طبیعت انسان را تحلیل کرده، اما به ترکیب آن توفیق نیافته است و به همین جهت هنوز وصف انسان، از راهنمایی و تجویز دستور وبیان کیفیت تغییر آن آسان تر است (200).

وجه اشتراک

آنچه در نظریه ارسطو در درجه اول اهمیت قراردارد، حفظ تعادل روحی و برقراری هماهنگی میان عواطف است و برای رسیدن به این منظور، انسان باید عقل را به عنوان یک راهنما و راهبر، برهمه قوای روحی تسلط بخشد، تا از شر عواطف مزاحم و بردگی نفس و قوای آن، آسوده و آزاد شود.

فلاسفه و روان شناسان و جامعه شناسان و علمای آموزش و پرورش و سرانجام رهبران بزرگ ادیان آسمانی نیز همین منظور را تعقیب می کنند.

ویل دورانت می نویسد:

انگیزه ها و دواعی ما، مانند بادی است که برای راندن کشتی سودمند است، اما نباید بادبان کشتی را به حال خود بگذاریم.

در آن صورت، ما را مانند بردگان و غلامان با خود خواهند کشانید.

هر کسی در عمر خود، یکی از آن کسانی را که در بند آز، شهوت، ستیزه جویی، پرگویی و یا قماربازی باشد، دیده است.

آزادی کامل هریک از این صفات، مایه ویرانی خوی و منش است.

داستان پسران کورش را شنیده اید که دایگانشان آنان را آزاد گذاشته بودند تا هرچه بخواهند بکنند و در نتیجه، همه زبون و فاسد بار آمدند.

پس تسلط معرفت بر میل و رغبت، جوهر واقعی عقل و اساس و سلاح ضبط

نفس است و تسلط بر نفس، مهمترین چیزی است که برای بنای خوی و منش لازم است.

یا باید دنیا ما را زیر انضباط درآورد و یا بخود مسلط گردیم، باید یکی از این دو راه را برگزید.

در پایان باید بگویم که خوی یا منش، همان است که مل (201) مدتها پیش گفته است:

اراده ای که کاملا به قالب درآمده است (202).

جان لاک انگلیسی معتقد بود که: هدف آموزش و پرورش باید ایجاد نظم در ذهن کودک باشد.

ژان ژاک روسو معتقد بود:

هدف آموزش و پرورش، راهنمایی تمایلات طبیعی کودک به طور عاقلانه و مناسب است.

پستالیزی، می گفت: هدف تعلیم و تربیت، پرورش کلیه قوای فطری و استعدادهای کودک، به طور هماهنگ و متعادل است.

و فروبل، پیشنهاد می کرد که: هدف تعلیم و تربیت، باید بر اصل آماده کردن افراد برای زندگی کامل، قرارگیرد.

از میان جامعه شناسان، اوگوست کنت عقیده داشت: هدف تربیت، تنها پرورش نیروی ذهنی کودک نیست، بلکه باید همچنین حس عاطفه و محبت او را به همنوع و همچنین حس تفاهم بین افراد را پرورش دهد.

وارد معتقد بود:

بسط تعلیم و تربیت و همگانی ساختن آن، موجب آن خواهد گردید که افراد، وظیفه شناس و عاقل بار آیند و از ارتکاب خطا مصون مانند.

سمنر، در کتاب خود به نام آداب و رسوم، تعلیم و تربیت را به منزله تلاشی برای انتقال رسوم و آداب اجتماعی به کودک می داند و خاطرنشان می کند که به وسیله این آموزش، کودک فرا می گیرد:

چه رفتاری مطلوب و چه رفتاری مکروه است.

و در موارد مختلف چگونه باید عمل کند و چه افکاری را باید بپذیرد و چه افکاری را باید رد کند و به

عبارت دیگر، کودک در پرتو تعلیم و تربیت، راه و رفتار مطابق آداب و رسوم جامعه را فرا می گیرد، اما آموزش و پرورش کامل، باید در فرد نیروی انتقاد و تمیز شدیدی به وجود آورد که مانع شود وی همچون عروسکی بر اثر کوچک ترین تلقین یا تحریکی اقدام کند و بی چون و چرا مطابق رسوم و سنت متداول پیش رود، بلکه باید وی را برآن دارد که پیوسته نیروی قضاوت خود را به کار اندازد و عاقلانه زندگی کند.

افرادی که این سان تربیت شوند، آلت دست آشوبگران و آتش افروزان نخواهند شد و به سهولت تحت تاثیر افکار غلط قرار نخواهند گرفت و پیوسته درباره هر کاری فکر خواهند کرد و جنبه های نیک و بد آن را خواهند سنجید و قبل از حصول اطمینان درباره فکری و یا اقدامی، بدان نخواهند گروید.

گیدینگر، می نویسد:

یک مرد یا یک زن تربیت شده کسی است که به قسمت اعظم علل اقدامات جنون آمیز بشر، پی برده و به اندازه کافی و به دقت هرچه تمام تر درباره آنها اندیشیده است که در دل نسبت به این اقدامات، احساس نفرت و اشمئزاز کند (203).

نظر اسلام

حضرت علی (ع) کسانی را که بر نفس خویش غالب باشند و از شهوت خود جلوگیری کنند و با چشم عقل به مسائل زندگی بنگرند، می ستاید و از مردم می خواهد که از روش آنها پیروی کنند.

قرآن کریم کسانی را که نتوانسته اند از نیروی خرد برخوردار شوند و از نظر شنوایی حقیقت و بیان آن، کر و لال هستند، بدترین موجودات زنده دانسته، می فرماید:

ان شر الدواب عنداللّه الصم البکم الذین لا یعقلون (204).

پیامبر بزرگ اسلام می فرماید:

افضل

الجهاد من جاهد نفسه التی بین جنبیه، بالاترین جهاد، مبارزه با نفس و هواها و آمال آن است (205).

کارخانه های غم انگیز دیپلمه سازی

انسان متمدن کنونی با چراغ دانش

توانسته است تا حدی، زوایای تاریک جهان را بنگرد و به حل بسیاری از معماها موفق شود.

اعماق دریاها را زیر پا گذاشته و برفراز آسمان ها بال گشوده است.

تسخیر فضا از برنامه هایی است که دیر یا زود به مرحله اجرا در می آید، مع الوصف، زیاد هم نباید مغرور شود.

مجهولات ما به مراتب بیش از معلومات است.

منظومه شمسی ما جزئی از کهکشان راه شیری است.

قطر این کهکشان ها یک صد هزار سال نوری طول دارد و منظومه شمسی ما به فاصله سی هزار سال نوری از مرکز آن، قرارگرفته است.

وسعت جهان به حدی است که دانشمندان با دوربین های عظیم خویش، تا فاصله سی میلیارد سال نوری را مشاهده کرده اند.

به طور قطع در ورای این فاصله نیز تشکیلاتی است که ما ازآن بی خبریم.

همین کهکشان راه شیری خودمان در هر 250 میلیون سال یک بار برگرد مرکز خود می چرخد.

اگر بخواهیم حرکت وضعی آن را به حرکت وضعی زمین که به وجود آورنده شب و روز و مدت آن 24 ساعت است تشبیه کنیم، باید بگوییم هر شبانه روز کهکشان مذکور 250 میلیون سال است.

زمین ما، جزئی بسیار کوچک از منظومه عظیمی است که خود جز بسیار کوچکی از کهکشان است.

ما به نوبه خود، جزئی ناچیز از این زمین خشخاش مانندیم، تو خود بنگر از این خشخاش چندی! دکتر الکسیس کارل در کتاب انسان موجود ناشناخته می نویسد:

کسانی که کیفیات حیات را مطالعه می کنند گویی در میان جنگل سحرانگیزی که درختان بی شمار آن دایما تغییر شکل و جا می دهند، سرگردانند و

در برابر انبوه مطالبی که تفسیر آنها ممکن است، ولی تعمیم فرمول های ریاضی درباره آنها میسر نیست، خود را خسته و عاجز می بینند.

از اشیای دنیای مادی هرچه باشند، ستاره یا اتم، فولاد یا آب، کوه یا ابر، می توان بعضی از خصایص، مانند وزن و ابعاد فضایی را انتزاع کرد.

این مفاهیم انتزاعی که عوامل بحث علمی را می سازد نه کیفیات محسوس مشاهده اشیا چیزی جز مرحله مقدماتی علم، یعنی شکل توصیفی آن نیست و تنها طبقه بندی کیفیات یا فنومن ها را در برمی گیرد، ولی قوانین طبیعی، یعنی نسبت های ثابت، وقتی که علم انتزاعی تر شد، نمودار می شود (206).

تازه اگر هم فرض کنیم که از نظر جهان شناسی به پیشرفت های شگفت انگیز نایل آمده ایم و از زمین هم پرواز کرده، به اعماق آسمان ها نفوذ کرده ایم، در صورتی که از نظر اخلاق فقیر باشیم، برای ما افتخاری نیست.

دانشمند مذکور می نویسد:

علم بدون وجدان، چیزی جز ویرانی روح نیست (207).

ما نه تنها جهان بزرگ هستی را نشناخته ایم، بلکه خود را هم نشناخته ایم.

بدیهی است که شناخت خویشتن، برای ما ضرورت دارد.

در حال حاضر نتوانسته ایم به کشف نواحی مجهول روان خود توفیق یابیم.

حتی هنوز معمای روح، برای انسان حل نشده است.

از یک سو ملاحظه می کنیم که اگر مغز ما از کار بیفتد، دیگر قدرت تفکر و ادراک و تخیل و حتی عواطف، از ما رخت برمی بندد، و از سوی دیگر، قاطبه خداپرستان، برخلاف مادیون، انسان را دارای روحی مجرد و منهای بدن که منبع عقل و عاطفه است می دانند و معتقدند که با مرگ و فنای بدن، روح باقی می ماند.

کدام یک صحیح است؟ فعلا بحث آن

از حوصله این فصل بیرون است.

منش و شخصیت ها، معجون بسیار غریبی هستند که عناصر اولیه آن را توارث و محیط تشکیل داده است.

تار و پودهایی که در وجود ما تنیده شده است، به قدری دراز و سردرگم است که گاهی حتی نمی توانیم به درستی تشخیص دهیم که از وراثت است یا محیط و اگر بدانیم از کدام یک است، نمی توانیم منشا آن را بیابیم.

ما دارای یک سلسله احتیاجات طبیعی هستیم که از طبیعت ما سرچشمه می گیرد، و یک سلسله احتیاجات مصنوعی نیز برای خود ایجاد کرده ایم که از عادات ما سرچشمه می گیرد و طوری است که در بقا و سعادت ما تاثیری ندارد و بنابراین، ساخته خود ماست و نباید از ابتدا آنها را پایه گذاری کرده باشیم.

غالب افراد از تشخیص احتیاجات طبیعی و مصنوعی خود عاجزند.

دخانیات و مشروبات را همچون مواد غذایی، برای زندگی لازم می دانند و موسیقی را همچون خداپرستی و نیایش و دانش و حکمت، غذای روح می پندارند! بسیارند کسانی که خود را به یک موضوع، به قدری نیازمند می بینند که با فقدان آن، دست به خودکشی می زنند، شکست در یک امتحان، یا یک عشق یا یک مبارزه سیاسی بر سرجاه و مقام، آنها را به خودکشی وامی دارد و احیانا دچار جنون یا سکته قلبی می شوند، در عین حال نشان می دهند که دارای بدن و روح سالم نیستند، زیرا فردی که بدن و روح سالم دارد، خواهان زندگی است (208).

خطر این نادانی ها نه تنها خودکشی و مرگ های آنی است، بلکه یکی از خطرهای عظیم آن مرگ تدریجی است.

بیچاره مردمی که در این مرگ تدریجی جان می کنند و عمر حسابش می کنند!

به گفته دکتر الکسیس کارل: عاداتی به وجود آورده اند که زندگی را غیرممکن می سازد، مثلا تراکم توده های مردم در شهرهای صنعتی، و حذف شرایط طبیعی زندگی و رواج الکلیسم، و پایمال کردن اصول اخلاقی (209).

سن روانی

بدیهی است که این جهل و عدم اطلاع از راه و رسم صحیح زندگی و احتیاجات طبیعی و مصنوعی، در مساله آموزش و پرورش، انسان را به بلاهت می کشاند و خانواده و مدرسه نمی تواند آن طور که باید و شاید از عهده وظیفه خود برآید، در نتیجه، مدارس و دانشگاه های ما به صورت کارخانه های غم انگیز دیپلم و لیسانس سازی درآمده است! نسل جوان از نظر فکری و عواطف انسانی، فقیر است، در حالی که کودکان انسانی بر وفق قوانین طبیعی، به خوشی بزرگ می شوند و گاهی قبل از آن که به وسیله خانواده و مدرسه تغییر شکل دهند، شور و شوقی دارند و مستعد دوست داشتن و فداکاری در راه یک ایده و هدفند، شجاعت در آنان طبیعی است.

به آسانی عادت تازه را فرا می گیرند و از راستگویی ترسی ندارند، بدین جهت تصمیم به تغییر وضع طبقه جوان یک کشور، از نظر مسائل اصلی انسانی، امری موهوم نیست (210).

گردانندگان امور کشورهای جهان، فارغ التحصیل های مدارس و دانشگاه ها هستند.

فرماندهان ارتش های خونخوار، دانشنامه و گواهینامه خود را از دست معلم و استاد دریافت کرده اند.

زورگویان و استعمارگران و متخلفین از اصول انسانی، محصول کار طراحان برنامه های آموزشی و پرورشی هستند.

حوادث زیادی در عصر ما روی داده است که عدم رشد صحیح طبقه جوان را اثبات می کند.

تنها دلخوشی ما به این است که عصر ما، عصر توسعه علم و ادبیات و هنر و

فلسفه است، ولی اگر اینها به قیمت نابودی ما تمام شود، چه سودی دارد؟! طبق آزمایشی که هرکس (211) در سال 1917 میلادی، روی سربازان و افسران آمریکایی به عمل آورد، معلوم شد که سن روانی 46 درصد آنها، کمتر از سیزده سال است.

امروز هم به طور قطع این نقیصه اصلاح نشده است و شاید بدتر از سابق شده باشد، در این صورت، باید به حال مردم بی پناه ویتنام تاسف خورد.

اگر نظیر همین آزمایش در سایر کشورهای جهان انجام گیرد، نتیجه ای بس ناگوار خواهد داد.

سن روانی بسیاری از مردم، کمتر از ده سال است و سن روانی بسیاری دیگر از دوازده یا سیزده سال تجاوز نمی کند.

اینها بازماندگان الکلی ها و بیماری های آمیزشی و کم خردان و منحرفهای اخلاقی هستند.

به طور قطع این عدم رشد صحیح و صغر فکری و اخلاقی امروز، ناشی از تعلیم و تربیت نادرست است.

می گویند:

اگر چندتن را به طور ناگهانی از شهر عظیم نیویورک بربایند، شهر به صورت تعطیل درمی آید و تمام کارها مختل می شود، یعنی در حقیقت، انسان هایی که بتوانند شهری عظیم را اداره کنند، عده ای انگشت شمار هستند و سایر مردم چنین رشد و استعدادی ندارند.

در مورد سایر شهرها و کشورها نیز همین قاعده جاری است.

در حقیقت دنیای ما دچار کمبود آدم است! این کمبود، ناشی از نبودن اسلوب های کامل آموزشی و پرورشی است، غفلت های بی جا و بی مورد ازطرف خانواده ها و اجتماع و دستگاه های تعلیم و تربیت، مشکل قحط الرجال را به وجود آورده است.

بسیارند کسانی که دوران نخستین کودکی را برای تربیت و تعلیم، شایسته نمی دانند و گمان می کنند که تنها دوره کودکستان و دبستان و

بهتر از همه، دوره دبیرستان و دانشگاه برای این منظور شایستگی دارد، ولی روان شناسان معتقدند که نخستین روز تولد کودک، روز یادگیری و پرورش اوست و جالب این است که گفته اند:

یک روز، در یک سالگی خیلی بیشتر از یک روز در سی سالگی است!.

یکی از گویندگان ما نیز چنین فکر کرده و گفته است:

هرکه کمتر شنید پند پدر روزگارش زیاده پند دهد.

هرکه را روزگار پند نداد تیر زهر آب داده، پند دهد.

راستی اگر طفلی را به حال خود گذاریم و به عدم رشد صحیح او در خانواده اهمیت ندهیم به امید این که روزگار او را پند دهد و اگر روزگارش پند نداد! بگذاریم تیر زهر آب داده، پندش دهد، چه سرنوشتی خواهد داشت؟ جامعه از وجود ننگین و نکبت زای او، چه ضررهایی خواهدکرد؟ چرا از قوانین صحیح زندگی اطاعت نمی کنیم؟ چرا ظلمات بدبختی، زندگی ما را غیر قابل تحمل کرده است و از نور سعادت محروم گشته ایم؟ به طور قطع اینها اثر عدم توجه به خداوندی است که قرآن درباره اش می گوید:.

اللّه ولی الذین آمنوا یخرجهم من الظلمات الی النور و الذین کفروا اولیاوهم الطاغوت یخرجونهم من النور الی الظلمات، (212) خداوند، دوست مردمی است که ایمان آورده اند.

آنها را از ظلمات به سوی نور خارج می سازد، و کسانی که کافر شدند، یارانشان سرکشانی هستند که آنها را از نور به سوی ظلمات خارج می سازند.

در این جا برای توجه خوانندگان محترم به وظیفه اساسی و مهم پدران و مادران در مورد تربیت فرزندان، لازم است که به این آیه شریفه توجه شود:

یا ایها الذین آمنوا قوا انفسکم و اهلیکم نارا، (213) ای

کسانی که ایمان آورده اید، خود و خانواده های خود را از آتش نگه دارید.

در روایات، تاکید شده است که انسان باید خانواده خود را به راه راست وادار کند و از آنها به طور کامل مراقبت نماید.

در تفسیر کنز الدقائق، ذیل همین آیه، نقل شده است که مرد مسلمانی پس از نزول آیه فوق در حضور پیامبر اسلام گریه می کرد و می گفت: من از حفظ خودم عاجزم، چگونه می توانم از عهده خانواده ام برآیم! فرمود:

حسبک ان تامرهم بما تامر به انفسک و تنهاهم عما تنهی عنه نفسک، برای تو کافی است که آنها را به آنچه خود را امر می کنی، امر کنی و از آنچه خود را نهی می کنی، نهی کنی (214).

ابوبصیر می گوید:

به امام صادق (ع) عرض کردم: خودم را حفظ می کنم، خانواده ام را چگونه حفظ کنم؟ فرمود:

تامرهم بما امرهم اللّه و تنهاهم عمانهاهم اللّه عنه، فان اطاعوک کنت قد وقیتهم وان عصوک فکنت قد قضیت ما علیک، آنها را به آنچه خداوند امر کرده، امر و از آنچه نهی کرده، نهی می کنی.

اگر تو را اطاعت کنند، آنها را حفظ کرده ای و اگر نافرمانی کنند، وظیفه خود را انجام داده ای (215).

مدرسه یا خشتی که از اول، کج نهاده اند !

شاید تا نیم قرن پیش

برای زندگی راه های مختلف وجود داشت و دشوار بود که یک متفکر اجتماعی بتواند برای رسیدن به یک زندگی ایده آل، شاهراهی انتخاب کند، واگر چنین انتخابی هم امکان داشت، به صورتی بسیار کلی و عمومی و مجمل بود، مثلا شاعری می گفت:.

همت بلند دار که مردان روزگار از همت بلند به جایی رسیده اند.

ولی در عصر ما این شاهراه، با دقتی بیشتر و برنامه ای وسیع تر و بودجه ای افزون تر، انتخاب شده است و نوباوگان

هر ملت و مملکتی ناگزیرند از این راه به مقصد برسند.

آری مدرسه، شاهراهی است که کودکان را از محیط محدود و بسته خانواده وارد اجتماع می کند و خانه امید همه پدران و مادران و وسیله رشد قوای همه کودکان و سازنده سلول های اصلی پیکر یک اجتماع سالم و با نشاط و زنده است، ولی کدام مدرسه؟! آیا مدارس کنونی جهان توانسته اند آن طور که خواست همه روشنفکران است، باشند یا نه؟ اگر مساله را نه در دایره وسیع جهانی، بلکه در دایره محدود مملکت خودمان بررسی کنیم، آیا مدارس ما تاکنون چنین ثمری داشته اند و آیا توانسته اند خواسته های پدران و مادران و به طور کلی، اجتماع و سرانجام آنهایی که همه مدارس و تشکیلات مربوط به آن برای آنان به وجود آمده است، راضی کنند؟ با کمال تاسف، باید بگوییم: نه! و این مطلبی است که از بررسی جراید کشور به خوبی روشن می شود.

روزنامه کیهان در گزارش شماره 7529، مدرسه را به عنوان خشت کج! توصیف می کند، سپس می نویسد:

کمبود معلم و دبیر، کهنگی کتاب ها و جزوات درسی و مشکل جا، مسائل اساسی آموزش ابتدایی و متوسطه است.

کتاب های درسی با اغلاط فاحش و مطالب خرافی، نمی تواند پاسخگوی نیازهای حاضر باشد.

در تهیه کتب درسی باید معلمان با سابقه و روان شناسان شرکت داشته باشند.

در این جا برای نمونه کتاب فارسی سال اول متوسطه را شاهد می آوریم.

این کتاب صرف نظر از آن که فوق قوه و استعداد دانش آموز کلاس اول متوسطه (216) است و متون کاملا مشکل برای آن انتخاب شده، دارای پاره ای از داستان های خرافی و دور از حقیقت است.

مولفان این کتاب، دل خوشند که مطالب

آن را از متون قدیم انتخاب کرده اند، اعم از این که مطلب صحیح باشد یا غلط.

راستی جای آن است که بر حسن انتخاب آنان صدها آفرین فرستاده شود! طفلی که تازه قدم به دبیرستان می گذارد و می خواهد بفهمد که بر قرآن کریم چه تفسیرهایی نوشته شده است، برای اولین بار با ترجمه تفسیر طبری که مولفین کتاب با تحقیق و کنجکاوی فراوان طبق ذوق و سلیقه خود قسمتی از آن را انتخاب کرده اند، آشنا می شود.

گو این که این قسمت از منابع بنی اسرائیل به نام تفسیر قرآن یادداشت شده باشد و نویسنده تفسیر نیز همچون مولفان کتاب قرائت فارسی، مطلبی را نسنجیده و نفهمیده در کتاب خود ضبط کرده باشد.

اکنون مطلبی را که هیچ ارتباطی با قرآن کریم ندارد، به نام تفسیر قرآن مطالعه فرمایید تا بدانید چگونه خانه پرورش و آموزش از پای بست ویران است و ما همچنان به فکر نقش ایوان آن هستیم! در آن جا می نویسد:

ابلیس گرد بهشت می گردید و نگاه همی کرد، چون نگه کرد، ماری برون آمد از بهشت.

و این مار چهار پای داشت همچون چهار پای شتر و ابلیس آن مار را گفت که من آدم را نصیحتی خواهم کرد سخت نیکو و مرا پیش او راه نمی دهند.

باید که تو مرا پیش آدم بری تا من این نصیحت را بگویم و او تو را سپاسداری کند.

پس آن مار مر ابلیس را به دهان خویش اندر جای داد و ابلیس اندر دهان مار رفت و مار او را پنهان رضوان، در بهشت برد و آن جا بنشاند و چشم ابلیس بر طاووس افتاد.

ابلیس از آن طاووس بپرسید که آن

درخت کدام است که خدای عز وجل، آدم را گفت از آن مخور؟ طاووس آن درخت گندم او را بنمود و گفت: این است بو ابلیس مر ایشان را شتاب همی کرد به خوردن آن و می گفت که زود باشید و از آن بخورید بو چون گندم به حلق آدم فرو گذشت و به شکم رسید، آن حله های بهشت از ایشان فرو ریخت پس از آن درخت های بهشت سر فرود آوردند و موی های این چهار تن به شاخ های خویش برپیچیدند و هر چهار را از بهشت بیرون انداختند.

مر آدم را به هندوستان انداختند به سر کوه سرندیب و مر حوا را به جده انداختند بر لب دریا از مکه بر هفت سنگ و ابلیس را به سمنان انداختند به حدود ری و مار را بر اصفهان انداختند (217).

در چنین شرایطی چگونه می توان منتظر بود که فطرت خداپرستی نوباوگان اجتماع ما زنده بماند و پس از پایان تحصیلات عالیه، افرادی صالح و باایمان باشند.

اصل چهارم از قطعنامه کنفرانس آموزش عالی رامسر می گوید:

اصلاح وضع آموزش عالی و امور دانشگاه ها، رابطه مستقیم و ناگسستنی با وضع آموزش ابتدایی و متوسطه دارد.

روزنامه کیهان در همان شماره می نویسد:

سه مساله اساسی در زمینه آموزش ابتدایی و متوسطه ایران از دیرگاه مطرح است:

1 مساله کادر آموزشی، 2 مساله جا، 3 مساله کتاب و جزوات درسی.

در زمینه این مسائل، عوامل فرعی تری مانند شهریه، نام نویسی، عدم تجهیز مدارس، نقل و انتقال معلمان و محصلان و امور دیگری وجود دارد که به هر حال چون عوامل اصلی و تعیین کننده ای نیست، می تواند در حاشیه این رپرتاژ باشد (218).

نقص کار مدارس

در مدارس و دانشگاه ها سعی

می شود که افراد، همچون انبار فرمول و محفوظات دیگر، پرورش یابند.

گاهی هم به قهرمانان ورزش مدال داده، از آنها تجلیل می کنند، اما هرگز روی عواطف آنها و جنبه های غیر عقلانی روان که زره شخصیت رامی سازد (219) دقت نمی کنند.

آن اندازه که برای نمره ریاضیات و دروس علمی دقت می شود، برای نمره نظم و انضباط دانش آموز دقت نمی شود.

ناظم های دبیرستان ها و دبستان ها، منتظرند که با فرا رسیدن موسم امتحانات، سیاهه ای در این مورد تهیه کنند و تحویل دهند، بدون این که واقعا درباره نظم و انضباط برنامه ای وجود داشته باشد یا کوششی انجام گیرد، در حالی که: نظم درونی، همیشه پاداش خود را می گیرد.

این پاداش، نیروست.

نیرو شادی می آورد، شادی درونی، صامت و وصف ناپذیر که نغمه عادی زندگی می گردد.

این وضع فیزیولژیکی و روانی هرقدر به نظر معلمان و اجتماع شناسان امروزی، غریب بیاید، مع هذا رکن ضروری شخصیت را می سازد و همچون فرودگاهی است که روان می تواند از آن به پرواز درآید و اوج بگیرد (220).

علی (ع) به فرزندش امام حسن (ع) فرمود:

قلب جوان، همچون زمینی است که از زراعت خالی است ومی تواند هرگونه بذری که در آن افشانده شود، بپذیرد و بپروراند، از این رو پیش از آن که قلب و عقل و استعداد تو قابلیت خود را بر اثر چیزهای ناشایسته از دست بدهند و نتوانند بذر تربیت سالم را بپرورانند، به تربیت تو مبادرت کردم (221).

چه خوب است کادر آموزشی ما بعد از پدران و مادران، این گفته را در سرلوحه برنامه های خود قرار دهند و به این وضع نابسامان خاتمه بخشند! شما سری به مدارس بزنید، می بینید هر ساعتی دو بار

زنگها به صدا در می آید.

با به صدا در آمدن نخستین زنگ، گروهی طفل بالغ و نابالغ از اتاقهای غالبا تنگ وتاریکی که کلاسش نام داده اند همچون آهوان وحشی ورم خورده، بیرون می ریزند و فضای مدرسه را پر از غلغله می سازند.

جز هیاهو و زد و خورد، چیزی نمی بینید و نمی شنوید.

دربان مدرسه با تمام قوا و نیروی خود، برای جلوگیری دانش آموزان از فرار، می کوشد و بلندگوی مدرسه مرتبا اعلام می کند که از خروج آنها جلوگیری شود.

ناظم ها و روسا و مدیران با شلاق های زمخت خود، در گوشه و کنار، کمین کرده اند تا متخلفان را به سخت ترین کیفر مبتلا سازند و حسابشان را کف دستشان بگذارند! طولی نمی کشد که با به صدا درآمدن دومین زنگ، دانش آموزان که راه فرار را به روی خود مسدود می بینند و از طرفی ممکن است یک غیبت غیر مجاز در دفتر برایشان ثبت کنند و احیانا منجر به اخراج آنها شود، به طرف کلاس ها هجوم می برند.

تازه این کوشش های پی گیر و در عین حال خسته کننده، نه برای این است که انسان های واقعی و شریف تحویل اجتماع داده شود، بلکه صرفا به منظور این است که از نظر نمره های درسی عقب نمانند و کارنامه قبولی خود را دریافت دارند.

اما افسوس! فی الحال ما در دنیایی به سرمی بریم که برای زندگی مساعد نیست.

در محیطی که با احتیاجات حقیقی جسم و جان ما تطابق نیافته است.

در دیده مردم امروزی، راستگویی، وفاداری به قول و کار شرافتمندانه و خیانت نکردن به دیگران، مسخره می آید.

معلمان و استادان توجه نمی کنند که حس شرافت و حس اخلاق، خیلی مهم تر از موفقیت در امتحانات و کنکورهاست.

شاگردان نیز

در این عدم توجه شریکند.

هر کس را که به وجود خوبی و بدی معتقد باشد، ساده می دانند و هر کس بگوید که حسد به دیگران عادت زشتی است و آشفتگی خانواده و مدرسه، نشانه انحطاط است، همشهری بدی در نظر می آید (222).

در حال حاضر، روزانه هزار نفر در دنیا خودکشی می کنند (223) و غالب آنها جوانان تحصیل کرده و درس خوانده و به خصوص دختران جوان هستند.

گاهی اوقات ملاحظه می کنیم که کودکان خردسال به فجیع ترین جنایت ها دست می زنند.

دختر یازده ساله ای که به جرم خفه کردن دو دختر بچه خردسال، محکوم به حبس ابد شده بود گفت: من طرز خفه کردن طفل را از تلویزیون آموختم (224).

این است وضع دستگاه های تربیتی ما و وضع نوباوگانی که توسط این دستگاه ها تربیت می شوند.

نه تنها پدر و مادر و معلم، بلکه رادیو و تلویزیون و سینما و روزنامه و مجله وب در این گناه بزرگ شریک و در پیشگاه خداوند بزرگ مسوولند.

عقل و عاطفه

نقش غده ها

این مساله مسلم است که روان ما دارای دو جنبه عقلی و عاطفی است.

همان طور که دستگاه پیچیده مغز ما منشا تفکر و تعقل است و سلول های بی شمار آن به طور اسرارآمیزی کار خود را به دقت انجام می دهند، عواطف ما نیز در مغز برای خود جایگاهی دارند.

غده هیپوفیز (225) که در کف مغز جای دارد، به واسطه اهمیت زیادش، رئیس ارکستر بدن لقب گرفته است و در حقیقت، فرمانروای مطلقی است که به غده های دیگر دستور کار بیشتر یا کمتر می دهد.

ترشح قسمت جلویی این غده، در رشد قامت و اعمال جنسی اثر دارد.

اگر ترشح این قسمت زیادتر از حد معمول باشد، شخص غول پیکر

می شود واگر ترشح از حد طبیعی کمتر باشد، فرد، قصیر القامه می شود.

ترشح قسمت عقبی این غده، در دخل و خرج بدن موثر است.

کودکی که زیاده از حد، چاق و از لحاظ اعمال جنسی دیر بالغ می شود و تنبل و کند است، بر اثر بدکار کردن این قسمت از غده هیپوفیز است (226).

اما آنچه تحقیقات دانشمندان پرده از روی آن برداشت، این است که قسمتی از مغز به نام هیپوتالاموس (227) ، منشا بروز کلیه عواطف و در واقع مرکز فرماندهی بدن می باشد.

پس در درجه اول، هیپوتالاموس و در درجه دوم، هیپوفیز، بر کار غدد دیگر نظارت کامل دارند و اینها خود به خصوص هیپوتالاموس با ساختمان مغز ارتباط دارند.

غده های دیگر عبارتند از: غده تیروئید (228) که در جلو گردن قراردارد و کمبود ترشح آن باعث خشکی پوست و شکنندگی و کم پشتی مومی شود.

کودکی که در راه رفتن، حرف زدن و نشستن بدون کمک کند است، دچار کمبود ترشح این غده است.

ترشح بیش از حد آن باعث عصبانیت، کودنی، بهانه جویی و لاغری کودکانه می شود.

غده سورنال یا فوق کلیوی، از غده هایی است که کار زیاد آن باعث فشارخون و زیادی مو و بلوغ زودرس و رشد بی حد و حصر دستگاه تناسلی و تنبلی آن سبب چاقی و زیادی املاح خون می شود.

برخی از غده ها، مانند تیموس (229) و پینال (230) ، فقط در دوره کودکی فعالیت می کنند و به عقیده علمای فیزیولژی، مانع بلوغ زودرس هستند.

ادامه کار آنها پس از بلوغ، باعث می شود آثار طفولیت، باقی بماند و قطع کار آنها در دوره طفولیت، باعث فرارسیدن بلوغ زودرس می شود.

غدد جنسی که با شروع کار آنها

کودک وارد مرحله بحرانی بلوغ می شود، رشد علایم و حالات ثانوی جنس، از قبیل ریز شدن صدا در مورد دختر و بم شدن صدا در مورد پسر و قدرت تولید مثل و مو درآوردن صورت وب را به عهده دارد.

بر اثر ارتباط میان غده هیپوفیز که نماینده سیستم غدد داخلی است و دستگاه عصبی، بدن دچار عکس العملهایی می گردد.

فریاد، ترس، حبس کردن نفس در سینه، بازشدن مردمک چشم ناشی از تعجب، سرخ شدن از شرم، تپش قلب ناشی از ترس و نگرانی، همگی شواهد ارتباط فکر و بدن است.

لکن، چنان چه گذشت، قسمتی از مغز به نام هیپوتالاموس، مرکز فرماندهی بدن است، زیرا ترشحات خود را مستقیما وارد هیپوفیز می کند.

هیپوفیز نیز در کیفیت ترشح سایر غدد، تاثیر می کند:

چون هیپوتالاموس، مرکز احساسات آدمی است که هر دقیقه ممکن است به علت ایجاد عصبانیت یا تندخویی، کینه ورزی، حقد و حسد و سایر ناراحتی های روحی، تحریک شود.

مسلما تحریکات آن همان طور که سبب تغییرات مخصوص در سلسله اعصاب نباتی می شود، آثار خود را روی عروق و سایر انساج، به جا می گذارد و ترشحات مخصوص خودش نیز تغییر می کند و از لحاظ کیفیت و کمیت، سبب ایجاد تحریکات مخصوص در هیپوفیز می شود واین غده نیز به سهم خود، ترشحات سایر غدد مترشحه داخلی بدن را کم یا زیاد می کند و اثرات مخصوصی به جا می گذارد.

پرورش به طور دوجانبه

نتیجه بحث بالا این می شود که مغز ما، هم مرکز عواطف و احساسات و هم جایگاه تعقل و تفکر است.

آری حجم کوچک و ناچیز مغز عقل و عاطفه را به انسان ارزانی می دارد و او را موجودی اشرف و اکمل مخلوقات می سازد.

این جاست

که بیش از پیش به اهمیت وارزش کار پدر و مادر و مربیان دیگر پی می بریم.

آنان مسؤولیتی عظیم و خطیر برعهده دارند و هرگز نمی توانند به طور یک جانبه کار کنند.

اگر فقط به پرورش تفکر کودک بپردازند و چنان که در مدارس و حتی دانشگاه ها رسم است فقط جنبه عقلانی و فکری کودکان و جوانان مورد توجه قرارگیرد و کوشش براین باشد که آنها همچون دستگاه های ضبط صوت، حافظ فرمول ها و قوانین علمی و تاریخ و جغرافیا و نظریات علمی دانشمندان باشند، قسمتی از مغز را فلج و ضایع ساخته اند، چه نیمی از مغز را به کار انداخته و نیمی دیگر را تعطیل کرده اند! بدون تردید، پرورش انسان کامل، به این است که مغز او که مرکز عقل و عاطفه است درست بار آید و هر دو جنبه مغزی او به طور دقیق به کار افتد.

اگر بخواهیم فقط به یکی از این دو جنبه بپردازیم، کدام یک اهمیت بیشتری خواهد داشت؟ عقل یا عاطفه آیا بهتر این نیست که خانواده و مدرسه که بزرگ ترین پایگاه تربیت هستند برای این که به کودکان، شخصیت کامل و ممتاز ببخشند، عقل و عاطفه را مجموعا مورد توجه قرار دهند؟ اگر بنا بر تبعیض است، آیا امتیاز با تربیت عقل است یا تربیت عواطف؟ پاسخ این سوال را بهتر است از زبان دکتر آلکسیس کارل، فیزیولوژیست معروف فرانسوی بشنوید:

نخستین اصل، پرورش عقلانی نیست، بلکه بنای تار و پودی عاطفی در خویشتن است که تکیه گاه تمام عوامل درونی باشد.

ضرورت حس اخلاقی، کمتر از لزوم حس بینایی و شنوایی نیست.

باید عادت کنیم تا به همان دقتی که نور را

از ظلمت و صدا را از سکوت می شناسیم.

خوبی را از بدی تمیز دهیم.

وانگهی موظف شویم که از بدی پرهیز کنیم، ولی پرهیز از بدی، مستلزم یک ساختمان بدنی و روانی خوب است (231).

روش رهبران مذاهب

روی همین اصل است که می بینیم پیشوایان ادیان آسمانی با این که مامور تعلیم و تربیت بشر هستند و احیای عقل از وظایف مهم آنهاست، به مسائل اخلاقی و عاطفی، بیشتر اهمیت می دهند.

در عین این که قرآن کریم در حدود 750 آیه در خصوص مسائل مربوط به علوم طبیعی، فلکی، ریاضی وب دارد، همه جا اصل را پرورش عاطفی واخلاقی قرار می دهد و براین زیربنای محکم و شالوده استوار، یک زندگی سالم را پی ریزی می کند و مسائلی را که سرانجام، ادیسن ها، لاپلاس ها، فرویدها، فیتس جرالدها، تالس ها، ارشمیدس ها، گالیله ها، انشتین ها، زکریای رازی ها، بوعلی سیناها و ... به کشف آن نایل آمده و می آیند، جز به طور ضمنی مورد عنایت قرار نمی دهد.

بدون تردید، با داشتن اخلاق و عواطف سالم و داشتن استقامت و ثبات قدم و عزم راسخ و هدف بلند و همت عالی که مولود تربیت پیشوایان ادیان آسمانی است می توان بر عالی ترین و ارج دارترین ارزش ها دست یافت.

پیشوای عالی قدر اسلام، هدف ماموریت خود را در یک جمله خلاصه می کند:

بعثت لاتمم مکارم الاخلاق (232) ، من برای تکمیل مکارم اخلاق مبعوث شدم.

بوعلی سینا که پیش از رسیدن به بیست سالگی، در همه علوم زمان خود، تبحر و تخصص یافته بود روزی در محضر ابوعلی مسکویه، از دانشمندان معروف آن زمان گستاخانه گردویی به جلو او افکند و از او خواست که مساحت آن را حساب کند.

ابوعلی مسکویه، قسمتی از کتاب

مذکور را در جلو او گذاشت و گفت: ای جوان! تو به اصلاح اخلاق خود بیشتر نیازمندی.

نخست اخلاق خود را اصلاح کن و سپس به من مراجعه کن تا مساحت گردو را برای تو حساب کنم (233).

نوشته اند که این جمله برای تمام عمر، راهنمای اخلاقی و تربیتی بوعلی سینا شد و با به خاطر سپردن آن، هرگز از جاده صحیح زندگی خارج نشد.

علی للّه در ضمن نصیحتی به فرزند گرامی اش امام حسن مجتبی (ع) تمام مطالبی که انسان را از نظر عقل و عواطف کامل می سازد، بیان می دارد، منتها به مطالب اخلاقی و عاطفی بیشتر اهمیت داده می فرماید:

فرزندم، چهار امر شخصی و چهار امر اجتماعی از من به خاطر بسپار.

با این امور هر کاری را انجام دهی برای تو زیانی ندارد:

بالاترین بی نیازی ها خرد و بزرگ ترین نیازمندی ها فقر و وحشتناک ترین چیزها خودپسندی و گرامی ترین شخصیت و منش، اخلاق نیکوست.

فرزندم، از دوستی بی خردان بپرهیز که چون بخواهند به تو سود برسانند، به تو ضرر می زنند.

از معاشرت بخیلان خودداری کن که آنچه به آن نیازمند باشی، از تو باز می دارند.

از رفاقت بدکاران اجتناب کن که تو را به چیز اندک می فروشند و از همنشینی دروغگویان دوری کن که آنها همانند سراب، چیزهای دور را برای تو نزدیک و چیزهای نزدیک را از تو دور می سازند (234).

موسیه می نویسد:

باید برای شاگردان ثابت کرد که غیر از علم، چیزهای قیمتی دیگری نیز هست و جز تعلیم، وسیله طبقه بندی دیگری برای اشخاص و ملت ها در کار است.

استعداد فنی، قوه ایجاد ثروت و وسایل رفاه عمومی، قابلیت اداره یا اختراع کردن و عوامل دیگر، همه، چیزهایی

هستند که ارزش اجتماعی مهمی دارند.

بالای همه اینها و بالای علم، عامل دیگری وجود دارد و آن عبارت است از تقوا و پرهیزکاری (235).

قرآن کریم می فرماید:

ان اکرمکم عنداللّه اتقیکم (236) ، گرامی ترین شما در پیشگاه خداوند، پرهیزکار ترین شماست.

و امام موسی کاظم (ع) فرمود:

احسن منا لصدق قائله و خیر من الخیر فاعله، نیکوتر از راستی، گوینده آن و بهتر از نیکی فاعل آن است.

آری ! .

عالم و عابد و صوفی همه طفلان رهند.

مرد اگر هست به جز عارف ربانی نیست.

از مادری تا وزارت

همه چیز در حال تحول

دنیای قرن بیستم، دنیای نوآوری ها و نوسازی هاست، از آلات و ابزار زندگی گرفته، تا خوراکی ها، نوشابه ها و پوشاکی ها، همه چیز دستخوش تغییر وتحول شده است.

قوانین و مقررات، هرلحظه شکلی دیگر به خود می گیرد.

پوسته ضخیم افلاک بطلمیوس که همچون زرهی پولادین و غیر قابل نفوذ زمین را محاصره کرده بود، به آسانی شکافته شد و آپولوها، انسان دست و پا بسته زمین را در فضا به جولان درآوردند.

اموری که در میان جوامع و ملل، مطلق و غیرقابل تغییر بودند، از اریکه قدرت مطلق بودن، سقوط کردند و جنبه نسبیت به خود گرفتند.

آری، به جای اخلاق مطلق، اخلاق نسبی مطرح شد، هیپیسم و بیتلیسم، به دنبال فرویدیسم و اگزیستانسیالیسم، از پدیده های نوین قرن ماست.

زن نیز در این میان، بیکار ننشست.

او به جای این که به موازات تغییرات و تحولات، با احتیاط و حزم پیش رود و سنت های غلط را در هم بکوبد و آن چنان شخصیتی برای خود تحصیل کند که نه تنها محرومیت های گذشته را جبران کند، بلکه به اوج افتخار و عظمت برسد، ناگهان از جای خویش با یک جهش فوق العاده سریع حرکت

کرد، درست مانند کسی بود که در یک پرتگاه مخوف قرارگرفته است و به یک جهش شجاعانه ولی توام با حزم و احتیاط نیازمند است تا خود را از پرتگاه خطر، نجات بخشد، ولی با همه جرات و تهوری که دارد، بدون حزم و احتیاط، خود را به کام خطر می افکند و برای همیشه گرفتار می شود.

زن نیز چنین بود.

این جهش به سود او تمام نشد، بالعکس به کام خطر افتاد.

دنیا وقتی به خود آمد که دیگر همه چیز تمام شده بود! دیگر ناله و فریاد پزشک، روان پزشک، جامعه شناس، دانشمندان آموزش و پرورش وسرانجام پیشوایان ادیان، بی ثمر بود، و در برابر گوش های سخن نشنو، آنچه البته به جایی نرسد، فریاد است! لذت گمراه کننده قدرت و مقام، شهرت و نفوذ، پول و درآمد، زن را چنان به کام خود فرو برد که نتوانست با این هشدارها به خود آید و به وظایف خویش آشنایی پیداکند.

گفتند:

تمام سلول های زن، همصدا، آمادگی خود را برای مادری اعلام می کنند.

نوشتند:

زنی که فرزند بزاید، از زنی که فرزند نزاید، سالم تر است و زنی که فرزند خود را شیر دهد، از زنی که فرزند خود را شیر ندهد، سالم تراست و زنی که فرزند را در آغوش بپروراند، از زنان دیگر سالم تر است، ولی گفته ها برباد رفت و نوشته ها به دست فراموشی سپرده شد.

کار به جایی رسید که وفاداری به همسر و خانواده، جای خود را به خیانت و بی وفایی سپرد.

در تئاترها حتی امور جنسی به نمایش گذاشته شد.

در این میان، دسته بسیار محدودی هم برخی از مسندهای حساس اجتماعی را احراز کردند، تا خاری باشند در چشم آنها

که منکر فضیلت، استعداد و نبوغ جنس زن هستند!.

قطب های زندگی

می توان برای زندگی زن، دو قطب در نظر گرفت: یکی قطب مادری و دیگری قطب شهرت و قدرت و مقام.

شکی نیست که تمام مراتب دیگر، از قبیل شهرت ها و محبوبیت های سینمایی و در فاصله همین دو قطب، جا دارد.

در حالی که ممکن است برخی از زنان در قطب مادری، احیانا مقام و شخصیت و شهرت اجتماعی هم پیداکنند و به مقام مادری آنها هم لطمه ای وارد نیاید و زنانی هم بوده و هستند که جامع هر دو جنبه هستند، ولی متاسفانه تعداد اینها کم است.

زنانی که مادر واقعی باشند و با بصیرت و آگاهی وظیفه سنگین مادری را عهده دار شده باشند، برای اجتماع بسیار ارزش دارند، ولی باز هم باید اعتراف کرد که تعداد این قبیل مادران زیاد نیست.

هیچ بعید نیست اگر ادعا کنیم که زنانی که کمتر به دنبال مشاغل اجتماعی بوده اند، بهتر توانسته اند این بار سنگین را به منزل برسانند و در نتیجه از نظر روحی و جسمی سالم تر و شاداب تر هستند و شاید بر اثر همین سلامت و شادابی، بهتر بتوانند بسیاری از محرومیت ها را تحمل کنند و آنها را نادیده بگیرند.

زن امروز، از قطب مادری فاصله گرفته و در راه کسب قدرت و استقلال به تلاش افتاده است.

نتیجه این تلاش ها کم وبیش به صورت فعالیت های اداری، سیاسی، اقتصادی و اجتماعی ظاهر شده است.

اکنون نیمی دیگر از پیکر اجتماع بشری که قبلا خانه نشین و زندانی بود از زندان خانه رسته و دوشادوش مرد به تکاپو افتاده است.

گوش شیطان کر و چشم حاسدان و بداندیشان کور: در این راه، ظرف

مدتی کوتاه، به پیروزی های درخشانی نایل شده و توانسته است دوشادوش رقیب خشن و کهنه کار خود، یعنی مرد به پیش بتازد و امید می رود که تدریجا بر حریف خود چیره شود.

کیست که این پیروزی های درخشان و چشمگیر را نادیده بگیرد و اکنون که در این کشمکش ها و رقابت ها و مسابقات زنانه و مردانه، مرد شکست می خورد و عنوان درخشان قهرمانی نصیب زن می شود، از در ناچاری و لاعلاجی هم که باشد وارد نشود و زبان به تبریک نگشاید و تهنیت های قلبی خود را نثار قدوم زن که با چتر مینی ژوپ، تمام عریان نشان داده می شود ننماید؟! لکن اگر قوانین خلقت، مطیع خواسته های ما بود، هیچ مانعی نداشت که ما خودسرانه برای خود راه زندگی انتخاب کنیم.

چه می توان کرد؟ نمی توان در برابر قوانین دقیق خلقت، دهن کجی نمود؟ چنین رفتاری، جز انحطاط و سقوط و پریشانی سودی ندارد.

سعادت، تنها یک راه دارد و آن هم هماهنگی نظامات جاودانی جهان خلقت است.

برای تکامل انسان، فقط یک قانون و یک فرمول می توان به دست آورد، آن هم هماهنگی با ملکوت این جهان است.

زن برای رسیدن به سعادت و عظمت، تنها وسیله ای که در اختیار دارد، اجابت دعوت سلول های وجود خود اوست که فریادشان در حوزه شخصیت زن طنین انداز است و او را به مادری دعوت می کنند.

این تنها وسیله ای است که برای زن، شرافت و افتخار به ارمغان می آورد و بزرگان جهان را در برابر عظمتش به ستایشگری وامی دارد.

ناپلئون می گفت: مادر با یک دست گهواره و با دست دیگر دنیا را می جنباند، دیگری گفته است:

مادری بالاتر است از وزارت و وکالت، فردوسی، حماسه سرای بزرگ

ایران که گاهی بدون هیچ چشمداشت و هیچ انتظار پاداش، مقامات افسانه ای ایران قدیم را از قعر خاک به اوج فلک می رساند و کمتر از کاهی و بزرگ تر از کوهی جلوه می دهد، با بصیرتی کامل و تشخیص روشن گوید:.

زنان را بدو بس همین در هنر نشینند و زایند شیران نر.

و سرانجام، سرآمد همه ترقی خواهان و متفکران جهان، پیامبر بزرگ اسلام ر که زن را تنها به عنوان مادری که بنیانگذار سعادت نسل های بعد است می شناسد و می فرماید:

الجنه تحت اقدام الامهات، بهشت، زیر پای مادران است.

نگاهی به پرونده های پدران و مادران

همیشه و همه جا به انسان توصیه شده است که مقام پدرو مادر را محترم شمارد.

در این باره ادیان، بیشتر پافشاری کرده اند.

اسلام بیش از ادیان دیگر، برای پدر و مادر ارزش و احترام قایل شده است.

قرآن کریم، نیکی به پدر ومادر را در ردیف پرستش خداوند بزرگ قرار داده، می فرماید:

هرگاه یکی از آنها پیش تو به پیری رسند، به آنها اف مگو وآنها را آزرده خاطر مساز و به آنها سخن نیکو بگو.

مخصوصا اسلام برای مادر ارزش بیشتری قایل شده است و این به خاطر آن است که فداکاری های او برای فرزند، بیش از پدر است.

او با شیره جانش طفل را بزرگ می نماید و شالوده سعادت و تکامل او را پی ریزی می کند.

نخستین مدرسه تعلیم و تربیت کودک، آغوش گرم مادر است.

نقل کرده اند که مردی نزد پیامبر اسلام آمد و پرسید:

درباره کی نیکی کنم؟ فرمود:

مادرت.

دیگر باره پرسید:

سپس درباره کی؟ فرمود:

مادرت.

بار سوم پرسید:

دیگر درباره کی؟ فرمود:

مادرت.

بار چهارم پرسید:

دیگر درباره کی؟ فرمود:

پدرت.

از سوی دیگر، پدران و مادران نیز در قبال فرزندان مسئولیتی بزرگ دارند.

دراین باره سفارش های اکید پیشوایان اسلام، جالب و

چشمگیر است.

نوشته اند:

مردی خدمت پیامبر اسلام شرفیاب شد و عرض کرد، یا رسول اللّه، این فرزند من بر من چه حقی دارد؟ فرمود:

نامش را نیکو می سازی و تربیتش را عهده دار می شوی و به او کسب شایسته ای می آموزی.

ونیز فرموده است:

هم چنان که فرزند، عاق پدر و مادر می شود، پدر و مادر نیز عاق فرزند می شوند.

خوشبختانه در دنیای امروز، به مساله تعلیم و تربیت آنچنان که باید و شاید توجه شده است و دانشمندان توانسته اند درباره آن حقایق ارزنده ای کشف کنند.

گاهی هم با یک دید فلسفی عمیق، چنان توجیه شده است که عملی ساختن آن خیلی مشکل می نماید و احتیاج به کوشش های بیشتر و وقت طولانی تری دارد.

هرمان هارل هورن، در کتاب فلسفه تربیت می گوید:

تربیت، عبارت از کار بی پایانی است که مقصود از آن سازگار ساختن فرد بشری است از حیث جسم و عقل با قوه ازلیه ای که آثار آن را در محیط علمی و احساساتی و ارادی خویش مشاهده می کنیم.

با این همه، آنچه گفته اند و نوشته اند، کمتر به کار بسته شده است.

در عصر ما که عصر ترقی علوم و دوران طلایی تکنیک است، به مسائل انسانی توجهی نشده است.

خانواده ها وظایف خطیر خود را نادیده گرفته اند.

مادران از قطب مادری فرسنگ ها دورند.

هوس جاه و مقام و شهرت و عیاشی و گردش ها و تفریحات شبانه روزی، آنان را از وظیفه اصلی خود باز داشته است.

مساله درآمد مالی برای زنان، از بزرگ ترین موضوعات مشغول کننده است.

بالا رفتن سطح زندگی و توسعه تجملات و تشریفات و تکلیفات نیز به این موضوع کمک کرده است.

در این میان تنها کسی که صدمه و لطمه جبران ناپذیر می بیند، طفل معصوم است.

در حال

حاضر، سینما و سایر وسایل سرگرم کننده در نظر مردم، لازمه زندگی است.

کمتر مادری حاضر است برای سعادت فرزند خود، از این سرگرمی ها چشم پوشی کند.

ملت های متمدن به عواقب وخیم آن پی برده اند و حضور اطفال را در سینما مضر تشخیص داده اند.

آیا اطفال می توانند به سینما بروند؟

مجله دانشمند تحت عنوان بالا می نویسد:

یکی از موضوع های اجتماعی از نظر بهداشت و آموزش، سینما رفتن است که اخیرا در ایران خیلی معمول شده است.

در کشورهای خارجی، اجازه نمی دهند اطفال هر فیلمی را ببینند و مراقبت و توجه خاصی به این موضوع دارند، ولی متاسفانه در ایران، این موضوع مهم مثل سایر قسمت ها مورد توجه قرار نگرفته است و اطفال در هر سن به سینما می روند و پدر و مادر کودکان، خود در هر سن، حتی کودک شیرخواره را در بغل گرفته به سینما می برند واین اطفال معصوم به جای خواب، باید دو سه ساعت در هوای محبوس و کثیف سینماها به سر برند و فیلم نامناسب، مثل دزدی، جنایت، مشت زنی و عشق بازی ببینند و این گونه نمایش ها، اثر غریبی مخصوصا در اطفال شش هفت ساله دارد.

این حرکات که از اشخاص بزرگ سر می زند، به نظر طفل کاملا طبیعی جلوه می کند و ممکن است از آنها پیروی نماید.

خصوصا امروزه که موضوع فیلم ها، قتل های عمده، سرقت های ماهرانه، درام، تفریحات شبانه، ناکامی ها یا موفقیت های عشقی را بیشتر نشان می دهد و چاره ای جز این ندارند! چون برای استفاده و جلب منفعت، باید به این قبیل فیلم ها متوسل شوند و مردم هم، امروزه هوس های غیر طبیعی دارند واز سرگذشت های عادی لذت نمی برند.

در امریکا طوری این موضوع شدید است که اغلب مردم اگر یک حادثه قتل

و جنایت در روزنامه ها نخوانند و یا در فیلم ها نبینند، خواب راحت ندارند.

امریکایی ها که برای هرچیز جزئی آمار تهیه نموده اند ثابت کرده اند که: بین اطفال بیمار 60 در صد آنهایی هستند که ماهی چهار بار به سینما رفته اند و به عکس آنهایی که به سینما نرفته اند فقط سه درصد دختران و یک درصد پسران، بیمار شده اند.

به علاوه ثابت کرده اند که در جوانان 1620 ساله، 28 درصد مبتلا به ضعف بینایی شده اند و باید بیماری های دیگری را که از هوای نامناسب و بی خوابی عارض می شود، به آن علاوه کرد.

از نظر روحی و اخلاقی، صدمه فیلم بیشتر است.

مخصوصا اطفال عصبی و حساس زیادتر در معرض خطر هستند و در سینما به لرزه، وحشت، گریه و سرعت نبض مبتلا می شوند و شب ها در خواب ناراحت می باشند و دچار خواب های نامناسب و بختک می گردند.

در این جا ناگزیریم با کمال صراحت، مسئولیت این بدبختی ها را به گردن خانواده ها و بیشتر به گردن مادران بیندازیم و سند محکومیت آنها را امضا کنیم.

تجلی طبیعت زن با عاطفه مادری

هیچ تردیدی نیست که مبارزه با هوا و هوس برای پرورش یک انسان سالم، بسیار لازم است.

هنگامی که دو انسان پیوند زناشویی را امضا کردند و به دنبال آن، فرزند یا فرزندانی نصیب آنها شد، بسیاری از آزادی ها از آنها سلب می شود.

دیگر ناگزیرند به قیودی تن در دهند شب نشینی ها و شبگردی ها و شرکت در بسیاری از نمایش ها و تماشاخانه ها گذشته از مضراتی که برای خود آنان دارد به سلامت و اعتدال فرزندانشان لطمه وارد می سازد.

به طور کلی از روزی که زن مادر می شود، باید با یک حساب دقیق، کلیه اموری که به حیثیت مادری او زیان می رساند.

بر

خود حرام سازد، دیگر هیچ مطرح نیست که قضیه ای که با مادری او تعارض دارد چیست.

مقام باشد، یا شهرت و نفوذ واعتبار؟ گردش و تفریح و تفنن باشد یا کسب و هنر؟ و سرانجام باید همه را فدای مادری کرد ومادری را در درجه اول اهمیت قرارداد، حتی این موضوع هم مطرح نیست که نتیجه تقدیم وظیفه مادری چیست.

آیا پاداشی که در برابر آن نصیب زن می شود، کدام است؟ طبیعت زن، با عاطفه مادری در عرصه وجود تجلی کرده است.

در تمام سلول های وجودش، جاذبه نیرومند مادری حکمفرماست.

بزرگترین پاداشش همین است که در شاهراه طبیعت زنانه خود قدم گذاشته و به دعوت سلول های وجود خویش پاسخ مثبت گفته است.

در نهایت اگر ازاین قسمت هم چشم پوشی کنیم، چه پاداشی از این بزرگ تر که مادری در دوران کهولت و پیری، احساس کند غنچه های استعداد فرزندانش در سایه وظیفه شناسی او، شکوفا شده اند و هر کدام در مسیر صحیح، به رشد و پیشرفت خود ادامه می دهند.

در این هنگام چنین مادری احساس سرفرازی می کند، در پیشگاه وجدان خود شرمسار و سرافکنده نیست، در خود غروری احساس می کند که باید آن را غروری پسندیده و صحیح لقب داد، اگرچه غرور، خلقی ناپسند است، ولی در موردی است که انسان خود را بیش از آنچه هست وارزش دارد، ببیند و بشناسد.

در صورتی که اگر انسان در برابر ابراز لیاقت، انجام وظیفه و کار فوق العاده جالبی، مغرور شود چه مانعی دارد؟

یک نمونه تاریخی

پیامبر اکرم در جنگ احد، به منظور تهییج سربازان اسلام، شمشیر خود را به دست گرفت و فرمود:

من یاخذ هذا السیف بحقه؟ چه کسی این شمشیر را می گیرد و

حقش را ادا می کند؟

مردانی برخاستند و داوطلب شدند که شمشیر را بگیرند و حقش را ادا کنند، ولی رهبر بزرگوار اسلام، از دادن شمشیر به آنها خودداری کرد.

سرانجام ابودجانه که مردی قهرمان و دلیر و جنگجو بود، جلو آمد و عرض کرد:

یا رسول اللّه ! حق این شمشیر چیست؟ رسول خدا فرمود:

ان تضرب به العدو حتی ینحنی، آنقدر بر سر دشمن بکوبی که خم شود.

عرض کرد:

یا رسول اللّه، من می گیرم و حقش را ادا می کنم.

پیامبر خدا، شمشیر را به او داد.

او در موقع جنگ، پارچه سرخی بر پیشانی می بست و همه می دانستند که عزم جنگ و جانبازی دارد.

همین که شمشیر را گرفت، پیشانی خود را با آن پارچه سرخ بست و در میان دو لشکر، با ناز و تبختر به حرکت در آمد.

هنگامی که پیامبر خدا او را در چنین حالتی مشاهده کرد، فرمود:

ا فی مثل هذا الموطن، این گونه راه رفتن را خداوند مبغوض می دارد، جز در این جایگاه.

مادری، عالی ترین مقام و بزرگ ترین افتخار زن

مادری، عالی ترین وظیفه ای است که دست نیرومند آفرینش بر عهده مادران قرار داده است.

اولین وظیفه مادران همان است که شیره جان خود را از راه پستان به کام فرزندان خود بریزند و آنها را در راه رشد و تکامل، انرژی و نیرو بخشند.

به همین جهت است که علی (ع) می فرماید:

هیچ شیری برای کودک، از شیر مادر پربرکت تر و مفیدتر نیست.

طفل، نه تنها از شیر مادر لذت می برد و سلامت و اعتدال خود را حفظ می کند، بلکه به طور کلی وجود مادر با آن عواطف گرم و تحمل هرگونه رنج و زحمت برای رفاه و آسایش کودک، یگانه عامل خوشبختی و پایه گذاری اعتدال و

سلامت اوست.

طفلی که گریه می کند، تنها هنگامی خاموش می شود که مادر او را در بغل گیرد و سرش را بر سینه خود قرار دهد.

این موضوع سبب شد که دانشمندان در این باره به مطالعه پردازند.

سرانجام به این نتیجه رسیدند که صدای ضربان قلب مادر برای طفل بهترین و عالی ترین آهنگ های تسلی بخش است، از این رو این صدا را برروی نوار ضبط کردند و در پرورشگاه ها مورد استفاده قراردادند.

وظایف مادر، تا وقتی که کودک به سرحد کمال برسد و انسانی شود که نیازی به یاری و حمایت دیگران نداشته باشد، ادامه دارد.

از میان همه وظایف، تنها وظیفه شیر دادن است که فقط تا هنگامی که طفل استعداد هضم غذاهای متنوع و جویدن آنها را به طور کامل پیدا نکرده است، ادامه دارد.

هنگامی که دندان های طفل رویید و توانست غذای مورد نیاز خود را مستقیما از محیط اخذ کند و صرف رشد و تکامل خویش نماید، دیگر شیردادن به خودی خود بی فایده می شود، زیرا صحیح نیست که طفل برای همیشه، طفیلی مادر باشد و تغذیه کودکانه داشته باشد.

حداکثر مدتی که برای این مرحله در نظر گرفته شده است، دو سال است.

قرآن کریم می فرماید:

و الوالدات یرضعن اولادهن حولین کاملین لمن اراد ان یتم الرضاعه، مادران، فرزندان خود را دوسال تمام شیر می دهند و این حکم برای کسی است که بخواهد دوران شیرخوارگی را به اتمام برساند.

در مورد حداقل آن، از امام صادق (ع) نقل شده است که: شیردادن 21 ماه است و کمتر از آن ظلم به طفل است.

چنین به نظر می رسد که هدف، رسیدن طفل به حدی است که بتواند نیازمندی های خود را از

راه تغذیه تامین نماید.

برای تامین این هدف، حداکثر دوسال وحداقل 21 ماه وقت لازم است.

به هر صورت، مساله شیر دادن زیربنا و شالوده سعادت طفل است.

طفل در صورتی که در این دوران از محیط سالم برخوردار باشد و اشتباهات پدران و مادران، او را دچار شرایط و حالات غیر طبیعی نسازد، می تواند آینده درخشانی داشته باشد.

از همین جهت است که علی (ع) فرمود:

همچنان که برای زناشویی دقت و مواظبت می کنید، برای شیر دادن نیز دقت کنید، زیرا شیر، طبیعت را دگرگون می سازد.

خانواده، واحد اجتماع است

سعادت اجتماعی، هنگامی تامین می شود که واحدهای اجتماعی از جنبه های جسمی و روحی سالم باشند.

با آشفتگی های روحی و جسمی خانواده ها چگونه می توان انتظار داشت که جامعه ای مترقی و مرفه یا ملتی متمدن و سربلند به وجود آید.

یک خانواده خوشبخت، خانواده ای که کانون رفاه و اعتدال و صفا و صمیمیت باشد و وظایف خود را به نحو مطلوب انجام دهد، همان است که تمام جنبه های زندگی سعادتمندانه را در خود فراهم ساخته باشد.

اکنون وقت آن شده است که برای احیای انسانیت دست به کار شویم.

باید به پا خاست و پیشروی کرد و خود را از قیود تکنولوژی کور رهانید و تمام نیروها و استعدادهای سرشتی خود را به فعالیت واداشت.

علوم زیستی به ما آموخته اند که غایت کمال ما چیست و وسایلی که می توانیم به آن برسیم، کدام است، ولی اکنون در دنیایی به سر می بریم که علوم بی جان، آن را بدون اعتنا به قوانین طبیعی و سرشتی ما ساخته و پرداخته اند، دنیایی که چون مولود خطای عقل و جهل ما از آدمی است، به کار ما نمی آید.

سازش با چنین محیطی برای ما ممکن

نیست، بنابراین باید علیه آن طغیان کرد و ارزش های آن را تغییر داد و آن را فراخور آدمی ساخت.

امروز با قدرت علم می توان تمام نیروهای پوشیده خود را نمودار ساخت.

ما به مکانیسم های مرموز اعمال بدنی و روانی آشنا شده و به علل ضعف خود پی برده ایم و می دانیم که چگونه قوانین طبیعی را پایمال کرده ایم و چرا کیفر دیده و در میان ظلمت گم شده ایم.

در عین حال، کم کم از میان مه غلیظی که تمام افق را پوشانیده است، چراغ لرزان راه نجات خود را تشخیص می دهیم.

واحد اجتماع، یعنی خانواده نیز دارای اعضایی است

سعادت و سلامت خانواده، به سعادت و سلامت افراد بستگی دارد و این بدون رواج یک متد تربیتی صحیح، امکان پذیر نیست.

زمینه های ارثی هرچه باشند، فرد را تحت تاثیر تربیت، در راهی می افکند که یا وی را به قلل کوه های مرتفع، یا به دامنه تپه ها، و یا به میان گل ولای منجلاب ها می کشاند.

بدون تردید، آن گاه که مرد به وظایف خود آشنا باشد و آنها را به کار بندد و زن واقعا زن زندگی و خانه داری و شوهرداری و تربیت اولاد باشد، این منظور تامین خواهدشد.

پیامبر عالی قدر اسلام، هنگامی که سعادت یک خانواده را توصیف می کند، تمام جهات را ملاحظه می نماید، هم جهات مادی و هم جهات معنوی.

خانواده ای که یک خانه مناسب نداشته باشد، خانواده ای که وسایل مادی اش فراهم نباشد، چگونه می تواند خوشبخت باشد؟ آری خوشبختی و رفاه هر یک از افراد خانواده، بستگی به رفاه دیگران و فراهم بودن شرایط لازم زندگی دارد، بنابراین فرمود:

از نشانه های خوشبختی مرد، داشتن همسر شایسته، خانه وسیع، وسیله سواری خوب و فرزند شایسته است.

اجتماع امروزی

فرد را از یاد برده است و جز به موجود انسانی توجه ندارد و گویی قائل به حقیقت کلیات است و ما را چون مجردات در نظر می آورد، این اشتباه مفاهیم فرد و موجود انسانی، اجتماع ما را به سوی خطای بزرگی، یعنی یکنواخت کردن افراد سوق داده است.

اگر آدمیان همه یکسان بودند، پرورش و تربیت و به کار واداشتن و تامین معاش ایشان، به صورت اجتماعات کثیری چون چهار پایان اهلی ممکن بود، ولی هریک شخصیتی دارد و نمی توان او را چون سمبلی به نظر آورد.

به طوری که از خیلی پیش می دانیم، بسیاری از مردان بزرگ، در تنهایی پرورش یافته و حتی از ورود در مدارس خودداری کرده اند.

در واقع آموزشگاه ها برای فراگرفتن تعلیمات فنی ضروری هستند و تا اندازه ای نیز احتیاج کودک را در همنشینی و معاشرت با همسالان خود، مرتفع می کنند، ولی تعلیم و تربیت کودک، دقتی دایمی ایجاب می کند که جز به وسیله پدر و مادر تامین نمی شود، چه فقط اینان مخصوصا مادر از آغاز زندگی، خصایص بدنی و روانی و استعدادهای کودک راکه پرورش آنها باید هدف تعلیم و تربیت قرارگیرد شناخته اند.

خبط بزرگ اجتماع امروزی در سنین کودکی، کودکستان و دبستان را جایگزین کانون خانواده و دامان مادر کرده است.

این امر را باید معلول خیانت زنان دانست مادرانی که کودکان خود را به کودکستان می سپارند تا به شغل اداری و هوا و هوس و تفننات ادبی و هنری خود بپردازند و یا فقط وقت خود را در بازی بریج و سینما به بطالت بگذرانند، سبب خاموشی اجاق های خانوادگی می شوند که کودکان در آنها بسی چیزها فرا می گیرند.

بچه سگ هایی که در لانه بزرگ زندگی می کنند، رشدشان خیلی کمتر از آنهاست که در آزادی به دنبال پدر و مادر خود می دوند.

همچنین رشد کودکانی که در میان خانواده خود به سر می برند، بیشتر از اطفالی است که در مدارس شبانه روزی بین همسالان خود زندگی می کنند.

کودک به زودی شالوده خصایص بدنی و عاطفی و روانی خود را در قالب شرایط

محیط می ریزند و بدین جهت از کودکان همسن خود چیزهای کمتری یاد می گیرد و وقتی به صورت واحد گمنامی در مدرسه تنزل نمود، خوب رشد نمی کند.

برای پرورش صحیح، هر فرد محتاج به تنهایی نسبی و توجه اجتماع کوچک خانوادگی است.

پرستاری بچه ها

متاسفانه طرز قضاوت ما درباره تربیت کودک، به قدری به ابتذال گراییده است که حد و حسابی ندارد.

افرادی که بدون فهم و تشخیص، برای به فساد کشانیدن زن و بیزار ساختن او از وظیفه اصلی، می گویند که نباید زن ماشین جوجه کشی باشد، به عالم انسانیت خیانت می کنند.

آنها هدفی جز ارضای غرایز جنسی خود ندارند.

احساس می کنند که اگر زن به وظیفه اصلی خود بپردازد، دیگر محیط رسوای اختلاط و بی بند و باری وجود نخواهد داشت، تا از زنان کامجویی کنند.

زنی که بخواهد مادر و پرستار باشد، زنی که برای محیط گرم خانواده ارزش قائل باشد، دیگر نمی تواند مثل زنان فاسد، جوانان و مردان هوسباز را به دنبال خود بکشاند.

زندگانی را به رنگ هوس در آوردن، هنر نیست.

هنر این است که واقعا وظیفه را تشخیص داد و به کار بست، هرچند مشکلاتی هم در برداشته باشد.

ویل دورانت می نویسد:

زنان و مردان با حیثیت، مشکلات پیش آمده را حل می کنند، زیرا می دانند که نظیر این مشکلات، در میدان های جنگ دیگر زندگی نیز هست.

آنها وقتی پاداش این کار را می گیرند که سال های سخت از خود گذشتگی و سازگاری متقابل را پشت سر گذارده اند و محبتی محکم و پایدار به وجود آورده اند که جوش آن از پرستاری بچه هاست، وقتی است که همکاری در حوادث گوناگون زندگی، جای شور و شهوت جسمانی را فراگرفته و دو روح و دو

دل به هم آمیخته است.

اگر از این آزمایش معنوی گذشتند، کمال عشق را درک خواهندکرد.

این کمال، بدون داشتن فرزند دست نمی دهد.

باز باید گفت که ازدواج به خاطر فرزند داشتن پدید آمده است.

ازدواج تنها برای این نیست که زن و مرد را به هم پیوند دهد، بلکه مقصودی دیگر هم دارد و آن این که زندگی نوع خود را با ایجاد پیوند صداقت و مواظبت میان پدر و مادر و فرزند تامین کند، اگرچه آزادی از قیود اجرای وظایف و وصول به غایات، طبیعی است و به همین جهت زن بی فرزند درنظر ما مطعون است و ما را قانع نمی سازد که او معنای حیات و رضایت را دریافته است.

اگر زنی به جز مادری، کاری پیداکند که نیروی خود را مصروف آن سازد و حیاتش را به کمال رساند، عیبی ندارد و طبیعت آن را می پذیرد، اما اگر مقصد و هدفی نداشته باشد و چیزی توجه او را جلب نکند، برای آن است که بر غرض طبیعی عشق، پشت پا زده است.

به قول نیچه: زن، معمایی است که حل آن بچه داشتن است.

از پیامبر بزرگ اسلام نقل شده است که: بهترین زنان شما، زنی است که: زاینده، مهربان، پاکدامن، برای دیگران متکبر و برای شوهر متواضع باشد، در برابر شوهر به خودنمایی و جلوه گری پردازد و در برابر دیگران خود را پوشیده بدارد، زنی که سخن شوهر را بشنود و فرمان او را اطاعت کند ودر خلوت، خود را در اختیار همسر خود قرار دهد.

انحراف زن از وظیفه اصلی خود، در نظر پیشوای اسلام بسیار ناپسند است.

جامعه ای که زن را به هر کاری بگمارد جز

به کار اصلی، مرگ برایش بهتر از زندگی است.

زنی که وظیفه مادری را فدای مقام، شهرت، نفوذ و هوس نماید، هنری ندارد.

عالی ترین و گرانمایه ترین هنر زن، هنر مادری است.

پیامبر اکرم می فرماید:

هرگاه زمامداران شما بدان و ثروتمندان شما بخیلان باشند و کارهای شما به دست زنان سپرده شود، شکم زمین برای شما بهتر از روی زمین است.

زناشویی بدون فرزند

اگر ادعا کنیم که ازدواج ها به جهت بقای نسل انجام می شود و زن و مردی که این پیمان مقدس را امضا می کنند وسیله ای هستند برای پیدایش انسان های بعدی انسان هایی که تدریجا رو به تکامل می روند و به مراحل عالی انسانیت نایل می شوند سخنی به گزاف نگفته ایم.

خانواده های کم فرزند و بی فرزند، از گرمی و نشاط، کم بهره هستند.

حتی خانواده های بی فرزند، از وضع طبیعی خارج شده اند.

زنان و مردانی که به سن پیری رسیده اند و هیاهو و جیغ و فریاد کودکان، آرامش زندگی آنها را برهم نزده است، انسان های پژمرده، بدبین، عصبانی و ناکام به نظر می رسند.

ما رمز خلقت را نشناخته ایم.

قوانین آفرینش، اقتضا می کند که محیط خانواده را فرزندان بازی گوش و پر سروصدا و فضول، تنوع بخشند.

جالب این جاست که برخلاف تصور بسیاری از پدران و مادران، بچه های ساکت و خاموش و سر به راه، چندان طبیعی و عادی نیستند و نمی توان برای آنها آینده ای درخشان پیش بینی کرد.

در روایات اسلامی آمده است که: مستحب است کودکان را به بازی و سرگرمی های بچه گانه واداشت تا در بزرگی بردبار باشند.

این حقایق را نمی توان نادیده گرفت

قوانین دقیق خلقت را نمی توان از نو نوشت و به تصویب قوه های مقننه رسانید و با سرنیزه و ارعاب، به کار بست.

سعادت و سلامت و اعتدال انسان ها ایجاب می کند که این قوانین را کشف و از آنها پیروی کنیم.

فرار از مسئولیت های خانوادگی و تربیت اولاد، دهن کجی به قوانین خلقت است، از این رو از امام هادی علیه السلام نقل شده است که انگشتری نقره ای را با نگین فیروزه تهیه کنید و بر روی آن بنویسید رب لا تذرنی فردا وانت خیر الوارثین،

پروردگارا مرا تنها مگذار.

تو بهترین وارثانی

این جمله قسمتی از آیه 89 سوره انبیا در قرآن کریم است واز زبان یکی از پیامبران (حضرت زکریا) نقل شده است و به خوبی ثابت می کند که سعادت خانواده، با وجود فرزند بهتر تامین می شود.

وجود فرزند، ضامن کوشش و تلاش انسان است.

اگر فرزند نباشد، انسان به خصوص در اواخر عمر به چه امیدی به کوشش و تلاش بپردازد؟ چرا زحمت بکشد ورنج برد و خواب خوش و شیرین را برخود حرام سازد؟ برای رفاه فرزندان است که انسان تا آخرین نفس، کار می کند و به عمران و آبادی و ترقی مملکت کمک می کند.

اگر فرزند و علاقه سرشار والدین به او نبود، این همه کوشش های پی گیر و خستگی ناپذیر معنی نداشت.

دین که با ناموس خلقت و سرشت آدمی هماهنگی کامل دارد، بر همین موضوع تاکید کرده و محبت به فرزند را یکی از کارهای پسندیده اعلام داشته است.

علی (ع) فرمود:

کسی که فرزند خود را ببوسد، برای او پاداشی نیکوست.

برنامه دین به این منظور تنظیم شده است که انسان با خداوند بزرگ، رابطه بندگی داشته باشد و آنی از یاد او غافل نشود، ولی اجرای این برنامه، ، تنها به تسبیح و سجاده و دلق نیست، بلکه خدمت به خلق نیز قسمتی از این برنامه را تشکیل می دهد.

این جاست که می بینیم از نظر آیین اسلام، محبت به فرزند و کوشش و کار برای رفاه خانواده خدمت و نوازش، از اهم کارهای دینی به شمار آمده است.

پیامبر بزرگ اسلام فرمود:

کسی که به بازار برود و هدیه ای خریداری کند و برای خانواده خود ببرد، مانند کسی است که برای گروهی نیازمند صدقه ای برده

باشد.

او باید در موقع هدیه، دختران را بر پسران مقدم دارد، زیرا کسی که دختری را شاد گرداند گویی یکی از اولاد حضرت اسماعیل را از بردگی آزاد ساخته است.

برنامه فرزند داری که لازمه حیات و سعادت است، هنگامی تکمیل می شود که انسان، فرزندان خود را بی دریغ از محبت و احسان خود، برخوردار گرداند و از اعمال تبعیض و تخلف از وظایف انسانی خودداری کند.

پیامبر بزرگ اسلام فرمود:

در نیکی و محبت، میان فرزندانتان به عدالت رفتار کنید، همان طوری که دوست می دارید که آنها نیز پس از بزرگ شدن درباره شما به عدالت رفتار کنند.

سخنی از ویل دورانت

وی می نویسد:

ملاحظه کنید که زناشویی بی فرزند، چگونه پژمرده است و چگونه پس از آوردن فرزند، شکفته می گردد.

ازدواج پیش از داشتن فرزند، قراردادی است برای آماده ساختن آسایش جسمانی متقابل، ولی پس از بچه دار شدن، معنای حقیقی خود را به دست می آورد.

فرزند مقام خود را در کل، بالاتر می برد و مانند آبی است که به پای گیاهی می ریزند تا آن را تازه و شکفته گردانند.

زن در میان رنج و زحمت و نگرانی و جنجال، رضایت عجیبی حس می کند که نظیر لذت معنوی است.

او هنگام تجمل پرستی و بیکاری خود، چنین خوشبخت نبود و این وظیفه و تکلیف جدید، او را چنان کامل می کند که حاضر است حتی خود را فدای اجتماع کند.

مرد در این حال که به او می نگرد، عشقش تازه می گردد.

این دیگر آن زن پیشین نیست

این زنی است که ذخایر و توانایی های تازه ای به دست آورده است، و چنان شکیبا و مهربان شده است که حتی در هنگام هیجان و شدت عشق نیز، سابقه نداشته است.

گرچه رنگش کمی پریده است و قد و بالایش در نظر دیدگان دریده و شوخ، کمی تغییر یافته است، اما درنظر شوهرش همچون کسی است که از چنگال مرگ برگشته و هدیه گرانبهایی با خود آورده است.

این هدیه ای است که مرد هرگز نخواهد توانست زنش را برای آن چنان که شایسته است پاداش دهد.

رنج و زحمت کار، از آن پس به شیرینی و گوارایی بدل می گردد و مانند کارکردن زنبورانی است که به دنبال شهد می گردند.

خانه ای که تا آن وقت، چهار دیوار و تخت خوابی بیش نبود، جوانی از سر می گیرد و پراز خنده و نشاط می گردد.

مرد نخستین بار خود را کامل

و تمام حس می کند، زیرا مرد نه تنها با داشتن فرزند، وظیفه خود را در اجتماع، مانند یک عضو اجتماع و یک فرد در نوع انجام می دهد، بلکه خود را کامل هم می کند، مگر آن که نابغه باشد، در این صورت، عشق و کمال او در تولید عقلانی است.

مرد با داشتن فرزند، مسئولیتی را می پذیرد که او را پخته می کند و افقش را وسیع تر می سازد و از یک غریزه پدری عمیق که ناگهان فرا رسیده است لذت می برد.

دوستی میان فرزندان، او را در سال های پیری تسلیت می دهد و تا اندازه ای هم بر مرگ غلبه می کند، زیرا جاروب مرگ فقط گوشت و استخوان پوسیده ما را دور می اندازد، تا راه را برای جوانان پاک کند، اما روح و زندگی ما در بدن همین جوانان در جریان است.

ما فقط قسمتی از خود را به گور می سپاریم و قسمتی دیگر که از گوهر ماست و با دست و مراقبت ما پرورش یافته است، باید بماند و در جریان تازه ای از حیات، مجسم شود.

کودکان ما را دچار رنج و محنت می سازند و شاید هم ما را دل شکسته و مایوس کنند، اما مطمئنا لذتی به ما می بخشند که از لذت و جذبه عشق بالاتر است.

بگذار تا مرد به کمال برسد.

این کمال در تنهایی و جدایی و رقابت بی رحمانه نیست، بلکه در وسعت دادن به افق نفس است و در آن است که انسان بیش از آنچه می گیرد، ببخشد، چنان که کار محب صادق همین است.

این کمال در آن است که مانند پدران دیگر، در رنج نوع شرکت کند و در حیات جاودانی و مستمر نوع، به رضا و

رغبت به تحلیل رود.

مرد در این همکاری میان جز و کل، و نوع و فرد، جوهر اخلاق و سر موجودات زنده را خواهد یافت و راه ساکت و خلوتی برای سال های خوشبختی پیدا خواهد کرد.

خلاصه کلام

اینک سخن نویسنده، در شرف اتمام است.

طی بحث های مختلف کتاب، کوشش کردیم که تا حدود توانایی، راهی را که نتیجه قرن ها مطالعه و پیشرفت علمی انسان است، به پدران، مادران، آموزگاران و دبیران نشان دهیم.

ادعا نمی کنیم که کار ما و بحث های ما همه جانبه و خالی از نقص است بلکه انتظار داریم صاحب نظران و آنان که در این راه، تجاربی دارند ما را از نظرهای انتقادی و اصلاحی خود بی خبر نگذارند.

اطمینان داشته باشند که اگر توفیقی برای ادامه این سلسله مباحث ضروری و لازم اجتماعی به دست آید و یا اگر به طبع مجدد این کتاب، نیازی احساس شود، از نظریات آنها استفاده خواهیم کرد.

دلیل این انتظار این است که انسان موجودی پیچیده است و از طرف دیگر، افراد مختلف انسان را نیز نمی توان به یک چشم نگریست.

اختلافات جسمی و روحی افراد بی شمار است.

حتی یک فرد در تمام مراحل زندگی، وضعی یک نواخت ندارد.

ممکن است یک بیماری، به طور کلی وضع انسان را منقلب سازد.

دوران طفولیت، جوانی و پیری، هر کدام مراحل مختلفی از زندگی یک انسان هستند، ولی این مراحل مختلف با یکدیگر تفاوت کلی دارند.

جوان امروز را نمی توان به صورت همان کودک دیروز مطالعه کرد.

پیر سالخورده را نمی توان همان جوان دیروز پنداشت.

بدین ترتیب وضع یک یا چند قانون کلی برای نحوه تربیت، امکان پذیراست، اما یک مربی دانا و با تدبیر با توجه به آنچه

اهل فن گفته و نوشته اند خود موقع شناس و احیانا مبتکر است.

او می داند در هر موردی چگونه رفتاری داشته باشد که مفید و موثر در پیشرفت برنامه های تربیتی او باشد.

دراین میان، نقش مادران بیش از همه حساسیت دارد.

مادران با خرد و رای هستند که می توانند کودکان خود را دانا و لایق بپرورانند.

آنان نخستین آموزگار و آغوش گرمشان نخستین آموزشگاه است.

در این جا برای تجلیل از مقام مادران واقعی و وظیفه شناس، اشعار زیر را به آنها تقدیم می کنیم:.

زن از نخست بود رکن خانه هستی

که ساخت خانه بی پای بست و بی بنیان/

اگر فلاطون و سقراط بوده اند بزرگ

بزرگ بوده پرستار خردی ایشان/

چه پهلوان و چه سالک، چه زاهد و چه فقیه

شدند یکسره شاگرد این دبیرستان/

حدیث مهر کجا خواند طفل بی مادر

نظام و امن کجا یافت ملک بی سلطان؟ /.

سلوک علوی

درباره کتاب

(راهبردهای امام علی (ع) در تربیت فرزندان)

مولف: سید حسین اسحاقی

فهرست مطالب

پیش گفتار

مقدمه

ضرورت و اهمیت تربیت

تسریع در تربیت فرزندان

بخش اول: تربیت و مسائل اساسی آن از دیدگاه امام علی علیه السلام

تعریف تربیت

ویژگی های تربیت اسلامی

1. تزکیه و اصلاح خویش

2. هدایت و حفاظت از دیگران

3. ناظر دانستن خدا بر اعمال خویش

4. مقدم بودن حیات اخروی بر حیات دنیوی

5. جامعیت و شمول

6. عبادت بودن تربیت اسلامی

7. هماهنگی با فطرت انسان

اهداف تربیت

1. پرورش ابعاد وجودی و شخصیتی انسان

2. حرکت و سوق دادن انسان به سوی خدا

3. آگاه کردن انسان از پایگاه خویش در جهان و شکوفا کردن لطافت وجودی او

4. آخرت گرایی و پروا پیشگی

اصول تربیت

اصل اعتدال

اصل تدرج و تمکن

اصل تسهیل

اصل تربیت عقلانی

اصل تفکر

اصل تدبر

اصل کرامت

اصل عزت

آسیب شناسی تربیت

آسیب های فردی

آسیب های اجتماعی

آسیب های سیاسی

آسیب های اقتصادی

بخش دوم: مهم ترین روش های تربیت از منظر امام علی (علیه السلام)

روش الگویی

تأثیر گذاری الگوها در تربیت

ویژگی های الگو

مسئولیت الگو

اصلاح نفس

عدم شکاف بین گفتار و کردار

روش محبت

ویژگی های روش محبت

محبت ستون و رکن دین

اظهار محبت

محبت افراطی

روش تذکر

ویژگی های متذکران

یاد خدا

هوشیاری

ذکر مداوم

یاد مرگ

روش عبرت

ویژگی های روش عبرت

تاریخ، آینه عبرت

روش موعظه

ویژگی های روش موعظه

عامل بودن موعظه گر

رسا، بلیغ و منطقی بودن موعظه

پذیرشگری موعظه شونده

طولانی نبودن موعظه

سری و مخفی بودن موعظه

روش توبه

ویژگی های روش توبه

توبه، انقلاب درونی

ارکان توبه

شتاب در توبه

مراحل توبه

آلوده شدن به گناه

روش امتحان و ابتلا

ویژگی های روش امتحان

امتحان مادی

امتحان وسیله شکوفایی

روش مراقبه و محاسبه

ویژگی های روش مراقبه و محاسبه

مشارطه

مراقبه

محاسبه

معاتبه

روش تشویق و تنبیه

ویژگی های روش تشویق و تنبیه

رفتار متناسب با شخص

تقویت انگیزه ها با تشویق به جا

ویژگی های روش تنبیه

روش تکریم

ویژگی های روش تکریم

گرامی داشتن نفس ها

کوچک شمردن شخصیت

روش تغافل

روش عفو و چشم پوشی

ویژگی های روش عفو

بهره گیری در موارد خاص

احسان در برابر بد رفتاری

تأثیر گفتار و کردار نیک

روش مجازات

به قدر خطا
روش امر به معروف و نهی از منکر
ویژگی های این روش
امر به معروف و نهی از منکر، وسیله اصلاح
راه های جلوگیری از فساد
راه های شناخت مصادیق منکر
مراحل نهی از منکر
آثار ترک فریضه امر به معروف و نهی از منکر
روش بیان قصه و داستان
ویژگی این روش
نگاه به تاریخ، وسیله هدایت
روش عقلانی
ویژگی های روش عقلانی
راه های پرورش قدرت تفکر و تعقل
مصاحبت با نیکان و عدم مصاحبت با نادانان
روش عادت
ویژگی روش عادت
ترک عادات
روش پیشگیری

روش خاطرات خوشایند

روش سیاحت

بخش سوم: وظایف و مسئولیت های متولیان تربیت

مقاوم سازی نسل، وظیفه ای همگانی

1. شناخت درد؛

2. ارزیابی و تخمین؛

3. برنامه ریزی در جهت اصلاح؛

مقصود از مقاوم سازی چیست؟

الف) درک هویت خود؛

ب) ایمان و باور؛

ج) عزت نفس؛

د) اعتماد به نفس؛

ه) صبر و استقامت؛

و) وظیفه شناسی و مسئولیت پذیری؛

عوامل مؤثر در تربیت از منظر امام علی (علیه السلام)

1. عوامل وراثتی

2. عوامل محیطی

نگاهی گذرا به مسئولیت خانواده و اجتماع

مسئولیت خانواده در تربیت

نقش پدر و مادر در خانواده

الف) خانواده های یک قطبی (هماهنگ) :

ب) خانواده های دو قطبی (ناهماهنگ) :

راه های ایجاد محیط آرام در خانواده

1. وجود صمیمیت بین پدر و مادر؛

2. هوشیاری و دقت و حسابگری؛

3. رفتار اخلاقی و شخصیت تربیتی؛

4. برخورد منطقی با خطاهای فرزندان؛

5. بها دادن به نقاط قوت فرزندان؛

6. ایجاد محیطی صمیمانه برای بحث و گفتگو؛

7. نظرخواهی از فرزندان در امور خانواده؛

8. ایجاد محیط همکاری و تقسیم مسئولیت؛

9. رعایت عدالت در بین فرزندان؛

10. ایجاد جهان بینی مشترک بین افراد خانواده؛

راه های رسیدن ارکان خانواده به اهداف متعالی

1. توجه به اهداف ارزشمند؛

2. شناخت و ایفای حقوق متقابل؛

3. ترجیح منفعت زندگی

بر منافع شخصی؛

4. رعایت اقتصاد و اعتدال؛

5. تعادل در عواطف؛

6. هم گرایی و همدلی؛

7. مثبت گرایی؛

8. پرهیز از مردسالاری یا زن سالاری؛

9. اولویت فرزندان؛

10. عمل یک پارچه و صمیمی؛

11. واقع بینی؛

12. اعتلای سطح عشق و محبت؛

13. انتظارات متناسب از یکدیگر؛

14. تغافل و مدارا؛

15. عیب پوشی؛

16. پرهیز از امر کردن؛

17. مهار خشونت؛

18. زندگی بر خوش بینی بنا شود؛

19. خداباوری و اخلاص؛

20. همسان انگاری؛

21. مشارکت و مشورت در زندگی خانوادگی اصل است.

22. باید به اصل تفاوت های فردی معتقد بود.

23. پاسداری از حریم؛

توصیه های کاربردی به خانواده ها جهت کاهش مشکلات رفتاری فرزندان

والدین باید:

پرورش روحیه اجتماعی در فرزندان

تأثیر عوامل محیطی بر انسان

1. دوستان و هم سالان

2. انجمن ها و گروه ها

3. علما و دانشمندان

4. همسایگان

توصیه های کاربردی به متولیان امور اجتماعی جهت کاهش مشکلات رفتاری

توصیه های تربیتی و کاربردی امام علی (علیه السلام)

سخن آخر

از محبت خارها گل می شود

منابع و مآخذ

پیش گفتار

بسم الله الرحمن الرحیم

مقتدای راهمان علی علیه السلام است، همو که واژگان، تاب بزرگی روحش را ندارند. با کدامین واژه می توان به توصیف آفتاب نشست؟ آن گاه که از روی سینه عبدود برخاست، اخلاص معنا گرفت. چون به همراه همسر و فرزندانش افطار خود را سه شب پیاپی به مسکین و یتیم و اسیر

بخشید، خودخواهی ها رخت بربست و دگر خواهی معنا و مفهومی تازه یافت. آن شب که ضربه شمشیر ابن ملجم بر فرق نازنینش نشست، واژگان محبت و گذشت در برابرش، به زانو درآمد. او که عارفان و مجتهدان، پدر عرفان و پیشوای زاهدان می نامندش. همو که شجاعان و دلیران، او

را مظهر شجاعت و جوانمردی، عدل پیشگان و دادخواهان، او را سرمشق دادگستری، حکمرانان و کارگزاران، حکومتش را نمونه اعلای حکومت انسانی، فیلسوفان و اندیشمندان، او را در قله های حکمت و دانایی و مددکاران عالم، وی را نمونه دستگیری می دانند. به راستی، گفتار و کردار آن پیشوای سترگ مانند آب حیاتی از چشمه سار زلال هستی می جوشد و در جویبار اجتماع جاری می شود و روح تعالی می دمد. درخشش نور حق در جمال علی علیه السلام چنان تابناک است که دیده ها را توان تماشای آن نیست. علی علیه السلام اقیانوسی است که کرانه اش سراسر هستی را پوشانیده است. خورشید محبت علی علیه السلام روشنای دل های عاشقان و نورافشان پرده های زمان است.

اینک که کالبد زمان، با نام زیبای او جانی تازه یافته، در دریای مواج کرامت هایش غور می کنیم و در واژه هایی از فضل و تربیت بر می چینیم و آن را ره توشه راهمان می سازیم. آموزه های نورانی اش را پاس می داریم؛ زیرا پویا، شیوا، انسان ساز و حیات آفرین است. بر عجز و ضعف خویش معترفیم؛ چه از اقیانوس بیکران کلامش همان قدر می دانیم که آن ایستاده بر ساحل دریا از عمق و وسعت و عجایب دریا می داند، جز هیمنه ای از امواج، چیزی در گوش نداریم و جز به قدر وسعت دیدمان نمی بینیم. واپسین کلاممان این است:

ای علی! ای که زادگاهت بیت الله، زندگانی ات عبدالله، وجودت محو ذات الله، پیکارت فی سبیل الله، سخنانت نورالله، سیمایت تجسم صفات الله و سرانجامت فنای فی الله است! ما را از زلال هدایتت نصیب فرما، دل هایمان را از دریای کمالاتت سیراب و مشام جانمان را از بوی

خوش علوی، سرمست گردان، که در هر حال، پیوندمان با اهل بیت علیه السلام ناگسستنی است.

در اینجا لازم است از مرکز پژوهش های اسلامی صدا و سیما که زمینه انجام این تحقیق را فراهم آورده و نیز از همکاری مسئولان محترم بوستان کتاب قم که امکان انتشار این اثر را فراهم آوردند، سپاسگذاری نمایم. امید آن که تلاش ما مقبول طبع بلند شما تربیت یافتگان مکتب اهل بیت علیه السلام قرار گیرد که بی گمان پذیرشتان قبول حضرت حق را در پی خواهد داشت. در هر حال، پنجره دیدگانمان را به سوی رهنمودهای سودمندتان می گشاییم.

سید حسین اسحاقی

مقدمه

تربیت از ابتدایی ترین و اساسی ترین نیازهای زندگی بشری است. نه تنها تربیت لازمه جدایی ناپذیر زندگی است، بلکه انسان، تنها در پرتو تربیت صحیح می تواند موجودی هدفمند و اندیشه ورز بوده، به اهداف و آرمان های خود دست یازیده و قله رفیع سعادت را فتح کند. انسان مسلمان، برای پیمودن راه سعادت و بندگی، نیازمند الگوهای مطمئن در عرصه عمل است. تنها معصومین علیه السلام هستند که از گوهر عصمت و مصونیت برخوردار و از خطا و اشتباه به دورند. آنان بهترین و مطمئن ترین الگوهای تربیتی اند و ارائه دیدگاه هایشان، ضرورتی انکارناپذیر برای پویندگان عرصه تعلیم و تربیت است. در این میان، الگوی تربیتی امام علی علیه السلام جایگاه ویژه ای دارد. آشنا ساختن فرزندان با علوم اهل بیت علیه السلام، از جمله عناصر مهم تربیت دینی در فرهنگ شیعی و علوی است. باید بکوشیم تا فرزندانمان را با معارف غنی، متقن و روشنگر اهل بیت علیه السلام آشنا سازیم و آنان را با تعلیم معارف و

محاسن دانش ناب اهل بیت علیه السلام در حریم امن عقیده و عمل قرار دهیم و در برابر هجوم عقاید و اندیشه های ناپاک، سدی مستحکم ایجاد کنیم؛ همان گونه که حضرت علی علیه السلام می فرمایند:

به کودکان خود، آن مقدار از دانش ما را، که به حال آنان مفید است، تعلیم دهید تا اندیشه مخالفان و مرجئه، بر آنان غالب نشود. (1)

در سیره تربیتی معصومین علیه السلام تربیت، پیش از تولد آغاز می شود؛ بدین معنا که پدران و مادران موظفند زمینه هایی را فراهم آورند که فرزندانمان به اعمالی چون نماز که بارزترین و مهم ترین مصداق تربیت دینی است و تلاوت قرآن کریم که سرچشمه معارف الهی است و دعا و همه فضیلت ها و ارزش های دینی و اخلاقی دیگر در آنان ملکه شود.

ضرورت و اهمیت تربیت

توجه به تربیت، توجه به حیاتی ترین مقوله انسانی است. همه بسامان ها و نابسامانی ها، صلاح ها و فسادها و سعادت ها و شقاوت ها به نوع تربیت باز می گردد. تربیت از حیاتی ترین ابعاد زندگی انسان است و در پرتو آن، انسان به سعادت مطلوب نایل می شود. بزرگ مربی اسلام حضرت علی علیه السلام بارها و بارها در سخنان خود، به بیان این مهم پرداخته و آثار و نتایج مثبت تربیت فرزند و پی آمدهای منفی بی توجهی به آن را بیان کرده اند. امام علی علیه السلام به تربیت فرزند، فراتر از تأمین نیازهای جسمی و عاطفی آن نگریسته و آن را عطیه ای الهی شمرده اند که در پرتو تربیت سازنده به کمالات انسانی خواهد رسید. ایشان تربیت و ادب آموزی را میراثی بی مانند تلقی کرده اند. (2) علی علیه السلام ثمره و محصول

تربیت را پرورش فرزند ناصالح دانسته اند. ایشان فرزند صالح را نیکوترین یادگار، بلکه مساوی با همه یادگارهای باقی مانده از والدین معرفی (3) و از دیگر سو فرزند ناصالح را مایه نابودی شرف و بلند مرتبگی پدران، و پیشینیان آنان معرفی می کنند. (4) فرزند ناصالح نه تنها خویشتن خود را گم می کند و گوهر بندگی و انسانیت خویش را از دست می دهد بلکه گاهی ممکن است پدر صالح و شایسته را به انسانی ناصالح تبدیل کند. حضرت علی علیه السلام درباره زبیر می فرمایند:

پیوسته زبیر مردی از ما اهل بیت بود تا این که فرزند شوم و ناخلف او، عبدالله بزرگ شد (5) (و او را از ما جدا کرد) بنابراین، تربیت، بستر خوشبختی و بدبختی انسان ها و جوامع مختلف را فراهم می سازد. انسان به سبب تربیت درست، متخلق به اخلاق ربانی می شود و با تربیت نادرست، از سیر کمال باز مانده و به بیراهه می رود. البته انسان ها در پذیرش تربیت متفاوتند. حضرت علی علیه السلام می فرمایند:

الناس ثلاثه: فعالم ربانی و متعلم علی سبیل نجاه و همج رعاع اتباع کل ناعق یمیلون مع کل ریح لم یستضیوا بنور العلم و لم یلجؤا الی رکن وثیق؛ (6) مردم سه دسته اند:

دانایی که خداشناس است؛ آموزنده ای که در راه رستگاری کوشا است و فرومایگانی رونده به چپ و راست، که در هم آمیزند و پی هر بانگی را گیرند و با هر باد به سویی خیزند، نه از روشنی دانش فروغی یافتند و نه به سوی پناهگاهی استوار شتافتند.

انسان می تواند به سبب تربیت، به کمالات انسانی دست یابد یا به پایین ترین مراتب انسانی تنزل کند و از حقیقت

وجودی خویش بی بهره بماند. پرداختن به تربیت، در حقیقت، توجه به ضروری ترین امور انسان و جامعه انسانی است. امیر مؤمنان علیه السلام می فرمایند:

عدم الادب سبب کل شر؛ (7) فقدان ادب، سبب هر شر و بدی است.

پیشوایان معصوم علیه السلام مسئله تربیت و هدایت مردم را در رأس برنامه های خود قرار داده بودند. آنان در سخت ترین شرایط نیز به این مهم عنایت داشتند.نمونه به ارز این مسئله، در پاسخ حضرت علی علیه السلام به معترضانی که پس از باز پس گیری شریعه آب از سپاه معاویه و سپس آزاد گذاشتن آن برای استفاده لشگریان دشمن، خرده می گرفتند، مشهود است:

أما قولکم: أکل ذلک کراهیه الموت! فوالله ما أبالی؛ دخلت الی الموت أو خرج الموت الی. و أما قولکم شکا فی أهل الشام! فوالله ما دفعت الحرب یوما الا و أنا أطمع أن تلحق بی طائفه فتهتدی بی و تعشو الی ضوئی و ذلک أحب الی من أن أقتلها علی ضلالها و ان کانت تبوء باثامها؛ (8)

اما سخن شما که این همه تأمل و درنگ مرا حمل بر ترس و کشته شدن کرده اید! پس سوگند به خدا هیچ باکی ندارم از داخل شدن در مرگ (کشته شدن در میدان کارزار) یا این که ناگاه مرگ مرا دریابد. اما سخن شما که با مرا شک و تردیدی است. (و فرمان جنگیدن نمی دهم) ، پس سوگند به خدا یک روز جنگ کردن را به تأخیر نینداختم، مگر آن که می خواهم گروهی (از آنان) به من ملحق گردیده و هدایت شوند (دست از گمراهی کشیده به راه راست قدم نهند) و با چشم کم نور خود،

روشنی راه مرا ببینند و این تأمل و درنگ در کارزار، نزد من محبوب تر از این است که آن گمراهان را بکشم و اگر چه ایشان دست از ضلالت و گمراهی برندارند سرانجام کشته می شوند و در روز قیامت با گناهانشان (که مخالفت با امام و پیروی از دشمنان است) باز می گردند. حضرت علی علیه السلام گاهی در میدان های جنگ، علاوه بر تربیت گروهی، به تربیت فردی نیز مبادرت می ورزیدند. در این باره نقل شده است که در جنگ جمل، از بین لشکریان حضرت، فردی برخاست و عرض کرد:

آیا اعتقاد شما بر این است که خدا یکی است؟ اصحاب امیر مؤمنان علیه السلام از این سوء ال در آن شرایط حساس تعجب کردند و گفتند:

مگر نمی بینی امام در این جبهه با چه مسائلی مواجه است. حضرت علی علیه السلام فرمودند:

بگذارید جواب سوء ال خود را بگیرد و درباره خدای خود شناختی کسب کند؛ زیرا او همان را می خواهد که ما آن را دشمن خود (در جنگ) می خواهیم؛ یعنی هدف ما از جنگ، تربیت و بیداری مردم است و مبارزه و جنگ، اصالت ندارد و هدف نیست، سپس با کمال خون سردی در میدان جنگ، مسئله توحید و خداشناسی را برای او تشریح کردند تا وی کاملا قانع شد. (9)

تسریع در تربیت فرزندان

برای موجوداتی که در طریق تغییر، تحول، رشد و تکامل هستند معمولا موسم مناسبی وجود دارد که در آن زمان رشد آنان سریع تر صورت می گیرد. گل ها در موسم بهار می رویند، چشمه ها در زمستان جاری می شوند، ابرها در همین فصل بارور می گردند و درختان در گرمای تابستان به بار می نشینند و ثمر می دهند. تربیت

فرزند نیز موسم مناسب می طلب که زمان آن در کودکی، نوجوانی و عنفوان جوانی است؛ آن گاه که فرزند، قلبی آسمانی دارد و هواهای نفسانی و خواهش های غیرانسانی به سرزمین پاک و بی آلایش او رسوخ نکرده اند، هنوز پلیدی ها و زنگارها میهمان ناخواسته وجود نگشته و کشتزار دل او آماده پذیرش هر بذری است. علی علیه السلام به این مهم توجه نموده و در منشور تربیتی خویش فرموده اند:

فرزند دلبندم! چون سالیانی را پشت سر نهاده و به سستی در افتاده ام، بدین وصیت برای تو مبادرت کردم و خصلت هایی را در آن برشمردم پیش از آن که مرگ بشتابد و مرا دریابد و آنچه در اندیشه دارم به تو ناگفته ماند یا اندیشه ام هم چون تنم نقصان به هم رساند یا پیش از نصیحت من، پاره ای خواهش های نفسانی بر تو غالب گردد یا فریبندگی های دنیا تو را بفریبد و هم چون شتری گریزان و نافرمان باشی. به درستی که دل جوان هم چون زمین ناکشته است هر چه در آن افکنند بپذیرد. پس به ادب آموختنت پرداختم پیش از آن که دلت سخت شود و خردت هوایی دیگر گیرد. (10)

امام علیه السلام در قسمت دیگری از نامه می فرمایند:

چون به کار تو مانند پدری مهربان عنایت داشتم، بر ادب آموختنت همت گماشتم، چنان دیدم که این عنایت در عنفوان جوانی و در بهار زندگانی که نیتی پاک و نفسی صاف و بی آلایش داری، به کار رود. (11)

امروز که فرزندان ما در خطر تهاجم فرهنگی دشمنان قرار گرفته اند و با کمترین غفلت و بی توجهی، فرزندانمان به عناصری ناپاک و ناخلف تبدیل می شوند

بسیار ضروری است که خانواده به عنوان اولین و اساسی ترین نهاد تربیتی، تلاش مضاعفی را متحمل شود و هیچ گاه از توجه به وظیفه خطیر تربیت فرزند کوتاهی نکند؛ چه در آن صورت کسی جز خود را نتوان ملامت کرد.

بخش اول

تربیت و مسائل اساسی آن از دیدگاه امام علی علیه السلام

تعریف تربیت

واژه تربیت از ریشه ربو به معنای زیادت، فزونی، رشد و برآمدن گرفته شده است. (12) و در اصطلاح، به معنای فراهم کردن زمینه مناسب برای پرورش استعدادهای جسمانی، روحانی و هدایت آن ها در جهت مطلوب و جلوگیری از وقوع انحرافات و ناهنجاری ها است. البته تربیت، به معنای رسیدن به رشد، هدایت به حق و کمال، رسیدن به حد بلوغ و تشخیص تزکیه نفس و اخلاق و به معنای ادب کردن هم آمده است. کلمه ادب را در احادیث می توان تعبیری از تربیت یا حتی مترادف آن دانست. حضرت علی علیه السلام فرمودند:

ما نحل والد ولدا نحلا أفضل من أدب حسن؛ (13)

هیچ بخششی از جانب پدر به فرزند، برتر از ادب و تربیت نیکو نیست.

در خصوص فراهم نمودن زمینه مناسب برای پرورش، دل اشخاص، مانند زمین آماده ای است که استعداد رویش هر گیاهی در آن وجود دارد؛ بر این اساس، امیر مؤمنان علیه السلام در وصایای خود به امام حسن مجتبی علیه السلام می فرمایند:

انما قلب الحدث کالأرض الخالیه ما ألقی فیها من شیء قبلته مبادرتک بالأدب قبل أن یقسر قلبک و یشتغل لبک لتستقبل بجد رأیک من الأمر ما قد کفاک أهل التجارب بغیته و تجربته؛ (14)

همانا دل فرد جوان مانند زمین دست نخورده ای است که هنوز بذری در آن پاشیده نشده است و هر بذری که در آن افکنده شود به

خود می گیرد و آن را می رویاند. پس به ادب و تربیت تو، قبل از آن که دلت سخت شود و حقایق را نپذیرد و عقلت به امور دیگر مشغول گردد، اهتمام ورزیدم تا در سایه اندیشه و تفکر، به امور مربوط به خود اقدام کنی و از تجربه های مکرر و انجام آزمایش هایی که اهل تجربه انجام داده اند، معاف گردی.

انسان دارای استعدادهای نهفته ای است که با تربیت صحیح، مورد بهره برداری قرار می گیرد. به وسیله تربیت می توان تمامی استعدادهای جسمانی و روحانی و عقلانی و عاطفی را رشد داد. از آن گذشته، تربیت جنبه عملی هم دارد؛ یعنی انسان به هنگام تربیت، علم و آگاهی خود را به کار می گیرد و از دانسته های خود، استفاده کاربردی می نماید.

ویژگی های تربیت اسلامی

اسلام در تربیت، چهره ممتازی دارد و برخلاف نظام های متداول تربیتی که فاقد جهت متعالی و هدف الهی هستند، دارای زیربنای معنوی و جهان بینی خدایی است و جهان را از دایره تنگ ماده پرستی و طبیعت گرایی فراتر می برد و در آن آموزش و پرورش بر اساس متافیزیک و اعتقاد به اصول دین و پایه های انسانی شکل می گیرد. تربیت اسلامی زمینه هدایت، پویایی و شکوفایی عقلانی انسان را فراهم می سازد و به تربیت جسم، عقل و روان انسان می پردازد. شاخص های تربیت اسلامی را می توان به اختصار در محورهای زیر جست و جو کرد:

1. تزکیه و اصلاح خویش

اسلام، هر کسی را مسئول اعمال و رفتار خود می داند و بر این اساس، دستور اکید به خودسازی می دهد. هیچ کس مسئولیت اعمال و رفتار خود را نمی تواند برگردن دیگران بگذارد. اگر نیکی کند به خود او باز می گردد و اگر بدی

هم کند گریبان گیر شخص او خواهد بود. اسلام می خواهد، انسان قبل از این که دیگران را هدایت کند ابتدا به تزکیه و اصلاح خود پرداخته حرف و عملش یکی شود حضرت امیر علیه السلام می فرمایند:

لعن الله الامرین بالمعروف التارکین له و الناهین عن المنکر العاملین به؛ (15)

لعنت خدا بر آنان که به معروف فرمان دهند و خود آن را واگذارند و از منکر باز دارند و خود آن را به جا آورند.

حضرت بارها فرمودند:

هیچ سخنی نگفتم و هیچ دستوری به شما ندادم، مگر این که خود، قبل از شما به آن عمل نمودم.

2. هدایت و حفاظت از دیگران

هر مسلمانی وظیفه دارد دیگران را به سوی خدا دعوت کرده و آنان را با احکام اسلامی آشنا سازد و راه صحیح را به دیگران بنمایاند. خداوند کسانی را که به این رویه عمل می کنند ستوده و می فرماید:

و من أحسن قولا ممن دعا الی الله و عمل صالحا و قال اننی من المسلمین؛ (16)

چه کسی گفتارش بهتر است از آن کسی که دعوت به سوی خدا می کند و عمل صالح انجام می دهد و می گوید من از مسلمینم.

حضرت امیر علیه السلام می فرمایند:

و انهوا غیرکم عن المنکر و تناهوا عنه فانما أمرتم بالنهی بعد التناهی؛ (17)

نهی کنید دیگران را از ارتکاب منکر و خودتان هم دست بکشید؛ زیرا شما مأمور شده اید که نهی از منکر نمایید، پس از آن که خود، از منکر اجتناب کردید.

بنابراین، انسان نه تنها مسئول اعمال و رفتار خود است، بلکه باید در صورت امکان از دیگران نیز در برابر کجروی ها حفاظت نماید و آنان را با

ارشاد راهنمایی، امر به

معروف و نهی از منکر به راه راست بازگرداند. از پیامبر گرامی اسلام علیه السلام نقل شده است:

بدانید همه شما نگهبانید و همه در برابر کسانی که مأمور نگهبانی آن ها هستید مسئولید، امیر و رئیس حکومت اسلامی، نگهبان مردم است و در برابر ایشان مسئول است. زن نیز نگهبان خانواده، شوهر و فرزندان است و در برابر آنان مسئول، بدانید همه شما نگهبانید و در برابر کسانی که مأمور نگهبانی آنان هستید مسئولید. (18)

بنابراین انسان، مسئول اعمال دیگران مخصوصا خانواده خویش است. در همین زمینه حضرت علی علیه السلام می فرمایند:

علموا أنفسكم و أهل بيتكم الخير و أدبوهم؛ (19)

به خود و خانواده تان نیکی بیاموزید و آن ها را ادب کنید.

قرآن مجید هم در بیانی زیبا می فرماید:

ای کسانی که ایمان آورده اید! خود و خانواده خویش را از آتشی که هیزم آن انسان ها و سنگ ها است نگه دارید. (20)

3. ناظر دانستن خدا بر اعمال خویش

از دیگر ویژگی های تربیت اسلامی این است که مسلمان را به گونه ای تربیت می کند که عالم را محضر خدا و او را بر تمام امور شاهد و ناظر می داند. او این درس را از قرآن مجید و اولیای الهی (مفسران حقیقی قرآن) آموخته است، او می داند که والله شهید علی ما تعلمون (21) خداوند شاهد و گواه بر اعمال و رفتارتان است.

خداوند در همه جا، خود را همراه با ما می داند و می فرماید:

هو معكم أين ماكنتم والله بما تعلمون بصير؛ (22)

هر جا باشید خدا با شما است و خداوند به آنچه انجام می دهید بینا است. امام علی علیه السلام می فرمایند:

در هر حال، انسان باید خدای متعال را حاضر و

ناظر بر اعمال خود بداند:

فرحم الله امرأ راقب ربه و تنکب ذنبه، و کابر هواه، و کذب مناه امرءا زم نفسه من التقوی بزمام و ألجمها من خشیه ربها بلجام، فقادها الی الطاعه بزمامها، و قدعها عن المعصیه بلجامها، رافعا الی المعاد طرفه، متوقعا فی کل أوان حتفه دائم الفکر؛ (23)

خدا رحمت کند انسانی را که همیشه پروردگارش را در نظر داشته، از گناه کناره گیرد و با خواهش دل بجنگد و آرزوی دنیایی خود را تکذیب کند؛ آن انسانی که نفس سرکش خود را با تقوا و پرهیزگاری مهار کند و با لگام ترس از پروردگار خویش بر دهانش دهنه زند و مهارش را به سوی طاعت و فرمان برداری خدا کشاند و از نافرمانی و معصیت بازش دارد. آن بنده ای که دیده به روز معاد دوخته و هر آنی انتظار مرگ خود را دارد و پیوسته در تفکر و اندیشه به سر می برد.

4. مقدم بودن حیات اخروی بر حیات دنیوی

اسلام، دنیا را مقدمه نیک بختی آخرت می داند و بر بهره وری سالم از مواهب دنیا نیز تأکید دارد. در اسلام ترک دنیا و گوشه گیری و انزوا هم مردود است، اما اصل، زندگی اخروی است همان گونه که خداوند می فرماید:

و الاخره خیر و أبقی؛ (24)

در حالی که آخرت بهتر و پایدارتر است.

حضرت علی علیه السلام پس از نکوهش کسانی که تنها برای دنیا کار می کنند به طوری که از آخرت باز می مانند می فرمایند:

و عامل عمل فی الدنیا لما بعدها فجآءه الذی له من الدنیا بغیر عمل، فأحرز الخطین معا و ملک الدارین جمیعا، فأصبح وجیها عندالله، لا یسال الله حاجه فیمنعه؛

(25)

یکی در دنیا برای آخرت کار می کند و آنچه بر او (مقدر) است از دنیا می رسد، پس هر دو بهره را جمع نموده و هر دو سرا را به دست آورده است و نزد خدا با آبرو گشته و از او حاجتی نخواهد که روا نسازد. (زیرا آبرومندی او نزد خدا مستلزم روا شدن در خواست های او است).

5. جامعیت و شمول

در منطق تربیتی اسلام، همه ابعاد وجودی انسان محترم و ارزشمند است و سعی می کند هم به ابعاد وجودی او توجه نماید. هم به جسم و جانش و هم به عقل و روانش. تعالیم اسلام، همه جهات انسانی را شامل می شود، اجازه ضرر و زیان به ابدان نمی دهد و تلاش می کند تا هر مؤمن و مسلمانی در صیانت و به کارگیری عقل و منویات آن کوشا بوده و در تزکیه آن تلاش کند. قرآن مجید می فرماید:

قد أفلح من زکیها. اسلام همان گونه که عقل را میزان سنجش صواب از ناصواب معرفی می کند، قلب را نیز کانونی برای به ثمر رسیدن عواطف عالی انسانی می شمارد.

حضرت علی علیه السلام می فرماید:

کفاک من عقلک ما أوضح لک سبل غیک من رشدک؛ (26)

از خرد، تو را این بس است که راه گمراهی ات را از راه رستگاری ات نمایان می سازد.

اگر بر اساس تربیت اسلامی، عقل به درستی به کار گرفته شود، مفاسد و مصالح را می شناسد و راه سعادت و کمال را به انسان نشان می دهد؛ زیرا تفکر، عاقبت اندیشی و واقع نگری کار عقل است. عقل با تفکر صحیح می تواند واقعیات را کشف و سعادت و کمال واقعی انسان را تأمین کند، مبداء آفرینش جهان را بشناسد

و از دستورهایش پیروی کند، فضایل و مکارم اخلاق را بشناسد و خودسازی کند، رذایل اخلاقی را تشخیص دهد و از آن ها اجتناب کند.

حضرت درباره تربیت قلب فرموده است:

به رگی از (رگ های) این انسان، پاره گوشتی آویخته شده که آن شگفت ترین چیزی است که در او است و آن قلب است که برای آن اوصاف پسندیده و ناپسندیده ای است. اگر امید و آرزو به آن رو کند، طمع و آز خوارش می گرداند و اگر طمع در آن بجوشد، حرص تباهش سازد. اگر نومیدی به آن دست دهد، حسرت و اندوه او را می کشد. اگر غضب و تندخویی بران آن پیش آید، خشم به آن سخت گیرد. اگر رضا و خشنودی آن را همراه شود، خودداری (از ناپسندی ها) را فراموش کند. اگر ناگهان ترس او را فراگیرد، دوری جستن (از کار) مشغولش سازد و اگر ایمنی و آسودگی آن فزونی نگیرد، غفلت آن را می رباید. اگر به آن مصیبت و اندوه رخ دهد، بی تابی رسوایش کند. اگر مالی بیابد، توانگری او را یاغی گرداند اگر بی خبری آن را بیازارد، بلا و سختی گرفتارش کند. اگر گرسنگی بر آن سخت گیرد، ناتوانی از پایش در می آورد. اگر سیری آن بسیار گشته، از حد بگذرد، شکم پروری به رنجش می اندازد، پس هر کوتاهی از حد آن را زیان رساند و هر بیشی در حد، آن را تباه گرداند. (27) (بنابراین قلبی که اعتدال و میانه روی را از دست نداده و به حکمت رفتار کند، دارنده آن سود دنیا و آخرت خواهد برد.)

6. عبادت بودن تربیت اسلامی

در اسلام آن قدم هایی را که

انسان برای رشد و کمال خود و پرورش دیگران برمی دارد و در جهت رضای خداوند است، عبادت محسوب می شود. عبادت کردن، محدود به آن لحظات کوتاهی که انسان مشغول مراسم عبادی، از قبیل نماز گزاردن و دعا کردن است، نمی شود. عبادت، هنگامی ارزش خود را بروز می دهد که به صورت راه و رسم زندگی درآید. ارزش آن در مواقعی است که شیوه رفتار و کردار و تفکر و همه شئون زندگی فرد را فراگیرد. عبادت به معنای ایجاد پیوند بین قلب انسان و خدا است. اسلام فرد را چنان تربیت می کند که در همه حال با خدا مرتبط باشد. عبادت، وسیله ای برای اصلاح نفس و اصلاح زندگی است و تمام منافع و عواید آن نصیب خود انسان می شود و او را رستگار می سازد. در حقیقت، دستورات عبادی اسلام، هم در برگیرنده فواید شخصی است و هم دارای منافع اجتماعی. حضرت علی علیه السلام در خطبه معروف همام فرموده اند:

ان الله سبحانه خلق الخلق حین خلقهم غنیا عن طاعتهم؛ امنا عن معصیتهم؛ لأنه لا تضره معصیه من عصاه، و لا تنفعه طاعه من أطاعه؛ (28) همانا خداوند مخلوقات را آفرید و از اطاعت و عبادت آنان بی نیاز و از گناه و معصیت آنان ایمن است؛ زیرا معصیت افراد، ضرری به وی نمی زند و اطاعت آنان، برای او نفعی ندارد.

اگر انسان نیات خود را خالص گرداند و قصد قربت کند که در تلاش تربیتی برای خودسازی و دیگرسازی، رضای الهی را در نظر بگیرد، در همه حال مأجور خواهد بود.

7. هماهنگی با فطرت انسان

برنامه ها و اقدامات تربیت اسلامی بر فطرت آدمی استوار است و می کوشد تا

حجاب های فطرت را بزداید و آن را شکوفا سازد. تربیت فطری، متناسب با وجود آدمی و نیازهای او و در خور حقیقت انسانی است؛ تربیتی است که عشق به کمال مطلق و انزجار از نقص را جلوه می دهد. تربیتی که در خلاف جهت حقیقت جویی، زیبا دوستی، علم جویی، آزادی، رأفت گرایی، عدالت خواهی و حق گرایی گام بردارد؛ تربیتی است خلاف فطرت. رسالت تربیتی است همه انبیای الهی، تربیت فطری بوده است. حضرت علی علیه السلام در بیان هماهنگی تربیت اسلامی با فطرت می فرمایند:

و اصطفی سبحانه من ولده أنبیاء، أخذ علی الوحی میثاقهم، و علی تبلیغ الرساله أمانتهم، لما بدل أکثر خلقه عهد الله الیهم فجهلوا حقه، و اتخذوا الأنداد معه و اجتالتهم الشیاطین عن معرفته، و اقتطعهم عن عبادته، فبعث فیهم رسله و واتر الیهم أنبیاءه لیستاد و هم میثاق فطرته و یذکروهم منسی نعمته؛ (29)

خدای سبحان از فرزندان آدم علیه السلام پیامبرانی برگزید و به زبان وحی پیمان هر یک از ایشان را شنید که امانت او نگاه دارند و حکم خدا را به دیگران برسانند و این هنگامی بود که بیشتر آفریدگان از فطرت خویش بگردیدند و طومار عهد در نور دیدند. حق او را نشناختند و برابر او خدایانی ساختند. شیطان ها، آنان را از خداشناسی به گمراهی کشیدند و پیوندشان را با پرستش خدا بریدند. پس هر چند گاه پیامبرانی فرستاد و به وسیله آنان به بندگان هشدار داد تا حق میثاق فطرت بگزارند نعمت فراموش کرده را به یاد آورند.

برای شکوفا شدن فطرت و استعدادها محیط تربیتی لازم است و گرنه استعدادهای درونی انسانی در

جهت خیر و صلاح

رشد نمی یابد. اسلام برای تطابق روش تربیتی خود با فطرت انسان به همه جهات تربیتی و مراحل رشد آدمی توجه دارد و برای هر وضعیت و موقعیتی دستورهای تربیتی خاصی ارائه می دهد.

اهداف تربیت

در نظام تربیتی اسلام، بحث اهداف از کلیدی ترین مباحث است؛ زیرا بدون داشتن هدف و تعیین آن، امکان برنامه ریزی و ارزیابی فعالیت های تربیتی ناممکن است.بنابراین داشتن هدف های الهی بسی مهم و تعیین کننده است. جای سوء ال است که در نظام تربیتی هدف چیست؟ آیا هدف، صرفا تولید نسل و افزودن اعضای جامعه است؟ آیا هدف، تأمین نیازهای عاطفی و جسمی فرزندان است؟ آیا هدف، تربیت نیروی انسانی برای تداوم جامعه اسلامی و به انجام رسانیدن امور آن است؟ یا این که اهداف مهم تر و مقدس تری وجود دارد؟ و آنچه این مجموعه به دنبال آن است این که سرانجام، از دیدگاه بزرگ مربی انسانیت علی علیه السلام هدف از داشتن فرزند و تربیت آن چیست؟

با نگاهی به دیدگاه ها و سیره تربیتی آن حضرت، آشکار می شود که در نظام تربیتی اسلام، هدف نهایی، رسیدن فرزند به مقام اطاعت و عبودیت الهی است. هدف نهایی، تربیت انسانی است که مطیع پروردگار و تسلیم آستان او باشد. امام علی علیه السلام در ضمن حدیثی به طور غیرمستقیم هدف تربیتی را چه زیبا بیان نموده اند، آن جا که می فرمایند:

من از خداوند خویش طلب فرزندان زیبا چهره و نیکو قامت ننموده ام، بلکه از پروردگارم خواسته ام تا فرزندانم مطیع او باشند و از او بترسند تا این که وقتی با این صفات به آن ها نظر افکنم، مایه چشم روشنی من باشند. (30)

هدف،

نقطه ای است که انسان به طرف آن حرکت می کند. هدف، جهت زندگی و کوشش های انسان را روشن می سازد. با توجه به حقیقت انسان و کمال جویی او، باید این امکان را برای همه انسان ها فراهم آید تا بتوانند در مسیر تربیت حقیقی گام بردارند و استعدادهای خود را شکوفا سازند. با این وصف اهداف تربیت اسلامی عبارتند از:

1. پرورش ابعاد وجودی و شخصیتی انسان

هدف از تربیت اسلامی، انسان سازی است. انسان، از نظر اسلام دارای نقاط ضعف و قوت است از جمله این موارد اشاره های قرآنی است:

خلق الانسان ضعیفا؛

انسان، ضعیف آفریده شده، (31)

کلا ان الانسان لیطغی أن راه استغنی؛

وقتی انسان بی نیاز شود سرکشی می کند، (32)

کان الانسان کفورا؛

انسان ناسپاس است (33)

از سوی دیگر انسان دارای نقاط قوت بسیار است:

لقد خلقنا الانسان فی أحسن تقویم؛ (34)

ما انسان را به بهترین صورت آفریدیم.

بل الانسان علی نفسه بصیره؛ (35)

انسان بر نفس خود آگاه است

انسان می تواند با تربیت، نقاط ضعف خود را نیز به نقاط قوت تبدیل کند. پرورش ابعاد معنوی و اخلاقی شخصیت انسانی یک اصل است؛ زیرا هر کسی، توانایی دارد که در مسیر تعالی یا سقوط گام بردارد. اگر پرورش، تنها تأمین خصوصیات جسمانی باشد، انسان از پرورش صفات عالی

اخلاقی و معنوی باز می ماند. امام علی علیه السلام به تربیت بعد اخلاقی و معنوی توجه دارند و می فرمایند:

والله ما معاویه بأدهی منی و لکنه یغدر و یفجر، و لولا کراهیه الغدر لکنت من أدهی الناس، ولکن کل غدره فجره و کل فجره کفره و لکل غادر لوأ به یوم القیامه؛ (36)

سوگند به خدا که معاویه زیرک تر از من نیست. او

حیله گر است و گناه می کند. اگر حیله گری را ناپسند نمی دانستم، همه زیرکی های او را خنثی می کردم و زیرک ترین بودم، ولی هر مکر و حیله ای گناه و هر گناهی ناسپاسی است و هر حیله گری در روز قیامت دارای نشان و علامتی است که به وسیله آن شناخته می شود.

2. حرکت و سوق دادن انسان به سوی خدا

شعار اولیه اسلام؛ یعنی لا اله الا الله بیانگر هدف تربیتی این مکتب است که با اصل و هدف خلقت هماهنگ است؛ زیرا ألا الی الله تصیر الامور (37) آگاه باشید که بازگشت همه کارها به خدا است و انا لله و انا الیه راجعون (38) ما از خداییم و به سوی او باز می گردیم.

انسان به همان مقدار که از بندگی بت های درونی و بیرونی خارج می شود، به مراتبی از ربوبیت دست می یابد و با آزاد شدن از بندگی غیر خدا به انسانیت می رسد. امام علی علیه السلام در نامه تربیتی خود به امام مجتبی علیه السلام، به ایشان سفارش می کنند:

ولا تکن عبد غیرک و قد جعلک الله حرا؛ (39)

به نده دیگری مباش که خداوند آزادت آفریده است.

انبیا و اوصیای الهی در تلاش بودند تا انسان ها را از جهالت و ضلالت و اسارت برهانند و به هدایت و بصیرت و بندگی خدا برسانند. امیر مؤمنان علی علیه السلام درباره اهداف خود فرموده اند:

و لقد أحسنت جوارکم و أحطت بجهدی من ورائکم، و أعتقتکم من رتق الذل و حلق الضیم؛ (40)

با شما به نیکویی به سر بردم و به قدر طاقت از هر سو نگهبانی تان کردم و از بندهای خواری و یوغ زبونی آزادتان ساختم و

از زنجیرهای ستم بیداد رهایتان نمودم.

3. آگاه کردن انسان از پایگاه خویش در جهان و شکوفا کردن لطافت وجودی او

کار عمده تربیت اسلامی، آشنا ساختن انسان به ماهیت وجودی خویش و حرکت دادن وی بر مقتضای فطرت و سرشت او است. انسان وقتی خود را شناخت، مقدمه ای بر شناخت خداوند می شود. آن گاه زندگی او معنا می یابد و در جهت کمال خویش گام برمی دارد. حضرت علی علیه السلام می فرمایند:

أفضل المعرفه معرفه الانسان نفسه؛ (41)

برترین معرفت، شناخت آدمی از خویشتن است.

من عرف نفسه فقد عرف ربه؛ (42)

هر که خود را بشناسد، پروردگار خود را شناخته است.

بنابراین در تربیت، شناخت انسان جایگاهی بس ارزشمند دارد و چنانچه انسان به این مهم مبادرت نورزد از فهم مسائل دیگر نیز در می ماند؛ چنانچه مولای متقیان می فرمایند:

من جهل قدره، جهل کل قدر؛ (43)

هر که قدر خود نداند، هیچ قدری را نخواهد دانست.

انسان دارای گرانبهاترین گوهر وجود است و نباید آن را به خواری بکشاند، بلکه باید آن را بشناسد، به بار بنشاند و استعدادهای شگفت خود را در جهت کمال مطلق شکوفا سازد. نفس انسانی، جوهری الهی و نفحه ای ربانی است و هم چون آیینه ای است که صفات رحمانی در آن متجلی می شود و انسان واجد این حقیقت ملکوتی، می تواند با تربیت، خود را شکوفا کرده و والاترین جلوه حق شود.

4. آخرت گرایی و پرواپیشگی

انسان، قوس صعودی را در تربیت طی می کند و باید این قوس را در جهت حقیقت ملکوتی خود بپیماید. حضرت علی علیه السلام در نامه تربیتی خود به فرزندش امام مجتبی علیه السلام می نویسند:

و اعلم أنک انما خلقت للاخره لا للدنیا؛ (44)

بدان که تو برای آن جهان آفریده شده ای نه برای این جهان.

این جهان مدرسه تربیت انسان است و باید به سوی آخرت گام بردارد. حضرت علی علیه السلام همگان را بدین مقصد فراخوانده و فرموده اند:

فکونوا من أبناء الاخره ولا تکونوا من أبنا الدنیا فان کل ولد سیلحق بأمه یوم القیامه؛ (45)

از فرزندان آخرت باشید و از فرزندان دنیا مباشید که روز رستاخیز هر فرزند به مادر خود می پیوندد.

انسان، تنها برای امور مادی تلاش نمی کند و یگانه محرک او حوایج مادی زندگی نیست. او برای هدف ها و آرمان های بسیار عالی می جنبد. انسان، دارای روح قدسی است که میل به تعالی، صعود و پرواز دارد و بالا رفتن او تا ملکوت قابل تصور است. آنچه که انسان ها را به کمال مطلوبشان می رساند در سایه پرهیزگاری است. پیشوای پرهیزگاران در ضمن خطبه ای می فرمایند:

و أوصاکم بالتقوی و جعلها منتهی رضاه و حاجته من خلقه؛ (46)

خداوند به پرهیزگاری سفارشتان کرده و آن را نهایت خشنودی خواست خود از بندگان قرار داده است.

أوصیکم عباد الله بتقوی الله و طاعته؛ فانها النجاه غدا و المنجاه أبدا؛ (47)

بندگان خدا! شما را به تقوای الهی و فرمان برداری او سفارش می کنم که نجات فردا در آن است و مایه رهایی جاودان است.

آنان که به این توشه تربیتی دست یابند، درهای وصول به مقاصد تربیت حقیقی به رویشان گشوده شود. امام علی علیه السلام در وصفشان می فرمایند:

پرهیزگاران در این جهان اهل فضیلتند، گفتارشان صواب است و میانه روی شعارشان. در رفتار و گفتار فروتنند، دیده هایشان را از آنچه خدا بر آنان حرام کرده، پوشیده و گوش هایشان را به دانشی که

آنان را سودمند است به کار گرفته اند. در سختی چنان به سر می برند که گویی به آسایش قرار دارند و اگر نه این است که زندگی شان را مدتی است که باید بگذرانند، جان هایشان یک چشم به هم زدن در کالبد نمی ماند، از شوق رسیدن به پاداش - آن جهان - یا از بیم ماندن و گناه کردن - در این جهان - خداوند در اندیشه آنان بزرگ است، پس هر چه جز او است در دیده هایشان خرد نمود، بهشت برای آنان چنان است که گویی آن را دیده اند و در آسایش آن به سر می برند و دوزخ چنان که آن را دیده اند و در عذابش قرار دارند دل هایشان اندوهگین است و مردم از گزندشان ایمن. تن هایشان نزار است و نیازهایشان اندک و به جان و تن پارسایند. (48)

بنابراین پروا پیشگی، کلید همه نیک بختی ها است، انسان را وامی دارد تا در همه امور به عدالت سیر کند و زمینه کمالات انسان را فراهم می آورد و موجب نجات انسان می شود. بدین رو، تقوا بهترین ذخیره رستاخیز است.

اصول تربیت

اگر تربیت بر اصول زیر، پایه گذاری شود، نتیجه آن مطلوب تر و سریع تر عاید می شود. به کارگیری اصول زیر به هنگام تربیت، زمینه پذیرش بهتر متربی را فراهم می سازد و انسان سریع تر به اهداف مورد نظر دست می یابد. این اصول، در حقیقت، پیش نیاز به کارگیری روش هایی است که در بخش آتی می آید. چنانچه هر روش تربیتی، بر پایه این اصول استوار نگردد، نتیجه بخش نخواهد بود.

اصل اعتدال

رفتارها و عملکردهای تربیتی، در صورتی به ما کمک می رساند که تابع اعتدال باشد. تربیت خردمندانه، تربیتی است که مبتنی بر حفظ اعتدال و پرهیز از افراط و تفریط در همه امور باشد. چنانچه حضرت می فرمایند:

لاترى الجاهل الا مفرطا أو مفرطا؛ (49)

نادان را نبینی جز این که کاری را از اندازه فراتر کشاند و یا بدان جا که باید نرساند.

البته در تربیت اندازه شناختن، امری دشوار است و جز با خردورزی در تربیت، نمی توان اندازه ها را دریافت. بهترین نظام تربیتی، نظامی است معتدل که در آن نه امید بیش از اندازه و نه بیم بیش از اندازه حاکم باشد. چنان که حضرت علی علیه السلام می فرمایند:

خیر الأعمال اعتدال الرجاء و الخوف؛ (50)

بهترین کارها، اعتدال امید و بیم است.

در این که راه اعتدال ستوده است، جای هیچ شک و شبهه ای نیست. حضرت می فرمایند:

من أخذ القصد حمدوا الئه طرقه و بشروه بالنجاه، و من أخذ یمینا و شمالا ذموا الئه الطریق و حذروه من الهلکه؛ (51)

آن که راه میانه را پیش گیرد، ستایشش کنند و به نجات مژده اش دهند. آن که راه راست یا چپ را پیش گیرد، روش وی را زشت شمارند و از تباهی بر

حذرش دارند.

سیرت و سنت ائمه اطهار علیه السلام بر اعتدال بود چنان که امام علی علیه السلام درباره این راه و رسم می فرمایند:

طریقتنا القصد؛ (52)

راه و روش ما، میانه روی است.

اصل تدرج و تمکن

اختلاف استعدادها، ظرفیت ها، روحیه ها، خواست ها و سلیقه ها، معلول اختلاف طبایع و تأثیرات گوناگون محیطی، جغرافیایی، فرهنگی، اعتقادی، اقتصادی و اجتماعی است، بنابراین هر حرکت تربیتی باید با توجه به این اختلاف استعدادها و نیازها به صورت تدریجی و مرحله به مرحله بر اساس توانایی ها صورت بپذیرد. حضرت امیر علیه السلام در عهدنامه مالک اشتر چنین آموزش داده اند:

ایاک و العجله بالأمور قبل أوانها، أو التساقط فیها عند امکانها، أو اللجاجه فیها اذا تنکرت أو الوهن عنها اذا ستوضحت، فضع کل أمر موضعه و أوقع کل عمل موقعه؛ (53)

بپرهیز از شتابزدگی در کارهایی که وقت انجام دادنشان نرسیده است و از اهمالگری در کارهایی که وقت انجام دادنشان فرارسیده است و از لجاجت کردن در اموری که مبهم است و از سستی نمودن در کارها، آن هنگام که راه عمل روشن شده است، پس هر دو چیز رادر جای آن بدار و هر کاری را به هنگام آن بگزار.

اگر در تربیت نیازها، خواست ها و ظرفیت ها را در نظر نگیریم و زمان مناسب برای هر عمل تربیتی مورد توجه قرار نگیرد، بی گمان برنامه ها و اقدامات تربیتی نتیجه ای جز تباهی در پی نخواهند داشت.

اصل تسهیل

منظور این است که اقدامات تربیتی باید اموری آسان و میسر باشد و از متربی تکالیف سخت و طاقت فرسا نخواهیم و خواسته های ما طوری

باشد که متربی آن را با میل و رغبت انجام دهد. آنان که با سماحت عمل می کنند بیشترین نتیجه را می گیرند. چنان که حضرت علی علیه السلام می فرمایند:

أسمحكم أربحكم؛ (54)

سودمندترین شما با سماحت ترین شما است.

این گونه نگرش، برای متربی قابل دریافت است در اشاره ای لطیف از

حضرت امیر علیه السلام آمده است:

عود نفسک السماح، و تجنب الالحاح یلزمک الصلاح؛ (55)

خود را به سماجت عادت ده و از سخت گیری دوری کن تا درستی و بسامانی ملازمت شود.

حضرت علی علیه السلام خود بر این عمل تربیتی پای می فشردند و در هدایت انسان ها از آن بهره می گرفتند و می فرمودند:

ان الله سبحانه و تعالی، یحب السهل النفس، السمح الخلیفه القریب الأمر؛ (56)

همانا خدای - پاک و بلند مرتبه - شخص ملایم طبع، آسان گیر و گشاده دست را دوست دارد.

فطرت آدمی از خشونت و سخت گیری بیزار است و هیچ چیز چون سهولت و ملایمت در تربیت کارساز نیست. حضرت در نامه ای به حارث همدانی نوشته اند:

و اکظم الغیظ، و تجاوز عند المقدره، و احلم عند الغضب، و اصفح مع الدوله تکن لک العاقبه؛ (57)

خشم خود را فرو بر و به وقت توانایی، در گذر و گاه خشم، در بردباری بکوش و به هنگام قدرت، چشم پوشی کن تا عاقبت از آن تو باشد.

اصل تربیت عقلانی

رسالت پیام آوران الهی در جهت شکوفایی استعدادها و تربیت عقلانی بوده است، آن ها سعی داشته اند عقل ها را بالنده و انسان ها را به حکمت آراسته سازند. در این تربیت، قوای آدمی تسلیم خرد شده و به واسطه عقل اداره می شود. عقل، محور امور قرار می گیرد و هوا و هوس از انسان رخت برمی بندد. حضرت علی علیه السلام در ستایش این شیوه می فرمایند:

ضادوا الهوی بالعقل؛ (58)

با عقل، هوا را مخالفت کنید.

استرشد العقل، و خالف الهوی تنجع؛ (59)

راه راست را از عقل بخواه و با هوا مخالفت نما تا کامیاب شوی.

کفاک من عقلک ما أوضح لک سبل

غیک من رشدک؛ (60)

از خرد تو را این باید که راه گمراهی ات را از راه رستگاری ات آشکار می نماید. انسان با تربیت عقلانی، قدرت تمییز و تشخیص بین حق و باطل و قدرت نقادی می یابد. انسانی که از موهبت عقل بی بهره است، تنها در مورد انسان است. چنانچه حضرت علی علیه السلام می فرمایند:

الانسان بعقله؛ (61)

انسان به عقلش است.

و نیز فرموده اند:

الانسان عقل و صوره، فمن أخطأه العقل و لزمته الصوره لم یکن کاملا، و کان بمنزله من لا روح فیه؛ (62)

انسان عقل است و صورت، پس هر که عقل از او روی گردان شود و صورت آدمی با او بماند کامل نیست و هم چون کسی است که روح ندارد.

اصل تفکر

انسان موجودی است متفکر و با به کار گرفتن اندیشه، از سود و زیان کارها آگاه شده و در راه سعادت یا شقاوت سیر می کند. تفکر درست، کلید هدایت آدمی و وسیله کسب علوم و معارف است. در اسلام برای تفکر ارزش والایی در نظر گرفته اند. امام علی علیه السلام فکرکردن را کلید پر خیر و برکتی می دانند و هیچ دانشی را هم سنگ با تفکر نمی دانند. ایشان می فرمایند:

لاعلم کالتفکر؛ (63)

هیچ دانشی همسان تفکر نیست.

الفکر رشد؛ (64)

اندیشیدن مایه رشد است.

ألفکر یهدی الی الرشاد؛ (65)

اندیشیدن، به راه راست رهنمون می کند.

این نظام آموزشی باید به گونه ای سازماندهی شود که افراد، اهل اندیشه صحیح باشند و با تفکر منطقی خو بگیرند. حضرت امیر علیه السلام در وصیتی به امام حسین علیه السلام می فرمایند:

أی بنی ! الفکره تورث نورا، و الغفله ظلمه؛ (66)

پسرم ! اندیشیدن نور پدید می آورد و غفلت ورزیدن ظلمت.

انسان با

اندیشیدن به خداوند، انسان، جهان و تاریخ، حقایق امور را در می یابد و بستر کمال خویش را مهیا می سازد و مشمول رحمت الهی می شود. امیر مؤمنان در ضمن خطبه ای می فرمایند:

رحم الله امرء اتفکر فاعتبر؛ و اعتبر فأبصر؛ (67)

خدا رحمت کند انسانی را که بیندیشد و پند گیرد و پند گیرد و بپذیرد.

تفکر در حق و اسما و صفات حق، والاترین عرصه تفکر و بهترین سلوک است. حضرت نیز بدان سفارش می فرمایند:

اعرفوا الله بالله؛ (68)

خدا را با خدا بشناسید.

امام خمینی (ره) درباره اهمیت چنین تفکری می فرمایند:

اول تفکر در حق و اسما و صفات و کمالات او است و نتیجه آن علم به وجود حق و انواع تجلیات است و از آن، علم به اعیان و مظاهر رخ می دهد و این افضل مراتب فکر و اعلا مرتبه علوم و اتفن مراتب برهان است؛ زیرا که از نظر به ذات علت و تفکر در سبب مطلق، علم به او و مسببات و معلومات پیدا می شود از این جهت آن را برهان صدیقین می گویند. (69)

تفکر در خداشناسی، والاترین عرصه تفکر است، پس از آن انسان باید در خویشتن خویش نیکو به نظاره نشیند. حضرت به این امر نیز توجه داده و فرموده اند:

هلک امرؤ لم یعرف قدره؛ (70)

کسی که ارزش خود را نشناخت، تباه گشت.

جهان شناسی نیز عرصه ای نیکو برای تفکر است. حضرت مکرر به تفکر در این زمینه سفارش نموده اند:

پس بنگر در آفتاب، ماه، درخت، گیاه، آب، سنگ و شب و روز رنگارنگ و روان گشتن این دریاها و فراوانی این کوه ها و درازی ستیغ های کوه و

گونه گونی لغت ها و زبان های مردم انبوه. پس

وای بر آن که تقدیر کننده را نپذیرد و تدبیر کننده را ناآشنا گیرد! پنداشته اند هم چون گیاهانند که آنان را کارنده ای نبست و اختلاف صورت هایشان را سازنده ای! ؟ در آنچه ادعا کردند حجتی نیاوردند آیا هیچ بنایی بی سازنده است یا جنایتی بی خیانت کننده است؟

از دیگر موارد تفکر، دقت در تحولات تاریخی است، دقت در دلایل انحطاط و سقوط پیشینیان بستر نیکویی برای پندآموزی است. حضرت می فرمایند:

اما بعد بی گمان خداوند زورمداران روزگاران را تا در فراخنای رفاه مهلتشان نداده، هرگز در همشان نکوبیده است. چنان که استخوان های شکسته هیچ امتی را پیش از گذراندن دوران سختی و فشار ترمیم نکرده است. آری در حوادثی که در مقایسه با سختی های آینده و رخدادهای عظیم گذشته شما، ناچیز است نیز مایه های عبرت فراوانی است، اما دریغ که نه هر صاحب قلبی، دانا است و نه هر صاحب گوشی، شنوا است و نه هر چشم دارنده ای بینا است. (71)

بدین ترتیب، حضرت تاکید زیادی بر تفکر در عرصه های مختلف دارد تا انسان با شکوفایی استعدادها به سوی کمال مطلق گام بردارد.

اصل تدبر

تربیت درست، در پی آن است که انسان، از حالت ظاهربینی خارج شده و اهل تدبر و عاقبت اندیشی شود. انسان به دور از تدبر، پیوسته در معرض تباهی است چنانچه حضرت علی علیه السلام فرموده اند:

ألا و ان من تورط فی الامور من غیر نظر فی العواقب فقد تعرض لمفد حات النوائب؛ (72)

بدانید، به درستی هر که بدون نگریستن در پایان امور، بدان ها وارد شود، بی گمان خود را در معرض مصیبت های گران قرار داده است.

انسان مؤمن نباید قشرگرا و ظاهراندیش

باشد. حضرت درباره اهل ایمان می فرمایند:

المومنون هم الذین عرفوا ما أمامهم؛ (73)

مؤمنان آنانند که آنچه را در پیش روی دارند، بشناسند.

تدبر در امور، آدمی را از لغزش ها و انحراف ها باز می دارد و نقشی نیکو در بازدارندگی دارد، به بیان حضرت علی علیه السلام:

تفکر قبل أن تعزم، و تدبر قبل أن تهجم؛ (74)

پیش از آنکه تصمیم بگیری، فکر کن و پیش از آن که وارد شوی، تدبر کن. حضرت در توصیه ای که به فرزندشان محمد حنفیه دارد در فلسفه تدبر قبل از انجام کار می فرمایند:

التدبیر قبل العمل یومنک من الندم؛ (75)

چاره اندیشی پیش از دست زدن به کار، تو را از پشیمانی ایمن خواهد گردانید.

بنابراین، بهترین ثمره تدبر، راهیابی و نجات از تباهی است و تدبر در تربیت جایگاهی اساسی دارد. دریافت درست از دین و رسیدن به لب آن، چنان مهم است که بدون آن دین داری دشوار می نماید و به وسیله تدبیر می توان از قشرها گذشت و به کنه و حقایق اشیا پی برد و پایه های دین داری را استوار نمود.

اصل کرامت

کرامت نیز در تربیت نقش اساسی دارد و انسان ها را در بیکران کمالات انسانی به پرواز در می آورد. رعایت اصل کرامت، بستر ربانی شدن انسان ها را فراهم می آورد. چنانچه حضرت در توصیه تربیتی خویش به فرزندش امام مجتبی علیه السلام می فرمایند:

و أکرم نفسک عن کل دنیه و ان ساقتک الی الرغائب؛ فانک لن تعتاض بما تبذل من نفسک عوضا و لا تکن عبد غیرک و قد جعلک الله حرا؛ (76)

بزرگوارتر از آن باش که به پستی تن دهی، هر چند که تو را به مقصود برساند؛ زیرا نمی توانی در

برابر آنچه از شخصیت در این راه از دست می دهی، جایگزینی به دست آوری و به نده دیگری مباش در حالی که خدایت آزاد آفریده است.

شخص کریم، به دنبال کسب معرفت و عمل صالح است و از اعمال ناپسند به دور. در بستر کرامت، دنیا در نزد کریم کوچک و بی ارزش می شود و از پستی های آن آزاد شده و به پاکی و پاکدامنی می رسد. به بیان حضرت علی علیه السلام: من کرمت نفسه صغرت الدنیا فی عینه؛ (77)

هر که کرامت نفس داشته باشد، دنیا در چشمش کوچک است.

وقتی اساس تربیت بر کرامت قرار گیرد، آفریدگار در اندیشه انسان بزرگ می شود و هر چیز جز ذات اقدس الهی در دیده اش خرد می نماید.

اصل عزت

عزت حالتی است در انسان که نمی گذارد مغلوب کسی شود و شکست بخورد. عزیز، کسی است که راه بندگی می پیماید و خدای را بزرگ و عزیز می شمارد. در برابر هر چیز غیر خدا، نه می گوید. عزت جویی و راهی نیکو در تربیت است. زندگی حقیقی، زیستن با ارجمندی است. عزت و سیادت از چنان جایگاهی در زندگی برخوردار است که بدون آن، معنا و مفهومی ندارد. در کلاس تربیتی امام علی علیه السلام زندگی با سربلندی، حیات و زندگی در خواری، ممات است. آن حضرت می فرمایند:

المنیه و لا الدنیه و التقلل و لا التوسل؛ (78)

مرگ آری، اما تن به پستی هرگز، قناعت به کم آری، اما دست نیاز به سوی دیگران دراز کردن هرگز.

حضرت امیر علیه السلام راه دست یابی به عزت را در اتصال به دریای بی کران اطاعت خداوندی می بینند و می فرمایند:

اذا طلبت العز فاطلبه بالطاعه؛ (79)

هرگاه خواهان

عزت شدی، آن را در طاعت و فرمان برداری خدای بجوی. هر چه آدمی بر خواهش های نفسانی غلبه کند و راه پروا پیشگی برگزیند، عزیزتر و سربلندتر می شود. به فرمایش حضرت علی علیه السلام:

من یغلب هواه یعز؛ (80)

هر که بر خواهش نفس خود چیره شود، عزت یابد.

از سوی دیگر، قناعت و دوری از فزون خواهی، آدمی را به عزت سوق می دهد. در حقیقت، هر گاه درخت قناعت در وجود آدمی سرمی زند، عزت به بار می نشیند. حضرت می فرمایند:

القناعه تؤدی الی العز؛ (81)

قناعت تو را به سوی عزت می کشاند.

پس عزت در مکتب تربیتی و سیره حضرت علی علیه السلام جایگاه ارزشمندی دارد و در سایه آن، انسانی آزاد، با صلابت. قانع و سازش ناپذیر تربیت می شود. در این حال، دست و دلش برای آنچه بی اعتبار است نمی لرزد و از غیر خدا نمی ترسد و در برابر غیر او کرنش نمی کند. حضرت می فرمایند:

المؤمن دابه زهادته، و همه دیانته، و عزه قناعته، و جده لاخرته. قد کثرت حسناته، و علت درجاته، شارف خلاصه و نجاته؛ (82)

راه و رسم مؤمن زهد، همت او دین داری و عزت او قناعت او است. کوشش او برای آخرت است و خوبی های او بسیار و درجات او والا است. او مشرف بر جایگاه رستگاری و رهایی است.

آسیب شناسی تربیت

از اساسی ترین شناخت ها، شناسایی آسیب ها و عوامل رخوت آور، رکود زا و مانع آفرین است. در اولین گام باید موانع تربیتی را شناخت. از این رو باید دانست که مانع اصلی رسیدن آدمی به کمالات انسانی، ارزش های الهی و پاداش اخروی، دنیاگرایی است. حضرت امیر علیه السلام در این باره می فرمایند:

ان الدنيا

و الاخره عدوان متفاوتان، و سبیلان مختلفان فمن أحب الدنیا و تولاها أبغض الاخره و عاداها، و هما بمنزله المشرق و المغرب، و ماش بینهما کلما قرب من واحد بعد من الاخر؛ (83)

همانا دنیا و آخرت دو دشمنند نافراهم و دو راهند مخالف هم. آن که دنیا را دوست داشت و مهر آن را در دل کاشت، آخرت را نپسندید و دشمن انگاشت. دنیا و آخرت چون خاور و باخترند، آن که میان آن دو رود، چون به یکی نزدیک شود، از دیگری دور شود.

امام علی (علیه السلام) که والاترین نمونه تربیت است، دنیای نکوهیده را ترک کرده بود و جلوه گری ها و فریبکاری های دنیا در او بی تأثیر بود؛ زیرا تا انسان از دام پست رها نشود و خود را پاک نسازد، درهای اتصاف به صفات پسندیده بر او گشوده نمی شود. پیشوای آزادگان درباره ترک مانع اصلی تربیت می فرمایند:

یا دنیا، یا دنیا، الیک عنی أبی تعرضت أم الی تشوقت؟ لا حان حنیک، هیهات غری غیری لا حاجه لی فیک، قد طلقتک ثلاثا لا رجعه فیها؛ (84)

ای دنیا ! ای دنیا ! از من دور شو ! با خودنمایی فرا راهم آمده ای؟ یا شیفته ام شده ای؟ هرگز آن زمان که تو در دل من جای گیری فرا نخواهد رسید هرگز! دور شو! دیگری را فریب ده ! مرا با تو نیازی نیست. تو را سه طلاقه کرده ام که بازگشتی در آن نیست.

حضرت، راه تربیت درست را بریدن از تعلقات و وابستگی های دنیا می دانند و به دیگران نیز توصیه می کنند که:

عبادالله أوصیکم بالرفض لهذه الدنیا التارکه لکم و ان لم تحبوا اترکها؛ (85)

بندگان خدا !

شما را سفارش می کنم این دنیا را که وانهنده شما است، واگذارید هر چند وا نهادن آن را دوست نمی دارید.

امام خمینی (ره) درباره سیر به سوی آخرت و کسب کمالات می فرمایند:

تا انسان به آمال خودش پشت نکند، به دنیا پشت نکند، جلو نمی رود. دنیا که همان آمال آدم است. دنیای هر کس، همان آمال او است. (86)

البته دنیا هم بر دو نوع است؛ یکی ممدوح و دیگری مذموم. حضرت علی (علیه السلام) در یکی از خطبه های خود (پس از این که شنید یک نفر دنیا را ذم می کند) فرمودند:

ان الدنیا دار صدق لمن صدقها، و دار عافیه لمن عنها، و دار غنی لمن تزود منها، و دار موعظه لمن اتعظ بها، مسجد أحباء الله و مصلی ملائکه الله، و مهبط وحی الله، و متجر أولیاء الله، اکتسبوا فیها الرحمه، و وبحوا فیها الجنه؛ (87)

دنیا، خانه راستی است برای کسی که آن را راستگو انگاشت و خانه تندرستی است برای آن که شناخت و باورش داشت و خانه بی نیازی است برای کسی که از آن توشه اندوخت و خانه پند است برای آن که از آن پند آموخت. مسجد محبان خدا است و نمازگاه فرشتگان او و محل فرود وحی خدا و تجارت های دوستان او.

بنابراین، دنیای نکوهیده، سدی سخت در برابر انسان است، اما دنیای ممدوح، منزلی نیکو برای کسب توشه و تقوا محسوب می شود، پس باید از دنیا دریافتی درست داشت. نوع بینش انسان به زندگی باید تغییر کند تا به درکی درست از عالم دست یابد و بر اساس آن برنامه ریزی و حرکت کند. آن که به دنیای مذموم پشت

کند و زندگی این جهان را گذرگاهی برای کسب کمالات بداند، بهترین زمینه شکوفایی استعدادها را فراهم می کند.

آسیب های فردی

انسان برای پیمودن نردبان قرب باید تلاش کند و بخواهد تا از هدایت الهی و راهنمایی هدایت گران بهره مند شود، که تربیت جز با میل، انگیزه و خواست فرد تحقق پیدا نمی کند. هنر تربیت کردن، هنر هموار نمودن و همسو کردن متربی و مربی بر اساس میل، انگیزه و خواست متربی است، شیوه زور، تهدید و فشار هیچ ارزشی ندارد و از موانع تربیت شمرده می شود. نمی توان با اجبار و فشار دیگران را به سوی هدایت رهنمون ساخت؛ زیرا مادامی که فرد انگیزه، میل و رغبت نیابد، تربیت فطری در او محقق نمی شود. حضرت امیر (علیه السلام) بر این حقیقت تربیتی تأکید داشتند و در دوران حکومت خویش، حتی در سخت ترین اوضاع و احوال سیاسی، مردم را با زور و فشار به مسیر تربیت نکشاندند. خطاب به مردم می فرمودند:

و لیس لی أن أحملکم علی ما تکرهون؛

مرا نرسد که شما را به چیزی وادارم که ناخوش می انگارید.

پیشوای موحدان معتقد بود که مردم باید خود بخواهند تا در مسیر تربیت گام نهند و گرنه نتیجه ای حاصل نخواهد شد. آن حضرت در نامه ای به قرظه بن کعب انصاری از استان داران و کارگزاران خود فرمودند:

و لست أری أن أجیر أحدا علی عمل یکرهه؛ (88)

من این را صحیح نمی دانم که کسی را مجبور به کاری کنم که از آن کراهت دارد.

اگر انسان به خود و ارزش های خود توجه کند استعدادهای خود را پرورش می دهد و سعی می کند تا از حصارهای نفس آزاد شود و بر گرایش های پست

غلبه کند. انسان باید خود، راه شکوفایی خویش را هموار سازد و تا بند طمع ها را نگشاید و خود را از پلشتی ها دور نسازد، به خود شکوفایی حقیقی راه نمی یابد. البته برای این که انسان سریع به خود شکوفایی برسد باید اولا، موانع تربیتی کنار زده شود و ثانیا در مسیر راهوار سقوط موانعی ایجاد شود.

آسیب های اجتماعی

تربیت امری صرفا فردی نیست و به شدت به امور دیگر وابسته است. روابط اجتماعی، فرهنگ حاکم بر یک جامعه، ارزش ها، عادات، آداب و سنن اجتماعی، باورها و رفتارهای اجتماعی نقش مانع یا مقتضی را در تربیت انسانها دارد. هر چه این امور متعالی باشند، را تربیت هموارتر و گرنه رهپویی به سمت اهداف والای انسانی کندتر خواهد شد. این مسئله چنان مهم است که مورد توجه حضرت علی (علیه السلام) قرار گرفته و در نامه ای به حارث همدانی او را از سکونت در محیطهای نامناسب بر حذر داشته اند:

و اسکن الامصار العظام؛ فانها جماع المسلمین، و احذر منازل الغفله و الجفاء و قله الاعوان علی طاعه الله؛ (89)

در شهرهای بزرگ سکونت کن که جایگاه فراهم آمدن مسلمانان است و بپرهیز از جاهایی که در آن (از یاد خدا) غافلند و آن جا که به یکدیگر ستم می رانند و بر طاعت خدا یاوران کمتری یافت می شود.

در این فرمایش حضرت، اهمیت موانع اجتماعی در تربیت آدمی به خوبی مشخص شده است و نشان می دهد که روابط و مناسبات اجتماعی تعالی انسان را کند یا تند می کند. بدون فراهم شدن تحولات اجتماعی، انتظار تحولات تربیتی مطلوب، انتظاری عبث خواهد بود.

از سوی دیگر، فرهنگ یک جامعه، از امور مهم در ساختار تربیت

انسانها است. در جامعه ای که فرهنگی منحط و روابط اجتماعی پست حاکم است و ارزش ها، ضد ارزش تلقی می شود، نیکی ها بدی شمرده می شود، سیر انسان به سوی تعالی دشوار می نماید. محیط سالم و فرهنگ منحط، انسان ها را تحت فشار روانی جهت همرنگی قرار می دهد. حضرت در تقبیح چنین وضعیتی می فرمایند:

ای مردم! ما در روزگار ستیزنده و زمانه ای ستمکار به سر می بریم. در این روزگار، نیکوکار، بدکار به شمار می آید و جفا پیشه در آن به سرکشی می افزاید. از آنچه دانسته ایم بهره مند نمی شویم و آنچه نمی دانیم نمی پرسیم و از هیچ پیشامد هراسناک و بلایی تا بر سرمان نیامده نمی ترسیم. (90)

اگر در جامعه ای فرهنگ خود خواهی رایج شود، دیانت رنگ می بازد و تبهکاری افزایش می یابد و در نتیجه، تربیت انسان کاری سخت و دشوار می شود. ساختار اجتماعی، بافت جامعه، اعتدال و عدم اعتدال اجتماعی دارای نقشی مهم در جهت مثبت یا منفی تربیت است. در جامعه ای با ساختار اجتماعی نابرابر و طبقاتی، تربیت به شدت آسیب می پذیرد، چنانچه امام (علیه السلام) می فرمایند:

مادر روزگاری به سر می بریم که بیشتر مردم آن، بی وفا بوده و دغلکاری را زیرکی می دانند و نادانان آن مردم را با تدبیر و چاره اندیش خوانند. خدایشان کیفر دهد! چرا چنین می پندارند؟ گاه بود که مرد آزموده و دانا از چاره کارآگاه است، اما فرمان خدا مانع راه وی است. پس دانسته و توانا بر کار، چاره را وا می گذارد تا آن که پروای دین ندارد فرصت شمارد و سود آن را بردارد. (91)

در چنین جامعه ای خوبی و بدی مشتبه شده و مردان با تقوا، با فضیلت و با سیاست،

در مقابل سیاستمداران غیر متقی، گوشه نشین و منزوی می شوند. جامعه ای که ساختار آن تباه است، گویندگان حق اندک می شوند و سلامت اخلاقی در معرض خطر قرار می گیرد. از دیگر موانع و مقتضیات اساسی تربیت نوع حکومت و حاکمیت، مناسبات سیاسی، فضای سیاسی، نوع سلوک زمامداران و کارگزاران، عدالت اجتماعی، فاصله طبقاتی و ماهیت قدرت حاکم و ... است. حضرت علی (علیه السلام) این امر را مهم می دانند و در نامه تربیتی خویش به امام مجتبی (علیه السلام) می فرمایند:

اذا تغیر السلطان تغیر الزمان؛ (92)

هرگاه قدرت تغییر یابد، روزگار تغییر می یابد.

آسیب های سیاسی

نقش سیاست و حکومت در تربیت، انکارناپذیر است. در این باره امیر مؤمنان (علیه السلام) می فرمایند:

الملک کالنهر العظیم تستمد منه الجداول؛ فان کان عذبا عذبت و ان کان ملحا ملحت؛ (93)

زمامدار هم چون رودخانه پهناوری است که رودهایی کوچک از آن جاری می شود، پس اگر آب آن رودخانه پهناور گوارا باشد، آب درون رودهای کوچک گوارا خواهد بود و اگر شور باشد آب درون آن ها نیز شور خواهد بود. باید توجه داشت که تربیت همانند سایر امور اجتماعی از قبیل اقتصاد، حقوق و ... برای اجرا و تداوم خود نیاز به یک نظام اسلامی و تشکیلات خاصی دارد. علی (علیه السلام) یکی از حقوق مردم بر خود را تربیت کردن آنان دانسته و می فرمایند:

ای مردم! شما بر گردن من حق دارید و من هم به گردن شما حق دارم، اما حق شما بر گردن من آن است که برای شما خیر خواهی کنم و حقوقتان را در بیت المال به شما برسانم. شما را تعلیم دهم تا نادان نمانید و تربیت کنم تا

آداب شرعی را بیاموزید و خود را بدان آراسته گردانید. اما حق من بر شما این است که به راهنمایی های من توجه داشته باشید. وفادار بیعت خود باشید و نسبت به من در حضور و غیاب، اخلاص داشته باشید. وقتی شما را برای فعالیت و کاری می خوانم اجابت کنید و به مصالح خود بی توجه و بی اعتنا مباشید و هنگامی که دستوری می دهم اطاعت کنید. (94)

نظام اسلامی براساس وحدت و یکپارچگی بنا شده است؛ زیرا اختلاف و تشتت جلو کارایی را می گیرد و رفته رفته بافت های جامعه را از هم می پاشد. اختلاف، باعث هدر رفتن نیروها و سست شدن روابط می شود. در این نظام، خدمت به مردم یک وظیفه شرعی شمرده شده و برای انجام این خدمت سعه صدر و خوش رویی و مواسات لازم است. حضرت علی (علیه السلام) وقتی محمد بن ابی بکر را به ولایت مصر منصوب نمودند، فرمودند:

فاخفض لهم جناحک، و ألن لهم جانبک، و ابسط لهم و جهک، و اس بینهم فی اللحظه و النظره حتی لا یطمع العظماء فی حیفک لهم و لاییأس الضعفاء من عدلک علیهم؛ (95)

بالت را برای آن ها بگستران (خدماتت را به همه برسان) و پهلویت را برای آنان هموار گردان (بتوانند به تو مراجعه کنند) و گشاده روی باش و در همه موارد بین آن ها یکسان رفتار کن تا بزرگان از ستم تو بر آنان، چنگ طمع به مال دیگران نیالایند و بیچارگان از عدل تو مأیوس نگردند.

در نظام اسلامی، حقوق همه افراد باید رعایت شود. حضرت علی (علیه السلام) به پا داشتن عدالت و ارزش یافتن حقیقت را وابسته به ادای

حقوق افراد دانسته و می فرمایند:

فاذا أدت الرعیه الی الوالی حقه و أدی الوالی الیها حقها عز الحق بینهم، و قامت مناهج الدین، و اعتدلت معالم العدل؛ (96)

وقتی رعیت، حق والی را ادا نمود و والی حق رعیت را، در این صورت حقیقت بین آن ها با ارزش می شود و قواعد دین استوار می شود و نشانه های عدل و داد برپا می گردد.

اگر اداره امور مردم درست صورت پذیرد و حقوق همه رعایت شود، جریان کارها بهتر صورت گرفته و ثمره آن تربیت اسلامی است که به بار می نشیند، اگر نظام اداری و تربیتی درست نباشد و فرد در برخورد با دیگران و در روابط اجتماعی با رفتارهای غیر اسلامی و غیر تربیتی روبه رو شود. تلاش خانواده و مربیان خنثی شده و چه بسا حاصل آن بی تفاوتی و گاه بی ایمانی می شود. حضرت علی (علیه السلام) در فرمان خود به مالک اشتر به این مهم پرداخته و فرموده اند:

ای مالک! تو را به سرزمینی گسیل داشتم که قبل از تو حاکمان عادل و ستم کار، بر آن حکومت رانده اند، همان گونه که تو به کارهای حاکمان پیش از خود می نگری مردم به کارهای تو نگاه می کنند و درباره تو، همان چیزهایی را می گویند که تو درباره حکمرانان می گویی و می توان به وسیله آن چه که به زبان بندگان جاری می شود نیکوکاران را شناخت، پس باید بهترین اندوخته تو کردار شایسته باشد. بر هوای نفس خود مسلط باش و به آنچه که بر تو حلال نیست، بخل بورز. این جلوگیری نفسانی، نوعی انصاف و عدل نسبت به آن چیزی است که نفس را خوش یا ناخوش آید. مهر

و خوش رفتاری و نیکویی با زیردستان را در دل خود جای دهد و مبادا نسبت به آنان جانوری درنده بوده، خوردن آنان را غنیمت شماری. (97)

آسیب های اقتصادی

ثم الله الله فی الطبقه السفلی من الذین لا حیله لهم من المساکین و المحتاجین، و أهل البوسی و الزمنی؛ فان فی هذه الطبقه قانعا معترا و احفظلله ما استحفظک من حقه فیهم، و اجعل لهم قسما من بیت مالک، و قسما من غلات صوافی الاسلام فی کل بلد؛ (98)

پس خدا را خدا را در نظر بگیر! در این که به مردم درمانده بیچاره بی چیز، نیازمند و گرفتار، سختی و رنجوری و ناتوانی برسد. در این جمع درمانده دسته ای بیچارگی اش را اظهار می دارد و دسته ای از آن ها با این که نیازمند است در اثر عزت نفس، اظهار عجز نمی کنند؛ برای رضای خداوند آنچه بر عهده تو دارند به جا آور و قسمتی از بیت المال را که در دست تو است و قسمتی از غلات و بهره ای را که از سرزمین های اسلامی از هر شهری به دست می آید، برای ایشان مقرر بدار.

سیاست های حاکم در یک جامعه، اگر بر محور مدارا، رحمت، محبت و هدایت باشد، زمینه ساز تربیت سالم خواهد شد. هم چنین امور اقتصادی نیز از مهم ترین موانع و مقتضیات تربیت آدمی است. نوع معیشت، تولید، توزیع، مصرف، نوع کسب درآمد و فرهنگ اقتصادی رابطه ای تنگاتنگ با تربیت دارد، حضرت علی (علیه السلام) در عهد نامه مالک اشتر بدین حقیقت توجه داده و می فرمایند:

ثم أسبغ علیهم الأرزاق؛ فان ذلک قوه لهم علی استصلاح أنفسهم، و غنی لهم عن تناول ما تحت أیدیهم

و حجه علیهم ان خالفوا أمرک أو ثلموا أمانتک؛ (99)

پس روزی ایشان را فراخ دار! که فراخی روزی نیروهایشان دهد تا در پی صلاح خود برآیند و بی نیازشان ساز تا دست به مالی که در اختیار دارند نگشایند و حجتی بود برآنان اگر فرمانت را پذیرفتند یا در امانتت خیانت ورزیدند. در این عهد نامه، امام (علیه السلام) به صراحت به مالک فرمان می دهند که کارکنانش را از نظر اقتصادی تأمین کند، تا بستر اصلاح و رشد و تعالی آن ها فراهم آید. کمبود و نداری، انسان را در اسارت خود می گیرد و به صورت مانعی جدی در تربیت عمل می کند. از سوی دیگر انبوه داری و فزون خواهی نیز مانعی مهم در تربیت آدمی است و بستر طغیان و عصیان را فراهم می کند. حضرت در این باره می فرمایند:

و ان أفاذ مالا أطغاه الغنی؛ (100)

اگر انسان به مال داری رسد، توانگری او را به سرکشی وامی دارد.

امیر مؤمنان انبوه داری و زیاده طلبی را عین شر و بدی دانسته و آن را زمینه ساز انحطاط آدمی معرفی می کند:

ثروه المال تردی و تطغی و تفنی؛ (101)

بسیاری مال هلاک می کند، سرکش می سازد و نیست می کند.

بنابراین، آنچه در زندگی، مقتضی رشد و تعالی و تربیت است، بهره مندی از اقتصاد به طور معقول و معمول است به گونه ای که افراد زندگی ای آبرومند و متناسب داشته باشند. امام (علیه السلام) بر این امر تأکید کرده و می فرمایند:

علیکم بالقصد فی الغنی و الفقر؛ (102)

بر شما باد به میانه روی در فقر و غنا.

طوبی لمن ذکر المعاد، و عمل للحساب، و قنع بالکفاف، و رضی عن

الله؛ (103)

خوشا به حال کسی که معاد را به یاد آورد و برای حساب کار کرد و به قناعت زندگی نمود و از خداوند راضی بود.

بنابراین، هدف جامعه اسلامی این است که با اقتصادی معقول، متوازن و معتدل، زمینه تامین کافی و غنای کفافی را همراه با امنیت، رفاه نسبی و کرامت برای مردم فراهم آورد تا در چنین شرایطی تربیت اسلامی نیز به نحو احسن متحقق شود. (104)

بخش دوم

مهم ترین روش های تربیت از منظر امام علی (علیه السلام)

روش الگویی

روش شناسی و بررسی شیوه های تربیتی، در نظام تعلیم و تربیت اسلامی جایگاهی ویژه دارد. در واقع، درخت پر ثمر تربیت، آن گاه به بار می نشیند که نکات تربیتی در قالب شیوه های درست و مناسب به اجرا در آید. امام علی (علیه السلام) در سیره تربیتی خویش روش ها و شیوه هایی را به کار گرفتند که کشف و بررسی آنها، ره توشه بزرگی برای پیروان راستین آن حضرت به شمار می آید. بر این اساس، در این بخش، روشهای تربیت در اسلام از دیدگاه امام علی (علیه السلام) بحث و برسی می شود. مراد از روش، راه و طریقه ای است که میان اصل و هدف، امتداد دارد و عمل تربیتی را منظم می کند و به هدف می رساند، روش کار، نشان می دهد که چگونه می توان از اصل یا اصول استفاده کرد و به اهداف تربیتی رسید، روش کار، وظایف عملی یک مربی را مشخص می کند و به متربی هم کمک می کند تا شیوه کار را فرا گیرد.

انسان در مراحل مختلف حیات خویش نیاز به الگو دارد. کودک از پنج ماهگی به تقلید حالات و حرکات اطرافیان می پردازد و خود را در مسیر هماهنگی و همانند سازی قرار می دهد.

با افزایش سن و تجارب ذهنی، تقلید به صورت آگاهانه صورت گرفته و در حیطه اراده قرار می گیرد و با دخالت آگاهی و اراده، رفتارها تحت کنترل قرار گرفته و جهت مند می شود.

اندیشمندان معتقدند که پیروی و همانند سازی به دو صورت انجام می شود:

ناآگاهانه و آگاهانه. تقلید ناآگاهانه در کودکی است، اما در دوران خودشناسی و تسلط و کنترل بر قوای ادراکی و تحریکی و شناخت منافع و مضار خود در جامعه، عمل تقلید در بزرگ سالان قطعا با انگیزه های آگاهانه می باشد. (105)

پیروی گاهی در اطاعت از فرد تبلور می یابد و گاهی هم در اطاعت از گروه؛ گروه های مرجع یکی از انواع گروه های اجتماعی است که فرد در سنجش ارزش خود با دیگران آن را مورد قیاس قرار می دهد، در این حال، فرد در قضاوت و در اعمال خود از آن الهام می گیرد و آن را مبنای داوری قرار می دهد و معمولا ارزش هایی را می پذیرد که از گروه های مرجع آموخته است. گروه های مرجع را گروه های داوری یا گروه های استنادی نیز می نامیده اند که به عنوان تیپ و الگوی ایده آل مطرح هستند. (106)

در این روش مربی می کوشد نمونه رفتار و کردار مطلوب را عملا در معرض دید متربی قرار دهد و بدین گونه موقعیت اجتماعی او را دگرگون کند تا او به پیروی بپردازد و حالت نیکویی، مطابق با آن عمل نمونه در خویش پدید آورد. (107) در این حال فرد سعی می کند با شخص یا اشخاصی که به نظرش شخصیتی قابل قبول دارند، همانند سازی کند و نگرش ها و ویژگی های رفتاری و اخلاقی آن فرد یا اشخاص را برای خود سرمشق قرار دهد.

به نظر می رسد که مهم ترین و کار آمد ترین روشی که ائمه علیهم السلام در تربیت اخلاقی فرزندانشان به کار می گرفتند، رفتار عملی آنان بود. آنان خود، الگویی کامل و مطمئن اخلاقی برای فرزندانشان بودند. اعمال و رفتارشان هر لحظه در منظر فرزندان قرار داشت و فرزندان با دیدن سرمشق زندگی می گرفتند.

حقیقت این است که تربیت به معنای دقیق آن، انتخاب بهترین روش ها در موقعیت و شرایط خاص می باشد. الگوگیری یکی از این روش های تربیتی است. انسان در مراحل مختلف زندگی خود به الگو نیاز دارد. همانند سازی و درس آموزی در زمینه های گوناگون از دوران کودکی آغاز می شود. هر چه الگوها مناسب تر باشد، انسان در رسیدن به کمال موفق تر است. انسان فطرتاً عاشق کمال است و این عشق به کمال، آدمی را به الگو طلبی و الگو پذیری می کشاند. سعی می کند در همه امور، خود را همانند و شبیه الگوی خویش سازد، از این رو، ارائه الگوهای متعالی و قابل پیروی از مهم ترین امور تربیت انسانی است؛ زیرا روش یادگیری غیر مستقیم و از طریق مشاهده، از مؤثرترین و پایدارترین انواع یادگیری ها است. تأثیر الگو در نقش پذیری انسان، یک امر طبیعی است. حضرت علی (علیه السلام) می فرمایند:

و لقد کان فی رسول الله (علیه السلام) کاف لک فی الأسوه فتأس بنبیک الأطیب الأطهر علیه السلام فان فیه أسوه لمن تأسی، و عزاء لمن تعزی، و أحب العباد الی الله المتأسی بنبیه و المقتص لاثره؛ (108)

برایت بس است اگر رسول خدا (علیه السلام) را مقتدای خود گردانی، پس به پیامبر پاکیزه و پاک خود اقتدا کن که راه و رسمش، سرمشقی است

برای کسی که بخواهد پیروی کند و انتسابی است برای کسی که بخواهد منتسب گردد و محبوب ترین بندگان نزد خدا کسی است که رفتار پیامبر را سرمشق خود قرار دهد و به دنبال او برود.

از آن جا که ارائه الگو و اسوه، مؤثرترین روش تربیتی است، پیشاپیش خداوند تبارک و تعالی نیز به این مهم عنایت داشته و رسول اکرم - (علیه السلام) را بهترین الگو معرفی می کند:

لقد کان لکم فی رسول الله أسوه حسنه؛ (109)

همانا رسول خدا برای شما سرمشق نیکویی است.

آن وجود مقدس، اسوه های پس از خود را چنین معرفی می کند:

انی تارک فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی؛ (110)

همانا میان شما دو امر گرانقدر (یعنی) قرآن و اهل بیتم را به جا می گذارم. الگوهای مجسم، در ایجاد تحول و تغییر، در سازندگی و رشد، در بازسازی و تربیت نقش اساسی دارند. انسان برای رسیدن به کمال به الگوهایی کامل نیاز دارد. تأکید قرآن مجید بر پیروی انسان ها از رسول خدا (علیه السلام) در حقیقت پاسخی به این نیازهای فطری انسان است.

تأثیر گذاری الگوها در تربیت

روش الگویی، در ساماندهی شخصیت و رفتار و جهت گیری های آدمی بسیار مؤثر است، این نقش از خانواده آغاز می شود و سپس فرد تحت تأثیر الگوهای اجتماعی، سیاسی و ... قرار می گیرد. هر چه قدرت و نفوذ الگوها بیشتر باشد همسانی در جهات مختلف نیز بهتر صورت می گیرد. در این روش از فرد یا افرادی که دارای رفتار مطلوب هستند به عنوان سرمشق و الگو استفاده می شود. این الگو در معرض مشاهده متربی قرار می گیرد تا از رفتار او پیروی کند و خود را با او همسان سازد.

خانواده کانونی

مقدس و سرنوشت ساز و پایگاه انس و هدایت است. کانون تکوین شخصیت و شکل دهی به هویت انسانی و محیطی مناسب برای تغییر اخلاق و رفتار است. پس از خانواده، اجتماع نیز نقش قابل توجهی دارد تا از آن جا که در بعضی جهات می توان تأثیر آن را حتی بیشتر از خانواده نیز دانست.

حضرت علی (علیه السلام) درباره این تأثیر گذاری می فرمایند:

الناس بامرائهم أشبه منهم بابائهم؛ (111)

مردم به زمامداران خود شبیه ترند تا به پدران خود

همان طور که پیش تر آمد، پیروی از پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) و اوصیای آن حضرت بهترین روش در تربیت است؛ زیرا سیرت آنان نیکوترین سیرت است امام علی (علیه السلام) ما را به این پیروی فرا می خوانند:

انظروا اهل بیت نبیکم، فالزموا سمتهم، و اتبعوا اثر هم، فلن یخرجوکم من هدی، ولن یعیدو کم فی ردی؛ فان لبدوا، و ان نهضوا فانهضوا، لا تستبقو هم فتضلوا، و لا تتاخروا عنهم فتهلکوا؛ (112)

به خاندان پیامبرتان بنگرید، بدان سو که می روند بروید و پی آنان را بگیرید که هرگز شما را از رستگاری بیرون نخواهند کرد و به هلاکتتان باز نخواهند آورد. اگر بر خاستند برخیزید. بر ایشان پیشی مگیرید که گمراه می شوید و از آنان پس نمانید که تباه می گردید.

فاین تذهبون؟ و انی توفکون! و الاعلام قائمه، و الایات واضحه، و المنار منصوبه؛ فاین تیاه بکم! و کیف تعمهون و بینکم عتره نبیکم! و هم ازمه الحق، و اعلام الدین، و السنه و الصدق! فانزلوهم با حسن منازل القران، ورد و هم ورود الهیم العطاش؛ (113)

پس کجا می روید؟ و کی باز می گردید؟ که علامت ها بر پا

است و دلیل ها هویدا است و نشانه ها پا بر جا است. گمراهی تا کجا؟ سرگشتگی تا کی و چرا؟ خاندان پیامبرتان میان شما است که زمامداران حق و یقینند و پیشوایان دینند، با ذکر جمیل و گفتار راست قرینند، پس هم چون قرآن نیک حرمت آنان را در دل بدارید و چون شتران تشنه که به آبشخور روند، به آنان روی آرید.

روی آوردن به الگوهای نامناسب و بی بهره از کمالات حقیقی، موجب گم گشتگی و سر خوردگی و نیز موجب شکست شدید روحی و آسیب های تربیتی است. الگوی مناسب هم چون کشتی است که سر نشینان خود را در دریای پر تلاطم زندگی در کمال سلامت به مقصد می رساند، الگوی نامناسب چون کشتی شکسته، سرنشینان خود را به قعر تباهی می برد حضرت امیر (علیه السلام) می فرمایند:

زله العالم کانکسار السفینه، تغرق معها غیرها؛ (114)

لغزش عالم، هم چون شکسته شدن کشتی است که غرق می شود و گروهی را نیز با خود غرق می کند.

آن حضرت درباره تباهی الگوها و تباه شدن پیروانشان می فرمایند:

زله العالم تفسد العوالم؛ (115)

لغزش عالم، عالم ها را به تباهی می کشاند.

ویژگی های الگو

مسئولیت الگو

الگو، نمونه ای است که آدمی آگاهانه یا ناخود آگاه از او تقلید می کند. غریزه تقلید یکی از غرایز ریشه دار در انسان است. با توجه به نقش خطیر الگوها، مسئولیتی بس سنگین نیز متوجه آنها است. در ساماندهی این مسئولیت، خود سازی قبل از دگر سازی مورد توجه است، امیر مومنان (علیه السلام) در این باره می فرمایند:

من نصب نفسه للناس اماما فلیبدا بتعلیم نفسه قبل تعلیم غیره؛ (116)

آن که خود را پیشوای مردم سازد، پیش از تعلیم دیگری باید به ادب

کردن خویش بپردازد.

آن حضرت درباره مسئولیت زمامداران به عنوان الگوهای مورد وثوق می فرمایند:

ان الله جعلنی اماما لخلقه، ففرض علی التقدیر فی نفسی، و مطعمی و مشربی و ملبسی کضعفاء الناس، کی یقتدی الفقیر بفقری، و لا یطغی الغنی بغناه؛ (117)

همانا خداوند مرا پیشوای خلقش قرار داده و بر من واجب کرده است که درباره خود (در زندگی شخصی و رفتارم) و خوراک، نوشاک و پوشاکم مانند مردم عمل کنم تا این که فقیر به سیره فقیرانه من تأسی کند و ثروتمند به وسیله ثروتش سرکشی و طغیان نکند.

امام علی علیه السلام سخت پاسدار ساده زیستی بود، بدین جهت می فرمایند:

أقنع من نفسی بأن یقال: هذا أمیر المؤمنین و لا أشارکهم فی مکاره الدهر، أو أکون أسوه لهم فی جشوبه العیش؛ (118)

آیا بدین بسنده کنم که مرا امیر مؤمنان گویند و در ناخوشایندهای روزگار شریک آنان نباشم؟ یا در سختی های زندگی، برایشان نمونه نباشیم؟

اصلاح نفس

ساختمان وجودی انسان به گونه ای است که تأثیر رفتار بر او بسیار بیشتر از گفتار است. مردم از راه چشم، بیش از گوش امور را فرا می گیرند و تعلیم عملی سودمندتر از تعلیم زبانی است. امام صادق علیه السلام به این امر توجه می دهند، آن جا که می فرمایند:

کونو ادعاه الناس بأعمالکم، و لاتکونوا دعاه بألسنتکم؛ (119)

مردم را با رفتار خویش به حق دعوت کنید نه با زبان خویش.

حضرت علی علیه السلام نیز می فرمایند:

مردم را با غير زبان (يعنى عمل خود) به نيكى دعوت كنيد.

در جاى ديگر امير مؤمنان عليه السلام به روشنى بر اين امر تأكيد مى ورزند:

من نصب نفسه للناس اماما فليبداء بتعليم نفسه قبل تعليم غيره، وليكن تأديبه

بسیرته قبل تأدیه بلسانه، و معلم نفسه و مؤدبها أحق بالاجلال من معلم الناس و مؤدبهم؛ (120)

آن که خود را پیشوای مردم سازد، پیش از تعلیم دیگری، باید به ادب کردن خویش بپردازد و پیش از آن که به گفتار تعلیم دهد باید به کردار ادب نماید و آن که خود را تعلیم دهد و ادب اندوزد، شایسته تر به تعظیم است از آن که دیگری را تعلیم دهد و ادب آموزد.

هم ایشان می فرمایند:

ان سمت همتک لاصلاح الناس فابداء بنفسک؛ فان تعاطیک صلاح غیرک و أنت فاسد أکبر العیب؛ (121)

اگر در صدد اصلاح دیگران هستی، نخست خود را اصلاح کن؛ زیرا بزرگ ترین عیب این است که به اصلاح و تربیت دیگران بپردازی در حالی که خود فاسد باشی.

نمونه والای تربیت عملی، هرگز مردم را به چیزی دعوت ننمود، مگر این که خود سخت بدان پای بند بود و هرگز آنان را از چیزی دور نساخت، مگر این که خود بیش از همه از آن پرهیز داشت. حضرتش می فرمایند:

أیها الناس انی و الله ما أحثکم علی طاعه الا و أسبقکم الیها، ولا أنها کم عن معصیه الا و أتناهی قبلکم عنها؛ (122)

ای مردم! به خدا من شما را به طاعتی بر نمی انگیزم، جز آن که خود پیش از شما به گزاردن آن برمی خیزم و شما را از معصیتی باز نمی دارم، جز آن که پیش از شما آن را فرو می گذارم.

عدم شکاف بین گفتار و کردار

با توجه به نقش و نفوذ الگوها در شکل دهی رفتار، افکار و عواطف انسان ها، عواملی چون تضاد بین گفتار و رفتار، اصطکاک الگوها و لغزش های فکری و عملی آن ها از نقاط

آسیب پذیر به حساب می آیند. هیچ چیز مانند تضاد گفتار و کردار تباه کننده تربیت نیست. حضرت به این مهم اشاره می فرمایند:

لعن الله الامرین بالمعروف التارکین له، و الناهین عن المنکر العاملین به؛ (123)

لعنت خدا بر آنان که به معروف فرمان دهند و خود آن را واگذارند و از منکر بازدارند و خود آن را به جا آورند.

باید دانست که بهترین اندیشه ها و والاترین سخنان، با مهر عمل ارج و ارزش می یابد والا. از تأثیر و کارایی افتاده و تأثیر نامطلوبی برجا می گذارد. شکاف و دوگانگی بین سخن و عمل، نوعی لغزش و انحراف محسوب می شود. حضرت می فرمایند:

لا زله أشد من زله العالم؛ (124)

هیچ لغزشی زیانبارتر از لغزش عالم نیست.

روش محبت

استفاده از محبت، از مؤثرترین و کار آمدترین شیوه های تربیتی است. محبت جاذبه می آفریند، انگیزه خلق می کند، انسان های پر تلاطم و مضطرب را آرامش می بخشد و فرزندان نابهنجار و ناسازگار را رام می کند. محبت، شیوه ای است که به مرحله ای خاص از تربیت اختصاص ندارد، اما کودکان و نونهالان بیشتر به آن نیازمندند. حضرت علی علیه السلام می فرمایند:

هر که فرزند خود را ببوسد، برای او پاداش و حسنه خواهد بود و هر که فرزند خود را شاد کند، خداوند در روز قیامت او را شاد خواهد فرمود. (125)

اگر انسان، به ویژه در دوره کودکی از محبت سیراب نشود، در بزرگ سالی معمولا با ناهنجاری هایی مواجه می شود، لذا پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) فرموده اند:

به کودکان و نوباوگان محبت نمایید و رحمت خود را شامل حال آن ها گردانید. (126)

به نظر بسیاری از دانشمندان کمبود محبت و منشاء بسیاری از عقده های روانی می شود. به

همین سبب در مکتب تربیتی اسلام به عامل تربیتی محبت تأکید بسیار زیادی شده است. در برخی روایات آن قدر روی اهمیت آن تأکید شده که محبت را مساوی دین معرفی کرده اند. (127)

حضرت علی علیه السلام در مواجهه با فرزندان خود از جملاتی محبت آمیز و پر جاذبه بهره می گرفتند. ایشان در نامه تربیتی به امام حسن علیه السلام می فرمایند:

فرزندم! تو جزئی از وجود و بلکه همه وجود منی، به طوری که اگر به تو بلایی رسد، به من رسیده است و اگر مرگ، تو را در کام گیرد، مرا در کام گرفته است. آنچه از وضع و حال تو مورد توجه من قرار گرفته است، همان وضع و حال خود من است که برایم اهمیت بسیار دارد. (128)

از اساسی ترین روش های تربیت، روش محبت است که با فطرت و سرشت آدمی بسیار سازگار است. با توجه به میدان گسترده تأثیر محبت، اولیای الهی از آن بهره های بسیار گرفته اند و آن را محور تربیت قرار داده اند. انسان به هر چه علاقه پیدا کند، بدو متمایل می شود و سعی در همسانی می نماید. امیرمؤمنان می فرمایند:

من أحب شيئا لهج بذكره؛ (129)

هر که چیزی را دوست بدارد به یاد آن حریص می شود.

آنچه موجبات پیوند را فراهم می آورد و زمینه تربیت را مهیا می سازد محبت است و این روش دقیقا مورد عنایت حضرت قرار گرفته است؛ زیرا محبت چنان انسان را متحول می سازد که هیچ چیز دیگر با آن برابری نمی کند. از سوی دیگر، محبت حقیقی به پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) و خاندان آن حضرت، بهترین عامل برای اصلاح و انصاف به کمالات است.امیرمؤمنان (علیه

السلام) می فرمایند:

من أحبنا فلیعمل بعملنا و لیتجلبب الورع؛ (130)

هر که ما را دوست دارد باید به عمل ما عمل کند و به خویشتن داری، خود را پوشش دهد.

انسان در سایه دوستی اهل بیت به نیکبختی می رسد. حضرت در این باره می فرمایند:

أسعد الناس من عرف فضلنا و تقرب الی الله بنا، و أخلص حبنا، و عمل بما الیه ندبنا، و انتهی عما عنه نهینا فذاک منا، و هو فی دار المقامه معنا؛ (131)

نیکبخت ترین مردمان کسی است که برتری جایگاه ما را بشناسد و به وسیله ما به خدا نزدیک شود و محبت ما را در خود خالص گرداند و بدان چه او را فراخوانده ایم عمل کند و از آنچه او را نهی کرده ایم باز ایستد، پس چنین کسی از ما است و در خانه آخرت همراه ما است.

ویژگی های روش محبت

محبت ستون و رکن دین

اساسا ستون های دین الهی بر دوستی حق استوار شده است و از این راه تأثیرپذیری انسان چند برابر می شود. حضرت علی (علیه السلام) در ضمن خطبه ای می فرمایند:

ثم ان هذا الاسلام دین الله الذی اصطفاه لنفسه، و اصطنعه علی عینه، و أصفاه خیره خلقه، و أدقام دعائمه علی محبته؛ (132)

دیگر این که این اسلام، دین خدا است که آن را برای خود برگزید و به دیده عنایت خویش پرورید و بهترین آفریدگان خود را مخصوص رساندن آن گردانید و ستون آن را بر دوستی خود استوار نمود.

ایشان می فرمایند از رسول گرامی اسلام درباره سنت آن حضرت پرسیدم، آن حضرت فرمودند:

و الحب أساسی؛ (133)

محبت، بنیاد و اساس من است.

اظهار محبت

در سیره معصومین علیهم السلام چشاندن طعم شیرین محبت به راه های مختلف دیده می شود. این اظهار محبت در گره گشایی روانی، مادی و ... دیده می شود. آنان آب حیات محبت را بر دیگران ایثار می کردند و از این راه زمینه هدایت افراد را فراهم می کردند. اظهار محبت به فرزندان و بزرگ - سالان از دستورهای اکید ایشان است. از وصیت های حضرت امیر (علیه السلام) است که:

و ارحم من أهلک الصغیر، و وقر منهم الکبیر؛ (134)

با کودکان مهربانی کن و احترام بزرگان را نگه دار.

این محبت باید در تبسم و حتی در آهنگ محبت آمیز والدین جلوه نماید، هیچ گاه نباید محبت را از فرزندان دریغ کرد. فرزندان در دوران نوجوانی و جوانی هم، به محبت های پدر و مادر شدیدا نیازمندند.

محبت افراطی

محبت به فرزندان و دیگران به این معنا نیست که بدی های آنان نادیده انگاشته و از تربیتشان غفلت شود. باید حساب دوستی به فرزندان را از حساب تربیت و سازندگی جدا کرد. بعضی از پدران و مادران با محبت های بی جای خود، در لباس دوستی، بزرگ ترین خیانت ها رادر حق فرزندان خود مرتکب می شوند. باید توجه داشت همان طور که کمبود محبت زیان آور است، زیاده روی در محبت نیز فرزندان را از خود راضی و کم مقاومت به بار می آورد و در مقابل مشکلات زندگی دچار احساس حقارت شده و آسیب پذیر می شوند. انسان ها، در بستر مناسب و متعادل رشد شخصیت می یابند. در شرایط خاص و دشوار، انسان با مقاومت آبدیده و مقاوم بار می آید و توانایی مواجهه با مشکلات را می یابد. حضرت امیر (علیه السلام) می فرمایند:

من كلف بالأدب قلت مساويه؛ (135)

هر

کسی سختی تأدیب را تحمل کند، بدی هایش کم خواهد شد.

بنابراین، نباید در اثر افراط در محبت و تعریف و تمجیدهای آن چنانی، فرزندانی با شخصیت کذایی رشد بیابند که برای خود شخصیت و مقامی بالاتر از انتظار تصور کنند و عیوب خود را نیز کمال پنداشته و به بیماری خودپسندی مبتلا شوند. حضرت علی (علیه السلام) می فرمایند:

من رضی عن نفسه ظهرت علیه المعایب؛ (136)

هر کس از خود راضی باشد، عیوبی در او پدیدار خواهد شد.

از سوی دیگر، چنین شخصی از دیگران توقع دارد که شخصیت کاذب او را بپذیرند و از او ستایش کنند. در نتیجه، افراد چاپلوس و تملق گو در اطراف او جمع می شوند؛ ولی واقع گویان و انتقاد کنندگان را نمی پذیرد. خودپسندان نه تنها نمی توانند محبت دیگران را به سوی خویش جلب کنند، بلکه همواره منفور و مطرود دیگران خواهند بود. چنانچه حضرت علی (علیه السلام) می فرمایند:

من رضی نفسه کثر الساخط علیه؛ (137)

هر کس از خود راضی باشد، خشم گیرندگان بر او بسیار خواهند شد.

روش تذکر

پیام آوران الهی، در تربیت از روش تذکر نعمت ها و رحمت های الهی بهره می گرفتند و از این راه به اصلاح مردم همت می گماردند. حضرت امیر (علیه السلام) می فرمایند:

فبعث فیهم رسله، و واتر الیهم أنبیاءه لیستاد و هم میثاق فطرته، و یذکر و هم منسی نعمته؛ (139)

پس هراز چندگاه، پیامبرانی فرستاد و به وسیله آنان به بندگان هشدار داد تا حق میثاق فطرت بگزارند و نعمت فراموش کرده را به یاد آرند.

مسلما هر چه انسان در مراتب کمال اوج می گیرد، تذکر او نسبت به هستی و خالق آن بیشتر می شود و به مرتبه ای می رسد

که در نسبت با هر چیزی، تذکر در او به وجود می آید. به بیان امام علی (علیه السلام) :

المؤمن دائم الذکر؛ (140)

مؤمن، پیوسته در یاد خدا است.

ویژگی های متذکران

یاد خدا

حضرت در وصف انسان خداترس و پروا پیشه می فرمایند:

یصبح و همه الذکر یبیت حذرا و یصبح فرحا؛ (141)

بامداد می کند ذکرگویان، شب را به سر می برد ترسان و روز می کند شادمان.

پیشوای موحدان در توصیف احوال اهل ذکر و آنان که به اهداف تربیت ربانی و اصل شده اند می فرمایند:

و همانا یاد خدا از آن مردمانی است که آن یاد را جایگزین جهان فانی کرده اند، نه کسب و کار، سرگرمشان ساخته و نه خرید و فروش، یاد خدا را از دل آنان انداخته. روزهای زندگی را بدان می گذرانند و نهی و منع خدا را به گوش بی خبران می خوانند. به داد فرمان می دهند و خود نیز از روی داد دنیا را سپری کرده و به آخرت در آمده اند و آنچه از پس دنیا است دیده اند و بر نهان برزخیان آگاهند که چه مدتی است در آن به سر می برند و قیامت وعده هایش را برای آنان محقق داشته است و آنان برای مردم دنیا از آن پرده برداشته اند. گویی می بینند آن راکه مردم نمی بینند و می شنوند آن راکه مردم نمی شنوند. (142)

هوشیاری

دلفریبی های دنیا، غفلت آفرین است و انسان را از یاد حق باز می دارد و به خود مشغول می سازد، هر چه این غفلت و وابستگی بیشتر باشد،

انسان را از مقصد تربیت دورتر می سازد. در این میان تذکر و یادآوری صیقل بخش روح و روان آدمی است و او را به حقیقت خویش بازمی گرداند. حضرت امیر (علیه السلام) داروی غفلت را، یاد همیشگی خداوند می دانند و می فرمایند:

بدوام ذکر الله تنجاب الغفله؛ (143)

به سبب یاد دایمی خدا، غفلت زایل می شود.

تذکر، در تربیت نقش کلیدی و

حساس دارد؛ زیرا انسان را از دل مشغولی ها و دگر مشغولی ها رهانیده و به سوی اصل و فطرتش باز می گرداند. مولای بیداردلان درباره نقش سازنده تذکر می فرمایند:

ان الله سبحانه جعل الذکر جلاء للقلوب تسمع به بعد الوقره، و تبصر به بعد العشوه، و تنقاد به بعد المعانده؛ (144)

همانا خدای سبحان یاد خود را روشنی بخش دل ها قرار داده است، دل ها بدین وسیله از پس کری، شنوا و از پس نابینایی، بینا و از پس سرکشی، رام می گردند.

ذکر مداوم

اگر ذکر دایمی باشد، انسان به جز فرمان محبوب و راه او نمی خواهد. طاعت خدا را می پذیرد و به یاد او انس می گیرد. امام علی (علیه السلام) در نامه خود به حارث همدانی او را بدین روش به تربیت فراخوانده است:

و عظم اسم الله أن تذکره الا علی حق، و أکثر ذکر الموت و ما بعد الموت؛ (145)

نام خدا را بزرگ شمار و آن را جز برای حق بر زبان میار، مرگ و پس از مرگ را فراوان یاد کن.

نیکوترین تذکر برای انسان، یاد خدای مهربان و رحمت های بی کران او است که در ساماندهی تربیت، نقشی بسیار تعیین کننده دارد. امیرمؤمنان علی (علیه السلام) مردم را به این روش نیکو فرا خوانده اند:

افیضوا فی ذکر الله؛ فانه أحسن الذکر؛ (146)

در بستر یاد خدا روان شوید که نیکوترین یاد، یاد خدا است.

یاد خدا، انسان را از فرو غلتیدن در پستی ها تباهی ها باز می دارد و انسان را به راه راست رهنمون می شود. با یاد خدا و توکل بر او سخت ترین کارها سهل و آسان می شود.

خیر ما استنجحت به الأمور ذکر الله سبحانه؛ (147)

بهترین چیزی که

بدان کارها برآورده می شود یاد خدا است.

اساسی ترین اصلاح، اصلاح قلب است و اساس اصلاح قلب، یاد خدا است. امیرمؤمنان (علیه السلام) می فرمایند:

أصل صلاح القلب، اشتغاله بذکر الله؛ (148)

اساس صلاح قلب در اشتغال به یاد خدا است.

هم چنین می فرمایند:

من صلح مع الله سبحانه لم یفسد مع أحد؛ (149)

هر که رابطه خود را با خدای سبحان اصلاح کند، رابطه اش با هیچ کس تباه نشود.

به یاد آوردن نعمت ها و خداوندی که سراسر رحمت است، آدمی را از غفلت بیدار ساخته و در همه ابعاد زندگی اش تحول ایجاد می کند و انسان را مستعد دریافت کمالات می سازد. در پرتو یاد حق، انسان از زندان دنیا آزاد می شود و به مرتبه صدق و راستی می رسد، نشاط حقیقی می یابد و به گلزاری از کمالات و فضایل اخلاقی مبدل می شود. ظاهر و باطن انسان دگرگون می شود و از چاه تاریک طبیعت به سوی حقیقت و ملکوت سفر می کند.

یاد مرگ

در روش تذکر، یاد مرگ جایگاه ویژه ای دارد. غفلت از مرگ بزرگ ترین عامل عصیان و نسیان است. حضرت علی (علیه السلام) در ضمن خطبه ای می فرمایند:

أوصیکم بذکر الموت، و اقلال الغفله عنه، و کیف غفلتکم عما لیس یغفلکم و طمعکم فیمن لیس یمهلکم ! فکفی واعظا بموتی عاینتموهم حملوا الی قبورهم غیر راکبین، و أنزلوا فیها غیر نازلین، فکأنهم لم یکونوا للدنیا عمارا، و کأن الآخره لم تزل لهم دارا ...؛ (150)

شما را به یاد مرگ و کاستن بی خبری تان از آن سفارش می کنم. چگونه از چیزی غافلید که شما را رها نمی کند و از شما غافل نیست؟ چگونه از کسی که مهلت نمی دهد (ملک الموت) مهلت می طلبید؟ برای پند

دادن به شما، مردگان بسنده اند که آنان را دیده اید بر دوش ها به گورهاشان بردند نه خود سوار بودند؛ در گورهایشان فرود آوردند نه خود فرود آمدند. گویی آنان آبادکننده دنیا نبودند و گویی همیشه، آخرت خانه هایشان بود.

یاد مرگ، انسان را از فرورفتن در دام دنیا باز می دارد و سرکشی را مهار می کند. دست تعدی و تطاول نمی گشاید و برای خویشتن خویش مرزبانی دقیق می شود. اگر انسان بداند که مرگ فقط برای دیگران نیست و روزی هم به سراغ او خواهد آمد، این فرمایش مولا علی (علیه السلام) را آویزه گوش خود می سازد که:

أذكرا انقطاع اللذات، و بقاء التبعات؛ (151)

به یاد دارید که لذت ها تمام شدنی است و پایان ناگوار آن بر جای می ماند. یاد مرگ، راه نجات آدمی از خود خواهی و دنیاطلبی است؛ زیرا:

من أكثر من ذكر الموت نجا من خداع الدنيا؛ (152)

هر که مرگ را بسیار یاد کند، از نیرنگ های دنیا نجات می یابد.

از دیدگاه حضرت، فراموشی مرگ، عاملی است که انسان را از بهره گیری فرصت ها و فراهم کردن توشه آخرت باز می دارد؛ اما انسان آگاه می داند که مسافری است که باید از سرمایه عمر، ره توشه آخرت مهیا بدارد. حضرت علی (علیه السلام) می فرمایند:

یا عباد الله، ان الموت ليس منه فوت، فاحذروه قبل وقوعه، و أعدوا له عدته؛ فانكم طرد الموت ان أقمتم له أخذكم، و ان فررتم منه أدرككم، و هو أكرم لكم من ظلكم؛ (153)

ای بندگان خدا! همانا از مرگ گریزی نیست. پس قبل از آن که شما را دریابد، از آن بیم دارید و ساز و برگ آن را فراهم سازید؛ زیرا در هر

حال شما شکار مرگید، اگر در جای خود بمانید، به سراغتان آید و اگر از آن بگریزید، شما را دریابد و این مرگ از سایه شما با شما همراه تر است.

اگر آدمی خود را مسافر بداند، فرصت را کوتاه ببیند و به حسابرسی یقین داشته باشد، از فرصت ها به بهترین وجه ممکن بهره می گیرد و در انجام دادن کارهای نیک شتاب می ورزد:

من تذکر بعد السفر استعد؛ (154)

هر که دوری سفر را به یاد آورد، خویشتن را آماده نماید.

من راقب أجله اغتنم مهله؛ (155)

هر که منتظر مرگ خویش باشد، از مهلت هایی که در اختیار دارد بهره می برد.

من ترقب الموت سارع الی الخیرات؛ (156)

هر که انتظار مرگ را کشد، در انجام دادن کارهای نیک شتاب می ورزد.

و خوشا به حال آنان که با یاد مرگ و ذکر معاد، خود را می سازند، فرصت ها را غنیمت می شمارند و به اعمال نیک می پردازند:

طوبی لمن ذکر المعاد، و عمل للحساب، و قنع بالکفاف، و رضی عن الله؛ (157)

خوشا به حال کسی که معاد را از یاد نبرد، برای حساب کار کرد و به گذران روز قناعت نمود و از خدا راضی بود.

روش عبرت

عبرت از عبور و به معنای نفوذ کردن و گذشتن از میان چیزی است. چنان که می گویند:

عبرت النهر عبورا؛ (158) یعنی از رودخانه گذشتم. عبرت حالتی است که انسان را از امور مشهود به امور نامشهود راه می برد و از شناخت چیزی که دیده شده است، به شناخت چیزی که در گذشته رخ داده و دیده نشده

است، می رساند. (159) بنابراین، عبرت، گذشتن از محسوسات به معقولات، از مشهودات به نامشهودات، از ظواهر به بواطن، از بدی ها

به خوبی ها و از زشتی ها به زیبایی ها است. انسان ها از دیدن رویدادهای روزگار از بدی به خوبی و از زشتی به زیبایی گذر می کنند. حضرت امیر (علیه السلام) همگان را به عبرت آموزی فرا خوانده اند:

فاتعظوا بالعبر، و اعتبروا بالغیر، و انتفعوا بالنذر؛ (160)

پس، از آنچه مایه عبرت است، پند بگیرید و از گردش روزگار عبرت بپذیرید و از بیم دهندگان سود برگیرید.

عبرت آموزی، انسان را بینا می سازد و در حقیقت این روش اثری گرانبها در تربیت آدمی دارد؛ چرا که انسان را از غفلت به بصیرت و از غرور به شعور می رساند. امیرمؤمنان علی (علیه السلام) در تأثیر این روش می فرمایند:

الاعتبار منذر ناصح، من تفکر اعتبر، و من اعتبر اعتزل و من اعتزل سلم؛ (161)

عبرت بیم دهنده ای خیرخواه است. هر که بیندیشد، عبرت گیرد و هر که عبرت گیرد، خود را دور نگه دارد.

ایشان عبرت را راهی نیکو برای کسب بصیرت می دانند:

من اعتبر أبصر، و من أبصر فهم، و من فهم علم؛ (162)

هر که عبرت گرفت بینا شد و آن که بینا شد، فهمید و آن که فهمید دانش ورزید.

عبرت زمینه رشد و تعالی انسان را فراهم می سازد:

الاعتبار یقود الی الرشد؛ (163)

عبرت گرفتن (انسان را) به سوی رشد (راه راست) می کشاند.

بهره مندی از این روش، لغزش ها و اشتباهات آدمی را می کاهد و انسان را در حاشیه امن قرار می دهد:

من کثر اعتباره قل عثاره؛ (164)

هر که عبرت آموزی اش بسیار باشد، لغزشش اندک باشد.

ویژگی های روش عبرت

تاریخ، آینه عبرت

اگر انسان عبرت پذیر شود و بیاموزد که به حوادث روزگار و آنچه بر دیگران رفته است به دیده عبرت بنگرد، می تواند به بصیرتی راهگشا در زندگی

دست یابد و بهترین زمینه را برای تربیت خود فراهم کند. بیان امام علی (علیه السلام) گویای این مطلب است:

ولو اعترت بما مضی، حفظت ما بقی؛ (165)

اگر از آنچه گذشته است عبرت بگیری، آنچه را مانده است حفظ می کنی. امیرمؤمنان حضرت علی (علیه السلام) صحنه های گوناگونی را تصویر نموده و ما را به کسب عبرت فرا می خوانند. تاریخ آیینه ای روشن و روشنگر است تا آدمی در احوال گذشتگان و فراز و فرودهای آنان خود را دریابد. به راستی گردن کشان و خودکامگان پیشین کجا رفتند؟ چگونه عزت و بزرگی های موهومشان به ذلت و خواری تبدیل شد؟

پس عبرت گیرید از آنچه به مستکبران پیش از شما رسید از عذاب خدا، سختگیری های او و خواری و کیفرهای او. عبرت گیرید از تیره خاکی که رخساره هایشان را بر آن نهاده است و زمین های غمناک که پهلویشان بر آن افتاده است و به خدا پناه برید از کبر که در سینه ها زاید، چنان که بدو پناه می برید از بلاهای روزگار که پیش آید. (166)

سیر در نیک و بد احوال گذشتگان و دریافتن عوامل خوشبختی و بدبختی و فهم اسباب عزت و ذلت آنان، راهی نیکو برای تربیت است. دقت در علل عظمت و انحطاط جوامع و ظهور و سقوط تمدن ها، مانع بسیاری از اشتباهات خواهد بود. امیرمؤمنان ما را به این حقیقت توجه داده اند:

همانا در روزگاران گذشته برای شما عبرت است. کجایند عمالقه (167) و فرزندان آنان؟ کجایند فراعنه و فرزندان آنان؟ کجایند مردمانی که در شهرهای رس (168) بودند؟ آنان که پیامبران را کشتند و سنت فرستادگان خدا را از بین برده و سیرت

جباران را زنده کردند؟ کجایند آنان که با سپاهیان به راه افتادند و هزاران تن را شکست دادند؟ آنان که سپاه ها به راه انداختند و شهرها ساختند. (169)

دنیا سرای عبرت است و کسانی می توانند در آزمون های آن سرافراز بیرون بیایند که در تحولات و تطورات آن با دیده عبرت بنگرند و از فراز و نشیب ها، سختی و آسایش های آن درس بیاموزند. امام علی (علیه السلام) می فرمایند:

فی تصریف الدنیا اعتبار؛ (170)

در دگرگونی های دنیا (برای بینایان) عبرت است

هان، ای دل عبرت بین ! از دیده عبر کن هان

ایوان مدائن را آیینه عبرت دان

یک ره ز لب دجله منزل به مدائن کن

وز دیده دوم دجله بر خاک مدائن ران

دندانه هر قصدی پندت دهد نو نو

پند سر دندانه بشنو زبن دندان

این هست همان ایوان کز نقش رخ مردم

خاک در او بودی دیوار نگارستان

چندین تن جباران کاین خاک فرو خورده است

این گرسنه چشمه آخر هم سیر نشد زایشان

این بحر بصیرت بین بی شربت از او مگذر

کز شط چنین بحری، لب تشنه شدن نتوان (171)

عبرت بسیار است و راه های کسب آن فراوان؛ اما کجایند آنان که دیده عبرت بین بگشایند و بهره گیرند.

ما أکثر العبر و أقل الاعتبار؛ (172)

عبرت ها چه بسیار است و عبرت گرفتن چه اندک!

خداوند وسایل عبرت آموزی را در اختیار انسان قرار داد. قلبی فراگیر، زبانی داد در خور تعبیر و دیده ای نگرنده و بصیر. این انسان است که باید در ظواهر امور توقف نکند و راه تفکر و تدبر در پیش بگیرد. حضرت علی (علیه السلام) می فرمایند:

رحم الله امرأ تفکر فاعتبر واعتبر فأبصر؛ (173)

خدا رحمت کند انسانی را که بیندیشد و عبرت

گیرد و عبرت گیرد و بپذیرد. و به درستی که:

وانما ینظر المؤمن الی الدنیا بعین الاعتبار؛ (174)

همانا انسان با ایمان با دیده عبرت به جهان می نگرد.

روش موعظه

موعظه در اصل به معنای منعی است که با بیم دادن همراه است. (175) هم چنین گفته اند:

موعظه، یادآوری قلب است نسبت به خوبی ها در آنچه موجب رقت قلب می شود. (176) بنابراین، موعظه قلب را رقت می بخشد و انسان را به سوی نیکی ها سوق می دهد. موعظه یکی از روش های تعلیم و تربیت است که هیچ کس از آن بی نیاز نیست. حضرت امیر (علیه السلام) به یکی از اصحابش فرمودند:

عظنی مرا موعظه کن. موعظه برای نفس انسان ضرورت دارد. در نفس انسان، پاره ای از انگیزه های فطری است که همیشه به ارشاد و تهذیب نیاز دارند و این کار جز با موعظه میسر نمی شود. تا آن جا که خداوند، رسالت اصلی پیامبر را تذکر دانسته است. (177) لقمان حکیم در موعظه به فرزندش می فرماید:

پسر عزیزم! نخستین سفارش من به تو این است که چیزی را شریک خدا قرار ندهی؛ چون شرک ظلم بزرگی است. (178)

قرآن مجید، حسنه بودن موعظه را اعتقاد حقیقی واعظ به آنچه می گوید و عمل به آنچه بیان می کند، معرفی کرده است. حضرت علی (علیه السلام) بهترین موعظه را قرآن دانسته و می فرماید:

خداوند هیچ کسی را با چیزی مثل قرآن پند و موعظه نکرده است. (179)

در شنیدن، اثری است که در دانستن نیست و آدمی به گونه ای آفریده شده است که ارشاد را بهتر از امر و نهی می پذیرد، بر این اساس باید همواره افرادی صالح، مردم را با موعظه متوجه خدا سازند و آنان

را از غفلت بیرون آورند. قرآن کریم به این امر تأکید می ورزد که:

و أدع الی سبیل ربک بالحکمه و الموعظه الحسنه؛ (180)

مردم را با حکمت و موعظه نیکو به راه خدا بخوان.

البته باید موعظه، نیکو، سازنده و سودمند باشد تا مقاومت دل را در برابر کلام حق در هم شکند و به آن، حالت نرمی و تسلیم ببخشد. در سخنان علی (علیه السلام) آمده است:

الموعظه النافع ما ردع؛ (181)

موعظه سودمند آن است که باز دارد.

مواعظ جان بخش دل را صفا می دهد و زمینه پذیرش کمالات را فراهم می سازد، با توجه به این مهم است که حضرت علی (علیه السلام) در نامه تربیتی به فرزندش امام حسن (علیه السلام) می فرمایند:

أحی قلبک بالموعظه؛ (182)

دلت را به موعظه زنده دار.

هم چنین ایشان موارد زیر را از فواید موعظه برمی شمارد:

المواعظ حیاه القلوب؛ (183)

موعظه، مایه حیات دل ها است.

بالمواعظ تنجلی الغفله؛ (184)

به سبب موعظه، غفلت زدوده می شود.

ثمره الوعظ الانتباه؛ (185)

نتیجه موعظه بیداری است.

المواعظ صقال النفوس، و جلاء القلوب؛ (186)

موعظه، صیقل نفس ها و روشنی بخش دل ها است.

علی (علیه السلام) در موارد مکرر تصریح کرده اند که موعظه منحصر به زبان نیست، بلکه اگر کسی دارای فکر و اندیشه باشد و از زیرکی خاصی برخوردار باشد، همه اشیا و حوادث جهان برای او نقش واعظ را ایفا می کنند:

ان فی کل شیء موعظه و غیره لذوی اللب و الاعتبار ...؛ (187)

همانا در هر چیزی موعظه و برداشتهای دیگر برای صاحب عقل و بصیرت وجود دارد.

اشیا به انسان می فهماند که بر این چند روز دنیا و امکانات اندک آن مغرور مشو، چون فردای دیگری نیز وجود دارد

که باید پاسخ گوی گفتار و کردارت باشی.

از آن جا که موعظه مایه بیداری، هشیاری و سلامت دل است و هر کس در هر مرتبه ای بدان محتاج است، امام خمینی (ره) می فرماید:

انسان باید هم خودش را موعظه کند و هم در معرض موعظه واقع بشود. هیچ انسانی نیست که محتاج به موعظه نباشد، منتها انسان های بالا واعظشان خدا است و انسان های بعد واعظشان آن ها هستند تا برسد به آخر، تا برسد به ما. (188)

امیرمؤمنان علی (علیه السلام) خود نیز در تربیت مردم به این روش عمل کرده و زنگارها از زدوده اند. ایشان می فرمایند:

أیها الناس انی قد بثثت لکم المواعظ التی وعظ الأنبیاء بها أممهم، و أدیت الیکم ما أدت الأوصیاء الی من بعدهم؛ (189)

ای مردم! من موعظه هایی را در میان شما نشر دادم که پیامبران به وسیله آن امت هایشان را موعظه کردند و آن چیزی را درباره شما به جای آوردم که اوصیای پیامبران پس از ایشان به جا می آورند.

ویژگی های روش موعظه

عامل بودن موعظه گر

انسان ها با سختی با یکدیگر مبادله می کنند. اطلاعاتی که به هم می دهند روی آن ها تأثیر می گذارد و جان انسان هر ساعت به لحاظ نیازها و هواها، غبار و کدورت می گیرد، پند خیرخواهانه به منزله آبی است که غبار را شست و شو می دهد و مانند نوری است که تاریکی قلب را زایل می سازد؛ اما موعظه، زمانی تأثیرگذار و سودمند است که مبتنی بر آدابی صورت پذیرد. ارکان موعظه عبارت است از موعظه کننده، موعظه و موعظه شونده، موعظه کننده باید عامل به گفتار خود باشد؛ در غیر این صورت ارتباط لازم در امر موعظه حاصل نمی شود؛ زیرا سخنی که از دل برآید

بر دل می نشیند، حضرت علی (علیه السلام) می فرمایند:

اذا خرج الکلام من القلب وقع فی القلب و اذا خرج من اللسان لم یتجاوز الاذان؛ (190)

اگر سخن از دل برآید بر دل نشیند و اگر از زبان برآید، از گوش ها فراتر نرود. اگر موعظه از خلوص و یکرنگی برخوردار باشد، کاراتر است. فردی که موعظه می کند، باید نمونه و الگوی عملی باشد. باید دانست موعظه ای رقت قلب ایجاد می کند که از قلبی رقیق برخیزد:

أیها الناس استصبحوا من شعله مصباح واعظ متعظ، و امتاحوا من صفو عین قد روقت من الکدر؛ (191)

ای مردم! روشنی از شعله چراغ وجود واعظی طلبید که موعظه خود را به کار بندد و از زلال چشمه ای آب برکشید که از تیرگی پالوده بود.

رسا، بلیغ و منطقی بودن موعظه

موعظه باید چنان باشد که در جسم و جان اثر گذارد. موعظه باید رسا، بلیغ، لطیف و رقیق باشد تا پیام خود را به گوش جان ها برساند. ابن ابی الحدید می نویسد:

به آنچه همه ملت ها به آن سوگند یاد می کنند، سوگند یاد می کنم که از پنجاه سال پیش تاکنون بیش از هزار بار این خطبه را خوانده ام و هرگز نشده است که آن را بخوانم، مگر این که در درونم لرزش و ترس و موعظه ای تازه پیدا شود. این سخنان در دلم به شدت تأثیر گذاشته است و اعضا و جوارحم را به لرزه افکنده است. نشده است که در آن تأمل کنم، مگر آن که به یاد مرگ خانواده، نزدیکان و دوستانم افتاده ام و چنان تصور نموده ام که گویا من آن کسی هستم که امام (علیه السلام) حالش را توصیف کرده است. (192)

موعظه باید

متناسب با حال و مقام مخاطب باشد و با توجه به توانایی فهم طرف موعظه باشد. موعظه باید موزون، لطیف، زیبا، معقول و منطقی باشد و با زبانی نرم و گویا بیان شود. بسیاری از موعظه های طولانی و تکراری، ملال آور و خسته کننده و کم تأثیر است. حضرت در این باره می فرمایند:

أبلغ البلاغه ما سهل فی الصواب مجازه، و حسن ایجازه؛ (193)

رساترین سخن شیوا، سخنی است که فهم درست آن آسان باشد و اختصاری نیکو داشته باشد.

پذیرشگری موعظه شونده

البته باید موعظه شونده، آماده و خواهان پذیرش باشد. چه آن که اگر دریچه قلب خود را به روی حقیقت و تربیت بسته باشد، هیچ موعظه ای در او تأثیر نمی گذارد. مادام که موعظه، حجاب ها را پاره نکند و به گوش شنوا وارد نشود سودی نخواهد بخشید.

انک لا تسمع الموتی و لا تسمع الصم الدعاء اذا ولوا مدبرین؛ (194) مسلما تو نمی توانی سخنت را به گوش مردگان برسانی و نمی توانی کران را هنگامی که روی برمی گردانند و پشت می کنند، فراخوانی.

اگر انسان خواهان موعظه باشد، موعظه بسیار است. بنابراین، باید زمینه قلبی مناسبی در شنونده وجود داشته باشد. اگر چنین زمینه مساعد قلبی وجود نداشته باشد و شعله های فطرت اخلاقی او بسیار کم نور بوده و به سوی تاریکی گرایش پیدا کند در این صورت موعظه اثر نمی کند. حضرت می فرمایند:

فیا لها أمثالا صائبه، و مواعظ شافیه لو صادفت قلوبا زاکیه، و أسماعا و اعیه، و آراء عازمه، و ألبابا حازمه؛ (195)

وه، که چه مثال های به جا و چه موعظه های رسا، اگر در دل های پاک نشیند و در گوش های شنوا جای گزیند و اندیشه های مصمم یابد و

خردهای با تدبیر آن را برتابد.

به راستی که موعظه های رسا و شیوا از جانب واعظی جان بخش برای موعظه پذیران، ظلمت زدا و روح افزا و روشی نیکو در تربیت است.

حضرت می فرمایند:

من لم یجعل له من نفسه واعظا، فان مواعظ الناس لن تغنی عنه شیئا؛ (196)

کسی که واعظی از نفس خود نداشته باشد، مواعظ مردم او را کفایت نمی کند.

پس تا زمانی که زمینه پذیرش موعظه در انسان وجود نداشته باشد، مهم ترین و شیواترین مواعظ هم بر او بی تأثیر خواهد بود. در حقیقت، موعظه رسا به همراه آمادگی موعظه شونده است که ره صد ساله را به یک باره طی می کند.

طولانی نبودن موعظه

یکی دیگر از شرایط تأثیر موعظه آن است که زیاد طولانی نباشد؛ چون طولانی شدن آن باعث خستگی شنونده و کم شدن تأثیر موعظه می شود. حضرت به این مسئله توجه ویژه ای دارند و می فرمایند:

اذا وعظت فأوجز؛ (197)

زمانی که موعظه می کنی کوتاه و مختصر باشد.

سری و مخفی بودن موعظه

یکی از ویژگی های موعظه آن است که باید حالت سری و مخفی داشته باشد؛ یعنی واعظ، در میان جمع، خطاها و تخلف های فرد خاطی را بیان نکند؛ چون این عمل باعث تحقیر شخصیت او می شود، به همین خاطر موعظه اثر نمی کند و حتی ممکن است اثر و پیامد منفی هم داشته باشد و در پاره ای موارد او را به عکس العمل منفی وادار کند. اما اگر این عمل

به مورت مخفیانه انجام شود احتمال پذیرش وعظ، بسیار بالا خواهد بود. حضرت علی (علیه السلام) می فرمایند:

من وعظ أخاه سرا فقد زانه و من وعظ علا نیه فقد شانه؛ (198)

هر کس برادرش را مخفیانه موعظه کند، او را زینت بخشیده و هر کس آشکارا او را موعظه کند، او را پست و بی ارزش کرده است.

روش توبه

توبه در لغت به معنای رجوع و بازگشتن است. (199) در توبه دو بازگشت وجود دارد؛ یکی بازگشت خدای مهربان به سوی به نده، از سر لطف و رحمت، تا به نده توفیق استغفار و توبه و دیگر بازگشت دوباره خدا به بنده، در این که او را بپذیرد و توبه اش را قبول کند. (200)

محبت در رحمت خدای متعال به بندگان، به صورت توبه جلوه می کند و راهی برای جدا شدن آنان از بدی ها و پستی ها و سلوک به سوی خدا فراهم می آید. البته تا زمانی که در توبه گشوده است انسان باید فرصت را از دست ندهد. حضرت امیر (علیه السلام) نیز به این امر توجه داده اند:

فاعملوا و أنتم فی نفس البقاء و الصحف منشوره، و التوبه مبسوطه، و المدبر یدعی، والمسیء یرجی قبل أن یخمد العمل، و

ینقطع المهل، و ینقضی الأجل، ویسد باب التوبه، و تصعد الملائکه؛ (201)

به کار برخیزید! اکنون که زندگی به ساز، دفترها گشوده و در توبه باز است، روی گرداننده را خوانده اند و گناه کار را امیدوار گردانده اند، پیش از آن که چراغ عمل خاموش شود و فرصت از دست برود و در توبه را ببندند و فرشتگان به آسمان بالا روند.

زندگی آدمی در مرتبه طبیعت وجود، به ظلمت و غفلت آمیخته است و نفسانیت، پیوسته او را به عصیان و نافرمانی می کشاند و انسان را از سر منزل کرامت و سعادت حقیقی دور می سازد. در این میان تنها راه چاره توبه حقیقی است. حضرت علی (علیه السلام) می فرمایند:

و لا شفیع أنجح من التوبه؛ (202)

هیچ شفیعی رهاننده تر از توبه نیست.

توبه در گشایش رحمت الهی است. به وسیله آن می توان گذشته را جبران کرده و مسیر آینده را سامان بخشید به بیان امام علی (علیه السلام) :

التوبه تستنزل الرحمه؛ (203)

توبه، رحمت را فرود می آورد.

التوبه تطهر القلوب، و تغسل الذنوب؛ (204)

توبه دل ها را پاک می سازد و گناهان را می شوید.

توبه، انسان را از صورت و سیرت شیطانی بیرون می آورد و به او توفیق زندگی انسانی می دهد. بدون توبه جبران گذشته و اصلاح آینده ناممکن است. امیرمؤمنان علی (علیه السلام) درباره نقش بی بدیل توبه در زندگی خاکی می فرمایند:

و لا خیر فی الدنیا الا لرجلین: رجل أذنب ذنوبا فهو یتدارکها بالتوبه، و رجل یسارع فی الخیرات؛ (205)

در دنیا، جز دو کس را خیری نبود:

یکی آن که گناهانی ورزید و به توبه، آن گناهان را در رسید (جبران کرد) و دیگری آن که در کارهای نیک شتاب

کرد.

ویژگی های روش توبه

توبه، انقلاب درونی

البته آن توبه ای اصلاح گر است که از حقیقت توبه برخوردار باشد. حقیقت توبه، انقلابی درونی است که به همه چیز انسان سرایت می کند، او را می شوید و از مرتبه پایین قبلی به مرتبه بلند و پاک و اصل می کند.

حقیقت توبه، انقلابی است که در نتیجه آن، قوای خیر آدمی بر قوای شر چیره می گردد و مرتبه خیر و کمال حقیقی باز می آید.

من بمردم یک ره و باز آمدم

می چشیدم تلخی مرگ و عدم

توبه ای کردم حقیقت با خدا

نشکنم تا جان شدن از تن جدا (206)

امیرمؤمنان علی (علیه السلام) همگان را به چنین توبه ای فرا خوانده است:

پس به نده باید پروای پروردگار داشته باشد، خیرخواه خود باشد و پیش از رسیدن مرگ توبه آرد. بر شهوت چیره شود - و رهایش نگذارد - چه این که مرگ او پوشیده است و آرزوی دراز، وی را فریبنده و شیطان بر او نگهبان و هر لحظه گمراهی اش را خواهان است، گناه را در دیده او می آراید، تا خویش را بدان بیالاید که: بکن و از آن توبه نما! و اگر امروز نشد فردا؛ تا آن که مرگ او سر بر آرد و او غفلت، خود را از اندیشه آن فارغ دارد. (207)

ارکان توبه

توبه صحیح دو رکن دارد:

پشیمانی از گناهان گذشته تصمیم بر انجام ندادن آن گناهان برای همیشه. حضرت امیر (علیه السلام) می فرمایند:

التوبه ندم بالقلب، واستغفار باللسان، و ترک بالجوارح، و اضمار أن لا یعود؛ (208)

توبه عبارت است از پشیمانی قلبی و درخواست آمرزش زبانی و ترک عملی و عزم بر باز نگشتن به گناه.

شتاب در توبه

اشاره

اگر آدمی توبه را با بهانه های واهی و آرزوهای خیالی به تأخیر اندازد، شاید هرگز فرصت توبه نیابد. امیرمؤمنان علی (علیه السلام) به مردی که از او خواست تا پندش دهد، فرمودند:

لا تکن ممن یرجو الاخره بغیر العمل، و یرجی التوبه بطول الأمل ... ان عرضت له شهوه أسلف المعصیه، و سوف التوبه؛ (209)

از آنانی مباش که به آخرت امیدوار است بی آن که کاری سازد و به آرزوی دراز، توبه را واپس اندازد ... چون شهوت بر او دست یابد، گناه را مقدم سازد و توبه را واپس اندازد.

داستان مردم، در تأخیر انداختن توبه و دست نکشیدن از گناهان به امید روزی که از آن ها دست بکشند، داستان کسی است که در راه این و آن، بوته خار می کاشت و آن بوته های خار گزنده و مزاحم راکه لباس های مردم را پاره می کرد و پای بینوایان برهنه را مجروح می ساخت از ریشه نمی کند و چون فرمان می یافت که آن ها را بکند، وعده های دور می داد.

هر روز که سپری می شد آن بوته های خار، ریشه دارتر و قوی تر می شد و صاحب بوته های خار، پیرتر و ناتوان تر.

مراحل توبه

از شرایط اساسی توبه این است که انسان زود به خود آید و با آداب کامل، توبه را پیشه خود سازد. امام علی (علیه السلام) در بیان مراحل توبه می فرمایند:

استغفار، مقام بلند مرتبگان است و آن یک کلمه است، اما شش مرحله دارد:

نخست، پشیمانی بر آنچه گذشت؛ دوم، عزم بر ترک همیشگی بازگشت؛ سوم، آن که حقوق ضایع شده مردم را به آنان بازگردانی، چنان که خدا را پاک دیدار کنی و خود را از گناه تهی سازی؛ چهارم، این

که حق هر واجبی را که ضایع ساخته ای ادا کنی؛ پنجم، این که گوشتی را که از حرام روییده است با اندوه ها آب کنی، چندان که پوست به استخوان بچسبد و میان آن دو گوشتی تازه روید و ششم، آن که درد طاعت را به تن بچشانی چنان که شیرینی معصیت را چشاندی. (210)

امام خمینی (ره) در شرح سخنان حضرت امیر (علیه السلام) می فرماید:

این حدیث شریف مشتمل است اولا بر دو رکن توبه که پشیمانی و عزم بر عدم عود است و پس از آن بر دو شرط مهم قبول آن که رد حق مخلوق و رد حقوق خالق انسان است، انسان به مجرد آن که گفت توبه کردم از او پذیرفته نمی شود. انسان تائب آن است که هر چه از مردم به ناحق برده، به آن ها رد کند و اگر حقوق دیگری از آن ها در عهده او است و ممکن است تأدیه یا صاحبش را راضی نماید، به آن قیام کند و هر چه از فرایض الهیه ترک کرده قضاکند یا تأدیه نماید و اگر تمام آن ها ممکنش نیست به مقدار امکان قیام کند.بداند که این ها حقوقی است که از برای هر یک از آن ها، مطالبی است و در نشئه دیگر از او به سق احوال (مطالبه) می کنند و در آن عالم راهی برای تأدیه آن ها ندارد، جز آن که بار گناهان دیگران را حمل کند و اعمال حسنه خود را رد نماید، پس در آن وقت بیچاره و بدبخت می شود و راهی برای خلوص و چاره ای برای استخلاص ندارد.

ای عزیز! مبادا شیطان و نفس اماره وارد شوند بر تو و وسوسه نمایند

و مطلب را بزرگ نمایش دهند و تو را از توبه منصرف کنند و کار تو را یکسره نمایند. بدان که در این امور هر قدر، ولو به مقدار کمی نیز باشد، اقدام بهتر است، اگر نمازهای فوت شده و روزه ها کفارات و حقوق خدایی بسیار است و حقوق مردم بی شمار است گناهان متراکم است و خطایا متزاحم، از لطف خداوند مأیوس مشو و از رحمت حق، ناامید مباش که حق تعالی، اگر تو، به مقدار مقدور اقدام کنی، راه را بر تو سهل می کند و راه نجات را به تو نشان می دهد. بدان که یأس از رحمت حق، بزرگترین گناهی است که گمان نمی کنم هیچ گناهی بدتر و بیشتر از آن در نفس تأثیر نماید. انسان مأیوس از رحمت، چنان ظلمتی قلبش را فرابگیرد و چنان افسارش گسیخته شود که با هیچ چیز اصلاحش نمی توان نمود. مبادا از رحمت حق غافل شوی و گناهان و تبعات آن در نظرت بزرگ آید، رحمت حق از همه چیز بزرگ تر و به هر چیز شامل است.

و اما آن دو امر دیگر، که جناب امیر المؤمنین (علیه السلام) فرموده است، از شرایط کمال توبه و توبه کامله است، نه آن که توبه بدون آن ها تحقق پیدا نمی کند یا قبول نمی شود، بلکه توبه بدون آن ها کامل نیست. پس این دو مقام از متممات و مکلمات منزل توبه است و البته انسان که در مرحله اولی می خواهد وارد منزل توبه شود، گمان نکند آخر مراتب را از او خواستند و به نظرش راه صعب و منزل پرزحمت آید و یکسره ترک آن کند. هر مقداری که حال سالک طریق

آخرت اقتضا می کند، همان اندازه مطلوب و مرغوب است. پس از آن که وارد طریق شد، راه را خدای تعالی بر او آسان می کند، پس نباید سختی راه، انسان را از اصل مقصد باز دارد؛ زیرا که مقصد خیلی بزرگ و مهم است. اگر عظمت مقصد را بفهمیم، هر زحمتی در راه آن آسان می شود. آیا چه مقصدی از نجات ابدی و روح و ریحان همیشگی بالاتر است و چه خطری از شقاوت سرمدی و هلاکت دایمی عظیم تر است؟ با ترک توبه و تسویف و تأخیر آن ممکن است انسان به شقاوت ابدی و عذاب خالد و هلاکت دایم برسد و با دخول در این منزل ممکن است انسان، سعید مطلق شود و محبوب حق گردد، پس وقتی مقصد بدین عظمت است از زحمت چند روزه چه باک است.

و بدان که اقدام به قدر مقدور، هر چه هم کم باشد مفید است. مقایسه کن امور آخرتی را به امور دنیایی که عقلا (اگر) نتوانستند به مقصد عالی خود برسند از مقصد کوچک دست برنمی دارند. و اگر مطلوب کامل را نتوانستند تحصیل کنند از مطلوب ناقص صرف نظر نمی کنند. تو نیز اگر به کمال آن نمی توانی نایل شوی از اصل مقصد و از صرف حقیقت آن باز نمان و هر مقداری ممکن است در تحصیل آن اقدام کن. (211)

آلوده شدن به گناه

در عین آن که انسان نباید از توبه و بازگشت مأیوس شود، باید هر مقدار که می تواند تلاش کند تا گرفتار پستی ها و اسیر تباهی و مرتکب گناه نشود. امیرمؤمنان علی (علیه السلام) به این حقیقت، عنایت ویژه دارند آن جا که می فرمایند:

ترک الذنب أهون

من طلب التوبه؛ (212)

دست از گناه برداشتن آسان تر از روی به توبه داشتن است.

روش امتحان و ابتلا

ابتلا و امتحان هر دو به معنای آزمایش است. بدین ترتیب که کاری را به کسی پیشنهاد می کنند یا او را در حادثه و واقعه ای قرار می دهند تا بدین وسیله، خود را نشان دهد و صفات باطنی او را مانند اطاعت، شجاعت، سخاوت، عفت، علم و وفا یا نقطه مقابل آن ها و میزانشان را دریابند و بدیهی است که امتحان و آزمایش همواره به وسیله عمل باشد؛ زیرا ابتلا جز با عمل معنا نمی یابد و در صحنه عمل است که صفات باطنی انسان ظاهر می شود. (213)

در پی ابتلا و امتحان است که استعدادهای انسان شکوفا و گوهر و حقیقت آدمی آشکار می شود و هر کس در جایگاه شایسته خود قرار می گیرد. (214) حضرت علی (علیه السلام) به معاویه می فرمایند:

فان الله سبحانه قد جعل الدنیا لما بعدها، و ابتلی فیها أهلها لیعلم أیهم أحسن عملا، و لسنا للدنیا خلقنا، و لا بالسعی فیها أمرنا، و انما وضعنا فیها لنبتلی بها، و قد ابتلانی الله بک و ابتلاک بی، فجعل أحدنا حجه علی الاخر؛ (215)

همانا خدای سبحان، دنیا را برای آخرت قرار داده و مردم دنیا را در آن به آزمایش نهاده تا معلوم دارد کدام یک نیکوکارترند. ما را برای دنیا نیافریده اند و ما را به کوشش در آن امر نفرموده اند. ما را به دنیا آورده اند تا در آن آزموده شویم و همانا خدا مرا به تو آزمود و تو را به من و یکی از ما را حجت دیگری قرار داد.

پس این عالم، عالم تربیت است. انسان ها باید

در ابتلا و آزمایش قرار گیرند تا خود را بازیافته و استعدادهای خویش را بروز دهند. ابتلا و امتحان الهی برای آن نیست که چیزی بر خداوند مکشوف شود، بلکه برای این است که انسان ها به کمال شایسته خود دست یابند و آنچه را نمی دانند دریابند و استعدادهایشان شکوفا شود و صلاحیت های باطنی شان از نظر استحقاق ثواب یا عقاب به منصه ظهور برسد. هر که به آنچه می خواهد و استعداد خود را در آن جهت شکوفا می کند دست یابد.

ابتلا و امتحان، ناموس الهی است و همه کس و همه چیز را در برمی گیرد و همه امور این عالم به نحوی وسیله ابتلا و امتحان است. اگر انسان درباره ابتلا و امتحان الهی و عمومیت آن به بینش درستی، دست یابد، می تواند از این روش در جهت اتصاف به کمالات و سازندگی خویش بهره مند شود. گوهر وجود آدمی در آزمایشگاه ابتلا و امتحان تجلی می یابد. حضرت علی (علیه السلام) می فرمایند:

فی تقلب الأحوال علم جواهر الرجال؛ (216)

گوهر انسان ها در آزمایشگاه دگرگونی احوال معلوم می شود.

عند الامتحان یکرم الرجل أو یهان؛ (217)

هنگام آزمایش است که انسان خود را گرامی یا خوار می دارد.

ویژگی های روش امتحان

امتحان مادی

ان الله یبتلی عباده عند الأعمال السیئه بنقص الثمرات، و حبس البرکات، و اغلاق خزائن الخیرات؛ لیتوب تائب، و یقلع مقلع، ویتذکر متذکر، و یزدجر مزدجر؛ (218)

خدا بندگان خود را به کیفر کارهای زشت آنان مبتلا سازد؛ به کاهش میوه درختان و به نباریدن باران و بستن گنجینه های خیر به روی ایشان؛ تا توبه خواه، توبه کند و معصیت کار، دل از معصیت بکند و پند گیرنده، پند پذیرد و بازدارنده،

راه نافرمانی را بر بندگان بگیرد.

امتحان وسیله شکوفایی

این ها همه، صورتی از ابتلا و امتحان است که در جهت تربیت و اصلاح انسان به کار گرفته می شود و راه هایی برای پالایش و پیرایش و شکوفایی و بالندگی است و در نتیجه باید گفت:

یمتحن المؤمن بالبلاء کما یمتحن بالنار الخلاص؛ (219)

مؤمن به بلا آزمایش می شود، چنان که، طلا و نقره در آتش، گداخته و خالص می شوند.

انسان به وسیله امتحان متوجه لغزش ها و اشتباهات خود شده و با همه توان در پی اصلاح و ترمیم آن ها برمی آید و می کوشد تا از تکرار آن جلوگیری کند.

روش مراقبه و محاسبه

مراقبه به معنای خود را پاس داشتن و مراقب خود بودن (220) و محاسبه به معنای رسیدگی به حساب خویش و حساب خواهی و حسابرسی است. (221)

از آن جا که آدمی همواره در معرض اشتباه و لغزش است، لازم است حریم حقیقت را پاس داشته و به حساب خویش توجه کند تا از لغزیدن خود جلوگیری و در صورت لغزش به سرعت بازگشته و جبران کند. بدیهی است اگر آدمی خود بدین روش به اصلاح خود نپردازد، دیگران نمی توانند او را اصلاح کنند. حضرت امیر (علیه السلام) در بهره گیری از این روش اصلاحی می فرمایند:

عباد الله زنوا أنفسکم من قبل ان توزنوا، و حاسبوا من قبل أن تحاسبوا، و تنفسوا قبل ضیق الخناق، و انقادوا قبل عنف السیاق، و اعملوا أنه من لم یعن علی نفسه حتی یکون له منها واعظ و زاجر لم یکن له من غیرها لا زاجر و لا واعظ؛ (222)

بندگان خدا ! خود بسنجید و حساب نفس خویش را برسید، پیش از آن که به حسابتان برسند، پیش از آن که مرگ، گلویتان

را بگیرد و نتوانید نفس بکشید - رام و گردن نهاده - به راه راست روید، پیش از آن که به سختی رانده شوید و بدانید آن کس که نتواند خود را پند دهد تا از گناه باز دارد، از دیگری نیاید تا این کار را برای او به جای آورد.

ویژگی های روش مراقبه و محاسبه

مقدمه

برای این که مراقبه و محاسبه به درستی سامان یابند، برای آن آدابی برشمرده اند که عبارتند از: مشارطه، مراقبه، محاسبه و معاتبه. (223)

مشارطه

مشارطه در لغت به معنای شرط کردن با کسی است. (224) در اصطلاح اهل سلوک این است که انسان با خود شرط کند که مرزهای الهی را پاس بدارد و خلاف عهد و پیمان الهی عمل نکند و موجبات خشم خداوند را فراهم نسازد و در اطاعت حق کوتاهی نورزد و تا آن جا که برایش ممکن است به خیر و نیکی اقدام نماید. (225) امام خمینی (ره) در این باره می نویسد:

مشارطه آن است که در اول روز، مثلا با خود شرط کند که امروز بر خلاف فرموده خداوند تبارک و تعالی رفتار نکند و این مطلب را تصمیم بگیرد و معلوم است یک روز خلاف نکردن امری است خیلی سهل، انسان می تواند به آسانی از عهده برآید، تو عازم شو و شرط کن و تجربه نما ببین چقدر سهل است. ممکن است شیطان و جنود آن ملعون بر تو این امر را بزرگ نمایش دهند، ولی این از تلبیسات آن ملعون است، او را از روی واقع و قلب لعن کن و اوهام باطله را از قلب بیرون کن و یک روز تجربه کن آن وقت تصدیق خواهی کرد. (226)

در مرحله بعدی باید پیوسته بر پایبندی به عهد و پیمان ربوبی و میثاق فطری و بیرون نشدن از فرمان الهی عزم و با خود شرط کرد که آن را پاس بدارد. پس باید انسان شرط کند که عهد و پیمانی را که بسته، حفظ کرده و مراقب نفس خویش

باشد تا خلافی از او صادر نشود و مخالفت با عهد نکند. این وفاداری به پیمان، سازنده است چنان که حضرت علی (علیه السلام) می فرمایند:

ان الوفاء توأم الصدق، و لا أعلم جنه أوقی منه؛ (227)

همانا وفا همزاد راستی است و هیچ سپری چون وفا بازدارنده (از گزند) نیست.

مراقبه

برای این که انسان بتواند به این عهد و پیمان وفادار بماند، باید به حقیقت مراقبت توجه نماید و در هر حال خدای متعال را حاضر و ناظر و آگاه بر اعمال و رفتار خود بداند. امام علی (علیه السلام) سفارش می فرمایند:

اتقوا معاصی الله فی الخلوات؛ فان الشاهد هو الحاکم؛ (228)

از نافرمانی خداوند در نهان ها بپرهیزید، چه آن بیننده، داوری کننده هم هست.

هر چه انسان به مرتبه بالاتری از این مراقبت دست یابد، پایبندی اش به عهد و پیمان الهی بیشتر می شود که فرمودند:

طوبی لمن راقب ربه، و خاف ذنبه؛ (229)

خوشا به حال آن که همیشه خدا را در نظر دارد و از گناه خویش بیم دارد. حضرت امام خمینی (ره) می فرماید:

در تمام مدت شرط، متوجه عمل به آن باشی و خود را ملزم بدانی به عمل کردن به آن و اگر خدای نخواسته در دلت افتاد که امری را مرتکب شوی که خلاف فرموده خدا است بدان که از شیطان و جنود است که می خواهند تو را از شرطی که کردی باز دارند. به آن ها لعنت کن و از شر آن ها به خداوند پناه بر و آن خیال باطل را از دل بیرون نما و به شیطان بگو که من یک امروز با خود شرط کردم که خلاف فرمان خداوند تعالی نکنم.

ولی نعمت

من، سال های دراز است به من نعمت داده، صحت و سلامت و امنیت مرحمت فرموده و مرحمت هایی کرده که اگر تا ابد خدمت او کنم از عهده یکی از آن ها بر نمی آیم، سزاوار نیست یک شرط جزیی را وفا نکنم. امید است ان شاء الله شیطان طرد شود و منصرف گردد و جنود رحمان غالب آید و این مراقبت با هیچ کاری از کارهای تو، از قبیل کسب و سفر و تحصیل و غیرها، منافات ندارد و به همین حال باشی تا شب که موقع محاسبه است. (230)

محاسبه

پس از مرحله مراقبت، نوبت به محاسبه می رسد؛ یعنی انسان در هر شبانه روز وقتی را معین می کند که در آن به حساب نفس خویش برسد. کرده ها، ناکرده ها، طاعت ها و معصیت ها را رسیدگی و حسابرسی کند. انسان باید قبل از این که به حسابش برسند، خود اقدام کند. حضرت امیر در نامه تربیتی به فرزندش امام حسن (علیه السلام) می فرمایند:

بادر الفرصه قبل أن تکون غصه؛ (231)

فرصت را غنیمت دان پیش از آن که از دست برود و اندوهی گلوگیر شود. از امام عسکری (علیه السلام) روایت شده است که شخصی از امیرمؤمنان علی (علیه السلام) پرسید:

چگونه انسان خود را محاسبه کند؟ حضرت فرمودند:

چون انسان شب و را به روز و روز را به شب می آورد، شبانگاه باید به خویش بازگردد و به خود بگوید:

امروزت گذشت و دیگر باز نمی گردد و خداوند از تو پرسش خواهد کرد که این روز را چگونه سپری کردی و در آن چه کاری انجام دادی؟ آیا خدا را یاد کردی و آیا سپاس او را به جای آوردی؟ آیا حق

برادر مؤمنت را ادا کردی؟ آیا گرفتاری او را رفع نمودی؟ آیا در نبود او، از خانواده و فرزندانش نگهداری کردی؟ آیا پس از مرگش، بازماندگانش را رسیدگی کردی؟ آیا با گذاشتن آبروی خود، دیگران را از بدگویی از برادر مؤمنت باز داشتی؟ و آیا مسلمانی را یاری کردی؟ سرانجام، در این روزی که گذشت، چه کردی؟ باید همه آنچه را در این روز انجام داده است به یاد آورد، پس اگر کاری نیک از او سرزده است خدا را سپاس گزارد و او را بر این توفیق تکریم و تعظیم نماید و اگر در میان آنچه انجام داده است، کوتاهی یا گناهی یافت، از خدا آمرزش بخواهد و تصمیم بگیرد که دیگر بدان سوی نرود. (232)

معاتبه

پس از محاسبه، چهارمین اقدام، معاتبه است؛ یعنی پس از محاسبه، در صورت مشاهده کوتاهی و معصیت در شرط و عهد و پیمان، در مقام تأدیب نفس خود برآید و آن را سرزنش و ملامت کند. اگر انسان در این امر کوتاهی ورزد و نسبت بدان واکنش مناسبی نشان ندهد، زمینه گستاخی نفس اماره و تباهی خود را فراهم می کند. امام علی (علیه السلام) در این باره هشدار می دهند:

من لم یسس نفسه أصاعها؛ (233)

هر که نفس خود را سیاست و تأدیب نکند آن را تباه کرده است.

من ذم نفسه أصلحها؛ (234)

هر کس نفس خود را نکوهش کند آن را به اصلاح و سامان درمی آورد.

این روش، زمانی به بار می نشیند که انسان پس از محاسبه نسبت به آنچه که شرط شده در صورت کوتاهی، نافرمانی و پیمان شکنی در مقام اصلاح برآید، هم چنان که

امام علی (علیه السلام) فرموده اند:

من حاسب نفسه وقف علی عیوبه، و أحاط بذنوبه، و استقال الذنوب و أصلح العیوب؛ (235)

هر که نفس خود را مورد محاسبه قرار دهد بر عیب های خویش آگاه شود و از گناهان خود مطلع گردد و گناهان خود را بزداید و عیوب خود را اصلاح نماید.

روش تشویق و تنبیه

تشویق به معنای برانگیختن، به شوق آوردن، راغب ساختن و شایق کردن است (236) و تنبیه به معنای بیدار کردن، آگاه کردن، هشیار ساختن و ادب کردن است. (237)

تشویق و سپاسگزاری از زحمات و خدمات دیگران، یکی از ضروری ترین نیازهای روانی فرد و جامعه است. گاهی یک جمله تشویق آمیز چنان تأثیر عمیقی در روحیه افراد می گذارد که غیر قابل توصیف است. اگر خدمات ارزشمند افراد با کمترین درجه قدردانی، یعنی ستایش لفظی همراه نباشد، نه تنها دور از مروت و جوانمردی است، بلکه نوعی حق کشی است.

تشویق انواع مختلفی دارد؛ آن را در درجه اول به مادی و غیر مادی و غیرمادی را نیز می توان به دو قسم کلامی و غیر کلامی تقسیم کرد.

مصادیق تشویق در هر یک از این اقسام، برای سنین مختلف نیز متفاوت است

البته تشویق اگر به صورت مکرر انجام شود، به تدریج خاصیت خود را از دست می دهد. از طرفی تشویق نباید بی اندازه باشد و از حد تجاوز کند. چه بسا افرادی که به واسطه تعریف و تمجیدی که درباره شان می شود، مغرور خواهند شد.

از روش تشویق و تنبیه برای برانگیختگی و بازدارندگی و شکوفا سازی استعدادهای انسان در جهت کمال بهره می گیرند؛ حضرت امیر (علیه السلام) درباره نقش پاداش و کیفر الهی در تربیت آدمی

می فرمایند:

ان الله سبحانه وضع الثواب علی طاعته، و العقاب علی معصیته زیاده لعباده عن نقمته، و حیاشه لهم الی جنته؛ (238)

همانا خدای سبحان، پاداش را بر طاعت و کیفر را بر معصیت خود قرار داده است تا بندگانش را از عذاب خویش باز دارد و به سوی بهشت روانه سازد.

ویژگی های روش تشویق و تنبیه

رفتار متناسب با شخص

باید بین نیکان با بدان و شایستگان با ناشایستگان فرق گذاشت و با هر یک به تناسب وضع و حالشان رفتار کرد و به وسیله تشویق و تنبیه مناسب، آنان را هدایت نمود. حضرت در عهدنامه مالک اشتر فرمودند:

و لاتکونن المحسن و المسیء عندک بمنزله سواء؛ فان ذلک تزهیدا لأهل الاحسان فی الاحسان و تدریبا لأهل الاساءه علی الاساءه و ألزم کلا منهم ما ألزم نفسه؛ (239)

هرگز نباید نیکوکار و بدکار در نزد تو یکسان باشند که آن رغبت نیکوکار را در نیکی کم کند و بدکار را به بدی وادار نماید و هر یک از ایشان را مطابق کارش جزا ده

تشویق، عاملی برای برانگیختن و وسیله ای برای تقویت انسان در ترغیب به کار خیر و فراهم آوردن نشاط لازم در انجام کار است. حضرت علی (علیه السلام) به مالک اشتر فرمودند:

و واصل فی حسن الثناء علیهم، و تعدید ما أبلی ذوو البلاء منهم؛ فان کثره الذکر لحسن أفعالهم تهز الشجاع، و تحرض الناکل ان شاء الله؛ (240)

آنان را به نیکویی یاد کن و پیوسته تشویقشان نما و کارهای مهمی را که انجام داده اند، بر شمار؛ زیرا یاد کردن کارهای نیک آنان دلیریشان را (به

کوشش و حرکت بیشتر) برانگیزاند و از کار مانده را به خواست خدا (به کار و تلاش)

ترغیب کند.

در تربیت انسان، اصل بر تشویق و ترغیب است نه تنبیه و مجازات. امام علی (علیه السلام) نیز به این اصل اشاره می فرمایند:

ضادوا الشر بالخیر؛ (241)

به وسیله خوبی با بدی بستیزید.

تقویت انگیزه ها با تشویق به جا

نقش تربیتی و مثبت تشویق این است که نیروهای خفته آدمی را برمی انگیزاند و میل به تلاش و شادابی را فراهم می سازد و نقش تنبیه در تربیت، فراهم کردن ترس از بدی و پلیدی و نوعی ایمن سازی است. اگر بیدارسازی و ادب آموزی به موقع و به درستی صورت نگیرد، انسان به سرعت به سوی تباهی می رود.

تشویق باید به جا، متناسب و متوازن با میزان و نوع عمل باشد و روحیات و گرایش ها و مرتبت وجودی او در آن لحاظ شود تا بیشترین تأثیر را داشته باشد. گاهی لازم است تشویق معنوی باشد و گاهی مادی، برخی مواقع، رفتاری و در بعضی موارد، گفتاری. البته تشویق باید به اندازه باشد تا اثرات منفی به جا نگذارد. حضرت به این امر اشاره دارند؛ آن جا که می فرمایند:

الثناء بأكثر من الاستحقاق ملق، والتقصير عن الاستحقاق عی أو حسد؛ (242)

ستایش بیش از استحقاق، تملق است و کمتر از استحقاق، درماندگی یا رشک بردن است.

همان طور که تشویق در کارهای مثبت و مفید موجب تقویت انگیزه های تلاش و توسعه می شود، تنبیه در امور منفی و مضر به همان میزان موجب تضعیف انگیزه های گرایش به کارهای خلاف می گردد؛ اما در تنبیه به علت حساسیت آن، متفکران و اندیشمندان نظریه های مختلفی را ارائه داده اند

که می توان در یک جمع بندی آن را به سه نظریه افراط گرایی، تفریط گرایی و اعتدال گرایی تقسیم کرد.

الف) نظریه

افراط گرایی:

اکثر علما و مکاتب تربیتی قدیم، اعتقاد داشتند که کودک و یا هر فرد مجرم و خلاف کار به جهت طبع و مزاج ناسالم و فقدان هوش و درک کافی، لایق سخت ترین نوع تنبیه است. افرادی مثل داروین، توماس هابس، جان لاک و برخی از حکمای مسیحی از معتقدان به جواز مطلق تنبیه می باشند. با دقت در حالت های روحی و رفتاری فرد تنبیه شده مشخص می شود که اثرهای زیان باری متوجه او می شود، ضررهایی هم چون اضطراب، دلهره، احساس حقارت، گوشه گیری و افسردگی، ترسو و توسری خور بودن، خجالت و دروغگویی، تظاهر و پرخاشگری، انتقام جویی، کله شقی و زورگویی همه از عوارض قطعی تنبیه شدید و بی ضابطه است. تحقیر و سرزنش زیاد فرزند، آتش لجاجت و دشمنی را در او شعله ور می سازد علی (علیه السلام) می فرمایند:

الافراط فی الملامه یشب نار اللجاجه؛ (243)

زیاده روی در سرزنش، آتش لجاجت را در فرد روشن می کند.

در حدیث دیگری می فرمایند:

عقاب و تندی زیاد نداشته باشید؛ زیرا این امر کینه را در پی دارد و فرد را به سوی دشمنی فرا می خواند. (244)

ب) نظریه تفریط گرایی:

همان طور که افراط گرایان به جواز مطلق تنبیه اعتقاد داشتند، تفریط گرایان به ممنوعیت مطلق آن می باشند؛ بدین معنا که باید همواره در برابر تمایلات بی حد و مرز کودک و نوجوان تسلیم بود و با فرد مجرم و خلاف کار، چون یک بیمار برخورد کرد. در ابتدا، این نظریه توسط افرادی چون روسو، پستانوری و ... بیان شد، مدت ها متروک ماند تا این که دکتر اسپاک آمریکایی در اوایل قرن بیستم، آن را تحت عنوان، چگونه

فرزندان خود را تربیت کنیم مطرح کرد.

و در اندک مدتی شهرت به سزایی یافت. او در کتابش مدعی شد تنبیه در هر صورت آثار کوتاه مدت یا دراز مدت ناگواری برای خلاف کاران ایجاد می کند و در آن ها انگیزه های انتقام گیری را با تکرار خلاف تقویت می کند. در جواب باید گفت: نفی تنبیه، در حقیقت به معنای نفی تربیت و اصلاح است، ترس از تنبیه و مجازات موجب می شود که انسان کمتر در اندیشه خلاف گرفتار شود. اگر تنبیه عامل مؤثری در تأدیب و تربیت نبود، در تمامی ادوار زندگی بشر وجود نداشت. آرزوی مطلق کودکان و نوجوانان، آن ها را موجوداتی لاابالی و بی قید بار می آورد و در نهایت برای خانواده و جامعه مشکلاتی به بار می آورد. حضرت علی (علیه السلام) می فرمایند:

من أهمل نفسه أهلکها؛ (245)

هر که نفس خود را واگذارد، هلاکش گرداند.

ج) نظریه اعتدال گرایی:

این نظریه هم مطابق عقل سلیم است و هم موافق تجربه، نظریه اعتدال، تشویق و تنبیه را به عنوان دو عامل پیش برنده و بازدارنده تربیت می پذیرد، منتها اصل را بر تشویق می گذارد؛ یعنی در عین حالی که وجود تنبیه را لازم و ضروری می داند، اما معتقد است که میزان پاداش، تشویق و محبت همواره باید بیشتر از میزان تنبیه و مجازات باشد. البته در به کارگیری روش تنبیه که از روش های کارآمد است، باید اصول و ویژگی هایی را رعایت نمود.

ویژگی های روش تنبیه

دقت و ظرافت در امر تنبیه

تنبیه باید کاملا سنجیده، حساب شده و دقیق باشد و به هیچ وجه از حد و مرز لازم فراتر نرود؛ زیرا عملی طبیبانه است و هرگونه نسنجیدگی و بی دقتی در آن فاجعه آور است و اثرات

منفی دارد. امام علی (علیه السلام) به این امر هشدار می دهند:

الافراط فی الملامه یشب نار اللجاجه؛ (246)

افراط در سرزنش کردن، میزان لجاجت را افزون تر می کند.

تنبیهات بدنی گاهی ضررهای غیر قابل جبرانی را به همراه دارد ازآن جمله:

1. کودک عادت می کند در برابر زور بدون چون و چرا تسلیم گردد و بااین منطق خو بگیرد که زورگو و قلدر پیروز است، هر وقت عصبانی شدی بزن و باکی نداشته باش!

2. کودک نسبت به تنبیه کننده حس بدبینی پیدا می کند، و حالت سرکشی در او برانگیخته می شود.

3. کودک ترسو بار می آید و شخصیتش در هم شکسته و تعادل روحی ش به هم می خورد.

متأسفانه بسیاری از اولیا برای تربیت کودکان از تنبیهات غیر بدنی استفاده می کنند. مانند:

حبس کردن کودک در محل های وحشتناک، سرزنش، اهانت، دشنام و غیره ... این قبیل تنبیهات ضررشان کمتر از تنبیهات بدنی نیست.

این امور نیز شخصیت کودک را در هم می کوبد و بدآموزی دارد، یعنی سبب می گردد که کودک هم، چنین رفتار و گفتاری را از خود نشان دهد و کم کم به آن ها عادت کند، علاوه بر آن سرزنش زیاد موجب لجوج شدن کودک خواهد شد.

حضرت علی (علیه السلام) می فرمایند:

سرزنش و ملامت زیاد نکنید که کینه توزی و دشمنی به بار می آورد. (247)

اسلام مهر و محبت و نرمش و ملاطفت را بیش از روش های دیگر در تربیت مؤثر و مفید می داند، هر چند در بعضی موارد لازم است در مقابل خطای کودک عکس العمل مناسب نشان داده شود، زیرا اگر در برابر کار

زشت کودک واکنش مناسب انجام نشود، زشتی آن کار در نظرش کاسته شده و چه بسا به

آن کار عادت کند.

لذا پاره ای از تنبیهات غیر بدنی را به طور حساب شده می توان به اجرا گذارد. مثل: قهر کردن از کودک، محروم نمودن او از تفریح و گردش، منع از بازی و کارهایی که مورد علاقه او است.

تنبیه عامل بیدار کننده

تنبیه باید از چنان ظرافت های تربیتی برخوردار باشد که به صورت عاملی بیدار کننده و بازدارنده عمل کند. حتی حضرت یادآور شده اند که در صورت احساس پشیمانی، نباید شخص را به یاد اشتباه و گناهش انداخت و به تکرار عذرخواهی واداشت. آن حضرت فرموده اند:

اعاده الاعتذار تذکیر بالذنب؛ (248)

تکرار کردن عذرخواهی، به یاد گناه انداختن است.

در تنبیه باید دقت شود که در صورت نتیجه دادن اقدامات نرم و لطیف، به هیچ وجه نباید به اقدامات سخت و شدید روی آورد. اگر شخصی متنبه شد، مثل این است که خطا نکرده است و در نتیجه نیاز به اقدامات بازدارنده ندارد. حضرت می فرمایند:

ما أذنب من اعتذر؛ (249)

کسی که عذر خواهد، گویا گناه نکرده است.

بنابراین، در تنبیه باید فلسفه آن مدنظر باشد و به هیچ وجه به سوی تشفی خاطر و ارضای خود یا انتقام گیری میل نکند. در استفاده از این دو روش، حساسیت فوق العاده ای وجود دارد؛ زیرا ساختار روانی و عاطفی انسان طوری است که اگر در ازای فعالیت به او پاداش دهند، آن نوع فعالیت برایش خوش آیند می شود و اگر بعد از انجام کاری تنبیه شود، از آن کار نفرت می یابد و تکرارش برای او خاطره ای آزاردهنده دارد. پس این دو عامل، یعنی پاداش و کیفر، در اصلاح و تغییر رفتار انسان با رعایت آداب و شرایط بسیار مؤثر است.

روش تکریم

علی (علیه السلام) در سیره تربیتی خود، شیوه احترام به شخصیت فرزندان را مورد توجه قرار داده و با واگذار نمودن مسئولیت مناسب به آنان، حس اعتماد به نفس و احساس شخصیت را در آنان تقویت می فرمودند؛ چرا که بزرگداشت و احترام

به شخصیت، نیاز طبیعی هر انسانی است. غریزه حب ذات در طبیعت هر انسانی نهاده شده و به ذات خویش علاقه مند است و میل دارد دیگران نیز شخصیت او را پذیرفته و گرامی بدارند. چنانچه این نیاز طبیعی برآورده شود با دلگرمی و امید به موفقیت در مسیر زندگی گام برمی دارد و به دیگران خوش بین می شود و آنان را قدرشناس و قابل اعتماد می بیند و از همکاری با افرادی که قدر او را شناخته و شخصیتش را گرامی می دارند هراسی ندارد. به علاوه، شخص محترم، احترام به دیگران را نیز یاد می گیرد.

به وسیله احترام به شخصیت می توان شخص را به کارهای نیک به عنوان این که با شخصیت گرامی تو سازگار است هدایت کرد و از کارهای بد و اخلاق زشت به عنوان این که با شخصیت والای تو ناسازگار است، برحذر داشت. انسان برای حفظ کرامت ذات، مقام و موقعیت خود حاضر می شود حتی از خواسته های درونی خویش چشم پوشی کند.

در سیره تربیتی امام علی (علیه السلام) آمده است که روزی همراه غیر مسلمانی به مسافرت رفت، هنگام جدا شدن، آن شخص را مشایعت کرد و چند قدم او را بدرقه نمود. مرد تحت تأثیر این تکریم حضرت به کوفه آمد و مسلمان شد.

حضرت علی (علیه السلام) در این مورد می فرماید:

من شرفت نفسه نزهها عن ذله المطالب؛ (250)

هر کس به شرافت نفس خویش توجه داشته باشد، آن را از ذلت در تمایلات نفسانی باز می دارد.

ویژگی های روش تکریم

گرامی داشتن نفس ها

من کرمت علیه نفسه لم یهنها بالمعصیته؛ (251)

هر که نفس خویش را گرامی بدارد او را به ذلت معصیت نمی کشاند.

اگر انسان به کرامت نفس

خود ایمان داشته باشد، ترک خواسته های نفسانی برایش آسان می شود، همان گونه که مولای متقیان می فرمایند:

من کرمت علیه نفسه هانت علیه شهوته؛ (252)

هر کس نفس خویش را گرامی بداند، ترک خواسته نفسانی برایش آسان خواهد بود.

کوچک شمردن شخصیت

اگر نیاز طبیعی انسان به کرامت نفس تأمین نشود و مورد تحقیر قرار گرفته و خود را ناتوان و ضعیف و دیگران را قدرناشناس ببیند، تن به هر کاری می دهد و دچار عقده حقارت می شود و برای عقده گشایی ممکن است در صدد انتقام جویی برآید. با نگاهی به آمار جانیان، اکثر آنان را افراد بی شخصیت و تحقیر شده خواهیم یافت؛ زیرا به فرمایش حضرت علی (علیه السلام) :

من هانت علیه نفسه فلا ترج خیره؛ (253)

هر کس که نفس خویش را کوچک شمارد، امید خیری به او نداشته باش.

من هانت علیه نفسه فلا تأمن شره؛ (254)

اگر کسی نزد خود خوار شود، از شر او ایمن مباش.

در استفاده از این روش نباید احترام و تکریم از مقدار لازم تجاوز کند؛ زیرا ممکن است موجب به وجود آمدن خوی زشت تکبر و خود بزرگ بینی شود. در این صورت، متربی انتظار دارد که بیش از حد از او تعریف، تمجید کنند و در صورتی که خواسته اش برآورده نشود، رنجیده خاطر می شود.

روش تغافل

انسان موجودی است که همواره در معرض خطا و اشتباه است. یکی از روش های تربیتی آن است که انسان با آگاهی از تخلف دیگران، خود را به غفلت بزند و چنان وانمود کند که از خطای او آگاهی ندارد تا شخص، از

انجام عمل خویش پشیمان شود. البته این در صورتی است که شخص قصد تکرار نداشته باشد. در روایات اسلامی به کاربرد این روش توصیه شده است. (255)

حضرت علی (علیه السلام) می فرمایند:

أشرف أخلاق الکریم کثره تغافله عما یعلم؛ (256)

بزرگ ترین ویژگی اخلاق افراد کریم، زیادی تغافل آن ها از چیزهایی است

که می دانند.

در برخی روایات، عواملی که سبب اصلاح وضع زندگی و معاشرت مردم می شود به سه درجه تقسیم بندی شده است که دو سوم آن را زیرکی و یک سوم آن را تغافل تشکیل می دهد. (257) حتی در روایت دیگری از حضرت علی (علیه السلام) ، عاقل بودن انسان به دو درجه تقسیم شده است، نصف آن، تحمل دیگران و نصف آن، تغافل معرفی شده است. (258) هم ایشان در کلامی دیگر، یکی از ملاک های عقل را تجاهل (خود را به جهل زدن) و یکی از ملاک های حلم را تغافل معرفی کرده است. (259)

روش عفو و چشم پوشی

اشاره

براساس طبیعت انسانی، هر شخصی ممکن است در یکی از مقاطع زندگی، مرتکب کار خلاف یا خطایی شود و با این که تنبیه و کیفر خطاکار، یک روش تربیتی است و در بعضی موارد انجام آن ضرورت دارد، اما در پاره ای مواقع، عفو و اغماض در اصلاح او تأثیر گذارتر است و در جای خود یک روش تربیتی به حساب می آید. عفو از خطاکار در صورتی که به موقع انجام بگیرد، دو اثر مهم به همراه دارد:

الف) در قلب او اثر می گذارد و به اغماض کننده علاقه پیدا می کند.

ب) چون چشم پوشی از کیفر، یک خلق پسندیده است، همین عمل اخلاقی در برابر بدی ها و استحقاق کیفر، فطرت اخلاقی او را بیدار ساخته و از کردار خود پشیمان می سازد، به گونه ای که گاهی عفو، یک نوع تنبیه به شمار می آید.

ویژگی های روش عفو

بهره گیری در موارد خاص

البته از عفو و چشم پوشی نمی توان در همه جا سود جست، بلکه باید در موارد خاصی از آن بهره گرفت؛ به طور مثال:

1. در صورتی که خطاکار از کرده خود پشیمان شده و تصمیم گرفته است که عمل خلاف را تکرار نکند.

2. در صورتی که مرتکب خلاف، شخصی است شریف و آبرومند که از روی جهالت عمل خلافی را انجام داده است و از ظواهر پیدا است که تکرار نخواهد کرد.

3. در صورتی که خلاف کار شخصی عاقل و پاک سرشت است و احتمال بیدارشدن فطرت اخلاقی و ندامت او می رود.

حضرت علی (علیه السلام) نیز به جنبه تربیتی این روش توجه خاصی نشان داده اند و در موارد استفاده و عدم استفاده از این روش به فرزندشان امام حسن (علیه السلام) می فرمایند:

فاذا استحق أحد منک

ذنبا؛ فان العفو مع العدل أشد من الضرب لمن كان له عقل؛ (260)

اگر یکی از خدمت گزاران تو مرتکب خطایی شده و استحقاق کیفر دارد، عفو با رعایت عدالت از کتک بیشتر تأثیر دارد، البته در صورتی که او عاقل باشد.

پس عفو و اغماض یک روش تربیتی است، اما در همه جا نمی توان از آن استفاده کرد. در بعضی موارد نه تنها در اصلاح فرد مؤثر نیست، بلکه موجب فساد و سوء استفاده قرار می گیرد. حضرتش می فرمایند:

العفو یفسد من اللئیم بقدر اصلاحه من الکریم؛ (261)

عفو از خطای فرد پست موجب فساد او می شود به همان مقدار که در اصلاح انسان کریم و شریف مؤثر است.

احسان در برابر بد رفتاری

مسئله مورد بحث این است که آیا راه اصلاح بدی های خطاکاران منحصر به تنبیه است یا راه دیگری نیز وجود دارد؟ در اسلام راه دیگری نیز برای اصلاح بدی ها معرفی شده و آن عبارت از احسان در برابر کردار بد است.

حضرت علی (علیه السلام) نیز این روش را یکی از راه های اصلاح انسان ها می دانند و می فرمایند:

عاتب أخاک بالاحسان الیه، و ردد شره بالانعام علیه؛ (262)

برادرت را به وسیله احسان ملامت کن و به وسیله انعام از شر او جلوگیری کن.

و در جای دیگر می فرمایند:

الاحسان الی المسییء یستصلح العدو؛ (263)

احسان به انسان بد رفتار، دشمن را اصلاح می کند.

آن حضرت در میزان تأثیرگذاری این روش در اصلاح دیگران می فرمایند:

اصلح المسیء بحسن فعالک و دل علی الخیر بجمیل مقالک؛ (264)

کسی را که به تو بدی می کند، به وسیله احسان اصلاح کن و به وسیله سخن خوب، افراد را به نیکی دعوت کن.

در تأثیر این روش تربیتی در تاریخ آمده است، در مدینه طیبه، مردی پیوسته حضرت موسی بن جعفر (علیه السلام) را اذیت می کرد و ناسزا می گفت. هر وقت آن حضرت را می دید، به امیرمؤمنان (علیه السلام) دشنام می داد. یکی از اصحاب به آن حضرت عرض کرد:

اجازه بدهید این مرد فاسق را به هلاکت برسانیم. امام (علیه السلام) او را از این عمل جدا نهی فرمودند. یک روز پرسیدند:

آن شخص کجاست؟ گفتند:

در مزرعه خود در اطراف مدینه مشغول کشاورزی است. حضرت به سوی مزرعه او حرکت کرد، او را یافت و کنارش نشست. بعد از سلام و احوال پرسی با گشاده رویی از وی پرسید:

چه مقدار خرج این زراعت کرده ای؟ عرض کرد:

یک صد

اشرفی. فرمود:

امید داری چه مقدار از آن سود ببری؟ عرض کرد:

غیب نمی دانم. حضرت فرمود:

گفتم چه مقدار امید داری؟ عرض کرد:

امیدوارم دویست دینار هم سود ببرم. پس حضرت کیسه پولی بیرون آورد که سی صد اشرفی در آن بود. پول را به آن مرد داد و فرمود:

این پول را بگیر، زراعت هم مال تو است، امیدوارم خدای متعال به مقداری که امید داری به تو روزی بدهد.

مرد که از جسارت های خود خبر داشت برخاست، سر آن جناب را بوسید و از جسارت های خود عذر خواست. امام (علیه السلام) تبسم کرد و به سوی مدینه حرکت کرد. آن شب یا روز بعد که امام (علیه السلام) به مسجد تشریف بردند، آن مرد نیز به مسجد آمده بود. وقتی نگاهش به آن حضرت افتاد. گفت: الله یعلم حیث یجعل رسالته؛ خدا بهتر می داند که رسالت خود را در کجا قرار دهد، دوستانش از روی تعجب گفتند:

تو قبلا چنین نبودی! داستان چیست؟ گفت: من قبلا چنین نبودم و به این مرد الهی توهین می کردم، ولی در اشتباه بودم. سپس شروع کرد به مدح و ثنا و دعا برای آن حضرت و در این باره با آنان بحث و جدال می کرد. وقتی امام به منزل برگشت به اصحاب فرمود:

کدام بهتر بود؟ آنچه اراده کرده بودید یا آن چه من انجام دادم؟ من با مقداری پول او را اصلاح و شر او را برطرف کردم. (265)

بنابراین، راه تربیت منحصر به تنبیه و کیفر نیست، بلکه به وسیله بخشش و احسان نیز می توان به اصلاح بدی ها پرداخت. چنان که انسان خطاکار از کیفر عبرت می گیرد و خطاهایش را ترک می کند. گاهی

از احسان دیگران نیز فطرتش بیدار و از کردار بد خود پشیمان می شود و به راه صواب می گراید. گاهی این احسان، نوعی تنبیه محسوب می شود و طرف را به اظهار ندامت وامی دارد و اظهار می کند:

بیش از این مرا چوب کاری نکن.

البته اعمال این روش، در همه جا، نسبت به همه کس و در هر شرایطی مؤثر و سازنده نیست. اگر به درستی انجام نگیرد، می تواند آثار سویی نیز به همراه داشته باشد، پس باید با بررسی درست، هر جا که صلاح باشد از این روش استفاده کرد. در روایات، به طور مطلق از این روش دفاع نشده است، بلکه تصریح شده است که در برخی موارد، ممکن است روش عفو تأثیر منفی داشته باشد؛ مثلا در مورد افراد لئیم و پست تصریح شده است:

العفو یفسد من اللئیم بقدر اصلاحه من الکریم؛ (266)

به همان حد که عفو، افراد کریم و با شخصیت را اصلاح می کند، به همان اندازه افراد پست را فاسد می کند.

روش مجازات به قدر خطا

نباید انتظار عصمت از دیگران داشت. احتمال صدور خطا و کار خلاف از هر انسان غیر معصوم وجود دارد در صورت مشاهده کار ناستوده، در درجه اول باید طوری وانمود شود که انگار از کار خلاف او اطلاعی ندارد روش تغافل. اگر این روش امکان یا تأثیر نداشت، باید در گام دوم او را مورد عفو و بخشش قرار داد و از او خواست که دیگر آن عمل ناشایست را انجام ندهد روش عفو، اگر این مرحله هم کارساز نبود، باید گام سوم را برداشت؛ یعنی به اندازه خلافی که مرتکب شده، برای او تعیین مجازات کرد. البته در این جا

باید عدالت رعایت شود.به فرمایش امیرمؤمنان علی (علیه السلام) :

والعدل منها (دعائم الایمان) علی أربع شعب: علی غائص الفهم، و غور العلم و زهره الحکم و رساخه العلم؛ (267)

عدل از پایه های ایمان است و داوری عادلانه همراه با چهار ویژگی است. دقت در فهم، فرورفتن در دانش، قضاوت روشن و درست و بردباری ثابت و پابرجا.

بنابراین باید با سنجش دقیق توأم با علم و دانش و همراه با بردباری، قضاوت روشن و درستی را در پیش گرفت و تخلف را به اندازه جرمش مورد مجازات قرار داد. براساس این فرمایش اگر مجازاتی تعیین می شود باید تمام زوایا و ابعاد مسئله مورد مطالعه قرار گرفته و مجازات به عنوان خاموش کردن خشم نباشد. باید با حفظ بردباری و متانت درباره مجازات تصمیم گرفت.

به یقین صدور چنین حکم عادلانه ای زینت مدیریت و محکم ترین پایه برای هر کاری است.

روش امر به معروف و نهی از منکر

یکی از سازوکارهای مهم کنترل فردی و اجتماعی، امر به معروف و نهی از منکر است این روش از اصول عملی اسلام است که چون نماز، روزه، حج و ... بر مسلمانان واجب است و برای تشویق و ترغیب افراد به کار می رود. معروف از ریشه لغوی عرف است. در مفردات راغب واژه عرف مرادف با معرفت و عرفان است و عبارت است از: ادراک چیزی از طریق تفکر و تدبر. معروف اسم است برای هر فعلی که حسن آن به وسیله عقل یا شرع شناخته می شود. عرف به معنای آن سنن و سیره های زیبا و جاری در متن جامعه است که عقلای جامعه آن را می شناسند به خلاف آن اعمال نادر و غیر مرسومی که عقل

اجتماعی آن را انکار می کند. (268)

امر به معروف عبارت است از طلب و درخواست برای انجام امور خیر ونیک که در اسلام بیش از موعظه و نصیحت حتی وصیت مورد تأکید قرار گرفته و جزء واجبات است. گر چه همواره امر به معروف و نهی از منکر با یکدیگر می آید و اصولا مکمل یکدیگرند، ولی از آن جا که امر به معروف روشی است که حاکی از ترغیب و انگیزش است از روش هایی که حکایت از منع و نهی می کند از هم جدا می باشند. امر به معروف تنها با گفتار عملی نمی شود و لازم است با عمل توأم شود تا تأخیر بیشتری داشته باشد.

از آن جا که ترک کنندگان خیر، از امر به معروف و افرادی که مرتکب معاصی می شوند، از نهی منکر خوششان نمی آید و می ترسند از این رهگذر آسیبی به آن ها برسد، لذا به آن اقدام نمی کنند. حضرت علی (علیه السلام) این حقیقت را بیان می فرمایند که این دو فریضه نه تنها به آن ها آسیبی نمی رساند، بلکه ضامن سلامت فرد و جامعه خواهند بود.

وان الأمر بالمعروف و النهی عن المنکر لخلقان من خلق الله سبحانه، و أنهما لایقربان من أجل، ولا ینقصان من رزق، و علیکم بکتاب الله ...؛ (269)

همانا امر به معروف و نهی از منکر، دو خلق از خلق های پسندیده خداوندند. این دو، مرگ را نزدیک نمی گردانند و روزی را کم نمی کنند بر شما باد (مراجعه) به کتاب خدا.

حضرت راجع به پیمانه ها و ترازوها در زمانی که احتمالا در داد و ستد و کم فروشی شایع بوده می فرمایند:

فساد و تباهکاری نمایان شده است (معروف، منکر و منکر، معروف گردیده)

پس نیست شخصی که آن را تغییر دهد و نه منع کننده ای که از آن نهی نماید. با این رویه می خواهید در جوار رحمت خدا و از ارجمندترین دوستان او باشید؟ چه دور و نادرست است اندیشه شما. خدا را برای رفتن به بهشت او (با کردار زشت و گفتن این که کریم است) نمی توان فریفت، رضا و خوشنودی او به دست نمی آید، مگر به طاعت و بندگی کردن.

پس چنین می فرمایند:

لعن الله الآمرین بالمعروف التارکین له، و الناهین عن المنکر العاملین به؛ (270)

خداوند لعنت کند کسانی را که به معروف امر می کنند و خود آن را به جا نمی آوردند و منکر را نهی کرده و خود مرتکب آن می شوند.

ویژگی های روش امر به معروف و نهی از منکر

امر به معروف و نهی از منکر، وسیله اصلاح

بنا بر فرمایش حضرت امیر (علیه السلام) برای اصلاح باید نهی از منکر در هر زمان و مکانی انجام شود. البته هر کسی که امر به معروف و نهی از منکر می کند، باید در درجه اول با عملش هم نشان دهد و الا گفتار بدون عمل، سود چندانی ندارد و خود نوعی نفاق است. باید توجه داشت که با ترک امربه معروف و نهی از منکر هیچ گاه نمی توان امید به قرب پروردگار داشت. مسلمان نمی تواند یک نظاره گر بی طرف باشد. قرآن مجید به نظارت عمومی اهمیت فراوان می دهد و می فرماید:

و لتکن منکم أمه یدعون الی الخیر و یأمرون بالمعروف و ینهون عن المنکر و أولئک هم المفلحون؛ (271)

باید از بین شما دسته ای به نظارت حسن جریان امور بپردازند و دعوت به خوبی کرده و مردم را از کار زشت باز دارند. چنین مردمی رستگارند.

در آیه دیگر می فرماید:

کنتم خیر أمه أخرجت للناس تأمرون

بالمعروف و تنهون عن المنكر و تومنون بالله؛ (272)

اگر شما امر به خوبی کنید، از امور ناپسند باز دارید و مؤمن به خداوند باشید، آن گاه بهترین جامعه و امت در بین جوامع اجتماعی خواهید بود.

در اسلام برای این نظارت شرایطی مقرر شده است که عبارتند از:

الف) علم و آگاهی و شناخت از موضوع؛

ب) احتمال اثربخشی و نتیجه دهی؛

ج) نبودن ضرر و مترتب نشدن مفسده بر آن؛

د) ادامه و اصرار متخلف به گناه و نادرستی. (273)

بنابراین اگر امر به معروف و نهی از منکر به صورت حکم شرعی طرح شود از کارایی بیشتر برخوردار است؛ زیرا مردم احساس تکلیف شرعی می کنند و به صورت فعال به رویارویی با آسیب های اجتماعی، فردی و قانون شکنی ها برخاسته و در پاسداری از هنجارهای دینی در جامعه اسلامی به وظیفه شرعی خود عمل می کنند و مانع کجروی های اجتماعی می شوند. مردم خود را موظف می دانند تا از فضیلت ها و نیکی ها در حریم خانواده و اجتماع پاسداری و از اشاعه فساد جلوگیری کنند.

وجود این شرایط هم مانع افراد غیر مسئول و ناآگاه می شود و هم به افراد آگاه می گوید که چگونه نظارت خود را انجام دهند.

راه های جلوگیری از فساد

اسلام برای جلوگیری از فساد، راه های مختلفی را پیش بینی کرده است که مهم ترین آن ها عبارتند از:

1. انذار

2. نهی از منکر

3. مبارزه با انحرافات

نحوه برخورد امام علی (علیه السلام) با معاویه به صورتی است که از انذار و هشدار شروع شده و سپس به نهی از منکر می رسد و وقتی این روش ها نتیجه ای نداد راه مبارزه را در پیش می گیرند و می فرمایند:

و الله لو تظاهرت العرب علی قتالی لما

و لیت عنها، ولو أمکنت الفرص من رقابها لسارعت الیها، و ساء جهد فی أن أطهر من هذا الشخص المعکوس و الجسم المرکوس؛ (274)

سوگند به خدا اگر همه عرب در جنگ با من همراه شوند از ایشان رو بر نمی گردانم و اگر فرصت ها به دست آید به سویشان می شتابم و کوشش می کنم تا زمین را از این شخص وارونه و کالبد سرنگون (معاویه) پاک سازم.

حضرت برای رستگاری فرد و جامعه راه مبارزه با انحرافات را چنین گوشزد می فرمایند:

من أنکره بالسیف لتکون کلمه الله هی العلیاء و کلمه الظالمین هی السفلی، فذلک الذی أصاب سبیل الهدی، وقام علی الطریق؛ (275)

کسی که ستم را با شمشیر انکار کند تا کلمه خدا (دین خدا) بلندتر و کلمه ستمکاران پست تر باشد، کسی است که به رستگاری رسیده و به را راست قیام کرده است.

در المنجد نکر و نکور به معنی جهل داشتن و نشناختن است. انکار، ضد عرفان و به معنی نشناختن حق است. همان گونه که گذشت اگر انذار و هشدار به نتیجه نرسید، نهی از منکر به عنوان یک روش تربیتی برای جلوگیری فرد از سقوط و فروافتادن در مهالک استفاده می شود. اهمیت این روش به آن اندازه است که در قرآن، خداوند را ناهی از منکر و جلوگیر از بدی ها معرفی کرده و می فرماید:

و ینهی عن الفحشاء و المنکر و البغی؛ (276)

خداوند از اعمال ناپسند و زشتی ها و ستم نهی کرده و بازمی دارد.

راه های شناخت مصادیق منکر

در رابطه با تشخیص و تمیز منکرات، پاره ای از مقیاس ها و معیارهای کلی تعیین شده است که دقت کردن در آن ها در تصمیم گیری انسان برای انکار منکر

حایز اهمیت است. حضرت علی (علیه السلام) در نامه خود به حارث همدانی به پاره ای از این معیارها اشاره می فرمایند:

و احذر کل عمل یرضاه صاحبه لنفسه و یکره لعامه المسلمین؛

بپرهیز از هر کاری که انجام دهنده، آن را برای خود شایسته می داند اما آن را برای دیگر مسلمانان نمی پسندد!

و احذر کل عمل یعمل به فی السر ویستحیا منه فی العلانیه؛

بپرهیز از هر کاری که در نهان انجام پذیرد و در آشکارا شرمندگی بیاورد!

و احذر کل عمل اذا سئل عنه صاحبه أنکره أو اعتذر منه؛

بپرهیز از هر عملی که هرگاه از کننده آن بپرسند آن را انکار کند یا از آن عذر بخواهد!

و احذر صحابه من یفیل رأیه، و ینکر عمله؛ فان الصاحب معتبر بصاحبه؛ (277)

دوری کن از دوستی با کسی که اندیشه ضعیفی دارد و کردارش ناپسند است؛ زیرا شخص را با دوستش موازنه می کنند.

مراحل نهی از منکر

حضرت امیر (علیه السلام) می فرمایند:

ای مؤمنان! هر کس ظلم و ستمی را ببیند که به کار می برند و منکری که (مردم را) به آن دعوت می کنند، اگر آن را در دانش انکار کند، پس رهایی یافته (از بازپرسی روز رستاخیز) و بیزاری جسته است (از گناه) و هر کس آن را به زبان انکار کند، اجر و مزد یافته و او افضل از دوستش است (که فقط در دل انکار می کرد) و هر کس انکار کند آن را با شمشیر (زدوخورد) تا کلمه خدا (دین و توحید) در مقام والا بماند و کلمه ظالمان (شرک و ضلالت و معصیت) پست شود، پس او کسی است که به راه رستگاری رسیده و به راه

راست قیام نموده و دلش به نور باور و یقین روشن شده است. (278)

بنابراین برای نهی از منکر، سه مرحله وجود دارد و نهی کنندگان از منکر در یکی از این سه درجه قرار می گیرند:

انکار در دل، انکار با زبان و انکار با شمشیر. حداقل عکس العمل مورد انتظار برای مؤمنان، بیزاری در دل است که باید به شکلی در چهره و رفتارشان ظهور و بروز کند تا مجرمان بفهمند که کارشان مورد نفرت است. در حکومت اسلامی انکار با شمشیر توسط مجاری قانونی صورت می گیرد. بنابراین، فرآیند امر به معروف و نهی از منکر به این ترتیب است:

1. احساس تنفر در قلب و اعراض از فرد خاطی؛ هر مسلمانی وظیفه دارد حداقل در قلب خود نسبت به انحرافات اجتماعی و ترک واجبات احساس تنفر کند و از فرد خاطی اعراض نماید و به هر شکل ممکن نارضایتی خود را اعلام دارد.

2. مرحله زبانی همراه با پند و اندرز؛

3. مرحله شدت عمل؛ در مواقعی است که توصیه ها کارساز نباشد.

... و الأمر بالمعروف مصلحه للعوام و النهی عن المنکر ردعا للسفهاء؛ (279)

... و امر به معروف را برای اصلاح عوام و نهی از منکر را برای جلوگیری کم خردان (واجب کرد).

مصلحت عوام آن است که کسی آن ها را به راه سعادت و نیکبختی سوق دهد و در برابر افراد کم عقل و بی ملاحظه که دست به شرارت و معصیت می برند، افرادی باید باشند که آن ها را از بدی باز دارند.

آثار ترک فریضه امر به معروف و نهی از منکر

هم چنین آن حضرت ترک امر به معروف و نهی از منکر را از

عوامل دوری از رحمت الهی می دانند و می فرمایند:

فان الله سبحانه لم یلعن القرن الماضی بین أیدیکم الا لترکهم الأمر بالمعروف، و النهی عن المنکر، فلعن الله السفهاء لر کوب المعاصی، و الحکماء لترک التناهی؛

خداوند سبحان، گذشتگان را از رحمت خود دور نکرده است، مگر به جهت ترک نمودن امر به معروف و نهی از منکر. پس خداوند، نافهم ها را از جهت گناه کردن و خردمندان را به جهت ترک نهی از منکر لعن فرمود (از رحمت خود دور کرد و به عذاب سخت گرفتار نمود). (280)

روش بیان قصه و داستان

یکی از وسایل رایج و عمومی تعلیم و تربیت داستان است که در بین همه اقوام، ملل و ادیان و در بین همه اقشار و اصناف مردم وجود دارد. همه انسان ها طبعا به داستان علاقه مندند. داستان، علاوه بر این که به عنوان یک سرگرمی و تفریح سالم مورد استفاده قرار می گیرد، وسیله ای است که به طور غیر مستقیم در اعماق روح خواننده و شنونده تأثیر می گذارد. آگاهی از تاریخ ملت ها به انسان می فهماند که چه اعمالی درست و چه رفتاری ناپسند است. تاریخ امت ها نشان می دهد که کدام یک در اثر پیمودن راه حق و درستی به نیک بختی رسیدند و کدام یک در اثر گناه و نادرستی به هلاکت افتادند، بنابراین سرگذشت پیشینیان وسیله عبرت و آگاهی است. به همین دلیل قرآن مجید نیز از این روش به نیکویی یاد می کند و می فرماید:

لقد کان فی قصصهم عبره لأولی الألباب ما کان حدیثا یفتری ولکن تصدیق الذی بین یدیه و تفصیل کل شیء و هدی و رحمه لقوم یؤمنون. (281)

سرگذشت آنان برای عبرت و پند

گرفتن عاقلان است. آن سرگذشت ها مطالبی نیست که به دروغ نقل شود، بلکه آنچه را که پیش روی ما است تصدیق می کند و هر چیزی را بیان می کند و تفصیل می دهد و هدایت و رحمت برای افراد باایمان است.

بر اساس این آیه نقل سرگذشت و داستان زندگی گذشتگان:

الف) برای عبرت و پند گرفتن است.

ب) بیان واقعیت ها است و آمیخته با افترا و دروغ نیست.

ج) وقایع به صورتی آمده است که گویا هم اکنون اتفاق می افتد.

د) حقایق امور را بیان می کند و تجزیه و تحلیل می یابد.

ه) وسیله هدایت و رحمت است.

ویژگی روش قصه و داستان

نگاه به تاریخ، وسیله هدایت

سیر در تاریخ و توجه به سرگذشت انسان ها وسیله هدایت و تربیت است، حضرت علی (علیه السلام) در عبرت آموزی از امت های پیشین می فرمایند:

از آلام، مصیبت ها و رویدادهای تلخی که برای امت های پیشین در اثر زشتکاری ها و بدکاری هایشان پیش آمده بر حذر باشید و عبرت بگیرید. حوادث مربوط به آنان را در نیکی و بدی به یاد آورید و برحذر باشید که مانند آنان نباشید. پس چنانچه درباره تفاوت وضع و حال آنان فکر کردید، در آن راهی قدم بگذارید که موجبات سربلندی آنان را فراهم ساخت، دشمنان آنان را نابود کرد و برای آنان تندرستی به ارمغان آورد، نعمت ها و خوشی را بر آنان ارزانی داشت و پیوند دوستی آنان را استوار نمود؛ یعنی از جدایی بپرهیزید. به یکدیگر مهربانی کنید و دوستان خود را نیز به مهر و محبت به دیگران سفارش کنید. هم چنین از راه و روشی که کیان آنان را در هم ریخت و قدرتشان را از بین برد دوری کنید؛ یعنی از کینه توزی، دشمنی، بدخواهی برای دیگران

و یاری نکردن دیگران اجتناب کنید.

درباره حالات مؤمنان پیش از خود بیندیشید و بینید در موقع آزمایش های الهی و رویدادهای جان فرسا چگونه بودند؟ آیا چنین نبود که آنان بیش از دیگران سختی کشیدند و رنج بردند و با تنگدستی زندگی کردند؟ فرعون ها (حکمرانان ستم پیشه) آنان را به بدترین شیوه عذاب کردند و تلخی را جرعه جرعه به ایشان نوشانیدند، زیرا در سلطه و استیلای آن ها بودند و چاره ای برای نافرمانی و دفاع نمی یافتند. تا آن گاه که خداوند شکیبایی و پایداری آنان را در راه محبت خود مورد نظر و توجه قرار داد و آنان را از گرفتاری های سخت رهایی بخشید، در این هنگام مؤمنان به فرمانروایی رسیدند و به آرزوهای خود دست یافتند. (282)

روش عقلانی

از جمله امتیازات انسان، داشتن قدرت تفکر و اندیشه است. عقل، موجودی مجرد است، اما مجرد تام نیست، بلکه به بدن تعلق دارد و چون متعلق به ماده است، حرکت و تکامل دارد. چنان نیست که عقل و نفس انسان از آغاز وجود تا آخر عمر یک نواخت باقی بماند، بلکه با استفاده از بدن به طور مداوم در حرکت و تکامل است. انسان ها در مقدار عقل یک سان نیستند، بلکه هر انسانی در مرتبه ای از عقل قرار دارد.سعادت دنیوی و اخروی هر انسانی به مقدار عقل او است. خوشبختانه عقل قابل تربیت، تقویت و تکامل است. هر انسانی می تواند به عقل خویش بیفزاید و آن را کامل تر گرداند؛ از این رو، اسلام به انسان ها توصیه می کند در تکمیل عقل خویش بکوشند. هر چه انسان از عقلش بیشتر استفاده کند، عقلش کامل تر خواهد شد به همین جهت

قرآن از کسانی که از عقل خویش استفاده نمی کنند به شدت انتقاد می کند و می فرماید:

أفلا یعقلون.

از میان اشیای عالم عقل از همه ارزشمندتر است. از امام علی (علیه السلام) نقل است:

جبرییل بر حضرت آدم (علیه السلام) فرود آمد و گفت: مأمورم تو را میان سه چیز مخیر سازم تا یکی را بر گزینی، و دوتا واگذاری، آن سه چیز عقل، حیا و دین اند، آدم (علیه السلام) گفت عقل را برگزیدم. جبرئیل به حیا و دین گفت: شما برگردید. گفتند:

ای جبرییل ما دستور داریم که همراه عقل باشیم هر جا که باشد، گفت: اختیار با شما است و بالا رفت. (283)

حضرت علی (علیه السلام) در اهمیت عقل می فرمایند:

بینایی (آگاهی دل) با دیده ها و چشم ها نیست. چشم ها به صاحبشان دروغ می گویند، ولی عقل به کسی که از او پند بخواهد خیانت نمی کند. (284)

ویژگی های روش عقلانی

راه های پرورش قدرت تفکر و تعقل

در بعضی از احادیث به اهمیت تجربه در پرورش تفکر و تعقل اشاره شده است. حضرت علی (علیه السلام) می فرمایند:

العقل غریزه تزید بالعلم و التجارب؛ (285)

عقل، استعدادی است که به وسیله علم و تجربه زیاد می شود.

و در حدیث دیگر فرموده اند:

العقل عقلان: عقل الطبع، و عقل التجربه، و کلاهما یؤدی الی المنفعه؛ (286)

عقل دوگونه است:

یکی عقل طبیعی که به صورت استعداد است و دیگری عقلی که در اثر تجربه حاصل می شود و هر دو به بهره وری می انجامد.

انسان عاقل، هر کاری را که مناسب است انجام می دهد. حضرت علی (علیه السلام) در جواب کسی که از آن حضرت خواست تا عقل را توصیف کنند، فرمودند:

هو الذی یضع الشیء مواضعه؛ (287)

عاقل کسی است که هر چیزی را در جای خود

می گذارد و متناسب با وضعیت ها عمل می کند.

یکی از راه هایی که می توان به وسیله آن به تقویت عقل پرداخت این است که انسان به خود عادت دهد که قبل از شروع هر عملی، کاملا در اطراف و جوانب آن بیندیشد و در سود و منفعت آن تأمل کند. حضرت علی (علیه السلام) می فرمایند:

من نظر فی العواقب آمن من النوائب؛ (288)

هر کس در عواقب امور خوب تأمل کند، از مصیبت ها و دشواری های آن ها در امان خواهد بود.

امیرمؤمنان (علیه السلام) می فرمایند:

التثبت رأس العقل، و الحده رأس الحمق؛ (289)

عاقبت نگری، رأس عقل و تندروی رأس حماقت است.

یکی دیگر از راه های تقویت نیروی عقل، مشورت کردن با عقلا و استعداد از افکار و آرای آن ها است. کسانی که در کارها با دیگران مشورت و نظرخواهی می کنند؛ چنان است که گویا عقول دیگران را به استخدام خود در آورده اند. در صورتی که مشورت کننده به قصد یافتن حق، به سخنان آن ها خوب گوش دهد، می تواند بهترین آن ها را انتخاب کند، آن گاه تصمیم بگیرد و وارد عمل شود. انسان هر قدر هم عاقل باشد باز هم از مشورت بی نیاز نیست؛ هر چند تصمیم گیری نهایی با خود او است. حضرت علی (علیه السلام) می فرمایند:

من شاور ذوی الألباب دل علی الرشاد؛ (290)

هم ایشان می فرمایند:

من لم یستشر یندم؛ (291)

هر کس مشورت نکند پشیمان خواهد شد.

مصاحبت با نیکان و عدم مصاحبت با نادانان

انسان هایی که در یک اجتماع زندگی می کنند، نسبت به هم حالت تأثیر و تأثر دارند. اگر انسان با دانشمندان و عقلا مصاحبت داشته باشد، غالبا علمی، منطقی و عاقلانه رفتار می کند؛ اما اگر با افراد جاهل و

کم عقل رفت و آمد کند، رفته رفته به سوی نقصان و سقوط می رود، به طوری که بعضا چراغ عقل او خاموش می شود. به همین علت، در احادیث توصیه شده که با دانشمندان و عاقلان معاشرت کنید و از معاشرت با افراد جاهل و کم عقل تا حد ممکن اجتناب کنید. حضرت علی (علیه السلام) می فرمایند:

من ترک الاستماع من ذوی العقول مات عقله؛ (292)

هر کس استماع از صاحبان عقل را ترک کند، عقلش می میرد.

ایشان توصیه می فرمایند:

صلاح الأخلاق معاشره العقلاء؛ (293)

صلاح اخلاق در معاشرت با عقلا است.

از سوی دیگر هشدار می دهند:

فساد الأخلاق معاشره السفهاء؛

فساد اخلاق در معاشرت با سفیهان است.

من صحب جاهلا نقص من عقله؛ (294)

هر کس که با جاهل هم نشین باشد از عقلش کاسته می شود.

روش عادت

وقتی انسان عملی را به طور مستمر تکرار کرد، به تدریج با آن خو می گیرد و حالتی در نفس به وجود می آید که اصطلاحا عادت نامیده می شود. انسان با عمل مزبور انس و الفتی خاص می یابد و تمایل به ادامه آن پیدا می کند. ممکن است انجام عملی در ابتدا برای انسان دشوار و حتی ناگوار باشد، ولی بعد از تکرار و حصول عادت، همان عمل آسان و گوارا می شود؛ به گونه ای که گویا از طبیعت صادر می شود و یک فعل طبیعی است. حضرت علی (علیه السلام) در این باره می فرمایند:

العاده طبع ثان؛ (295)

عادت، طبیعت ثانوی است.

علمای اخلاق، تعلیم و تربیت، عادت دادن را یکی از روش های مهم تربیت می دانند. اگر در زمان لازم انسان به کارهای خوب عادت نکرد، بعدها هم چندان به آن عمل پایبندی نشان نمی دهد. از این رو، حضرت علی (علیه

السلام) در تأکید به عادت دادن به عمل نیک می فرمایند:

عود نفسک فعل المکارم، و تحمل أعباء المغارم، تشرف نفسک و تعمر آخرتک، و یکثر حامدوک؛ (296)

نفس خودت را به انجام کارهای نیک و تحمل بار غرامت های مردم عادت بده تا نفس تو شریف و آخرتت آباد شود و ستایش کنندگانت بسیار گردند. در بیانی دیگر می فرمایند:

خویشتن را به نیکوکاری عادت بده؛ زیرا آنچه را از تو پدید آید، زیبا می سازد و پاداشت را نزد خدا بسیار و کامل می گرداند. (297)

باز هم می فرمایند:

عود لسانک لین الکلام و بذل السلام یکثر محبوک، و یقل مبغضوک؛ (298)

زبانت را به نرمی سخن و سلام کردن عادت بده تا دوستانت بسیار و دشمنانت کم شوند.

و در بیانی دیگر می فرمایند:

کفی بفعل الخیر حسن عاده؛ (299)

برای نیکوکاری، عادت به آن کافی است.

ویژگی روش عادت

ترک عادات

از طرفی باید توجه کرد که ترک عادت بسیار دشوار و احیانا محال است. حضرت علی (علیه السلام) نیز به این مهم اشاره می فرمایند:

أصعب السیاسات نقل العادات؛ (300)

دشوارترین کارها تغییر عادت است.

امام علی (علیه السلام) غلبه بر عادت را نوعی فضیلت شمرده و می فرمایند:

الفضیله غلبهه العاده؛ (301)

غلبه بر عادت (بد) یک فضیلت است.

غالبوا أنفسکم علی ترک العادات، و جاهدوا أهواء کم تملکوها؛ (302)

در ترک عادت ها بر نفس خودتان غلبه و با خواسته های نفس مبارزه کنید تا نفس خویش را در اختیار بگیرید.

روش پیشگیری

رفتار و کردار انسان، متأثر از شرایط اجتماعی، عوامل طبیعی، دوستان و نزدیکان است. در تربیت فرزندان باید این شرایط را مهار کرد و فرزندان را به سوی اهداف تربیتی رهنمون شد. باید همواره یاور فرزندان بود و آنان را از خطرات و آسیب های فردی و اجتماعی حفظ کرد. از بدترین خطراتی که انسان را تهدید می کند، مصاحبت و هم نشینی با دوستان ناباب است. امام علی (علیه السلام) به این مهم تأکید داشته و می فرمایند:

صدیقک من نهاک و عدوک من أغراک؛ (303)

دوست تو کسی است که تو را نهی کند و دشمن تو کسی است که تو را بفریبد.

بنابراین، افرادی که انسان را به سوی گناه و نافرمانی خدا دعوت کنند، در واقع دشمن انسانند. هم چنین ایشان انسان را از هم نشینی با افراد دروغگو برحذر می دارند و می فرمایند:

ایاک و مصادقه الکذاب فانه کسراب یقرب علیک البعید و یبعد عنک القریب؛ (304)

از دوست شدن با فرد دروغگو پرهیز کن؛ زیرا او همانند سراب است. دور را به تو نزدیک و نزدیک را به تو دور نشان

می دهد.

هم ایشان انسان را از هم نشینی با بدان برحذر داشته و فرموده اند:

ایاک و مصاحبه الفساق؛ فان الشر بالشر یلحق؛ (305)

از مصاحبت با فساق بپرهیز؛ چون شر با شر پیوند می خورد.

روش خاطرات خوشایند

یکی از شیوه های جالب توجه در تربیت فرزندان، همراه ساختن امور دینی و معنوی با خاطرات خوشایند است؛ بدین صورت که رفتار و آداب دینی و مذهبی را در یک فضای مطبوع و همراه با ایجاد خوشایندی و مطلوبیت به فرزندان القا کرد؛ مثلا هنگامی که فرزند را همراه خود به مجالس مذهبی یا نماز جمعه می بریم، حتی الامکان برای آنان هدیه یا خوراکی تهیه کرده و یا آنان را بیشتر در مجالس ائمه که همراه با شادی و پذیرایی است ببریم تا خاطره شیرینی از این مجالس برای همیشه در ذائقه آنان باقی بماند و رغبت و تمایل بیشتری برای حضور در چنین مجالسی از خود نشان دهند. حضرت علی (علیه السلام) در حدیثی به این شیوه جذاب و مؤثر اشاره فرموده اند:

طرفوا أهالیکم فی کل جمعه من الفاکهه کی یفرحوا بالجمعه؛ (306)

در هر جمعه، مقداری میوه برای خانواده تان تهیه کنید تا آنان از فرا رسیدن جمعه ها شادمان باشند (و جمعه ها را دوست داشته باشند).

روش سیاحت

مکان های مختلف با ویژگی های متفاوتشان بر روحیه انسان آثار متفاوتی به جا می گذارند، قرآن مجید انسان را به سیر و سیاحت در روی زمین دعوت می کند و این روش را برای تحقق اهداف عمده زیر مفید و مؤثر می داند:

1. برای شناخت خدا؛ آن جا که می فرماید:

ما به زودی نشانه هایمان را در سراسر جهان و در درون انسان ها به آنان نشان خواهیم داد تا ثابت شود که خداوند حق است. (307)

2. باور کردن معاد؛ قرآن می فرماید:

اگر انسان سیاحتش همراه با تأمل و تفکر باشد؛ از این طریق می تواند به وجود عالمی دیگر به نام قیامت رهنمون گردد.

(308)

3. آشنایی با سرنوشت منحرفان؛ اگر انسان به قصرها و مکان هایی که روزی طاغیان و ستم کاران در آن به سر می بردند، برود، پایان کار مجرمان را مشاهده می کند. خداوند به پیامبرش می فرماید:

به مردم بگو که در روی زمین به سیاحت بپردازید تا از پایان کار مجرمان آگاه شوید. (309)

حضرت علی (علیه السلام) نیز در نامه تربیتی خود به امام حسن (علیه السلام) اهمیت سیاحت در روی زمین را به فرزندش بازگو نموده می فرمایند:

و سر فی دیارهم و آثارهم فانظر فیما فعلوا و عما انتقلوا و أین حلوا و نزلوا؛ (310)

در سرزمین و آثار باقی مانده از آن ها سفر کن و به دقت تأمل نما که آن ها چه کارهایی انجام داده اند و از کجا منتقل شده اند و در کجا فرود آمده (قبر) و در کجا منزل گزیده اند.

بخش سوم

وظایف و مسئولیت های متولیان تربیت

مقاوم سازی نسل، وظیفه ای همگانی

در عصری بس خطیر زندگی می کنیم که می توان آن را عصر بحران ها و تهاجم ها نامید. عوامل آشوب آفرین و مفسده جو رو به گسترش و فزونی هستند. از آن جا که دشمن برای مبارزه با انقلاب اسلامی از ترفند جنگ افروزی طرفی نبسته است، جبهه جدیدی با چهره فرهنگی گشوده که بسیار خطرناک تر و آسیب زننده تر از جبهه نظامی است؛ زیرا نسل آسیب پذیر و تهاجم پذیر - که متأسفانه رقم آنان نیز اندک نیست - به علت ضعف فرهنگی و محدودیت های فکری، مقاومت و پایداری لازم را در برابر تهاجمات ندارند. بر این خطر باید افرادی را افزود که به دلایلی در خط مکتب نبوده و در سایه تربیت غلط، آب غرب در کامشان گواراتر است و به صورت مستقیم یا غیرمستقیم مبلغ اندیشه های

غربند و با الگوگیری از شیوه زندگی و راه و رسم آنان به نشر و گسترش ایده ها و آرمان های غرب می پردازند. در چنین شرایطی، مسئولیت متولیان امر تربیت سنگین تر است.

در شرایط موجود سه وظیفه اولیه فرا روی ما است:

1. شناخت درد؛

ضروری است که متولیان تربیت، پیش از هر چیز درد را بشناسند و بدانند در جامعه و در سطح نسل جوان و خانواده ها چه می گذرد. نگاهی به رفتار و کردار، اخلاق فردی و اجتماعی داشته و آن را با خطوط و تعالیم اسلامی ارزیابی کنند، آنگاه به خود و نسل خویش هشیار باشند و دریابند که جامعه چه سمت و سویی دارد و نسل ما در معرض چه خطراتی قرار دارد.

2. ارزیابی و تخمین؛

ارزیابی حقایق و واقعیت ها و هم چنین تأمل در آن ها و پاسخ به این سوالات ضروری است که آیا شیوه های رفتار و گفتار، پوشش ها و کوشش ها، عملکردها و مواضع در جامعه ما همان است که اسلام خواستار آن است؟ آیا نظم و انضباط، پایبندی نسل جوان به باورها و اعتقادات همان است که اسلام می خواهد؟ شیوه حیات ما غربی است یا اسلامی؟ چگونه باید مظاهر فرهنگ خودی و فرهنگ بیگانه را شناخت؟ به چه میزانی از آرمان ها و رنگ و صیغه الهی به دور افتاده ایم و برای بازگشت به سیر واقعی به چه امکاناتی نیازمندیم؟

3. برنامه ریزی در جهت اصلاح؛

اگر در جمع بندی به این نقطه برسیم که در راهکارها و برنامه ریزی ها اشکالاتی وجود دارد، اصلاح برنامه ها و تلاش در جهت زدودن آثار نامطلوب تهاجم فرهنگی دشمن و حداقل مقاوم سازی در برابر آن ضروری است.

برای ریشه کنی، قیامی همگانی و جدی لازم است؛ اما خط مقاوم سازی، مهم ترین برنامه امروزی ما است امروز بیش از هر عصر و دوره ای، نیاز به نسلی بااراده و مقاوم داریم که در برابر تهاجمات نلرزد و در برابر صدمه آفرینی های خصم جای خالی نکند. ما خواستار نسلی مبارز، میدان دار و تلاشگر در عرصه علم و عمل هستیم.

مقصود از مقاوم سازی چیست؟

واژه مقاومت عبارت است از ایستادگی کردن، برابری کردن، پایداری کردن، و به معنای پای داشتن، ثبات ورزیدن و پافشاری کردن هم آمده است. بنابراین مقاومت بر مبنای ایستادگی در برابر یک خواسته یا یک توقع تحمیلی است. مقاوم کسی است که در برابر آن خواسته فریاد اعتراض و نارضایتی سرمی دهد و پایدار و تسلیم ناپذیر است. هنگامی که در تربیت، بحث از مقاوم سازی به میان می آید، هدف، تربیت نسلی است که در برابر تحمیلات ناصواب و تهاجم ها و نیز در برابر اعمال زور و قدرت و القای آرمان های خلاف، ایستادگی کند و تسلیم نشود. هدف این است که نسلی را بپرورانیم تا در برابر شرایط دشوار و ناهماهنگ، در برابر بیعت خواهی و حتی در برابر صدمه آفرینی و حمله نظامی خصم، استوار بماند و با ریشه های عمیق اعتقادی، در برابر تندباد حوادث از جا نجنبد. (311)

در جریان زندگی انسان فشارها، تحمیلات و ناملایماتی وجود دارند که واکنش و موضع همه افراد در برابر آن ها یکسان نیست. گروهی در برابر آن تسلیم اند و با هر باد و طوفانی، چون خس و خاشاکی سبک و بی وزن به حرکت و جنبش در آمده و به

جهتی که طوفان در حرکت است؛ راه می افتند. اینان در پیشگاه داوری اسلامی محکومند و به فرموده علی (علیه السلام) أتباع کل ناعق (312) می باشند. گروه دیگر، اندک مقاومتی دارند؛ ولی مقاومتشان ریشه دار نیست. ترس ها، ضعف ها و احساس حقارت ها نمی گذارد آن چنان که باید، به سوی مقصد پیش بروند.اما دسته سوم، در برابر دشواری ها و تحمیل ها، مقاومت ورزیده و به دفاع برمی خیزند، رنج و زحمت ناشی از آن را به جان می خرند و در برابر گرسنگی، تشنگی، زندان و تبعید می ایستند و باکی از غیر خدا ندارند. هدف نهایی تربیت اسلامی نیز این دسته اند. حضرت علی (علیه السلام) در وصفشان می فرمایند:

المؤمن أصلب من الصلد؛ (313)

مؤمن از سنگ سخت تر است

حضرت درباره مقاومت و پایداری در برابر دشمن، راهبردی جاودانی به فرزندش محمد حنیفه یاد می دهند که دوای دردهای ما است:

تزول الجبال و لا تزل عض علی ناجدک أعر الله جمجمتک تدفی الأرض قدمک ارم ببصرک أقصی القوم و عض بصرک واعلم أن النصر من عندالله سبحانه؛ (314)

ممکن است کوه ها از هم فرو پاشند، ولی تو سست و بی پای مباش، دندان هایت را بر هم بفشار جمجمه و سرت را به خدا بسپار. گامت را در زمین چون میخ استوار بدار. با چشم خود دور دست ترین نقطه دشمن را بنگر. دیدگانت را بر هم بنه و بدان که پیروزی از سوی خدای سبحان است.

البته مقاومت نیز باید همانند ایمان در تمام اعضا و جوارح ریشه دوانده و کل وجود به صورت واحد و یک پارچه درآید:

- در بدن و اعضا باید مقاومتی پدید آید تا به سوی عصیان و گناه میل نکند. در زبان

باید مقاومتی باشد تا به هرزه گویی آلوده نشود، مقاومت در چشم، غریزه و ... هر کدام می تواند سازنده باشد.

- افکار و اذهان باید مقاوم شود تا در مقابل وسوسه ها، خیالات واهی و تصورات ناصواب بایستد.

- فهم و بصیرت ها باید مقاوم شود تا زرق و برق دنیوی ما را نفریبد. مادام که برای آدمی سیری باطنی و بی رغبتی درونی پدید نیاید مقاومت بی فایده است.

- در مسئله خط داری، ایمان به ارزش های آرمانی، اصل است. باید به امور و جریانات انحرافی حساس بود عوامل مخل رشد را شناخت و در مقابل آن پایدار بود. مقاومان و مقاومت آفرینان باید جریان شناس و موج شناس باشند و از خطوطی که در عرصه های ملی و بین المللی وجود دارد، آگاه باشند و بدانند در چه عصر و دوره ای زندگی می کنند و چه خطوطی در جریان براندازی جامعه اسلامی و نسل ما است.

- چه بسیارند عوامل تبلیغی که مردم رادر راه مبارزه با عوامل انحرافی، عافیت طلب، آرام، خاموش و مصلحت اندیش بار می آورند و از درون تهی می سازند، انسان مقاوم، باید موضع داشته باشد. دین داری متعهدانه، بینش داری مؤمنانه، خط داری مسئولانه و جریان شناسی موشکافانه، آدمی را به موضع داری می کشاند.

در نهایت می گوییم: در برابر تهاجم دشمن، دو راه پیش روی ما است:

1. ریشه کنی عوامل فساد و تهاجم؛

2. مقاوم سازی نسل در برابر هجوم دشمن به گونه ای که در مقابل تبلیغات از خود بیگانه نشود، در مقابل زرق و برق ها خود را نبازد و با دشمن هم آوا نشود. در راه مقاوم سازی خود، خانواده و اجتماع نیاز به ابزاری است که

توجه به آن ها کار گشا خواهد بود:

الف) درک هویت خود؛

غرض از هویت، هویت ذاتی، فطری، تشریعی، فرهنگی و در یک کلام هویت اسلامی ما است. ما انسان هایی هستیم که فطرت ما رنگ خدایی دارد و در سایه رهنمودهای پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) و ائمه معصومین (علیهم السلام) پرورش یافته ایم. سیر و سلوک ما در زندگی من الله و الی الله است و فرجام ما نیز عندالله است.

ب) ایمان و باور؛

در راه مقاوم سازی، باوری راستین لازم است؛ باوری که در عمق جان ما ریشه دوانیده و نوآفرین باشد. ایمانی که خصوصیات آن را حضرت علی (علیه السلام) در خطبه همام فرموده اند. (315)

ج) عزت نفس؛

باید خود را گرانقدر و باارزش بدانیم و وجود خود را ارزان معامله نکنیم. ما مسلمانیم و موجودی گرامی و خداوند نیز بر این کرامت انسانی صحه نهاده است. حضرت علی (علیه السلام) می فرمایند:

ألا و أن لیس لأبدانکم ثمن الا الجنه فلا تبیعوها بغبرها؛ (316)

بهای وجود شما، بهشت است مبادا آن را به غیر بهشت بفروشید.

د) اعتماد به نفس؛

باید به خود و نسلمان اعتماد و به خداوند تکیه کنیم و با این تکیه گاه و پناهگاه متین و محکم در برابر ناملایمات ایستادگی کنیم که قرآن می فرماید:

الله ولی الذین آمنوا؛ (317)

خدا ولی کسانی است که به او ایمان آورده اند.

ومن یتوکل علی الله فهو حسبه؛ (318)

هر کس به خدا توکل کند، خدا او را کافی است.

ه) صبر و استقامت؛

ما در راه پیشبرد مقاصد خود نیازمند صبریم. صبر در زبان قرآن و روایت نوعی مقاومت و پایداری است نه تسلیم، ناروایی و

سازشکاری. خداوند در آیه سی ام فصلت می فرماید:

ان الذین قالوا ربنا الله ثم أستقاموا تتنزل علیهم الملائکه ألا تخافوا و لا تحزنوا؛

آنان هدف خود را الله قرار دهند و در راه آن ثبات و استقامت بورزند، خداوند فرشتگان رحمت و عنایت خود را به کمک آنان می فرستد که در راه تلاش و حرکت به سوی هدف نهراسند و محکم و استوار به پیش روند.

و) وظیفه شناسی و مسئولیت پذیری؛

که به علت اهمیت و حساسیت این مسئله پس از بررسی عوامل مؤثر در تربیت، آن را مورد ارزیابی و موشکافی دقیق تر قرار خواهیم داد. (319)

عوامل مؤثر در تربیت از منظر امام علی (علیه السلام)

به طور کلی عوامل مؤثر در تربیت را می توان به دو دسته تقسیم کرد:

عوامل وراثتی و عوامل محیطی؛ عوامل وراثتی قبل از تولد تأثیر گذار است، هر چند نمود و تجلی تأثیرات آن ها پس از تولد فرزند و رشد او آشکار می شود، اما تأثیر عوامل محیطی عمدتا پس از تولد است. هر دو دسته عوامل مورد توجه امام علی (علیه السلام) قرار گرفته است:

1. عوامل وراثتی

هر چند در میزان تأثیر عامل وراثت در تربیت اختلاف است، اما در مجموع تأثیر آن غیر قابل انکار است. عامل وراثت از طریق ژن ها بر فرزندان تأثیر می گذارد و بسیاری از ویژگی های ظاهری و روانی والدین به کودکان منتقل می شود. امام علی (علیه السلام) با وقوف و آگاهی به این مهم، در انتخاب همسر بسیار دقیق بوده اند؛ زیرا همسر به عنوان یک رکن خانواده، در تربیت فرزندان مؤثر خواهد بود. حضرت علی (علیه السلام) در نامه خود به مالک اشتر نیز ملاک انتخاب

فرماندهان سپاه را برخورداری از اصالت خانوادگی و ریشه دار بودن برشمرده اند. آن جا که می فرمایند:

ثم ألصق بذوی الأحساب و أهل البیوتات الصالحه؛ (320)

... و از آنان که گوهری پاک دارند و از خانواده های صالح و شایسته اند. هم چنین در بیان ویژگی های کارگزاران می فرمایند:

وتوخ منهم أهل التجربه و الحیاء من أهل البیونات الصالحه؛ (321)

برای کارها، کسانی را برگزین که از تجربه و نجابت بهره مندند واز خانواده های ریشه دار، شایسته و پیشتاز، پیش از پیروزی اسلام، برخاسته اند؛ که چنین کسانی در اخلاق، برتر و در آبرومندی، سالم ترند، به آزمندی های مادی، کمتر نظر دارند و به پایان کارها بیشتر می اندیشند. (322)

2. عوامل محیطی

علاوه بر عوامل وراثتی، عوامل محیطی نیز در تربیت مؤثرند. منظور از عوامل محیطی، همه عواملی است که پس از تولد کودک او را تحت تأثیر قرار می دهند و در شکل گیری شخصیت او مؤثرند. این عوامل شامل خانواده، دوستان، همسایگان، انجمن ها، تشکل ها و مانند آن ها هستند. آن حضرت به این مسائل توجه دارند و بیش از همه روی عامل خانواده و دوستان تأکید کرده اند.

نگاهی گذرا به مسئولیت خانواده و اجتماع

سدر جامعه پذیری (socialization) در اثر تمهیداتی انسان از هنگام تولد با جامعه، فرهنگ و ارزش ها و هنجارهای آن انطباق می یابد. نظام های تأثیر گذار را در گذشته به دو دسته خانواده و جامعه تقسیم می کردند و بر اساس آن مراحل اجتماعی شدن را نیز به دو بخش نخستین و دومین تقسیم بندی می کردند؛ اما امروز این تشخیص حاصل شده است که در درون جامعه نیز انسان ها به یک نسبت، تحت تأثیر نیستند و هر دسته از آن ها می تواند تحت تأثیر

عوامل متفاوت قرار گیرد و لذا در مراحل مختلفی اجتماعی شدن را طی می کند؛ مسیری مثل مدرسه، دانشگاه، محیط کار، محیط آموزش، در خارج و داخل و هم چنین رادیو، تلویزیون، مطبوعات و ... که هر یک به گونه ای می تواند بر روی انسان ها و تطبیق آن ها با جامعه تأثیرگذار باشد.

عوامل مؤثر بر رشد و شکل گیری شخصیت در درجه اول به آن بستگی دارد که اولیا و مربیان چه اهدافی را دنبال می کنند. از آن جا که بنای این نوشتار بر اختصار است، از بین مراحل مختلف اجتماعی شدن، دو سیستم خانواده و جامعه را به طور گذرا و با نگاهی کاربردی مورد بررسی قرار می دهیم. یکی از معیارهای پرورش صحیح در جامعه سلامت کامل جسمی، روانی، فکری عاطفی و ... خانواده های آن است. تأثیرات متقابل فرد و جامعه بر یکدیگر تحقیقا انکارناپذیر است. بنابراین، یک جامعه سالم به طور مسلم در برگیرنده خانواده های سلیم است. خانواده های سالم با پرورش فرزندانی سالم، درهای سلامت و سازندگی را به روی جامعه می گشایند.

مسئولیت خانواده در تربیت

خانواده از دیر زمان، رکن طبیعی و اساسی جوامع انسانی به شمار می رفته که هم با ضروریات زندگی وهم با سرشت و طبیعت انسانی سازگار بوده است. در اهمیت و ارزش خانواده همین بس گفته اند:

خانواده نخستین آموزشگاه و پرورشگاه انسان و انتقال دهنده فرهنگ تمدن در محل کسب ارزش ها و فضایل اخلاقی و زمینه ساز تکامل و تحول است. در یک جمله، سعادت و شقاوت جامعه در گرو تامین سلامت یا عدم سلامت خانواده است. آغاز تربیت اجتماعی از جامعه کوچک خانواده آغاز شده و فرزندان نخستین برخوردهای اجتماعی را درون می آزمایند.

رفتار با پدر،

مادر، برادران و خواهران، ابتدایی ترین ارتباط اجتماعی است. اگر فرزندان بتواند توافق و سازگاری مناسب داشته باشند و آن را در خانه و با نزدیکان خویش به درستی تجربه کنند، در اجتماع بزرگ تر نیز نقش اجتماعی خود را به درستی ایفا خواهند کرد.

این نکته مورد توجه حضرت علی (علیه السلام) قرار گرفته و به امام حسن (علیه السلام) و امام حسین (علیه السلام) می فرمایند:

یا بنی! عاشروا الناس عشره ان غبتم حنوا الیکم و ان فقدتم بکوا علیکم؛ (323)

فرزندم! با مردم به گونه ای معاشرت و ارتباط داشته باشید که اگر از نظرشان دور شدید، دل در هوای شما داشته باشند و اگر مردید بر شما بگریند.

امام علی (علیه السلام) در سیره تربیتی خویش، برای برقراری ارتباط درست و سالم با دیگران و نیز برخورد با آن ها معیار و ملاک کلیدی را به فرزندان خود ارائه فرموده اند:

یا بنی! اجعل نفسک میزانا فیما بینک و بین غیرک.

فرزندم! خود را در میان خویشتن و دیگری میزان قرار ده.

سپس در ادامه فرموده اند:

پس آنچه را برای خود دوست می داری، برای غیر خود نیز دوست داشته باش و آنچه را برای خود خوش نداری برای دیگران نیز خوش مدار، ستم نکن چنان که دوست نداری به تو ستم شود و نیکی کن چنان که دوست داری به تو نیکی کنند. (324)

ایجاد چنین بینش درستی، بر عهده والدین نهاده شده؛ زیرا خانواده، مهم ترین و مؤثرترین عامل تربیت فرزند است.

اهمیت خانواده آن جا دو چندان می شود که از سویی در عامل وراثت نقش دارد و از سوی دیگر، در تعیین و زمینه سازی دیگر عوامل محیطی. خانواده می تواند زمینه پیداکردن

دوستان شایسته، مدرسه مناسب، محله مناسب و همسایه های مناسب را فراهم آورد. از این رو، شرط توفیق آنان در این مسئولیت مهم، شایستگی شخصیتی هر یک و نیز توافق، هماهنگی و صمیمیت بین آنان است تا در پرتو آن، محیطی امن، آرام، پاکیزه و سالم برای فرزندان فراهم کنند.

نقش پدر و مادر در خانواده

در سیره تربیتی امام علی (علیه السلام) وظیفه سنگین پدر مورد توجه قرار گرفته است. گرچه مسئولیت عمده پدر سیاست گذاری و اداره امور بیرونی است؛ اما در عین حال همکاری او در امور خانه و ایجاد جو صمیمانه نیز در نظر امام بوده است. حضرت علی (علیه السلام) با این که مسئولیت های بزرگ اجتماعی داشته و در مقطعی هم وظیفه حکومتی بر شانه ایشان سنگینی می کرد، اما از امور منزل و همکاری با همسر غافل نبوده اند. ایشان می فرمایند:

رسول خدا وارد منزل ما شد، در حالی که فاطمه در کنار دیگ نشسته و من درحال پاک کردن عدس بودم. رسول خدا فرمودند:

ای اباالحسن ! کسی که در خدمت عیال خود باشد و خدمت به عیال را ننگ نداند، خداوند نام او را در دیوان شهدا ثبت می کند. (325)

هم چنین هشام بن سالم از امام صادق (علیه السلام) نقل می کند:

کان أمیر المؤمنین (علیه السلام) یحتلب و یستقی و یکنس و کانت فاطمه علیهاالسلام تطحن و تعجن و تخیزه؛ (326)

علی (علیه السلام) هیزم جمع آوری می کرد، آب فراهم می کرد، خانه را جاروب می کرد و حضرت زهرا علیهاالسلام آرد تهیه و خمیر می کرد و نان می پخت.

هم چنین سفارش می فرمایند که رعایت حال همسر بشود و با خوش رفتاری، کانون خانواده را گرم و زندگی مشترک را سرشار از

صفا و صمیمیت کند. امام علی (علیه السلام) به فرزندش محمد حنیفه فرموده اند:

فرزندم! اگر بتوانی زن را از انجام کار هایی که فراتر از توان او است بازداری، چنین کن؛ چه این که چنین کاری زیبایی و جمال او را حفظ و خیال او را آسوده تر می کند و به حال او نیکوتر است؛ زیرا زن، ریحانه و گل است نه قهرمان، پس در هر حال با همسر مدارا کن و هم نشینی و مصاحبت با او را نیکو گردان تا این که زندگی و عیش تو باصفا و بدون دغدغه شود. (327)

دیگر این که سعی کند در کسب حلال کوشا باشد و درآمد حلال به خانه برد و فرزندان خود را از لقمه حلال بهره مند گرداند. براین اساس می فرمایند:

علیک بلزوم الحلال و حسن البر بالعیال؛ (328)

بر تو باد تهیه روزی حلال و نیکو احسان کردن بر خانواده.

بنابراین، در دیدگاه علی (علیه السلام) بیش از تأمین معیشت، حلال بودن آن مهم است و اگر غذایی حلال نباشد، توسعه غذایی بر خانواده ارزش چندانی ندارد.

هم چنین از منظر امام علی (علیه السلام) توجه به روحیه اعضای خانواده به تناسب ویژگی های فردی و روانی آنان از اهمیت ویژه ای برخوردار است. البته توجه به علایق و خواسته های اعضای خانواده، توجه لجام گسیخته و بدون ضابطه نیست، بلکه مراد، توجه به خواسته های واقعی، به حق و مشروع آنان است.

علاء پسر زیاد حارثی از برادرش به امام علی (علیه السلام) شکایت کرد که او جامه پشمین به تن کرده و از دنیا روی برگردانده و این باعث گردیده که خانواده و فرزندانش محزون و مغموم شوند. امام فرمودند:

او را

نزد من بیاورید. چون به نزدش آوردند، فرمودند:

ای دشمنک خویش! شیطان سرگشته ات کرده و تو را از راه به در برده است. آیا تو بر زن و فرزندانت رحم نمی کنی و چنین می پنداری که خدا آنچه را پاک تر است بر تو روا فرموده، اما ناخشنود است که از آن استفاده کنی؟ او گفت: ای امیر مؤمنان! تو نیز لباس خشن به تن داری و غذای نامطبوع استفاده می کنی. حضرت فرمودند:

وای بر تو! من مانند تو نیستم. خداوند بر پیشوایان دادگر واجب کرده تا خود را با مردم ناتوان برابر کنند تا فقر و تنگدستی بر انسان فقیر غلبه نکند و او را به هیجان وا ندارد. (329)

مادر خانواده که رکن دیگر خانواده است، همانند پدر نقش عمده ای در تربیت فرزندان دارد. مادر علاوه بر این که از عوامل وراثتی به حساب می آید، نقش تعیین کننده ای در تأثیر محیطی نیز دارد. مادر، در تأمین فضای عاطفی و ایجاد محیط امن و آرام برای فرزندان مؤثر است. نقش مادر برای فرزندان تا رسیدن به سن آموزش و رفتن به مدرسه، در مقایسه با نقش پدر بسیار حساس تر است. در سیره تربیتی امام علی (علیه السلام) در شکل گیری روانی و اخلاقی به اهمیت شیر مادر تأکید شده است. حضرت می فرمایند:

از زنان کودن و نادان برای فرزندانتان طلب شیر نکنید؛ زیرا شیر بر سرنوشت غلبه می کند. (330)

بنابراین، برخورداری از پرورش صحیح در خانواده که نخستین پایگاه تربیتی به شمار می رود به فرد کمک می کند و به او این فرصت را می دهد که در اجتماع موفق و قابل احترام باشد. خانواده مأمن آسایش و آرامش و

آبراه کوچکی است که فرد را به اقیانوس جامعه پیوند می دهد. خانواده ها بر اساس نحوه هماهنگی در تربیت فرزندان به دو الگوی اصلی تقسیم می شوند:

الف) خانواده های یک قطبی (هماهنگ) :

پدر و مادرانی که در تربیت فرزندان به گونه ای یکپارچه و متحد عمل می کنند و انتظاراتی تقریبا یک سان و مشخص از فرزندانشان دارند، فرزندان در یک مرکز مدیریت واحد قرار می گیرند. و به روشنی می دانند که دیگران از آن ها چه انتظاراتی دارند.

ب) خانواده های دو قطبی (ناهماهنگ) :

در مقابل نمونه بالنده و سرزنده خانواده هماهنگ، با نمونه های دیگری از خانواده ها با مدیریت متفاوت روبه رو می شویم، اگر خانواده ها به صورت دو قطبی باشند و پدر ومادر در سیاست های تربیت خودشان هماهنگی و وحدت نظر نداشته باشند، چنین خانواده هایی دو قطبی نامیده می شوند. یک قطب پدر و قطب دیگر مادر. تأثیر خانواده های دو قطبی در پیدایش روحیه ای به نام تعارض بسیار مؤثر است. تعارض یک اصطلاح روان شناسی و یک وضعیت بد روانی است. زمانی که دو مسئله در عرض هم قرار گیرند که از جهت شدت کیفیت و تقویت هر دو جاذبه و دافعه شان یک سان باشد و فرد ناچار باشد یکی را انتخاب کند، در این حال وضعیت دشواری ایجاد می شود؛ زیرا امکان چشم پوشی از یک طرف بسیار دشوار می شود.

راه های ایجاد محیط آرام در خانواده

با تدابیری می توان محیط خانواده را صمیمی کرد تا فرزندان درد دل هایشان را با والدین مطرح کنند و حرف هایشان را بزنند. اگر چیزی می خواهند، از آنان بخواهند. گاهی می شنویم که پدری با پسر جوانش دوست است یا با او به مسافرت می رود، راه می رود و درد دل می کند؛ اما گاهی رابطه ها

تشریفاتی است. احوالی پرسیده می شود و به سلام و علیکی قانع هستند؛ یعنی آن قدر فاصله زیاد است که حرفی برای گفتن ندارند. صمیمیت وجود ندارد. برای ایجاد محیطی آرام و صمیمی اصول زیر می تواند کارگشا باشد:

1. وجود صمیمیت بین پدر و مادر؛

اگر می خواهیم فرزندان با ما صمیمی بوده، همکاری و اطاعت داشته باشند باید خودمان با هم صمیمی باشیم. عمل صمیمانه اعضای خانواده می تواند راه و جهت صحیح را به فرزندان منتقل کند. حضرت علی (علیه السلام) می فرمایند:

مردم را با غیر زبانتان - عملا - به خوبی ها دعوت نمایید. (331)

2. هوشیاری و دقت و حسابگری؛

اگر فرزند احساس کند اولیایش انسان های هوشیار و مشکل گشایی هستند، در آن ها ایجاد صمیمیت و اعتماد می شود. اگر خانواده ساده لوح، ضعیف و غیر هوشیار باشد، فرزندان احساس صمیمیت نمی کنند، موضع گیری می کنند و کار خودشان را انجام خواهند داد.

3. رفتار اخلاقی و شخصیت تربیتی؛

باید فرزندان خاطره خوبی از رفتار اخلاقی و شخصیت تربیتی والدین داشته باشند و احساس کنند که والدینشان راستگو، عادل و رستگارند.

4. برخورد منطقی با خطاهای فرزندان؛

نباید با دیدن کوچک ترین تخلف فرزند، عکس العمل شدید نشان داد. برخورد منطقی با خطاها و لغزش فرزندان از اصول مهم ایجاد صمیمیت است.

5. بها دادن به نقاط قوت فرزندان؛

امتیاز دادن و تشویق کردن فرزندان در برابر کارهای مثبت، نقش ارزنده ای در ایجاد صمیمیت دارد.

6. ایجاد محیطی صمیمانه برای بحث و گفتگو؛

انسان باید وقت کافی در اختیار فرزندان بگذارد، برای آن ها قصه و داستان بگوید، موضوعی را طرح و پیرامون آن به بحث و گفتگو بپردازد. موقع صحبت کردن فرزند، کاملا

گوش دهد، به او نگاه کند و لبخند بزند و به بحث و بررسی موضوع بپردازد.

7. نظرخواهی از فرزندان در امور خانواده؛

این روش برای پرورش شخصیت فرزندان بسیار سازنده است؛ زیرا ایشان نیز دارای فکر و عقیده اند و دوست دارند در خانواده با آن ها مشورت شود که اگر به این مهم توجه شود به تدریج آن ها نیز در هنگام مشکلات شخصی، برای مشورت به سراغ خانواده می آیند و به سوی غریبه ها و بیگانگان نخواهند رفت.

8. ایجاد محیط همکاری و تقسیم مسئولیت؛

کارها را باید خیلی منطقی و عادلانه تقسیم کرد. اگر تقسیم کار نباشد و بی حساب عمل شود گاهی غیر عادلانه کاری به یکی از فرزندان تحمیل می شود و نتایج بدی را به بار می آورد.

9. رعایت عدالت در بین فرزندان؛

اگر می خواهیم فرزندانی وفادار و صمیمی داشته باشیم. باید با آن ها رفتار عادلانه داشته باشیم.

10. ایجاد جهان بینی مشترک بین افراد خانواده؛

ما کتاب هایی خوانده ایم، مطالبی شنیده ایم، جلساتی رفته ایم که فرزندان ما با آن ها آشنا نیستند. آنان کتاب های دیگری می خوانند، جلسات دیگری می روند و تلقی و برداشت های ما با هم متفاوت می شود. در نتیجه، رفته رفته فاصله ما با آنان بیشتر می شود. باید به همدیگر نزدیک شویم با به تدریج به جهان بینی مشترکی دست پیدا کنیم. (332)

راه های رسیدن ارکان خانواده به اهداف متعالی

1. توجه به اهداف ارزشمند؛

در هیچ حال والدین نباید در تربیت فرزندان برومند از توجه به اهداف ارزشمند و متعالی غفلت بورزند؛ زیرا پدر و مادر پایه گذاران شخصیت

فرزندان و معماران خوشبختی آنان هستند. آن ها باید از موقعیت به دست آمده، نهایت استفاده را ببرند و همواره شرایط مطلوب

را از دست ندهند. حضرت علی (علیه السلام) می فرمایند:

برای قلب انسان حالت اقبال و ادباری است. (333)

یعنی انسان ها در مواردی با نشاط و انبساط و سرحال هستند چنانچه در بعضی از زمان ها، گرفته و کسل هستند. باید در زمان آمادگی اقدام نمود.

2. شناخت و ایفای حقوق متقابل؛

شناخت حقوق متقابل یکدیگر و ایفای این حقوق نسبت به همدیگر و خودداری از مصاحبت و همنشینی با خانواده های ناباب؛ حضرت علی (علیه السلام) می فرمایند:

نیازی به سوء ال کردن از شخصیت افراد نیست. شخصیت افراد همان است که در دوستان آنان وجود دارد. (334)

3. ترجیح منفعت زندگی بر منافع شخصی؛

برای بقا و تداوم و تعالی خانواده و دست یابی به کانونی ارزشمند، مصلحت زندگی را بر منفعت شخصی ترجیح دهند و در راه رسیدن به اهداف متعالی از خود انعطاف پذیری نشان دهند؛ حضرت علی (علیه السلام) می فرمایند:

با لجاجت دوستی حاصل نمی شود. (335)

4. رعایت اقتصاد و اعتدال؛

از دل سختی ها و کوره مذاب زندگی، آسانی پدید می آید. انسان در زندگی با مشکلات گوناگونی مواجه می شود. همسران متعادل کسانی هستند که در همه مسائل زندگی، احساس مشارکت و سهیم بودن می کنند. اقتصاد و اعتدال زندگی را مراعات و از اسراف و تبذیر خودداری می کنند. حضرت علی (علیه السلام) می فرمایند:

فردی که اصول اقتصادی را رعایت کند، هرگز به فقر و نداری گرفتار نخواهد شد. (336)

هم چنین می فرمایند:

خداوند رحمت کند کسی که اندازه خویش را بشناخت و از حد خویش در نگذشت. (337)

5. تعادل در عواطف؛

خانواده متعادل؛ خانواده ای است که در بیان عواطف از افراط و تفریط بپرهیزد.

6. هم گرایی و همدلی؛

زوجین باید

سعی کنند به مرز تفاهم و صمیمیت برسند. از لجاجت و رقابت ناسالم با همسرتان جدا پرهیز کنید. جای آن را به یک دلی و یک رنگی و صمیمیت بدهید.

7. مثبت گرایی؛

شناخت نقاط مثبت شخصیت همسر و تقویت و تشویق کردن آن، هم چنین شناخت نقاط ضعف و نارسایی او و در صورت امکان برطرف ساختن یا تحمل کردن آن مؤثر است. حضرت علی (علیه السلام) می فرمایند:

اگر برادر دینی تو عمل غیر صحیحی را انجام داد، برای آن عمل عذری بتراش و اگر نتوانستی عذر و بهانه ای بیاوری بکوش تا از سوی خود، انجام آن عمل را به نوعی توجیه کنی. (338)

8. پرهیز از مردسالاری یا زن سالاری؛

در مدیریت درست خانواده، همواره از حق پیروی کنند و از دامن زدن زه مسئله مرد سالاری یا زن سالاری جدا پرهیز کنند.

9. اولویت فرزندان؛

در خانواده متعادل و مورد نظر اسلام، فرزندان جایگاه ارزشمندی دارند و در تصمیم گیری ها و برنامه ریزی ها شرکت می کنند. کمی سن، دلیل بر ناصواب بودن رأی و نظر نیست. حضرت علی (علیه السلام) می فرمایند:

در گوینده سخن منگر، به آنچه می گوید، نگاه کن. (339)

10. عمل یک پارچه و صمیمی؛

در تربیت فرزندان، باید با رفتاری عادلانه، یک پارچه، صمیمی و هماهنگ عمل کرد و در توزیع توجه، محبت و نگاه با نهایت عدالت و انصاف با یکدیگر و فرزندان رفتار کرده و از مقایسه رنج آور بین فرزندان پرهیز کرد.

11. واقع بینی؛

باید در نگرش به مسائل، به جای بدبینی و یا خوش بینی ساده لوحانه، دیدی واقع بینانه داشت.

12. اعتلای سطح عشق و محبت؛

محبت جوششی زلال است که از قلوب

متصاعد شده و دل ها را زیر نفوذ قرار می دهد. محبت نیروی محرکه زندگی است که وجود آن در زندگی لازم و ضروری است.

13. انتظارات متناسب از یکدیگر؛

توقعات و انتظارات باید متناسب با امکانات و توانمندی یکدیگر باشد. به یقین هم خوانی خواسته ها و انتظارات منطقی، روح تفاهم، همدلی و شادابی زندگی را افزایش می دهد. از همدیگر انتظار بی جا نداشته باشید، چنانچه حضرت علی (علیه السلام) فرموده اند:

کاری که از عهده زنان خارج است به ایشان تحمیل مکن. (340)

14. تغافل و مدارا؛

برای دست یابی به یک زندگی سالم و متعادل، عفو و تغافل از بعضی گفته ها و رفتارها و نادیده انگاشتن بعضی از اشتباهات و بهره گیری از سعه صدر و بزرگ منشی، از رموز اساسی تحکیم بنیان خانواده است. حضرت علی (علیه السلام) فرموده اند:

انسان عاقل کسی است که نیمی از وجودش را تحمل و نیمی دیگر را تغافل تشکیل داده باشد. (341)

15. عیب پوشی؛

از موشکافی عیوب و عیب جویی و به رخ کشیدن آن ها پرهیز شود. باید عیب پوشی، سرلوحه مناسبات قرار گیرد تا امنیت روحی و آرامش روانی، در کانون خانواده برقرار باشد.

16. پرهیز از امر کردن؛

در ارتباط و گفتگوها از لحن آمرانه و تحکمی خودداری شود و نظرها درباره بهبود زندگی و برخورد مناسب با فرزندان یا دیگران به صورت پیشنهاد ارائه شود. هر کلمه از گفتار انسان، در بردارنده بار عاطفی و روانی است که می تواند تأثیر منفی یا مثبت ایجاد کند. سعی شود از کلمات توأم با احترام و محبت استفاده شود. حضرت علی (علیه السلام) در این باره می فرمایند:

خوی نیکو از همه آداب بهتر

است. (342)

17. مهار خشونت؛

هنگام عصبانیت این گفتار مشهور علی (علیه السلام) مد نظر قرار گیرد:

به هنگام خشم نه تنبیه، نه دستور، نه تصمیم.

18. زندگی بر خوش بینی بنا شود؛

با این نگرش، سلامت و نشاط زندگی به اطرافیان اهدا می شود.

19. خداباوری و اخلاص؛

در تمام مراحل زندگی و در ارتباط خانوادگی، خداوند در نظر باشد و در گفتار و برخورد با همسر و سایر اعضای خانواده، نیت خالص شود. ایمان و پرهیزگاری، عامل مهمی در رعایت حقوق متقابل است.

حضرت علی (علیه السلام) می فرمایند:

بندگان خدا! پرهیزگاری، قلعه ای بس استوار و مستحکم است و بدانید هر که از درون خود واعظ و زاجری نداشته باشد، عوامل بیرونی فایده ای نخواهد داشت. (343)

20. همسان انگاری؛

نباید خود را برتر و بالاتر از همسر دانست. او شریک زندگی است. درجات تحصیلی، موقعیت اجتماعی، وضعیت سنی و امکانات مالی باید بر میزان فروتنی و خضوع بیفزاید. به خصوص زمانی که در پیشرفت های تحصیلی و موفقیت های مادی، همسر هم نقش اساسی داشته است.

21. مشارکت و مشورت در زندگی خانوادگی اصل است.

نباید همه کارها را به تنهایی انجام داد، بلکه باید از همسر و فرزندان نیز کمک گرفت. باید به جنبه های مشترک فکری و روحی همسر توجه کرد و سعی نمود خصایص مثبت و سازنده هر دو به تدریج بیشتر شود. حضرت علی (علیه السلام) می فرمایند:

هر کس مشورت نکند، پشیمان خواهد شد. (344)

هم چنین می فرمایند:

خودپسندی از بدترین امور است. (345)

22. باید به اصل تفاوت های فردی معتقد بود.

انسان ها از نظر هوش، استعداد، علایق و خصایص جسمانی و اخلاقی تفاوت هایی دارند. باید مکمل و متمم یکدیگر بود و در تکامل

و رشد یکدیگر کمک کرد. باید همسر را فردی باارزش و برخوردار از کرامت انسانی دانست.

23. پاسداری از حریم؛

باید حریم یکدیگر را مراعات و از جر و بحث خودداری کرده و مطالب بی جا را با سکوت و یا ارائه پیشنهاد مناسب، به گفتگوهای سازنده ثمر بخش تبدیل کرد. حضرت علی (علیه السلام) می فرمایند:

هر کس زبان او خوش باشد برادران او بسیار می شوند. (346)

توصیه های کاربردی به خانواده ها جهت کاهش مشکلات رفتاری فرزندان

والدین باید:

1. نوجوانان و جوانان را از محبت سیراب کنند تا آنان به هر آشنا و بیگانه ای روی نیاورند، به سوی افراد فاسد و اماکن فساد کشیده نشوند؛ چرا که بسیاری از انحرافات به خاطر کمبود محبت ها است.

2. خانواده را برای فرزندان، محلی امن و پناهگاهی مستحکم سازند. به خصوص در حضور آنان به یکدیگر احترام بگذارند و از اشتباهات و خطاهای یکدیگر چشم بپوشند. به مشاجره نپردازند و عیوب یکدیگر را بازگو نکنند.

3. به فرزندان خود احترام بگذارند و به آنان کمک کنند تا نواقص خود را رفع کنند. نصایح و تذکرات خود را با استدلال و منطق و در خلوت با آنان در میان نهند. هرگز در حضور دیگران به خصوص هم سالان به پند و اندرز دادن نپردازند، در ضمن سخنی به آنان نگویند که خود بدان عمل نمی کنند.

4. با فرزندان خود صحبت کرده و به سخنان آنان نیز گوش فرا دهند. به آنان توجه کنند و زمینه ای را ایجاد کنند تا نوجوانان و جوانان حرف ها و رازهای خود را برایشان بازگو کنند. والدین را غمخوار و یار خیرخواه خود بدانند نه کسانی که با خشونت و تحمیل تصمیمات خود، با آنان رفتار می کنند.

5. نوجوانان و

جوانان خود را به خاطر ضعف هایی که دارند، تحقیر نکنند و آنان را با هم سن و سالان خود مقایسه نکرده و صفات نیکوی ایشان را به رخشان نکشند.

6. بیش از حد توان و ظرفیت از فرزندانشان انتظار و توقع نداشته باشند و با درک دنیای آنان به هر مقدار که تلاش می کنند، از ایشان قدردانی کنند.

7. به نوجوانان و جوانان بیاموزند که از مشکلات نباید گریخت، بلکه راه های مبارزه با مشکلات و راه حل آن ها را به فرزندان خود آموزش بدهند.

8. فرزندان خود را در مضیقه شدید مالی قرار ندهند و آن ها را بدون کمک رها نکنند. در این دوره زندگی از آنان حمایت کنند و امکانات و آموزش لازم را برای کسب درآمد در اختیار آنان قرار دهند و در حد امکان ضمن تحصیل ایشان، حرفه ای نیز به آن ها بیاموزند.

9. امکانات ازدواج را هر چه زودتر برای فرزندان فراهم کنند تا به فساد چشم، دل و عمل مبتلا نگردند.

10. روح مذهب و معنویت را در فرزندان تقویت کنند و ارزش های انسانی، مذهبی و اخلاقی را با ایمان و اعتقاد به مبانی الهی به طور صحیح در آنان ایجاد کنند.

11. به فرزندان خود مسئولیت های مختلف زندگی را واگذار کنند تا آن ها اهل تفکر و کار و سازندگی شوند.

12. بدانند که جوان در صدد است راه مستقلی برای خود انتخاب کند. در نتیجه، عاقلانه نیست که الگوهای بزرگسالی خود را بر او تحمیل کنند،

بلکه باید متناسب با تفاوت های فردی، او را در رشد کردن آزاد بگذارند. انتخاب الگوها، به جای آن که از خارج و با زور انجام پذیرد، بهتر است درونی آزادانه باشد.

13.

به فرزندان خود کمک کنند تا درباره دوست، درست بیندیشند و باادب و نزاکت، حالت عصبی و طغیان احساسات آن ها را فرو نشانند. اشتباهات، بی تفاوتی، سنگدلی و بی توجهی آنان را به دوستانشان گوشزد کرده و شوق بهتر شدن، با لیاقت بودن، پاکی و عفت در دوستی را در آن ها به وجود آورند. بدیهی است چنین نظارتی می تواند فرزندان را از هم نشینی با دوستان ناباب برحذر دارد؛ زیرا در غیر این صورت:

صد هزاران دام و دانه ست ای خدا

ما چو مرغان حریصی بینوا

دم به دم ما بسته دام نویم

هر یکی گر باز و سیمرغی شویم

چشم باز و گوش باز و دام پیش

سوی دامی می پرد با پر خویش (347)

پرورش روحیه اجتماعی در فرزندان

در تأثیر اجتماع بر تربیت انسان جای هیچ گونه شک و شبهه ای نیست. انسان پس از این که سالیانی چند در کنار خانواده به سر می برد، به محیط اجتماعی گام می نهد. آداب و رسوم، معاشرت و ... را از اجتماع می آموزد. انسان زمانی که به اجتماع می پیوندد درصدد برآوردن نیازهای خود است. بعضی از نیازها منحصرا در جامعه برآورده می شوند، نمونه آن نیازهایی است که هرنای (horney) آن ها را برشمرده است:

الف) نیاز به مورد پسند دیگران واقع شدن؛ ب) نیاز به پشتیبان؛ ج) نیاز به بهره برداری از دیگران؛ د) نیاز به تحسین و تمجید.

البته وی نیازهای دیگری را هم برمی شمارد که عبارتند از: 1. نیاز به قدرت؛ 2. نیاز به حیثیت و آبرو؛ 3. نیاز به احساس امنیت؛ 4. نیاز به کمال و انتقاد ناپذیری. (348)

اجتماعی بودن، خصیصه ای ذاتی است که در همه انسان ها وجود دارد.
همه آدمیان، حتی کسانی که

روان گسیخته بوده و به ظاهر از اجتماع گریزان هستند، مایلند که در اجتماع باشند. البته اگر انسانی که به اجتماع می پیوندد به منظور برآورده کردن نیازهای خورد، خوراک، پوشاک، نوشاک و نظایر آن باشد، این گونه اجتماعی بودن، حالتی یک سویه است و این تفکر، ناشی از یک حس خودخواهی و خودبینی است. این افراد، جامعه ای ساخته و پرداخته برای خود می خواهند و هیچ نقش سازنده ای را هم به عهده نمی گیرند. به راستی شخصی که برای استقلال کشور فکری نکرده و گامی برنداشته، چگونه می تواند خود را صاحب خوی اجتماعی بداند؟ منظور از سازندگی اجتماعی آن است که انسان طوری ساخته شود که چه سودی (مادی یا مقامی) در بین باشد یا نباشد، همواره برای خدمت به اجتماع به اعتقاد ما دین عالی ترین و بهترین روش ها را داراست که می تواند اجتماع بشر را منظم ساخته و بیش از هر روش دیگر، مردم را به رعایت قوانین اجتماعی وادار نماید. امتیاز جامعه دینی در پرورش روح اجتماعی، به واسطه خصوصیت های زیر است:

الف) فطرت خداجویی؛ اگر فطرت انسان در اثر تکرار معاصی، با تیرگی ها پوشیده نشده باشد، با خلوص و صفا به اجتماع می پیوندد، فطرت پاک، به انسان الهام می کند که در مقابل افراد اجتماع، وظایف و تکالیفی داراست که نمی تواند بی تفاوت از کنار آن ها بگذرد.

ب) اعتقاد توحیدی؛ شخص دین دار، خداوند را ناظر و عالم به احوال خویش و حسابگر و مراقب و منتقم می بیند، لذا از انجام کارهای ضد اجتماعی پرهیز می کند و در صدد ایفای نقش های سازنده اجتماعی برمی آید؛ زیرا خداوند به تعاون، احسان، وفای به عهد، امر به معروف

و نهی از منکر و ... فرمان می دهد، از سوی دیگر خداوند به خودداری از دروغ، تعدی، تجاوز، ظلم، عداوت، عدم پیروی از هوا، غیبت، افترا، تمسخر و ... دستور می فرماید. در نتیجه، شخص خداشناس و خداپرست نه تنها در حال انضباط معتقدات خویشتن است و از عمل ضد اجتماعی بیم دارد، بلکه ظریف تر از آن، از انجام آن نیز احساس شرم می کند.

ج) اعتقاد به نبوت؛ شخص دین دار به انبیای الهی عشق می ورزد و آن ها را اسوه می داند و مایل است تا دستورات آن ها را انجام داده و به نوعی شبیه سازی کند. از آن جا که انبیا در خدمت بشر بوده و از روحیه ایثار و تعاون بسیار بالایی برخوردار بوده اند، لذا شخص با اعتقاد نیز، سعی می کند که چون آن ها رفتار نموده و ارتباط حسنه و دوستانه ای با افراد اجتماع پیدا کند. در نتیجه، محبت به انبیا، اولیا و اهل بیت علیهم السلام تبدیل به عامل وحدت بخش می شود.

د) وجود ضابطه حل اختلاف؛ انسان در مقابل مقررات آزاد نیست و نمی تواند از خود قانونی مباین با قوانین الهی پدید آورد. ضوابط قانونی که مطابقت با احکام الهی دارند. متناسب با خلقت و فطرت انسان و عادلانه است و پذیرش آن ها برای انسان سلیم و مؤمن دلپذیر است. در این صورت وقتی اختلافی پیدا می کنند و به حکم خداوند آگاه می شوند، زودتر حل اختلاف کرده و به تفاهم می رسند.

ه) نرم خویی در اعمال روش؛ هر توصیفی که از خلق و خو و رفتار پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) و ائمه اطهار علیهم السلام می شود، خود سفارشی است که همه مؤمنان رفتار خود

را مشابه آنان نموده و در روابط اجتماعی چون آن ها رفتار کنند. رفتاری توأم با ملاطفت و رأفت با زیردستان، چشم پوشی از لغزش ها، مشورت با مردم، مسئولیت پذیری، توکل در انجام کارها، احسان، تعاون و ...

در خاتمه باید گفت که هر کدام از واجبات، علاوه بر آن که دارای آثار نفسانی و فردی زیادی است آثاری در تربیت روحیه اجتماعی دارند؛ مثلا درباره نماز توصیه شده که به جماعت و حتی الامکان در مساجد به جا آورده شود؛ زیرا نماز انسان را از فحشا و منکر باز می دارد و در نتیجه، در تحکیم مبانی اجتماعی نیز اثرگذار است. روزه، صفت صبر و برد باری را پرورش می دهد و انسان صبور روابط بهتری با دیگران برقرار می کند. علاوه بر این که پرداخت فطریه در پایان ماه رمضان عملی انسانی و اجتماعی است. خمس و زکات هر کدام روشی برای تعدیل ثروت و توزیع امکانات مالی میان اقشار کم درآمد و موجب برکت اموال است. رعایت آن ها برای هم بستگی اجتماعی بسیار مفید است. حج اجتماع عظیمی از مسلمانان جهان و بهترین فرصت برای هماهنگی میان قبایل، ملت ها و دولت های اسلامی است. حج علاوه بر بعد عبادی دارای ارزش های اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و فرهنگی است. جهاد و دفاع، مسئله نظامی است و دفاع، ضامن حفاظت از حدود و حرم الهی و نگهدارنده مرزهای کشورهای اسلامی و مأیوس کردن طمع کاران از دست اندازی به سرزمین مسلمانان است. پرورش روحیه دفاع و رزم جویی از با ارزش ترین عبادات نیز محسوب می شود.

امر به معروف و نهی از منکر، مؤثرترین روشی است که می توان برای آموزش اطلاعات دینی،

اجتماعی و پرورش روحیه اجتماعی به حساب آورد.

تأثیر عوامل محیطی بر انسان

1. دوستان و هم سالان

دوستان و هم سالان، از مهمترین عوامل تأثیر گذار بر تربیت فرزندان به حساب می آیند. فرزندان به خصوص در دوران نوجوانی و جوانی، گرایش زیادی به دوستان دارند فرصت زیادی را به هم نشینی با آنان اختصاص می دهند و همین هم نشینی و رفاقت زمینه تأثیر پذیری آنان را فراهم می سازد. امام علی (علیه السلام) توجه ویژه ای به نقش تربیتی دوستان دارند و فرزندان خود را به رفاقت با دوستان صالح توصیه می کنند و خطاب به فرزندش امام حسن (علیه السلام) می فرمایند:

قبل از پرسش از راه و مسیر (در مسافرت) از (اخلاق و خصوصیات) رفیق و همراهت پرسش نما. (350)

هم چنین در توصیه به محمد حنیفه می فرمایند:

فرزندم! از بهترین بهره های انسان، دوست و هم نشینی صالح است. با نیکوکاران هم نشین شو تا از آنان باشی و از بدکاران و اهل شر و کسانی که به واسطه کارهای باطل و سخنان مهیج و ساختگی، تو را از یاد خدا و مرگ بازمی دارند، دوری کن تا از آنان نباشی. (351)

حضرت پس از معرفی نمونه هایی از دوستان ناصالح در موعظه ای به فرزندش امام حسن (علیه السلام) می فرمایند:

فرزندم! از دوستی نادان بپرهیز؛ زیرا او آنچه را سخت بدان نیازمندی از تو دریغ دارد و از دوستی تبهکار بپرهیز که به اندک بهایی تو را بفروشد و از دوستی دروغگو بپرهیز که او به سرابی ماند که دور را به تو نزدیک و نزدیک را به تو دور می نمایاند. (352)

البته والدین نقش مؤثری در دوست یابی فرزندان دارند و می توانند به طور غیر

مستقیم به فرزندانشان کمک کنند. امام علی (علیه السلام) با دیدگاهی ظریف به این مسئله توجه داده و می فرمایند که والدین با افراد صالح و شایسته که فرزندان صالحی دارند رابطه دوستی و هم نشینی پیدا کنند تا در پرتو ارتباط والدین فرزندان نیز با هم دوست و هم نشین گردند. ایشان فرموده اند

موده الآباء قرابه بین الاءبناء؛ (353)

دوستی پدران، سبب نزدیکی فرزندان به هم می گردد.

2. انجمن ها و گروه ها

انجمن ها و گروه ها و تشکل ها نیز از عوامل محیطی مؤثر بر تربیت فرزندان هستند. فرزندان آن گاه که به گروه و تشکلی احساس تعلق پیدا کنند، در مجالس و محافل آنان شرکت کرده و تحت تأثیر ویژگی ها و رفتارهای آن ها قرار می گیرند. اگر آن گروه استنادی یا مرجع، دارای ویژگی های مثبت و سازنده باشد، بر فرزندان تأثیر مثبت می گذارد و الا باعث انحراف نوجوانان و جوانان خواهد شد. امام علی (علیه السلام) در وصیت به فرزندش امام حسن مجتبی (علیه السلام) می فرمایند:

قارن أهل الخیر تکن منهم، و باین أهل الشر تبن عنهم؛ (354)

با گروه خوبان و نیکوکاران هم نشین شو تا از آنان باشی و از گروه بدان و شرور دور باش تا از آنان نباشی.

حضرت علی (علیه السلام) در حدیث دیگر به عنوان یک پدر دلسوز و مراقب فرزندش را حضور در مجالس و محافل نامطمئن و جاهایی که انسان در مظان اتهام قرار می گیرد، بر حذر داشته و در وصیت به امام حسن (علیه السلام) می فرمایند:

ایاک و مواطن التهمه و المجلس المظنون به السوء؛ لأن قرین السوء یغیر جلیسه؛ (355)

از حضور در محل های تهمت زا و مجلسی که گمان بدی در آن

می رود، بپرهیز؛ چون هم نشین بد، هم نشین خود را دگرگون می سازد.

3. علما و دانشمندان

از دیگر عوامل تأثیر گذار بر تربیت انسان، هم نشینی با علما و دانشمندان است. آنان به خاطر برخورداری از فضایل علمی و عملی، تأثیر شگرفی در دیگران به خصوص شاگردان خود دارند. اگر عالمی وارسته و دنیاگریز باشد، ارتباط با وی در تهذیب نفس و الگوپذیری اخلاقی بسیار مؤثر است. امیرمؤمنان (علیه السلام) در وصیت به فرزندش فرموده اند:

من خالط العلماء وقر، ومن خالط الأنذال حقر؛ (356)

کسی که با علما و دانشمندان رفت و آمد داشته باشد، از آنان کسب بزرگی کند و کسی که با افراد پست ارتباط داشته باشد پست و تحقیر گردد.

4. همسایگان

همسایگان نیز یکی از عوامل تأثیر گذار محیطی اند. آن ها به دلیل ارتباط زیادی که به طور طبیعی وجود دارد در یکدیگر تأثیر می گذارند. در این میان، تأثیر فرزندان بر یکدیگر و ارتباط آن ها با هم، به خصوص اگر هم سال و هم جنس باشند چشم گیرتر است. در سیره تربیتی امام علی (علیه السلام) این عامل مهم، مورد توجه قرار گرفته و توصیه شده که انسان قبل از انتخاب محل زندگی از همسایگان و وضعیت اخلاقی آنان تحقیق کند. حضرت علی (علیه السلام) به فرزندش امام حسن (علیه السلام) فرمودند:

سل عن الرفیق قبل الطریق، و عن الجار قبل الدار؛ (357)

فرزندم ! قبل از مسافرت از وضعیت رفیق و هم سفرت سوء ال کن و قبل از انتخاب خانه درباره همسایه (وضعیت اخلاقی آنان) پرسش نما !

توصیه های کاربردی به متولیان امور اجتماعی جهت کاهش مشکلات رفتاری

1. کمک به برنامه ریزی صحیح برای اوقات فراغت و تقسیم بندی اوقات فراغت جهت درس، تفریح و

سرگرمی، ورزش و هنر، مطالعه کتاب های مفید، مباحثه با اشخاص مطلع و صالح، شرکت در اجتماعات مذهبی، ترتیب دادن گردش های علمی، نوشتن خاطرات روزانه، رفتن به پارک ها و تماشای تلویزیون، به طوری که باعث خستگی زیاد جسمی و فکری نشده و از اعتدال خارج نشود. در همه این موارد فرد، انتخاب گر باشد و هیچ گونه اجباری در میان نباشد.

2. دست اندرکاران و برنامه ریزان باید هدف های مناسب سیاسی، اجتماعی برای نوجوانان و جوانان مطرح و تعیین کنند تا آنان به راکد ماندن، سکون، پوسیدن و از بین رفتن نیندیشند، بلکه به حرکت، جریان داشتن، فراتر رفتن از مرزهای خویشتن و زندگی روز مره فکر کنند. هدف هایی را برای آنان مشخص کنند که نوجوانان و جوانان احساس کنند سرنوشت جامعه به دست آن ها است و آنان در سازندگی جامعه و حتی جهان نقش دارند. به صورتی که این رسالت و مسئولیت را بپذیرند و این مهم، امکان پذیر نیست، مگر این که آن ها را به سلاح علم، کمال، ایمان، اخلاق، اخلاص و ایثار مجهز کرده و روحیه آزادگی و حق طلبی را در آن ها تقویت کنند. مسئولان باید از هدر رفتن این همه هیجان و انرژی نسل جوان جلوگیری کرده و آن را در کانال های صحیح سازندگی، شکل و جهت دهند. با توجه به این که نوجوانان و جوانان یک دنیا شور و هیجان بوده و سکون و سکوت را دوست ندارند، اگر برنامه ریزی نباشد، به وضع موجود راضی نشده و مشکلات عدیده ای را به وجود می آورند که کنترل آن ها بسیار مشکل خواهد بود.

3. الگوهایی که در جامعه، به نسل جوان و نوجوان ارائه

می شود، بسیار اهمیت دارد و به خصوص صدا و سیما، نقش بسیار مهمی در چگونگی ارائه دادن این الگوها دارد تا از یک هم سویی و هماهنگی برخوردار باشد و گرنه جوانان خود الگوهای ارائه شده از غیر را انتخاب می کنند.

4. برچیدن مظاهر و مراکز فساد و از دسترس خارج کردن مواد مخدر، مجلات و فیلم های مبتذل و هر آنچه نوجوان را به طریق غیر صحیح سرگرم کرده و او را به انحراف می کشد، اهمیت دارد. پرکردن این خلاء با ایجاد تفریحگاه های مناسب، کتابخانه ها، باشگاه های ورزشی، نمایشگاه های علمی و هنری، برقراری مسافرت های علمی، تحقیقی، تفریحی و ایجاد انجمن های فرهنگی، اجتماعی، ورزشی و هیأت های مذهبی و ... ضروری است. مسئولان باید نگران جوانانی باشند که خودشان را از فعالیت های جامعه کنار کشیده و بی تفاوت شده اند؛ زیرا بی تفاوتی منشاء انحراف است.

5. ایجاد مراکز مشاوره در همه نقاط کشور و استفاده از افراد مسئول، متعهد، تحصیل کرده، خوش فکر و صالح، برای پاسخ گویی به چون و چراهای آنان و بحث و گفتگو درباره سوالات و مسائل سیاسی، اجتماعی، مذهبی، اقتصادی، فردی و خانوادگی، یکی از مهم ترین اقداماتی است که مسئولان برای جلوگیری از انحرافات، کاهش مشکلات و شکوفایی استعدادهای بالقوه این نسل باید انجام دهند.

به جوانان و نوجوانان باید کمک کرد با بهتر خود، محیط، عقاید و امکانات خود را بشناسند. باید چگونگی سازگاری مطلوب با محیط و اطرافیان را به آنان آموخت. جوانان و نوجوانان نیز باید حقایق دینی را مورد مطالعه قرار داده و درباره آن ها با شخص مطلع و مورد اعتمادی به بحث و گفتگو بپردازند. حضرت علی (علیه السلام) می فرمایند:

هر

کس با عقلا مشورت کند، به راه راست هدایت می شود. (358)

6. ایجاد اشتغال، بسیار مهم است؛ زیرا هر قدر بیکاری بیشتر باشد، ترس و اضطراب آن ها افزایش پیدا می کند. باید سعی کرد آنان را به وظیفه و فعالیتی معین هدایت کرد. در غیر این صورت، او خود را در عرصه اقتصادی عنصری نالایق و ناتوان خواهد یافت و دچار یأس و ناامیدی خواهد شد. حضرت علی (علیه السلام) می فرمایند:

من قصر فی العمل ابتلی بالهم؛ (359)

آن که از کار و تلاش کوتاهی ورزد، به اندوه و غم دچار می آید.

7. در راه ایجاد بینش درست عقیدتی باید اعتقاد به مبانی دینی، جهان بینی توحیدی، خودشناسی، نبوت، معاد، امامت، رهبری و عدالت را بر اساس تفکر و برهان عقلی و بینش مذهبی در آن ها به وجود آورد و نیز کتب مناسبی را که جوابگوی سوء الات منطقی و استدلالی و اشکالات نوجوانان و جوانان باشد، به آنان معرفی کرد؛ زیرا آن ها در این زمینه ها تشنه اطلاعاتند. طرز ارائه مسائل مذهبی به نوجوانان و جوانان بسیار بااهمیت است. این موضوعات باید طوری طرح شود که آن ها احساس کنند که امور مذهبی، در زندگی روزمره، قابل اجرا هستند. تنها موعظه کردن از طریق والدین، مربیان و علمای دین، در خانه، مدرسه و مسجد کافی نیست، بلکه باید مسائل دینی را با تجربه و علمی توأم کرد تا به آسانی از فکر نوجوان خارج نشود.تفکر مذهبی، تقوا، فضیلت، شجاعت، پرهیزگاری، ایمان، اخلاق، دفاع از محرومان و ... را باید از طریق الگوهای درست به آنان آموخت. باید علم و دین را با هم به نوجوانان آموزش داد و تذکر

این امر برای آن ها لازم است که این دو از یکدیگر جدا نبوده و علاوه بر آن که باهم هماهنگند، مطالب دینی، عقلی و علمی هم هستند. باید طوری آن ها را پرورش داد که به تکیه گاه متین الهی، متمسک شده و در مشکلات زندگی خود را نبازند و دچار شکست و تزلزل نشوند. پذیرش این غایت، به آن ها چنان قدرت و قوت روحی می دهد که در برابر مشکلات بایستند و مقاومت کنند. کسانی که درباره دین، با نوجوانان صحبت می کنند، باید الگوی واقعی دین باشند و به آنچه که می گویند عمل کنند. ایمان و اعتقاد قوی به مذهب داشته و از نظر اخلاقی، الگوی اخلاص باشند. بااخلاص، مهربان، انسان دوست، صاحب سعه صدر و وسعت نظر بوده و با حوصله، صبور و با تدبیر باشند در عین حال ظاهری آراسته و تمیز نیز داشته باشند.

بردن نوجوانان و جوانان به مجالس مذهبی که مطالب مطرح شده در آن مجالس، در خور سن و سال، فهم و دانش آن ها باشد و هم چنین دیدار افراد سلیم النفس، پاک دل، مؤمن، متقی و عالم باعث می شود که روح دینی و فطرت مذهبی آن ها پرورش یابد. در مواقع دعا، دلیل علمی و روانی و هم چنین آثار این درخواست ها و توسلات برای آنان بیان شود؛ که دعا عامل سکون و بی تحرکی و ایستادن نیست، بلکه عامل حرکت و جهش و امید بخش و سازنده است. روح و روان انسان را صفا و جلا می دهد و او را به نیکی و سلامت رهنمون می سازد. برقراری درست ارتباط سازنده آن ها با خود، خدا، دیگران، جهان هستی و کشف حقایق

ناشی از آن برقراری این ارتباط یکی از وظایف سنگین متولیان امر تربیت است.

توصیه های تربیتی و کاربردی امام علی (علیه السلام)

امام علی (علیه السلام) در نامه سی و یکم نهج البلاغه، الگوی تربیت و خط مشی پرورش یافته انسان را ترسیم کرده اند تا اولیا، مربیان و نسل جوان در طول تاریخ از آن الهام گرفته و براساس آن زندگی خود را پایه گذاری کنند. به عنوان حسن ختام فرازهایی از این نامه نورانی را انتخاب و تقدیم می کنیم تا در مسیر رشد، تعالی و کمال، سرمایه سعادتمان باشد و آموزه های آن را در کلاس زندگی به کار بندیم.

1. فرزندم! تو را به پاسداری از مرزهای الهی و خدمت و اطاعت او، سفارش می کنم و بدان که نیرو و دستاویزی بالاتر و برتر از دستاویز الهی نیست. در همه حال به آستان مقدسش پناهنده شوکه پناهگاهی امن است.

2. دلت را با روح اندرز، زندگی بخش و انگیزه های ناروا و هوا و هوس را از سرزمین وجودت با نیروی زهد و تقوا بیرون کن و بدان که اقامتگاه اصلی و دایمی ات آخرت است، پس هرگز آخرتت را به دنیا مفروش.

3. از آنچه نمی دانی و تکلیف نداری، سخن مگوی و در راهی که در آن بیم گمراهی است وارد مشو! زیرا باز ایستادن به گاه سرگشتگی بهتر از راندن بر مرکب خطرها است.

4. مردم را به نیکی فراخوان و با زشتی ها و بدی ها با دست و زبان ستیزه کن! در راه خدا و احیای ارزش های الهی به پا خیز و در این راه از ملامت هیچ سرزنشگری مهراس.

5. جان خویش را به زیور صبر بیارای و بدان که تحمل صبر، در راه حق،

بسیار دلنشین و زیبا است.

6. بدان که دل نوجوان، مانند زمینی آماده، پذیرای هر بذری است، پس بکوش تا بذر عشق و ایمان در آن بکاری و گرنه سرزمین وجودش، در محاصره نااهلان قرار می گیرد.

7. کردار و رفتار پیشینیان را به دقت زیر نظر گیر و در سرگذشت آنان تأمل کن با این کار زندگی ات تا امتداد تاریخ ادامه می یابد. امور دنیا و زیست بر محور تکرار تاریخ است، پس گذشته را چراغ راه آینده قرار بده.

8. دست توسل و نیازت را به آستان بی نیاز برآور و از هر گمانی که تو را به شبهه در اندازد و یا به دست گمراهی ات سپارد، واگذار و با تاریکی و کژی دمساز مشو!

9. هیچ گاه بر خود غره مشو و همواره به آفریدگار روزی بخش روی آور و بر دامنش چنگ بزن و بندگی و خاکساری ت را به اثبات برسان؛ زیرا مادر دریای عظمت حضرت حق، پر کاهی بیش نیستیم.

10. اگر در تفکر دینی، به مشکلی برخوردی، بدان که تو به آن دست نیافته ای نه این که راهی برای دست یابی به آن وجود ندارد.

11. آنان که به زندگی دنیوی واقع بینانه نگریستند و از ظواهر فریبای آن گذشتند، چون مسافرانی هستند که از سرزمین سخت و قحطی زده، آهنگ سفر به سرزمینی پر منفعت و حاصل خیز کرده و رهسپار منطقه ای پر آب و گیاه گردیدند.

12. فرزندم! در روابط اجتماعی و حقوق متقابل، خویشتن خویش را معیار سنجش قرار ده و با دیگران چنان باش که انتظار داری با تو باشند و هر آنچه برای خود می پسندی، برای دیگران نیز بپسند

نیکی کن همان گونه که دوست داری به تو نیکی کنند!

13. از دسترنجت به دیگران ببخش و گنجور و مالدار دیگران مباش. بدان که راهی دراز در پیش روی داری و از دو چیز بی نیاز نیستی: نخست جستجوی بهترین و نزدیک ترین راه و دیگر ره توشه ای سبک سار که زمین گیرت نسازد.

14. برگ عیشی از پیش فرست تا بهترین اقامتگاه را برایت مهیا کند. این پیشرو همان خشنودی الهی است که اگر در این دنیا فراهم نسازی، دیگر مجال و فرصتی نخواهد بود، پس پیشاپیش توشه خود برگیر و بار خود ببند و قبل از سفر، همسفرت را پیدا کن و پیش از تهیه خانه، همسایه ات را بشناس!

15. خداوند دل بر کندن از گناه را عمل نیک شمرد و به گناه حساب، گناهت را یک و عمل نیکت را ده

نوشته است. هرگاه از سوز دل فریاد کنی، بی هیچ کاستی می شنود و درهای رحمتش به سوی همگان باز است. پس به هوش باش و بترس از این که مرگ در حال گناه و زشتی در رسد و تو خود فریبانه، وعده توبه را زمزمه کنی.

16. دیده بگشا و بپرهیز که مثل دنیا پرستان، بر سر تصاحب مال فریفته شوی و به فکر پستی بیفتی! دنیا پرستان جز هیاهو و جراحت به روح لطیفت طرفی نمی بندند. آنان در برهوت آشفتگی سرگشته اند و پرخوری و شهوت پرستی، آن ها را از فردای حساب غافل ساخته است.

17. بدان که هرگز بر قله بلند، آرزوهایت دست نخواهی یافت و از اجل محتوم گریزی نیست. پس هیچ گاه خود را به آب و آتش مزن و

در کار و زندگی، لطف و مدارا را پیشه ساز! از تکیه بر آرزوها بپرهیز که دستمایه احمقان است!

18. شخصیت خود را از هر پستی و پلیدی پاس دار؛ چه بهای شخصیت مال و مقام نیست. به نده دیگران مباش که خدا آزاده ات آفریده است.

19. تنها ولی نعمتت خدا است، پس در گرفتن نعمت، میانجی مطلب، که در هرحال، بهره ات را دریافت خواهی کرد و ... بترس که تو را به سختی بر زمین می کوبد.

20. نگهداری آنچه در اختیار داری، محبوب تر است از خواهش آنچه در دست دیگران می بینی. پس به آنچه داری قانع باش! آنچه دفتر تقدیر بر تو رقم زده است، به زودی دریافت خواهی کرد.

21. فرزندم! بدان هر که پر گوید، بیهوده گوید و آن کس که به تفکر نشیند، صاحب بصیرت و بینش خواهد شد.

22. همواره با خوبان و خیراندیشان هم نشین شو تا از آنان شوی و از بدان و بدکاران بپرهیز تا از شمار آنان نباشی.

23. فوران خشمت را به یک باره فرو بر که شیرین تر و نیک فرجام تر از آن نیافتم.

24. به هنگام سخت گیری دوستان، مدارا کن و پذیرای پوزششان باش؛ اما در همه جا چنین مباش و در برابر نااهلان کرنش مکن.

25. اگر خواستی با برادرت قطع رابطه کنی، راهی برای آشتی بگذار تا اگر روزی خواست از آن راه بازگردد، امکان بازگشت باشد.

26. بر دشمنت جوانمردی و کرامت کن، که شیرین ترین پیروزی است.

27. با کسی که درشتی می کند نرم خویی کن، باشد که از سرکشی فرود آید و آرام شود.

28. بدان که پاداش کسی که تو را شاد می کند، آن نیست

که ناشادش کنی.

29. زنانتان را در صدف حجاب بپوشانید تا از چشم زخم بوالهوسان در امان باشند، پرسه زدن زن در کوچه و بازار، بسان فراخوانی نااهلان به حریم امن زندگی است.

30. دودمان خویش را بزرگ دار که آنان بال پرواز، دژ پناه بخش و دست کام بخش تو هستند.

دین و دنیای تو را به خدا می سپارم واز او خواستارم که بهترین سرنوشت را برای امروز و فردا و دنیا و آخرتت رقم زند. (360)

سخن آخر

از آنچه گذشت، دریافتیم که امام علی (علیه السلام) یک نظام جامع تربیتی ارائه کرده است؛ زیرا در دیدگاه تربیتی علی (علیه السلام) هم از اهمیت و ضرورت تربیت و هم از ویژگی ها، اهداف و اصول سخن به میان آمده و هم از شیوه های مؤثر در به کارگیری اصول و مبانی تربیت که در مجموع حکایت از جامعیت نظام تربیتی آن حضرت دارد. از منظر ایشان، خانواده نقش کلیدی و اساسی در تربیت دارد و این بدان دلیل است که اولا، در تأثیر عامل وراثتی و دیگر عوامل محیطی نقش اساسی دارد. ثانیا، تا پیش از بلوغ، در مجموع بیشترین بخش عمر فرزندان در کانون خانواده و تحت نظارت آنان سپری می شود و ثالثا، نقش الگویی والدین، به ویژه در تربیت اخلاقی، بسیار چشمگیر است. از طرفی، خانواده خود از عوامل تأثیر گذار محیطی در تربیت فرزندان است که می تواند از راه ارتباطات اجتماعی، زمینه دوست یابی شایسته را برای فرزندان فراهم آورد.

هم چنین نقش پدر در زمینه سازی عوامل محیطی برجسته تر از دیگر اعضای خانواده است. پس از خانواده، گروه دوستان و هم سالان، بیش از دیگر عوامل

مورد توجه حضرت قرار گرفته است؛ چون تأثیرهای مستقیم دوستان بر همدیگر، انکارناپذیر است. علاوه بر گروه هم سالان، نقش همسایگان، انجمن ها، احزاب و علما نیز از دیدگاه امام علی (علیه السلام) حائز اهمیت است. در دیدگاه تربیتی حضرت، به نکاتی برمی خوریم که نشان از پیش تازی ایشان در طرح نظریاتی است که در دنیای امروز صاحب نظران تعلیم و تربیت به خصوص متفکران غربی داعیه ابتکار دارند؛ مثلا بحث تأثیر وراثت و محیط و مراحل تربیت و رشد کودک و شخصیت شناسی به نحو شایسته ای مورد توجه حضرت قرار گرفته است که امروزه تحت عنوان روان شناسی رشد و شخصیت از آن یاد می شود. بعدها نیز این سیره تربیتی توسط فرزندان معصوم آن حضرت پی جویی شد. در این زمینه واپسین کلام را فرمایش امام سجاد (علیه السلام) قرار می دهیم که در دامان پدر، مادر و نیاکانی والا پرورش یافت. ایشان می فرمایند:

و أما ولدک فتعلم أنه منک و مضاف الیک فی عاجل الدنیا بخیره و شره، وأنک مسوء ول عما و لیته من حسن الأدب، والدلاه علی ربه عزوجل، و المعونه له علی طاعته، فاعمل فی أمره عمل من یعلم أنه مثاب علی الاحسان الیه، معاقب علی الاسأه الیه؛ (361)

اما حق فرزندت این است که بدانی او را از تو و در زندگی دنیا خیر و شر او وابسته به تو است و تو در سرپرستی او مسئول حسن تربیت و راهنمایی اش به سوی خدای عزوجل و کمک او بر طاعت وفرمان برداری خدا هستی، پس در مورد او چنان عمل کن که خود را در مقابل نیکی به او مأجور

و در مقابل بدی به او معذب و معاقب بدانی.

بر اساس دو طرفه بودن حق و وظیفه، هم چنان که پدر، برگردن فرزند حقوقی دارد، فرزند نیز بر عهده پدر حقوقی دارد. خدای بزرگ اگر برای فرزندان در قبال والدین مسئولیتی قرار داده است، پدر و مادر را نیز بدون تعهد نگذاشته است.غنچه نوشکفته ای به نام کودک و به عنوان نعمتی شیرین در اختیار والدین گذاشته شده که نیاز به محبت، هدایت و تعلیم و تربیت دارد. آنان که در مقابل حوادث و بلاها، جسم فرزند خود را محافظت کرده و در تأمین خوراک، پوشاک و آسایش جسمی میوه های دل خویش کوشش فراوان می کنند، نباید از روح، روان، قلب و اندیشه او غفلت کنند. فراهم کردن امکانات تربیتی و آموزشی، مجهز ساختن فرزند به آگاهی های لازم برای ورود به صحنه اجتماع از وظایف حتمی والدین است؛ زیرا مرگ معنوی و اخلاقی به مراتب از نابودی جسمی زیان بخش تر است. در راه پرورش سازنده، محبت، اکسیری است که داروی هر دردی است. مولوی درباره نقش حساس محبت، این چنین سروده است:

از محبت خارها گل می شود

از محبت تلخ ها شیرین شود

وز محبت مس ها زرین شود

از محبت دردها صافی شود

وز محبت دردها شافی شود

از محبت خارها گل می شود

وز محبت سرکه ها مل می شود

از محبت نار نوری می شود

وز محبت دیو حوری می شود

از محبت سنگ روغن می شود

بی محبت موم آهن می شود

از محبت حزن شادی می شود

وز محبت غول هادی می شود

از محبت نیش نوشی می شود

وز محبت شیر موشی می شود

از محبت مرده زنده می شود

وز محبت شاه به نده می شود

این محبت هم نتیجه دانش است

کی گزافه بر چنین تختی نشست

خدایا ! ما را در تربیت فرزندانمان یاری

فرما.

آمین یارب العالمین

منابع و مآخذ

1. آنچه والدین و مربیان باید بدانند، رضا فرهادیان، انتشارات رئوف.

2. اخلاق و تربیت اسلامی، محمد حسن آموزگار، ج 1، انجمن اولیاء و مربیان جمهوری اسلامی ایران، چاپ سوم، پاییز 1375 ش.

3. اسلام و تعلیم و تربیت، ابراهیم امینی، انجمن اولیاء و مربیان جمهوری اسلامی ایران، چاپ دوم، تابستان 1373 ش.

4. اصول و روش های تربیت در اسلام، دکتر سید احمد احمدی، بخش فرهنگی دفتر مرکزی جهاد دانشگاهی، چاپ دوم، 1368 ش.

5. با فرزند خود چگونه رفتار کنیم، دکتر محمدرضا شرفی، انتشارات جهاد دانشگاهی دانشگاه تهران، چاپ دوم، زمستان 1371 ش.

6. بحار الانوار الجامعه لعلوم الأئمه الاطهار، محمدباقر مجلسی (ت 1110 ق) الطبعه الثانیه، دار احیاء التراث العربی، بیروت، 1403 ق.

7. تحف العقول، ابن شعبه الحرانی، تصحیح علی اکبر الغفاری، مؤسسه النشر اسلامی.

8. تحف العقول عن آل الرسول، ابومحمد الحسن بن علی بن الحسین بن شعبه الحرانی، مکتبه بصیرتی، قم 1394 ق.

9. تربیت و مقاوم سازی نسل، علی قائمی، انتشارات تربیت، چاپ اول.

10. ترجمه و شرح رساله الحقوق امام سجاد (علیه السلام) ، محمد سپهری، مؤسسه انتشارات دارالعلم، چاپ اول، 1370 ش.

11. تعلیم و تربیت در اسلام، مرتضی مطهری، چاپ بیستم، انتشارات صدرا، 1371 ش.

12. تفسير المنسوب الى الامام ابى محمد الحسن بن على العسكرى، الطبعه الاولى، تحقيق و نشر مدرسه الامام المهدى، قم 1409 ق.

13. تفسير سوره حمد، امام روح الله خمينى، دفتر انتشارات اسلامى، قم.

14. التوحيد، ابى جعفر محمدبن على بن الحسين بن بابويه قمى، تحقيق سيد هاشم الحسينى الطهرانى، مؤسسه النشر الاسلامى.

15. جامع السعادات، محمد مهدى بن ابى ذر النراقى، تحقيق السيد محمد كلانتر، الطبعه الثانيه، منشورات جامعه النجف الدينيه،

1383 ق.

16. چهل حدیث، امام روح الله خمینی، چاپ ششم، مؤسسه تنظیم ونشر آثار امام خمینی، 1374 ش.

17. الحیاه، محمدرضا حکیمی، محمد حکیمی، علی حکیمی، ترجمه احمد آرام، چاپ اول، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، 1377 ش.

18. درونی کردن ارزش های اسلامی در دانش آموزان، دکتر عین الله خادمی، اداره کل آموزش و پرورش، تابستان 1379.

19. سفینه البحار و مدینه الحکم و الآثار، عباس بن محمدرضا القمی، مؤسسه انتشارات فراهانی.

20. شرح غرر الحکم و درر الکلم، جمال الدین محمد خوانساری، با مقدمه و تصحیح و تعلیق میر جلال الدین حسینی ارموی، چاپ سوم، دانشگاه تهران، 1360 ش.

21. شرح نهج البلاغه، عزالدین عبدالحمید بن هبه الله ابن ابی الحدید المعتزلی، به تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، الطبعه الاولی، دار احیاء الکتب العربیه، مصر، 1378 ق.

22. شرح نهج البلاغه، کمال الدین میثم بن علی بن میثم البحرانی، دفتر تبلیغات اسلامی قم، 1362 ش.

23. الشفاء بتعریف حقوق المصطفی، ابوالفضل عیاض بن موسی بن عیاض، تحقیق علی محمد البجاوی، دارالکتب العربی، بیروت.

24. غرر الحکم و درر الکلم، عبدالواحد التمیمی الآمدی، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، بیروت، 1407 ق.

25. فرزندم چنین باش، سید جمال دین پرور، بنیاد نهج البلاغه، چاپ پنجم، 1379 ش.

26. فرهنگ فارسی، محمد معین، چاپ چهارم، انتشارات امیر کبیر، 1360 ش.

27. فرهنگ کوثر، آستانه مقدسه حضرت معصومه علیهاالسلام، مقالات امام علی (علیه السلام) و تربیت فرزند، علی همت بناری، شماره های 34 تا 37، سال 1378.

28. الکاشف، سید جواد مصطفوی، دارالکتب الاسلامیه.

29. الکافی، ابو جعفر محمد بن یعقوب الکلینی، صححه و علق علیه علی اکبر الغفاری، دارالکتب الاسلامیه، تهران، 1388 ق.

30. لسان العرب، جمال الدین محمد بن مکرم ابن منظور، علق علیه و

وضع فهارسه علی شیری، الطبعه الاولی، التراث العربی، بیروت، 1408 ق.

31. لغتنامه دهخدا، علی اکبر دهخدا، چاپ اول، سازمان لغتنامه دهخدا، 1352 ش.

32. ماه مهر پرور، استاد مصطفی دلشاد، خانه اندیشه جوان، تهران، چاپ دوم، پاییز 1378 ش.

33. مسایل نوجوانان و جوانان، محمد خدا یاری فرد، انجمن اولیاء و مربیان جمهوری اسلامی ایران، چاپ پنجم، بهار 1377 ش.

34. مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، حسین بن محمد تقی النوری الطبرسی، الطبعه الثانیه، مؤسسه آل البیت لاحیاء التراث، بیروت، 1408 ق.

35. المحجه البیضاء فی تهذیب الاحیاء، ملامحسن فیض الکاشانی، صححه و علق علیه، علی اکبر الغفاری، الطبعه الثانی، دفتر انتشارات اسلامی.

36. مطالب السوء ول فی مناقب آل الرسول، کمال الدین ابو معالم محمد بن طلحه النصیبی الشافعی، طبح حجری، تهران، 1287 ش.

37. مطلوب کل طالب (من کلام علی ابن ابی طالب علیه السلام) ، رشید الدین وطواط، تصحیح و تعلیق دکتر محمود عابدی، بنیاد نهج البلاغه، 1374 ش.

38. معجم مقاییس اللغه، ابوالحسین احمد بن فارس، بتحقیق و ضبط عبدالسلام محمد هارون، الطلبه الثانیه، شرکه مکتبه و مطبعه الحلبی، مصر، 1389 ق.

39. من لایحضره الفقیه، ابی جعفر محمد بن علی بن الحسین بن بابویه قمی (الصدوق) ، صححه و علق علیه علی اکبر الغفاری، منشورات جامعه مدرسین قم.

40. میزان الحکمه، محمدی ری شهری، دفتر تبلیغات اسلامی، قم، 1362 ش.

41. المیزان فی تفسیر القرآن، السید محمدحسین طباطبایی، دارالکتاب الاسلامی، قم، 1393 ق.

42. نهج البلاغه، ابوالحسن محمد بن الحسین الموسوی (الشریف الرضی) ضبط نصه و ابنکر فهارسه العلمیه صبحی الصالح، الطبعه الاولی، بیروت، 1378 ق (و) انتشارات دارالهجره قم.

43. نهج البلاغه، فیض الاسلام، انتشارات فقیه.

44. نهج السعاده فی مستدرک نهج

البلاغه، محمدباقر المحمودی، الطبعه الاولی، مؤسسه الاعملی للمطبوعات، مؤسسه التضامن الفکری، بیروت، 1397 ق.

45. وسائل الشیعه، محمد بن حسن، حر عاملی، دار احیاء التراث العربی، بیروت، ج 4، 1391 ه.ق.

رفتار با فرزند از دیدگاه حضرت زهرا وامیر المومنین ع

انتخاب بهترین نام ها برای فرزندان

یکی از وظایف اولیّه والدین در برابر فرزندان خود و یکی از هدیه های ماندگار والدین به فرزند انتخاب نام نیکو و ارزشی برای آنها است. پیروی از اسوه های انسانیّت، در همه ی مراحل و شئونات زندگی سفارش شده است. چرا که اقتدای به خوبان، زندگی را پر از خیر و خوبی می سازد و غذای روحی و کمالات انسانی را به سرعت در انسان احیاء می گرداند. از جمله سفارش شده است، نام کودکان بر اساس نام ناموران صالح و شایسته انتخاب گردد که این امر علاوه بر آثار مثبت روانی برای کودکان، نوعی احیاء و بزرگداشت نام زنان و مردان صالح روزگار است و به تصدیق روایات، دارای آثار وضعی نیز می باشد.

حضرت فاطمه ی زهرا (س) در این خصوص دقت و حسّاسیّتی خاص داشت و نام فرزندان خود را از طریق هدایت گریهای پیامبر اکرم (ص) انتخاب می نمود، نامهایی که حتّی در معنای لفظی نیز زیبایی و ملاحت دارند.

در یکی از روایات نام حضرت زهرا (س) به عنوان نام با برکت معرفی شده که از خانه و خانواده، فقر زدائی می کند. «قال الامام الکاظم (ع) : لا یدخل الفقر بیتا فیه اسم محمّد او احمد او علی او الحسن او الحسین او جعفر او طالب او عبدالله او فاطمه من النساء.»

امام کاظم حضرت موسی بن جعفر (ع) می فرمایند:

در خانه ای که نام محمّد یا احمد یا علی یا حسن و حسین یا جعفر یا طالب یا عبدالله یا فاطمه باشد

فقر وارد نمی شود.

عقیقه دادن و گفتن اذان در گوش نوزاد

صدقه و عقیقه ی قربانی (که در واقع می توان آن را بیمه ی سلامتی شمرد) از مستحباتی است که در اسلام، تأکید زیادی بر آن شده است. نقل شده است که فاطمه (س) هرگاه صاحب فرزندی می شد، برای او گوسفندی عقیقه می داد، سپس روز هفتم، سر طفل را می تراشید و برابر وزن موهای او نقره صدقه داده، برای قابله و همسایه ها هدیه می فرستاد و دیگران را در شادی خود سهیم می کرد.

یکی دیگر از سنّتهای جاری در زندگی صدّیقه ی کبری (س) گفتن اذان در گوش راست و اقامه در گوش چپ فرزند بود. آن حضرت به خوبی می دانست که باید کودک را از همان لحظات اول زندگی با کلماتی چون اللّه، محمّد، نماز ... آشنا کرد که این آشنایی، به یقین در جهت گیری تمایلات روحی او به ملکوت اعلی اثر خواهد گذاشت.

اظهار محبت نسبت به فرزندان

در نزد دانشمندان فنّ تربیت و روانشناسان، این مطلب به اثبات رسیده که اطفال در تمام دوران کودکی، به محبّت و اظهار علاقه نیازمندند. کودک می خواهد پدر و مادر بیش از دیگران، او را دوست بدارند و نسبت به او اظهار علاقه نمایند. کودک چندان توجهی ندارد که در کاخ زندگی می کند یا در کوخ، لباس و خوراکش خیلی اعلا است یا نه. اما بدین موضوع کاملاً توجّه دارد که دوستش دارند یا نه. این احساس درونی کودک را چیزی جز اظهار محبّت و نوازش ارضاء نمی کند. سرچشمه ی اخلاق و شخصیت آینده ی او همین اظهار محبت ها است. همین آغوش گرم مادر و نوازشهای مخلصانه ی پدر است که روح بشر دوستی و علاقه ی به هم نوع را در کودک می دمد، برای اظهار همدردی و کمک به دیگران

آماده اش می سازد، همین نوازشهای بی شائبه است که کودک را از ترس و تنهایی و ضعف نجات می دهد و به زندگی امیدوار می سازد. همین مهرورزی ها و بوسه های بی شائبه است که روح خوشبینی و خوشخویی را به او تلقین می کند و او را به سوی زندگی اجتماعی، تعاون و همکاری هدایت می نماید. از عزلت گوشه گیری نجاتش می دهد. به واسطه ی همین نوازشها است که کودک احساس شخصیت می کند و خودش را لایق دوستی می داند.

کودکی که از جهت محبّت کمبود داشته باشد، معمولاً ترسو، خجول، ضعیف، بدبین، گوشه گیر، بی علاقه و پژمرده و حتّی مریض بار می آید. گاهی هم ممکن است برای اظهار عکس العمل و نشان دادن بی نیازی، دست به اعمالی نظیر جنایت، دزدی و قتل نفس بزند تا بدین وسیله از اجتماعی که او را دوست ندارد، انتقام گیرد و تظاهر به بی نیازی کند.

پس محبّت و نوازش کودک یکی از احتیاجات ضروری او بشمار می رود و برای پرورش او ضرورت دارد.

درس مذکور در خانه ی زهرا (س) به طور کامل اجرا می شد و پیغمبر اکرم (ص) عملاً آنرا به فاطمه (س) یاد می داد.

روایت شده: وقتی امام حسن (ع) به دنیا آمد او را در پارچه ی زردی پیچیده خدمت رسول خدا (ص) آوردند. فرمود:

مگر به شما نگفتم: نوزاد را در پارچه ی زرد نپیچید؟ سپس لباسهای زرد حسن (ع) را دور انداخت و او را در پارچه ی سفیدی پیچید. در بغل گرفت و شروع کرد به بوسیدن و همین عمل را، نسبت به امام حسین (ع) نیز انجام داد.

روایت شده روزی رسول اکرم (ص) به نماز جماعت مشغول بود. هرگاه به سجده می رفت، امام حسین (ع) بر پشت او سوار می شد و

پاهایش را حرکت می داد. وقتی می خواست سر از سجده بردارد حسین (ع) را می گرفت و به آرامی کنار می گذاشت. هنگامی که دوباره به سجده می رفت، باز امام حسین (ع) بر شانه ی آن جناب سوار می شد، پیغمبر (ص) او را می گرفت و کنار می گذاشت. پیغمبر (ص) با همین کیفیت نمازش را به پایان رسانید. یک نفر یهودی که جریان را مشاهده می کرد عرض کرد:

شما نسبت به کودکانتان طوری رفتار می کنید که ما از آن امتناع داریم !

پیغمبر (ص) فرمود:

شما هم اگر به خدا و رسول ایمان داشتید نسبت به کودکان مدارا می نمودید. یهودی به واسطه ی این رفتار پیغمبر (ص) مسلمان شد.

روزی رسول خدا (ص) امام حسن (ع) را می بوسید و نوازش می کرد «اقرع بن حابس» عرض کرد:

من ده فرزند دارم ولی تا حال هیچ یک از آنان را نبوسیده ام.

پیغمبر اکرم (ص) غضبناک شد و فرمود:

اگر خدا محبت را از قلب تو گرفته من چه کنم؟ هر کس نسبت به اطفال ترحم نکند و احترام بزرگسالان را نگه ندارد از ما نیست.

روزی رسول خدا (ص) از در خانه ی فاطمه عبور کرد، صدای گریه ی حسین (ع) را شنید. فاطمه (س) را صدا زد و فرمود:

مگر نمی دانی گریه ی حسین (ع) مرا اذیت می کند. «ابوهریره» می گوید:

روزی پیغمبر (ص) ، حسن و حسین (ع) را بر دوش مبارک سوار نموده بود.

در بین راه گاهی حسن را (ع) می بوسید و گاهی حسین (ع) را. مردی عرض کرد:

یا رسول اللَّه این دو کودک را دوست داری؟

فرمود:

آری. هر کس حسن و حسین (ع) را دوست بدارد با من دوستی نموده و هر کس با آنان دشمنی کند با من دشمنی کرده است.

پیغمبر (ص) گاهی

به فاطمه (س) می فرمود:

حسن و حسین (ع) را بیاور. وقتی آنان را خدمت آن حضرت می برد، آنها را به سینه می چسبانید و مانند گل می بویید.

ابوهریره می گوید:

پیغمبر (ص) را دیدم که دهان حسن و حسین (ع) را می مکید چنان که خرما را می مکند.

توجه به نیازهای کودکان

از عوامل مؤثر در سلامت و نشاط روحی و جسمی فرزند، تغذیه و بهداشت است. تأمین اینگونه نیازها جسم و روح کودک را آرام و آسوده نگه می دارد، سلامتی و صلابت روح او را تا پایان عمر تضمین می کند. ناهنجاریهای فراوانی که در انسانهای بزرگ دیده می شود، بنوعی ریشه در نیازهای این دوره از زندگی آنها دارد. علاوه بر این، نباید از تأثیرگذاری متقابل روح و جسم غافل بود. بی شک، یک جسم بیمار، روح را پژمرده و بی نشاط می سازد، همانگونه که روح افسرده، موجب اخلال در فعالیتهای بدن می گردد.

بارها در تاریخ خوانده ایم که گاه، فاطمه ی زهرا (س) شکم فرزندان را به قیمت گرسنگی خود، سیر می کرد.

زمانی که مسلمانان به علّت کمبود آب، سخت در مضیقه بودند، فاطمه (س) ، حسن و حسین (ع) را نزد پیامبر (ص) برد و عرض کرد ای رسول خدا (ص) ! فرزندان من خردسالند و تحمّل تشنگی در توان آنها نیست. پیامبر (ص) که نگرانی دخترش را در این رابطه، بجا و به موقع دید، زبان مبارکش را در دهان حسن و حسین (ع) قرار داد و با تر کردن دهان

آنها، حضرت زهرا (س) را از نگرانی درآورد و آن دو طفل کوچک را نیز از تشنگی مفرط نجات داد.

عطوفت و مهر مادری در حضرت زهرا (س) بقدری بود که در لحظات پایانی عمر خود، سخت نگران حال

فرزندانش بود. شاید بیشترین نگرانی آن حضرت برای محرومیّت آنها از مادر بود، زیرا او می دانست که پس از شهادتش، هیچکس نمی تواند مهر و محبّت مادری را نسبت به آنها داشته باشد. فاطمه ی زهرا (س) برای اینکه فرزندانش از این نعمت بزرگ یعنی محبّت مادرانه، کاملاً محروم نمانند، به حضرت علی (ع) پیشنهاد کرد و از ایشان خواست که پس از او، کسی را به همسری انتخاب کند، که بتواند از عهده ی این مهم برآید.

پس از رحلت رسول گرامی (ص) ، مقداری از غمهای حضرت زهرا (س) به محرومیت فرزندانش از محبّت پیامبر (ص) ، مربوط می شد و گاهی با قلبی سوزان، خطاب به

فرزندانش چنین می گفت: کجا رفت پدرتان، پیامبر (ص) که شما را عزیز می داشت؟ او شما را بر دوش خود سوار می کرد و به شما مهربانی می نمود. کجا رفت جدّ بزرگوارتان که از همه به شما مهربانتر بود، آن گونه که نمی گذاشت شما بر روی زمین راه بروید و همیشه شما را در آغوش خود داشت؟ آه ! که دیگر او را نمی بینم که شما را بر دوش گرفته باشد.

توجّه به بازی و تحرّک کودکان

علی رغم اینکه ظهور اسلام در محیطی کاملاً بی فرهنگ و دور از تمدّن بود، اما برنامه و شیوه های ارائه شده از طرف اولیای دین، همیشه با انسانها از هر تمدّن و فرهنگی سازگار است.

از جمله مواردی که در شیوه ی تربیت حضرت زهرا (س) جایگاه خاصّی داشت، تحرّک و بازی کودکان بود. این فعالیّت و تکاپو به قدری برای سلامتی و رشد مناسب کودک، ضروری است که حتی برای تشویق آنها به تحرّک و بازی، بزرگترها نیز باید تن به بازی و جست و خیز بدهند.

بازی در

دوران کودکی به منزله ی واکنش کودک در برابر عوامل محیطی و بروز استعدادهای نهفته ی اوست که تأثیرات آن در کنار تقویت جسم و افزایش بنیه ی کودک، قابل توجه است. همچنین بازی، در پرورش نیروی ابداع و ابتکار کودک بی نهایت مؤثّر است. بنابراین غفلت از بازی به هیچ وجه به صلاح کودک و والدین او نیست.

همبازی شدن رسول معظم اسلام (ص) با فرزندان دخترش زهرا (س) بیانگر این نکته ی مهم است که بازی و تحرّک کودک، یکی از لوازم تربیت صحیح محسوب می شود. حضرت علی و فاطمه (ع) در خانه به بازی بچّه ها توجه کافی مبذول می داشتند و همین امر، موجب شادابی و نشاط روزافزون آنها می شد.

در مقابل، خانه هایی که برای کودک، محیط مناسب و دلنشین برای بازی و تحرّک نیست، در روحیّه و شخصیّت اعضای خردسال آن خانه، اثر نامطلوبی دارد، نباید فراموش کرد که تحرک و بازی، اقتضای طبیعت و سن کودک است و پدر و مادر وی وظیفه دارند شرط و لوازم این مهم را برای کودکان خود فراهم سازند. حضرت فاطمه (س) از همان کودکی با فرزندانش همبازی می شد، و به این نکته نیز توجّه داشت که در بازی، نوع الفاظ و حرکات مادر، سرمشق کودک، قرار می گیرد؛ بنابراین باید از کلمات و جملات مناسبی استفاده کرد. علاوه بر این باید در قالب بازی های کودکانه شخصیت کودک را تقویت نمود، او را به داشتن افتخارات و ارزشهای اکتسابی، تحریک و تهییج کرد. اینها همه مرهون در پیش گرفتن شیوه های صحیح در این رابطه است.

استفاده از جاذبه شعر در تربیت کودکان

شکی نیست که لالائیهای دوره کودکی جاذبه ی خاصی همراه با حلاوت فراموش نشدنی در ذهن انسان داشته و

در تقویت و تثبیت ارزشهای اخلاقی، اجتماعی و حتّی ارائه الگو و اسوه شخصیّتی می تواند، نقش خطیر ایفا نماید، بنابراین حضرت زهرای مرضیّه (س) این عنصر تربیتی را با استفاده از ذوق شعری خویش به بهترین وجه به کار می گرفت و اشعار سرشار از مضامین بلند را در ساعات بازی بچّه ها می خواند که آنها را سرگرم کرده و مفاهیم والای ارزشی را به فرزندانش تلقین می کرد.

به عنوان نمونه خطاب به امام حسن مجتبی (ع) می فرمود:

اشبه اباک یا حسن

و اخلع عن الحلق الرسن

و اعبد الها ذالمنن

و لا توال ذا الاحسن

یعنی ای حسن جان همچون پدرت- علی (ع) باش و ریسمان را از اطراف حق بردار.

خداوند صاحب نعمتها را پرستش کن و با افراد کینه توز دوستی مکن.

در جای دیگر خطاب به امام حسین (ع) این سروده را می خواندند:

انت شبیه بابی

لست شبیها بعلی

عزیز دلم- تو به پدرم رسول اللّه شباهت داری شبیه پدرت علی (ع) نیستی. در حالی که حضرت زهرا (س) این شعر را خطاب به امام حسین (ع) می خواندند و با او بازی می کردند حضرت علی (ع) شنیدند و تبسّم کردند.

ارج نهادن به شخصیت فرزندان

دانشمندان روانشناس می گویند:

تربیت کننده باید شخصیت کودک را پرورش دهد و اعتماد به نفس را به او تلقین کند. او را بزرگ نفس و با شخصیت بار بیاورد.

مربی اگر به کودک احترام نگذاشت و او را کوچک شمرد و شخصیّت او را خرد کرد، طبعاً ترسو و بی شخصیّت بار می آید و خودش را زبون و بی ارزش می پندارد. هنگامی که بزرگ شد خودش را کوچکتر از آن می داند که به کارهای بزرگ اقدام کند. چنین فردی در اجتماع منشأ اثر واقع نخواهد شد و

به آسانی زیر بار ذلّت خواهد رفت. اما اگر خودش را بزرگ و با شخصیت دانست، به کارهای پست، تن نمی دهد و زیر بار خواری و ذلّت نمی رود. این شخصیت نفسانی تا حدودی، به تربیت خانوادگی و روحیّات پدر و مادر بستگی دارد.

روانشناسان برای تقویت روحی کودک مطالبی را به تربیت کنندگان توصیه می کنند که از جمله ی آنها موضوعات زیر است:

اوّل- اظهار علاقه، محبّت و نوازش کودک. این موضوعی است که در ابتدای سخن بدان اشاره شد. و گفتیم که حسن و حسین (ع) از جهت محبت پدر و مادر و رسول خدا (ص) به قدر کافی برخوردار بودند.

دوّم- باید صفات خوب کودک را یادآوری کرد و او را در حضور خودش و دیگران تعریف و توصیف نمود. و بزرگی نفس را به او تلقین کرد.

رسول خدا (ص) بارها می فرمود:

حسن و حسین (ع) بهترین جوانان اهل بهشتند و پدرشان از آنان بهتر است.

پیغمبر اکرم (ص) به حسن و حسین (ع) می فرمود:

شما ریحان خدایی هستید.

«ابوبکر» می گوید:

پیغمبر (ص) روی منبر نشسته بود و حسن (ع) در پهلویش قرار داشت. گاهی به مردم نگاه می کرد و گاهی به حسن (ع) ، و می فرمود:

فرزندم حسن (ع) ، آقا و بزرگ است، به برکت او در بین امتم صورت گیرد.

«جابر» می گوید:

روزی داخل خانه ی رسول خدا (ص) شدم دیدم حسن و حسین (ع) بر پشت آن حضرت سوارند و آن جناب با دست و پا راه می رود و می فرماید:

بهترين شتر، شتر شما است و بهترين سوار شماييد.

«يعلى عامرى» مى گويد:

رسول خدا (ص) روزى حسين (ع) را ديد كه با بچّه ها بازى مى كند، پس دست مباركش را دراز كرد تا او را بگيرد.

حسین (ع) به این طرف و آن طرف می دوید. پیغمبر اکرم با شوخی و تبسّم او را در بغل گرفت. آنگاه یکی از دستهایش را زیر چانه ی او و دست دیگرش را پشت گردن نهاد و دهان مبارکش را بر لبهای او گذاشته می بوسید و می فرمود:

حسین (ع) از من و من از حسینم، هر کس او را دوست بدارد، خدا را دوست داشته است. حسین (ع) فرزند دختر من است.

علی بن ابی طالب (ع) به حسن و حسین (ع) می فرمود:

شما پیشوای مردم و بزرگ جوانان اهل بهشتید و از ارتکاب گناه معصومید. خدا لعنت کند کسی را که با شما دشمنی کند.

حضرت فاطمه روزی حسن و حسین (ع) را خدمت رسول خدا آورد و عرض کرد:

یا رسول اللّٰه حسن و حسین (ع) فرزند شما هستند. چیزی به ایشان عطا کن. فرمود:

هیبت و سیادت خود را به حسن (ع) بخشیدم، و شجاعت وجود خودم را به حسین (ع) دادم.

«سلمان فارسی» می گوید:

حسین (ع) را دیدم که بر زانوی رسول خدا (ص) نشسته بود. او را می بوسید و می فرمود:

تو بزرگ و بزرگ زاده و امام و پسر امام و پدر امامان هستی.

تو حجّت، پسر حجّت و پدر نُه حجّت می باشی که آخرشان قائم است.

آری پیغمبر اکرم (ص) در پرورش شخصیت اولاد زهرا (س) کوشش می کرد و زهرا و علی (ع) نیز از همین برنامه متابعت می کردند. هرگز نشد که کودکان را تحقیر کنند و شخصیّت آنها را در حضور دیگران کوچک سازند. و ضربه و شکست بر روحشان وارد نمایند. بدین علّت، طبعاً بزرگ و آقا تربیت شده اند.

روایت شده که شخصی مرتکب گناهی شد که مستوجب کیفر بود، پس خودش را

از رسول خدا (ص) پنهان داشت تا گاهی که حسن و حسین (ع) را در بین راه ملاقات نمود، آنان را بر دوش گرفته خدمت رسول خدا (ص) مشرّف شد؛ عرض کرد:

یا رسول اللَّه حسن و حسین (ع) را شفیع قرار دادم.

پیغمبر اکرم (ص) خندید و فرمود:

ترا بخشیدم. سپس به حسن و حسین (ع) فرمود:

شفاعت شما را قبول کردم.

برای همین عظمت و بزرگی نفس بود که حسین بن علی (ع) با سپاه مختصری که داشت، در مقابل سپاه بیشمار یزید پایداری کرد و مردانه جنگ نمود و تن به ذلّت و خواری نداد. می فرمود:

مانند بندگان فرار نمی کنم و تسلیم خواری و ذلت نمی شوم.

در اثر همین تربیت بود که زینب کبری (س) با آن همه مصیبت هایی که دید خود را در قبال دستگاه ستمگر یزید لعنه الله و العذاب نباخت و مرعوب آنان نشد و به وسیله ی خطابه های شورانگیزش شهر کوفه و شام را منقلب ساخت و دستگاه جبّار و خونخوار یزیدیان را رسوا و مفتضح ساخت.

توجّه دادن فرزندان به رعایت نظم و حقوق دیگران

از دیگر مطالبی که باید همواره مورد توجّه و دقّت پدر و مادر و سایر مربیّان قرار گیرد که مراقب کودک باشند تا از حق خودش تجاوز نکند و حقوق دیگران را نیز محترم بداند. کودک باید منظّم باشد. باید نظم در زندگی را به او یاد داد. باید چنان تربیت شود که نه از گرفتن حقّش عاجز باشد و نه حقوق دیگران را پایمال کند. البته شالوده ی این صفت در خانه و به دست پدر و مادر ریخته می شود، پدر و مادر باید نسبت به تمام کودکانشان یک جور رفتار کنند، هیچ یک را بر دیگری مقدّم ندارند. بین

پسر و دختر و کوچک و بزرگ و زشت و زیبا و خوش فهم و بد فهم فرق نگذارند. حتّی در مورد اظهار محبّت و علاقه هم با همه ی آنان یک جور رفتار کنند. تا حسّ حسد و کینه توزی در بینشان به وجود نیاید. و سرکش و متجاوز بار نیایند.

اگر کودک دید در خانه ی خودشان کاملاً حقوق افراد مراعات می شود، می فهمد که در اجتماع هم باید حقوق افراد را محترم شمرد. اما اگر در خانه هرج و مرج بود و حقوق افراد مراعات نشد، خوی سرکشی و تجاوز در کودک تقویت می شود. اگر کودک در مغازه ی نانوایی، یا در موقع سوار شدن به اتوبوس، یا در هنگام رفتن به کلاس و بیرون آمدن از

مدرسه، نوبت دیگران را رعایت نکرد و حق سایرین را تضییع نمود، پدر، مادر و یا مربیّان دیگر او را در این عمل تشویق کردند، به آن کودک معصوم خیانت نموده اند، زیرا از آغاز کودکی می پندارد که زورگویی و تعدّی بر دیگران و تقدّم بی جهت، یک نوع زرنگی و هنر است. چنین فردی وقتی وارد اجتماع شد یا در رأس کاری قرار گرفت، تمام مقصدش کوبیدن و پایمال کردن حقوق دیگران خواهد بود و به غیر از نفع شخصی خودش هیچ هدف و منظوری نخواهد داشت.

درس مراعات حقوق دیگران به طور کامل در خانه ی حضرت زهرا (س) اجرا می شد. به قدری در این باره دقت می شد که حقوق و نظم را در کوچکترین موارد مراعات می کردند.

از باب نمونه: علی بن ابی طالب (ع) می فرماید:

روزی پیغمبر اکرم (ص) در منزل ما استراحت می کردند، حسن (ع) آب خواست. رسول خدا برخاست قدری شیر دوشید و در

ظرفی کرده و دست حسن (ع) داد. حسین (ع) از جای خویش بلند شد خواست کاسه ی شیر را از دست حسن (ع) بگیرد، اما پیغمبر اکرم (ص) جلو حسین (ع) را گرفت و

نگذاشت شیر را از حسن (ع) بگیرد. حضرت زهرا (س) که این منظره را تماشا می کرد عرض کرد:

یا رسول اللّه گویا حسن (ع) را بیشتر دوست داری؟

پاسخ داد:

چنین نیست، بلکه علت دفاع من از حسن (ع) این است که او حقّ تقدّم دارد و زودتر از حسین (ع) تقاضای آب کرده، باید نوبت را مراعات نمود.

عدم تبعیض بین فرزندان

پدر یا مادر نباید در میان فرزندانشان، بدون جهت فرق بگذارند و از این طریق حسادت و کینه توزی را در میان آنان ایجاد نمایند.

رسول خدا (ص) می فرمایند:

«اعدلوا بین اولادکم کما تحبّون ان یعدلوا بینکم فی البرّ و اللّطف».

در میان فرزندان خود به عدالت رفتار کنید، همانگونه که دوست دارید دیگران در مورد شما به عدالت و محبّت رفتار کنند.

حضرت فاطمه (س) در پرورش فرزندان عزیز خود طوری رفتار می کرد که همه را از عدالت پروری خویش خشنود می ساخت و با عواطف محبّت آمیز مادری تک تک آنان را به این صفت انسانی و اسلامی تشویق می کرد.

روزی دو فرزند دلبند فاطمه (س) ، حسن و حسین (ع) در حضور پیامبر خدا (ص) کشتی گرفته بودند، در این میان فاطمه (س) شنید که پدر بزرگوارش، امام حسن (ع) را به پیروزی بر امام حسین (ع) ترغیب می کند، حضرت زهرا (س) بر اساس روح دادگری عرض کرد:

پدرجان ! فرزند بزرگ را علیه فرزند کوچک تحریک می کنی؟ رسول گرامی اسلام (ص) فرمودند:

تو اطّلاع نداری که برادرم جبرئیل حسینم (ع) را بر حسنم (ع)

تحریک می نماید.

اگر چه رسول خدا (ص) در برابر تحریک جبرئیل (امام حسین (ع) را علیه امام حسن (ع) تحریک می کرد) امام حسن (ع) را علیه امام حسین (ع) ولی در ظاهر، حضرت فاطمه (س) را تحریک می کرد. از آن اطلاع نداشت و لذا به صورت سؤالی خواسته اش را مطرح ساخت و روح دادگریش را در مورد فرزندانش نشان داد.

و در یک قضیه ی دیگر آمده است:

روزی امام حسن (ع) با امام حسین (ع) در کنار یکدیگر مشغول نوشتن خط بودند و هر یک بر دیگری می گفت: خطّ من بهتر از خطّ تو است و سرانجام داوری را به مادرشان موکول کردند، ولی آن حضرت برای اینکه دل هیچ کدام را نشکند، از داوری خودداری کرد و موضوع را به امیرالمؤمنین (ع) موکول نمود. امیرالمؤمنین (ع) این قضیه را به پیامبر خدا (ص) و آن حضرت نیز به جبرئیل و به ترتیب، کار داوری به اسرافیل و در نهایت به خدای عالمیان کشیده شد.

جبرئیل از جانب خدا ابلاغ کرد، که فاطمه (س) باید بین آن دو داوری کند. آن مادر مهربان و دادگر فرمود:

ای فرزندان عزیزم ! من دانه های این گردنبند را در میان شما به زمین می ریزم، هر کس بیشتر آنها را بردارد خط او بهتر است. بلافاصله گردنبند را از گردنش باز کرد و دانه های آن را در برابر دو نور دیده اش به زمین ریخت و جبرئیل به امر الهی این منظره ی زیبا را تماشا می کرد، چون آن نور چشمان زهرا (س) ، هر کدام به طور مساوی دانه ها را برداشتند، جبرئیل به امر خدا آن یک دانه باقیمانده را دو قسمت کرد و هر کدام

یک نصفه را برداشت و دل هیچکدام شکسته نشد.

این دو قضیه که نمونه ای از صدها جریان دادگری فاطمه (س) با فرزندانش می باشد، می رساند که حضرت طوری عمل کرد، که نور دیدگانش ضمن کمال یابی و کمال جویی، نسبت به همدیگر بسیار مهربان و دلسوز باشند، و در برخورد و رفتار خانوادگی احترام یکدیگر را حفظ کنند.

به همین جهت بود که امام حسین (ع) احترام خاصی به امام حسن (ع) می گذاشت و در حضور او صحبت نمی کرد. (ما تکلّم الحسین بین یدی الحسن اعظاما له ...) و به خواهرش زینب (س) فوق العاده علاقه مند بود و به احترام او- با اینکه کوچک تر از او بود- از جایش بلند می شد. و همچنین محبّت و احترام متقابل زینب به برادرانش ...

برخوردار نمودن فرزندان از عواطف پاک مادری

در یکی از روزها بلال در نماز صبح تأخیر کرد و از آن ماند، پیامبر (ص) به او فرمود:

«ما حبسک؟ فقال: مررت به فاطمه (س) و هی تصلحن و الصبیّ یبکی فقلت لها ان شئت کفیتک الرحی و کفیتنی الصبی و ان شئت و ان شئت کفیتک الصبی و کفیتنی الرحی فقالت: انا ارفق با بنی منک فذاک حبسنی فقال فرحمتها رحمک اللّهً.»

«چه چیز تو را نگه داشت و مانع شد؟ عرض کرد برخورد به فاطمه (س) کردم در حال آسیاب کردن بود و پسر بچّه اش گریه می کرد به او گفتم: اگر بخواهی من عهده دار آسیاب کردن می شوم و تو عهده دار بچه، اگر هم بخواهی من بچّه را نگه می دارم و تو آسیاب نمودن را انجام دهی، فرمود:

من از تو به پسرم مهربانتر و مناسبترم، این کار مرا نگه داشت. پیامبر اکرم (ص) فرمود:

پس تو به فاطمه (س) مهربانی کردی

خداوند تو را رحمت کند.

امید دادن به فرزندان در اجابت خواسته های مشروع

حضرت فاطمه (س) در برخورد با فرزندانش کاملاً مراقب بود و نکات تربیتی را خیلی خوب رعایت می کرد. خواسته های فرزندانش را به گونه ای پاسخ می داد که آنها احساس کمبود و یا حقارت در خود نکنند.

به عنوان مثال، روایتی است از شیخ مفید که حضرت ثامن الائمه (ع) فرمود:

روزی امام حسن (ع) و امام حسین (ع) از کهنگی لباس خود به مادر شکایت کردند و ایام عید نزدیک بود، گفتند:

ای مادر! اطفال عرب به انواع جامه های فاخر مزیّن گشته اند و به آن مفاخرت می نمایند. شما چرا از برای ما لباس نو تهیه نمی کنید؟

فرمود:

عزیزانم من در اندیشه ی شما هستم و امیدوارم که تا هنگام عید خیاط لباسهای شما را دوخته به شما برساند. آن دو بزرگوار منتظر بودند تا آنکه شب عید شد، باز همان لباس نو را مطالبه کردند.

حضرت فاطمه (س) ایشان را تسلّی داد. و به گوشه ای آمد از روی خضوع و خشوع دست نیاز به درگاه خداوند بلند کرد و عرض کرد:

ای خدای مهربان تو قادری دل فرزندان مرا خوش نمایی به جامه ای، که من به ایشان وعده داده ام به امید فضل تو. هنوز سخنان فاطمه (س) تمام نشده بود که شخصی در خانه را زد، فاطمه (س) پشت در آمد، فرمود:

کیستی؟ عرض کرد، منم خیّاط، جامه های حسنین (ع) را آورده ام. فاطمه ی زهرا (س) دید شخصی بقچه ای در زیر بغل دارد و تسلیم آن بانو نمود، چون آن را گشود، دید دو عمامه، دو دراعه، دو قبا و دو جفت موزه حضرت صدیقه (س) زبان به شکر و ثنای رب گشود.

فرزندان عرض کردند:

ای مادر هیچیک از کودکان عرب لباسی

بدین لطافت ندیده اند و نپوشیده اند در آن اثنا رسول خدا (ص) تشریف فرمای سرای فاطمه (س) شد و حسنین (ع) را در بر گرفت و می بوسید. پس، فرمود:

ای فاطمه (س) این خیّاط را شناختی عرض کرد:

به خوبی او کسی را ندیدم. حضرت فرمود:

آن خازن بهشت بود و تا این قصّه را به من خبر نداد به آسمان عروج ننمود.

مطلبی که از این حدیث برداشت می شود، اینکه: امید به فضل خداوند در انسان همیشه باید زنده باشد و و نباید از درگاه خداوند ناامید بود، اگر انسان از خداوند بخواهد و طلب کند خداوند اجابت می کند و بندگانش را ناامید از درگاهش بر نمی گرداند.

و مطلب دیگر که بسیار مهم است:

برخورد حضرت، با فرزندانش را نشان می دهد، اینکه حضرت به فرزندش دم از فقر و نداری نمی زند که بدین وسیله به روحیه ی فرزندانش ضربه وارد نشود و احساس کمبود و عقده ی حقارت در خود نکند. بلکه فرزندانش را هم با امیدواری به اینکه در آینده، به زودی خواسته شان برآورده می شود، شاد و خوشحال می کند.

توجّه به حضور و غیاب فرزندان

بی توجّهی نسبت به نظارت بر فرزندان بخصوص در رفت و آمدهای آنها نتایج زیانباری به دنبال دارد. با توجّه به خطرات و تهدیدهائی که هر لحظه سعادت یک جوان را در معرض نابودی قرار می دهد، لازم است رفتار آنها به ویژه موقع ورود به خانه و زمان خروج از آن مورد دقّت و بررسی قرار گیرد. گفتنی است که اعتیاد، فساد، انحرافات فکری و بسیاری از خطرات دیگر، از همین بی توجهی پدر و مادر آغاز می شود. حضرت فاطمه (س) با فداکاری و محبّت خاصّی که نسبت به فرزندانش نشان می داد، مراقب تمام حرکات

و سکنات آنها بود و به دقّت رفت و برگشتهای آنها را زیر نظر داشت. نقل شده است که روزی پیامبر (ص) عازم خانه ی دخترش فاطمه (س) گردید، چون به خانه رسید دید فاطمه (س) مضطرب و ناراحت پشت در ایستاده است.

آن حضرت فرمود:

چرا اینجا ایستاده ای؟ فاطمه (س) با آهنگی مضطرب عرض کرد:

فرزندانم صبح بیرون رفته اند و تاکنون از آنها هیچ خبری ندارم. پیامبر (ص) به دنبال آنها روان شد چون به نزدیک غار کوه رسید آنها را دید که در کمال سلامت و آرامش مشغول بازی اند آنها را بر دوش گرفت و به سوی خانه فاطمه (س) روانه شد. این واقعه خود نمونه ای گویا از توجه و اهمیت دادن حضرت زهرا (س) به حضور فرزندان خردسالش بود.

آموزش ایمان و تقوی به فرزندان

بین دانشمندان بحث و گفتگو است که برنامه ی تعلیمات و تربیت های دینی از چه موقعی باید درباره ی کودک اجرا گردد، گروهی معتقدند که کودک تا به حدّ بلوغ و رشد نرسد استعداد درک افکار و عقائد دینی را ندارد و نباید تحت تربیت دینی قرار گیرد.

گروه دیگری عقیده دارند که اطفال نیز لیاقت و استعداد آن را دارند که تحت تربیت دینی قرار گیرند، و مربّیان می توانند موضوعات و مطالب دینی را ساده و قابل فهم نمایند و به کودکان تلقین کنند، و آنان را وادار کنند که اعمال و برنامه های آسان دین را انجام دهند تا گوششان با مطالب دینی آشنا شود و با اعمال و افکار دینی نشو و نما کنند.

اسلام نظریه ی دوّم را می پذیرد، و دستور می دهد که کودکان را از سن هفت سالگی به نماز وادار کنید. پیغمبر اکرم (ص) تلقینات دینی را

از همان اوائل کودکی و شیرخوارگی در خانه ی زهرا (س) به مرحله اجرا در آورد. هنگامی که امام حسن (ع) به دنیا آمد و او را خدمت رسول اکرم (ص) بردند، وی را بوسید و در گوش راستش اذان و در گوش چپش اقامه گفت و درباره ی امام حسین (ع) نیز همین عمل را انجام داد.

امام صادق (ع) می فرماید:

روزی پیغمبر اسلام (ص) می خواست نماز بخواند. امام حسین (ع) پهلویش ایستاده بود، وقتی پیغمبر (ص) خواست تکبیر بگوید، حسین (ع)

نتوانست تکبیر بگوید. رسول خدا (ص) تا هفت مرتبه تکبیر را تکرار کرد تا حسین (ع) توانست تکبیر بگوید.

تشویق فرزندان به مسائل دینی و عبادی

یکی از محورهای اساسی که حضرت زهرا (س) بدان توجّه و تأکید داشتند، بعد پرستش و گرایش فرزندان به انجام تکلیف عبادی و الهی بود. آن حضرت شوق بندگی و خضوع در برابر معبود را از همان دوران کودکی در جان فرزندان خود تقویت نموده و آنان را چنان تربیت کرد که بهترین کارها را عبادت خداوند دانسته و از آن بالاترین لذتها را می بردند.

دخت گرامی رسول خدا (ص) بر این مطلب تأکید داشت که بچّه ها را از کودکی به انجام تکالیف فراخواند و آنان را به خدا پیوند دهد و بذر محبّت و ارتباط با معبود را در کام آنان بیفشاند تا انجام تکلیف برای آنان نه تنها رنج و مشقّتی نداشته باشد، بلکه با شوق و اشتیاق به استقبال آن بروند.

بر این اساس فاطمه (س) فرزندان خود را حتی به شب زنده داری عادت می داد. البته او شیوه تربیت را به خوبی می دانست و به گونه ای برخورد می کرد که در حدّ توان و استعداد فرزندان باشد.

حضرت، در شب بیست و سوم ماه مبارک رمضان کودکان خود را به بیداری و نخفتن وادار می کند. ممکن است کسی تعجّب کند که او چگونه بچّه ها را به این کار که حتّی برای اشخاص بزرگ هم زحمت دارد، فرامی خواند. حضرت در روز، بچّه ها را می خوابانید تا کاملاً استراحت کنند و غذای کمتری به آنان می داد تا بدین گونه زمینه و موقعیّت بهتر و مطلوب تری از نظر جسمی و روحی برای شب زنده داری داشته باشند. او به حدّی در این کار جدّی و قاطع بود که نمی گذاشت احدی از اهل خانه خوابش ببرد و می فرمود:

«محروم است کسی که از برکات شب قدر محروم بماند.»

گویا فاطمه (س) می خواهد از کودکی در قلب پاک فرزندان خود جمال خدا را به تجلی، جان و زبانشان را به حلاوت و شیرینی عبادت آشنا کند، محبوب راستین را به آنان نشان دهد تا در جوانی جذب جلوه های دروغین نشوند. این روش تربیتی فاطمه (س) به عنوان یک سنّت بسیار پسندیده و قابل اجرا در گفتار امامان معصوم علیهم السلام نیز به چشم می خورد.

مأنوس نمودن فرزندان به مسجد و دقّت در گفتار پیامبر (ص)

روزی حضرت زهرا (س) به فرزندش حسن (ع) که هفت ساله بود فرمود:

«به مسجد برو، آنچه را از پیامبر (ص) شنیدی فراگیر و نزد من بیا و برای من بازگو کن». امام حسن (ع) همین کار را کرد و بعد به خانه بازگشت و با سخنرانی شیرین خود بیانات پیامبر (ص) را برای حضرت زهرا (س) بیان نمود. هر وقت علی (ع) وارد خانه می شد.

حضرت زهرا (س) را حافظ آیاتی از قرآن که تازه نازل شده بود می یافت، می پرسید:

این آیات و علوم تازه را از کجا دریافت کردی؟

می گفت: «از پسرت حسن (ع) ».

روزی حضرت علی (ع) در خانه مخفی شد، حسن (ع) وارد گردید و آنچه را از پیامبر (ص) در مسجد شنیده بود در ضمن سخنرانی برای مادر تعریف کرد، ولی این بار در سخنرانی خود گیر می کرد، فاطمه (س) تعجب کرد، حسن (ع) گفت: «مادرم، شخص بزرگی سخن مرا می شنود، و همین موجب کندی زبان من شده است»، در همین هنگام علی (ع) از مخفیگاه بیرون آمد و پسرش را بوسید.

تعلیم فرزندان به نوع دوستی و رعایت حقوق همسایگان

از جمله روشهای تربیتی حضرت فاطمه (س) نوع دوستی او بوده است، که در برابر چشمان تیزبین فرزندانش، به مردم کمک می کرد و خود گرسنه می ماند، ولی دیگران را سیر می نمود.

فاطمه (س) گرنبندش را به فقرا ایثار کرد و آنان را مورد نوازش قرار داد و از پول آن پارچه ها خریداری شد و برای بی لباسها، لباس مناسب تهیه گردید ... و پرده های خانه اش در اختیار پیامبر خدا قرار گرفت و از آن عریانها پوشانده شد و حدیث «فاطمهُ بَضعهُ مِنّی» در حق آن حضرت صادر گشت.

آن حضرت نه تنها در مسائل اقتصادی و رفع مشکلات روزمره ی مردم پیشگام بود، حتی از نظر اخلاقی، عواطف انسانی، ارشاد، هدایت مردم نیز به کمک آنان می شتافت،

مصالح مردم را پی گیری می کرد، در حقّشان دعا می فرمود و از این طریق فرزندان خویش را با چنین عواطف اسلامی پرورش می داد.

حضرت امام حسن (ع) می فرمایند:

شبی مادرم را دیدم که تا صبح به عبادت پرداخت و مرتّب مؤمنین و دیگران را دعا می کرد، ولی در حق خود ساکت بود. از علت آن پرسیدم، فرمود:

اول همسایه، سپس خودمان.

شبیه این حدیث از امام موسی بن جعفر (ع) صادر

گردیده و نشان می دهد که آن حضرت تا چه حدّی سوز اجتماعی و نوع دوستی داشته است و دیگران را بر خود و خودیها مقدّم می داشت.

و در یک قضیه ی تاریخی دیگر آمده است، که فاطمه ی زهرا (س) همچون امیرالمؤمنین علی (ع) برای بهبودی حسن و حسین (ع) از مریضی، سه روز روزه نذر کرده بود و هنگام انجام دادن آن، مجبور شد برای یک نفر یهودی بنام «شمعون» در خانه خودش کار استیجاری نموده و از اجرت آن نان جو تهیه نماید ...

چنانچه در تفسیر سوره ی هل اتی (دهر) آمده است فاطمه و علی (ع) و دیگر خانواده ی او سه روز روزه گرفتند و هر شب موقع افطار غذای خویش را به ترتیب به: مسکین، یتیم، و اسیر دادند و همین سوره در مناقب آن حضرت و سایر اهل بیت علیهم السلام نازل گشت ...

اگر امام حسن (ع) سه بار اموالش را با فقرا تقسیم نموده و دوبار خلع ید کرده است. در دامان پر مهر و انسان ساز فاطمه (س) پرورش یافته ... «خرج من ماله مرتین و قاسم الله ثلاث مرّات ماله» و همچنین فرزندان دیگرش که جای بحث آن نیست.

توجّه به سلامتی فرزندان

یکی از عوامل مؤثر در سلامت و نشاط روحی و جسمی کودک، تغذیه سالم، حلال و دوست داشتنی برای او یعنی شیر مادر است. که البتّه این امر، تأثیرگذار در شخصیت

انسانهای بزرگ می باشد. با دقّت در سیره ی فاطمه ی زهرا (س) در می یابیم که امر تغذیه ی کودکان دقیقاً مورد توجه ایشان بوده است. علاوه بر این نباید از تأثیرگذاری متقابل روح و جسم غافل بود، بی شک یک جسم بیمار روح را پژمرده و بی نشاط می سازد، همانگونه که

روح افسرده موجب اخلال در فعالیتهای بدن می گردد. بارها در تاریخ خوانده ایم که گاه فاطمه ی زهرا (س) شکم فرزندان را به قیمت گرسنگی خود سیر می کرد. زمانی که مسلمانان به علت کمبود آب سخت در مضیقه بودند فاطمه (س) حسن و حسین (ع) را نزد پیامبر برد و عرض کرد ای رسول خدا (ص) فرزندان من خردسالند و تحمّل تشنگی ندارند پیامبر (ص) که نگرانی دخترش را در این رابطه بجا و بموقع دید زبان مبارکش را در دهان حسن و حسین (ع) قرار داد و با تر کردن دهان آنها حضرت زهرا (س) را از نگرانی درآورد و آن دو طفل کوچک را نیز از تشنگی مفرط نجات داد. یکی از وظایف والدین به ویژه مادر مراقبت از سلامتی جسمی فرزندان است. حضرت زهرا (س) به عنوان مادری نمونه در این مورد نیز حساسیت خاص داشتند که نمونه ای از آن در قصه ی سوره ی هل اتی و مریضی حسنین (ع) و نذر سه روز روزه ی فاطمه (س) برای بازگشت سلامتی و صحّت به فرزندان خود می باشد.

خلاصه ی درسهایی از برنامه های تربیتی حضرت زهرا (س) نسبت به فرزندان

1- مادر باید با کودک خود مأنوس باشد و با آنان بازی کند.

2- در حین بازی، یکی از بهترین شرائط برای یادگیری کودک است.

3- مادر باید در هنگام بازی با کودک به او مطالب اخلاقی را تعلیم دهد.

4- یکی از بهترین راهها برای آموزش کودکان استفاده از شعر است.

5- استفاده از شعر برای کودکان جالب و برای فهم و درک مطالب او مفیدتر است.

6- مربیّان و مادران باید به محتوای اشعار کودکان توجّه جدی داشته باشند.

7- در اشعار و ادبیات کودکان، باید آنان را دعوت به نیکیهای اخلاقی و

پیامهای عالی اخلاقی کنیم.

8- در شعر کودکان باید به او الگو معرفی شود. (اِشْبَهْ اَباکَ).

9- در تعلیمات کودکان باید آنان را با دستورات اخلاقی آشنا نمود. حضرت زهرا (س) سه دستور اخلاقی داشتند.

10- در ضمن سفارشات اخلاقی مثبت باید کودک را از همنشینی های سوء نیز پرهیز داد. چون حضرت زهرا (س) یک پرهیز اخلاقی هم در شعرها داشتند.

11- ما نبایستی کودکان را کم ظرفیت و غیر مستعد، برای تعلیم مطالب جدّی و اساسی بدانیم، چنانکه دیدیم حضرت زهرا (س) مطالبی اساسی را به فرزندان خود تعلیم می دهد.

12- مادران باید از همان کودکی به تلقینات مثبت اخلاقی به کودک و آموزش آنها توجه کنند، چنانکه فاطمه ی زهرا (س) از همان کودکی حق طلبی، عبادت و ... را به کودکان خود آموزش می دادند.

13- برای تربیت کودکان باید از سبکهای هنری و ذوقی استفاده کرد. چنانکه حضرت زهرا (س) از شعر برای بازی با فرزند خود بهره گیری می نماید.

14- در مقایسه ی دو شعری که حضرت زهرا (س) برای امام حسن (ع) و امام حسین (ع) می خوانند فهمیده می شود این دو کودک دارای روحیات متفاوت از همدیگر بودند و حضرت زهرا (س) به عنوان بهترین مادر، این تنوّع و تفاوت در روحیات و شخصیّت کودکان خود را تشخیص داده بود و در تربیت آنان این تفاوت را ملاحظه می نموده است شعر حضرت زهرا (س) برای امام حسین (ع) این است:

اَنْتَ شَبیهٌ بِاَبی

لَسْتَ شَبیهاً بَعَلیٍّ

حسین جانم تو، به پدرم رسول اللّه شباهت داری نه به پدرت علی.

یاد فرزندان در بستر شهادت

حضرت فاطمه (س) آن چنان به بچه هایش علاقه مند بود، که حتّی نسبت به ایّام بعد از خود نیز حساس بود و به امیرالمؤمنین علی (ع)

که شوهر معصوم آن حضرت و پدر معصوم فرزندان او می باشد، سفارش بچّه هایش را می کرد.

فاطمه (س) در بستر بیماری که سرانجام به شهادت و ارتحال آن حضرت انجامید، در مورد بچّه هایش دو نوع وصیّت کرد:

نخست در مورد انتخاب همسر، که به بچّه های فاطمه (س) مهربان باشد. دوم برخورد محبّت آمیز امیرالمؤمنین (ع) با آنان و اینکه علی (ع) از هر دو شب یک شب را در کنار بچه های داغ دیده فاطمه (س) بخوابد. اینک به متن هر دو وصیت می پردازیم:

«قالت فاطمه: اوصیک اولا ان تتزوج بعدی ابنه اختی أمامه فانّها تکون لولدی مثلی ...»

فاطمه ی زهرا (س) به علی (ع) وصیت کرد، که بعد از من با دختر خواهرم امامه ازدواج کن، زیرا او به فرزندانم مثل من مهربان است ...

و در مورد فراز دوم آمده است که چون علی (ع) به بالین فاطمه (س) آمد، او را در حالت احتضار دید، و لذا خطاب به فاطمه (س) گفت: ای فاطمه! با من، پسر عمویت علی بن ابیطالب (ع) حرف بزن. در این حال آن حضرت چشمانش را باز کرد و به سوی امیرالمؤمنین (ع) نگاه کرد و گریه نمود و علی (ع) نیز شروع به گریه کرد. فاطمه (س) گفت: یا علی! من در آستانه ی مرگ قرار گرفته ام و چاره ای از آن نیست و اینکه می دانم بعد از من باید ازدواج کنی.

«فان تزوجت امرأه اجعل لها یوماً، و اجعل لاولادی یوماً و لیله، یا ابا الحسن! و لا تصح فی وجوههما فیصبحان یتیمین غریبین منکسرین فانهما بالامس فقدا جدهما و الیوم یفقدان امهما ...»

چنانچه ازدواج کردی، اگر شبی با همسرت بودی، شب دیگری را با یتیمان

زهرا باش. یا اباالحسن (ع) هرگز با بچّه هایم بلند صحبت نکن، زیرا آنان بعد از من یتیم و غریب و دلشکسته می گردند و برایشان بسیار دشوار است که دیروز جدّشان پیامبر (ص) را از دست دادند و امروز مادرشان را ...

شکّی نیست که امیرالمؤمنین علی (ع) معصوم بوده و هرگز برخلاف صواب گام برنمی دارد و به بچّه هایش با تمام توان محبّت و نوازش می کند، ولی وصیّت این گونه ی فاطمه (س) ، حکایت از سوز شفقت آن مادر عزیز می نماید که حتی سرنوشت بچه هایش را در ایّام بعد از خود نادیده نمی گیرد ...

پیشگفتار

بسم الله الرحمن الرحیم

دین اسلام، دینی است کامل، کمال بخش و در بردارنده بهترین دستورات زندگی. تعالیم حیات بخش اسلام، بر سرتاسر حیات فردی و اجتماعی انسان سایه افکنده و همه مقاطع زندگی او را در بر می گیرد. و تئوری واقعی و کامل اداره انسان از گهواره تا گور (1) را عینیت می بخشد.

احکام فقهی که بخشی از معارف دینی است، حاوی مسائل سازنده و تربیتی بس ژرف و سرنوشت سازی است، اما دست یابی به تمام آن مسائل و بهره مندی بهینه از آن، برای عموم مردم، آسان نیست، از این رو سزاست در ابواب این فقه مبین سیر و کاوش شود و شرح وظایف پدر و مادر در رابطه با فرزند استخراج گردد.

در این راستا که تلاش خود را در زمینه تعلیم و تربیت کودکان جهت بخشیده به کاوش در رساله های عملیه مراجع عظام و استخراج فتاوا در حوزه کودک پرداخته و نتیجه تلاشهایش را در کتابی با نام گرد آورده و نشر داده است.

پس از این گام، که مخاطب آن، محققان

و طلاب حوزه های علمیه و مدرسان و معلمان بودند، از سوی آن مؤسسه فرهنگی پیشنهاد شد تا گامی دیگر به پیش نهیم و این بار عموم مردم، به ویژه پدران و مادران جوانی را که در آغاز زندگی نسبت به فرزندانشان حساسیت ویژه ای دارند، مخاطب خویش سازیم.

بر این اساس اقدام به انتخاب برخی از مسائل آن کتاب و بازنویسی و تبیین وظیفه پدر و مادر نسبت به کودکان از تولد تا دوران بلوغ کردیم.

اینک آنچه فرا روی شماست، تلاشی است در این مسیر. در پایان، یادآوری این نکته لازم است که هر فردی برای انجام وظایف خود باید در هر مسأله به فتوای مرجع]؛ تقلید خویش عمل کند، و هر چند مسائل این نوشته از منابع مختلف آورده شده ولی اکثر آنها مورد اتفاق فتوای فقهاء است و می توان به آن عمل کرد.منابع تمام مسائل در پاورقی هر صفحه آورده شده که تفصیل آنها و رمز هر یک در پایان کتاب خواهد آمد.ربنا تقبل منا انک انت السمیع العلیم

یادآوری و منابع

1- استفتائات امام خمینی (ره جلد 1 و 2 انتشارات جامعه مدرسین قم.

2- تحریر الوسیله امام خمینی (ره) جلد 1 2 مؤسسه مطبوعات اسماعیلیان قم.

3- توضیح المسائل امام خمینی (ره) که با رمز (ت. ا) در پاورقی آمده است.

4- توضیح المسائل آیه الله خویی (ره) که با رمز (ت. خ).

5- توضیح المسائل آیه الله گلپایگانی (ره) با رمز (ت.گ).

6- تکلمه منهاج الصالحین آیه الله خویی (ره) با رمز (تکلمه).

7- العروق الوثقی ج 1 و 2 آیه الله سید محمد کاظم طباطبایی یزدی (ره) ج 1 و 2 المکتبه العلمیه الاسلامیه با رمز (عروه).

8- مسائل وردود آیه

الله خویی (ره) جلد 1 دار القرآن الکریم قم با رمز (مجمع).

9- منهاج الصالحین آیه الله خویی (ره) جلد 1 و 2 مطبعه النعمان، نجف با رمز (منهاج).

تابستان 1379 هق.محمد حسین فلاح زاده

1- امام خمینی: فقه، تئوری واقعی و کامل اداره انسان و جامعه از گهواره تا گور است. (صحیفه نور، ج 21 ص 98.

تعریف حضانت

حضانت به معنای پرورش دادن کودک و پرستاری اوست، که در احکام دینی دارای مراتب و شرایط خاصی است.

مراتب حضانت

پسر

1- حضانت پسر در مدت دو سالی که شیر می خورد با مادر اوست. (1)

2- پس از آنکه دو سال پسر تمام شد حق حضانتش تا زمان بلوغ با پدر اوست. (2)

دختر

1- حضانت دختر تا هفت سالگی با مادر اوست. (3)

2- پس از آنکه دختر هفت ساله شد، حضانتش با پدر اوست. (4)

3- دختری که پدر ندارد، حق حضانتش تا زمان بلوغ با مادر اوست. (5)

حضانت مادر

1- مادر در صورتی می تواند حضانت فرزند را بر عهده بگیرد که دارای این شرایط باشد:

-- آزاد -- مسلمان -- عاقل مورد اعتماد (6)

2- بهتر است کودک را تا هفت سالگی در حضانت مادر باقی گذارند، هر چند پسر باشد. (7)

3- در حضانت مادر نسبت به کودکی که دو سالش تمام نشده، فرقی نیست که مادر، خودش کودک را شیر دهد ! یا دیگری او را شیر دهد. (8)

4- مادر کودک مجاز است که حضانت او را بپذیرد یا نپذیرد. (9)

حضانت دیگران

1- پس از مرگ پدر و مادر، حضانت کودک به ترتیب اولویت بر عهده افراد زیر است:

-- جد پدری کودک (10)

-- وصی پدر یا وصی جد پدری (11)

-- نزدیکترین خویشان کودک بر مبنای مراتب ارث (12)

2- افرادی که حضانت کودک به آنها می رسد، اگر در مرتبه ارث با هم یکسان باشند و بر سر حضانت میان آنها مشاجره شود، باید به قید قرعه یکی از ایشان انتخاب شود. (13)

*****

1- جامع عباسی، ص 305 س 16 منهاج، ج 2 ص 310، م 1388 تحریر، ج 2 ص 312، م 16

2- جامع عباسی، ص 305 س 16 تحریر، ج 2 ص 312 م 16

3- جامع عباسی، ص 305 س 16 تحریر، ج 2 ص 312، م 16

4- تحریر، ج 2 ص 312، م 16

5- جامع عباسی، ص 305 س 16

6- منهاج، ج 2 ص 310، م 1388 تحریر، ج 2 ص 312، م 16

7- منهاج، ج 2 ص 310، م 1388.

8- تحرير، ج 2 ص 312، م 16

9- منهاج، ج 2 ص 319، م 1388 تحرير، ج 2 ص

212، م 16

10- منهاج، ج 2 ص 311، م 1390 تحریر، ج 2 ص 313، م 17 جامع عباسی، ص 305

11- منهاج، ج 2 ص 311، م 1390 تحریر، ج 2 ص 313، م 17

12- تحریر، ج 2 ص 313، م 17

13- تحریر، ج 2 ص 313، م 17

مواردی که حق حضانت از بین می رود

1- حضانت کننده می تواند حق حضانت متعلق به خود را روز به روز ساقط کند. (1)

2- اگر مادر برای شیر دادن فرزندش مزدی بیش از مزد دایه بخواهد و پدر کودک او را به دایه بسپارد، حق حضانت مادر نسبت به کودک ساقط نمی شود. (2)

3- در موارد زیر حق حضانت مادر ساقط شده و به پدر می رسد:

-- مادر کودک از حضانت فرزندش خود داری کند، که در این صورت حاکم شرع، پدر را برای حضانت او مجبور می کند. (3)

-- مادر شیعه نبوده و پدر شیعه باشد. (4)

-- مادر کودک دیوانه شود. (5)

-- مادر حق حضانت خود را ساقط کند. (6)

-- مادر که حق حضانت بر عهده اوست پس از طلاق با دیگری ازدواج کند. (7)

-- مادر کودک در مدت حضانت بمیرد. (8)

4- حضانتی که به پدر تعلق دارد پس از مرگ وی، به مادر می رسد. (9)

*****

1- منهاج، ج 2 ص 311، م 1397.

2- تحریر، ج 2 ص 312، م 12

3- جامع عباسی، ص 306 س 2

4- جامع عباسی، ص 306 س 2

5- جامع عباسی، ص 306 س 2

6- منهاج ج 2 ص 311 م 1394

7- جامع عباسی، ص 306 س 2 منهاج، ج 2 ص 310، م 1388 تحریر، ج 2 ص 312، م 16

8- منهاج، ج

2 ص 311، م 1390 تحریر، ج 2 ص 313، م 17 جامع عباسی، ص 305 س 16

9- مجمع، ج 2 ص 178 م 502 و 503 منهاج، ج 2 ص 310، م 1389 تحریر، ج 2 ص 313، م 17 جامع عباسی، ص 305 س 16

حضانت کودکان بی سرپرست

1- تکفل مخارج و تربیت صحیح اسلامی کودکان بی سرپرست بسیار خوب است ولی اگر خطری آنها را تهدید نکند واجب نیست. (1)

2- کودکی که پیدا می شود:

-- اگر در معرض تلف بوده و نجاتش وابسته به گرفتن او باشد. بر یابنده واجب کفایی است که او را گرفته و نگه دارد. (2)

-- در گرفتن و نگاه داشتن او فرقی نیست که نوزاد باشد یا ممیز. (3)

-- در صورتی که نجاتش وابسته به نگه داشتن او توسط شخص یابنده نباشد، گرفتن کودک بر یابنده مستحب است. (4)

3- پس از آنکه یابنده کودک را در اختیار خود گرفت:

-- واجب است یا خودش او را نگه داری و تربیت کرده و به امورش رسیدگی کند، و یا شخص دیگری را به این کار بگمارد. (5)

-- تا زمانی که اولیای کودک پیدا نشده اند، یابنده او برای حضانت و تربیتش از هر کسی سزاوارتر است (6)

-- تا زمانی که کودک تحت حضانت و سرپرستی یابنده است، هیچ کس حق ندارد بچه را از بگیرد. (7)

4- اگر همراه کودک پیدا شده اموالی باشد که بیش از حد نیاز اوست، یابنده می تواند آن اموال را با اذن حاکم شرع و یا وکیل او برای مخارج کودک هزینه کند. (8)

-- اگر در هزینه کردن اموالی که همراه کودک

بوده اذن گرفتن از حاکم شرع یا وکیلش ممکن نباشد باید از مؤمنان عادل اجازه بگیرد و در صورتی که به ایشان نیز دسترسی نداشته باشد می تواند اموال کودک را برای مخارج او هزینه کند و ضامن نیست. (9)

-- در صورتی که کودک مالی همراه نداشته باشد، یابنده می تواند از اموال خود، یا با زکات یا کمک گرفتن از دیگران مخارج او را بدهد. (10)

5- اگر همراه کودک مالی نباشد و کسی هم یافت نشود که مخارج او را بدهد، یابنده باید مخارج او را بپردازد، و]؛ در این صورت اگر قصد پس گرفتن مخارج او را داشته باشد، می تواند پس از بلوغ کودک آنها را پس بگیرد، ولی اگر قصد پس گرفتن مخارج او را نداشته است نمی تواند پس بگیرد. (11)

6- اگر راههایی برای فراهم کردن هزینه کودک وجود داشته باشد، و یابنده خودش نفقه او را بدهد، پس از بلوغ ح کودک نمی تواند آن هزینه ها را از او بخواهد، هرچند از اول قصد گرفتن هزینه ها را داشته باشد. (12)

7- اگر ولی کودک پیدا شود، حضانت او به ولیش منتقل می شود و در صورتی که ولی، کودک را از یابنده درخواست کند، بر یابنده واجب است که کودک را به او تحویل دهد. (13)

8- افرادی که حضانت کودک، شرعاً بر عهده آنان بوده؛ مثل پدر و مادر و جد، اگر کودک را نزد یابنده ببینند، ؟ می توانند او را از یابنده بگیرند و خودشان حضانت کنند. (14)

9- چنانچه یابنده، کودک را به اولیای حضانت کننده اش تحویل دهد و ایشان از تحویل گرفتن و حضانتش سرباز زنند، باید آنها

را به تحویل گرفتن کودک و حضانت او وادار کنند. (15)

10- نگهداری (کودک) زنازاده واجب کفایی است و باید هزینه او از بیت المال فراهم آید. (16)

*****

1- مجمع، ج 2 ص 177 م 500

2- منهاج، ج 2 ص 150، م 631 تحریر، ج 2 ص 233، خاتمه.

3- تحریر، ج 2 ص 233، خاتمه.

4- تحریر، ج 2 ص 233، خاتمه.

5- تحریر، ج 2 ص 233، خاتمه.

6- منهاج، ج 2 ص 150، م 631 تحریر، ج 2 ص 233، خاتمه.

7- تحریر، ج 2 ص 233، خاتمه.

8- تحریر، ج 2 ص 234، م 1

9- تحریر، ج 2 ص 234، م 1

10- تحریر، ج 2 ص 234، م 1

11- تحریر، ج 2 ص 234، م 1

12- تحریر، ج 2 ص 234، م 1

13- منهاج، ج 2 ص 150، م 631.

14- تحریر، ج 2 ص 233، خاتمه.

15- تحریر، ج 2 ص 233، خاتمه.

16- مجمع، ج 3 ص 236 م 45

حکم جدا کردن فرزند از پدر و مادر و پایان حضانت کودک

1- در دوران شیر خوارگی، که مادر، حضانت کودک را بر عهده دارد، برای پدر جایز نیست کودک را از او بگیرد. (1)

2- بنا بر احتیاط واجب، اگر مادر، پیش از اتمام دو سال، کودک را از شیر بگیرد پدر حق ندارد بچه را از حضانت او خارج کند. (2)

3- کودکی که مادر ندارد، جدا کردن او از پدر یا جد یا برادر و خواهرش مکروه است. (3)

4- تا هفت سال دختر تمام نشده پدر نمی تواند او را از مادرش جدا کند. (4)

پایان حضانت کودک

کودک دختر باشد یا پسر پس از بلوغ و رشد، مدت حضانتش پایان یافته و کسی بر او حق حضانت ندارد، بلکه اختیارش به دست خود اوست. (5)

*****

1- تحریر، ج 2 ص 233، م 16 ت.خ، ص 421 م 2467

2- تحریر، ج 2 ص 312 م 16

3- جامع عباسی، ص 202، س آخر.

4- ت. گ، ص 416 م 2467

5- تحریر، ج 2 ص 313، م 18

کسانی که بر کودک ولایت دارند و شرایط آنان

صاحبان ولایت

1- ولایت بر کودک و نظارت بر مصالح او به ترتیب اولویت بر عهده افراد زیر است و درصورت نبودن یکی، ولایت به دیگری منتقل می شود:

-- پدر وجد پدری.

-- وصی پدر یا وصی جد پدری که به عنوان قیم کودک تعیین شده است.

-- حاکم شرع.

-- مؤمنان عادل. (1)

2- افرادی مانند مادر، مادر بزرگ مادری یا پدری، پدر بزرگ مادری، برادر، عمو و دایی و فرزندان آنان و نیز نامادری، در زمان حیات اولیای شرعی کسانی که در مسأله قبل گفته شد یا پس از مرگ آنها، بر هیچ امری از امور آن کودک از قبیل ازدواج و به کارگیری و غیر اینها، ولایت ندارند. (2)

شرایط ولی

1- ولی کودک باید دارای شرایط زیر باشد:

-- بالغ و عاقل وآزاد. (3)

-- اگر کودک، مسلمان است ولی او باید مسلمان باشد. (4)

2- ولایت کودکی که پدرش مسلمان نیست به جد پدری او اختصاص پیدا می کند و اگر او نیز مسلمان، نباشد، ولایت کودک با حاکم شرع است. (5)

*****

1- منهاج، ج 2 ص 25، م 84 و ص 199 م 847 مجمع، ج 3 ص 23 م 6 و 7 تحریر، ج 2 ص 13، م 5 و ج 1 ص 514 م 20

2- تحریر، ج 2 ص 13، م 5 و ص 254 م 1 عروه، ج 2 ص 864 فصل 12 م 1 مجمع، ج 3 ص 23 م 7 ج 2 تحریر، ج 2 ص 13 م 5 و 105 م 54 منهاج، ج 2 ص 25 م 83 ص 152 419 و ج 1 ص 115 م 126

3- تحریر، ج 2

ص 256، م 12 عروه، ج 2 ص 869 م 16

4- تکمله، ص 56 م 277 تحریر، ج 2 ص 256 م 12 عروه، ج 2 ص 869 م 16

5- عروه، ج 2 ص 869 م 16

حدود ولایت ولی کودک

ولی، بر جان و مال کودک ولایت دارد، و با شرایطی در هر دو مورد می تواند نسبت به کودک اعمال ولایت کند.

موارد هر یک به تفصیل خواهد آمد.

ولایت بر جان (نفس)

1- ولایت بر نفس ممکن است به شکلهای مختلفی باشد، برخی از آنها عبارتند از:

-- تعلیم و تربیت و تأدیب

-- ازدواج

-- اجیر کردن و به کارگری فرستادن

-- حقوقی از قبیل: قصاص

-- تولیت وقف

-- طلاق

-- ختنه

-- عبادات

-- اذان و اطاعت

-- نذر و عهد و قسم

ولایت بر مال

1- ولایت بر مال نیز ممکن است به شکلهای مختلفی باشد، برخی از آنها عبارتند از:

-- خرید و فروش اموال کودک

-- اجاره

-- مضاربه

-- پرداخت خمس و زکات

-- بخشش به دیگران

-- قرض

-- صلح

یعنی ولی می تواند، اموال کودک را بفروشد یا چیزی برای او بخرد یا اموال او را به اجاره دهد یا چیزی را برای او اجاره کند، یا به مضاربه دهد و مقداری ازآن را به دیگران ببخشد یا هدیه بر کودک را قبول کند ویا اموالش را به قرض دهد.

2- اگر کسی در امور مالی و جسمی و یا سایر امور کودکی تصرف کند، تصرفش صحیح نیست، مگر ولی کودک، آن تصرف را بپذیرد. (1)

*****

1- منهاج، ج 2 ص 25، م 83.

حدود ولایت ولی کودک

ولی، بر جان و مال کودک ولایت دارد، و با شرایطی در هر دو مورد می تواند نسبت به کودک اعمال ولایت کند.

موارد هر یک به تفصیل خواهد آمد.

ولایت پدر و جدّ پدری بر کودک

1- ولایت پدر و جد پدری (پدر پدر) هر یک به طور مستقل و در عرض هم می باشد پس اگر هر یک از ایشان به طور مستقل در امری از امور کودک تصرف کنند مثلاً هر یک از آنان ملک کودک را به کسی اجاره دهد آنکه زودتر اقدام کرده تصرفش صحیح بوده و تصرف دیگری لغو می شود. (1)

2- اگر هر یک از پدر و جد پدری، در یک زمان در امری از امور کودک خود تصرف کنند، تصرف جد نافذ است. (2)

3- در یکسان بودن ولایت جد، فرقی میان جد نزدیک وجد دور نیست، بنابراین، پدر وجد و پدر جد همه به طور یکسان و مستقل بر کودک ولایت دارند. (3)

4- برای تصرف پدر و جد پدری در اموال کودک، عدالت شرط نیست. (4)

5- پدر و جد پدری می توانند برای اجرای اموری که ولایت دارند وکیل بگیرند. (5)

6- پدر و جد پدری می توانند کسی را وصی خویش کنند که پس از مرگشان بر فرزندان نابالغ و قاصر آنها ولایت داشته باشد. (6)

7- پدر و جد پدری می توانند در وصیت خود، نسبت به ولایت وصی بر فرزندانشان تجدید نظر کرده و یا وصیت را پس بگیرند. (7)

8- اگر پدر مخارج فرزند کوچکش را ندهد. ولایت او بر فرزندش از بین نمی رود. (8)

9- زمانی که فرزند بالغ شده و به رشد عقلی برسد، پدر و مادر بر او ولایت ندارند

و با اختیار خود می تواند با هر کس بخواهد، زندگی کند. (9)

*****

- تحریر، ج 2 ص 13 م 7 مجمع، ج 3 ص 24 م 9 و ج 2 ص 150 م 411

2- مجمع، ج 3 ص 24 م 24 مجمع، ج 2 ص 150 م 411

3- تحریر، ج 2 ص 14 م 8 مجمع، ج 3 ص 24 م 9

4- مجمع، ج 3 ص 14 م 8 تحریر، ج 1 ص 514 م 18

5- مجمع، ج 3 ص 51 م 17 تحریر، ج 2 ص 44 م 18

6- تحریر، ج 2 ص 105، م 54

7- تحریر، ج 2 ص 107، م 60

8- مجمع، ج 1 ص 557 م 71

9- منهاج، ج 2 ص 311 م 1391

ولایت حاکم (مجتهد جامع الشرایط) بر کودک

1- کودکی که پدر یا جد پدری و قیمی که از طرف آنها مشخص شده باشد را ندارد، ولی شرعی او مجتهد جامع الشرایط است، یا کسی که مجتهد او را قیم قرار داده است. (1)

2- اگر پدر یا جد پدری برای کودک قیم تعیین کند، حاکم شرع ولایتی بر کودک ندارد. (2)

3- بر حاکم شرع واجب نیست در چگونگی ولایت پدر و جد پدری تجسس کند. (3)

4- اگر خیانت پدر وجد پدری برای حاکم شرع ظاهر شود، باید آنها را عزل کرده و از تصرفشان در اموال کودک جلوگیری کند. (4)

5- اگر وصیت کننده شخصی را در جهت خاصی قیم کودکان قرار دهد مثلاً در امور تحصیلی آنان بقیه امور کودکان باید به دست حاکم شرع انجام گیرد. (5)

6- اگر میت دارای کودکان یتیمی باشد، چنانچه برای ادای دین و تقسیم

اموال باقیمانده او ولی شرعی موجود نباشد، باید به حاکم شرع رجوع شود. (6)

7- اگر کسی بخواهد کودکی را که ولی ندارد برای کاری اجیر کند باید از حاکم شرع اجازه بگیرد. (7)

8- پرداخت زکات غلات کودکی که ولی ندارد بر عهده حاکم شرع است. (8)

9- جایز نیست حاکم شرع برای پس از مرگ خود جهت ولایت بر یتیمان وصی تعیین کند. (9)

10- پس از مرگ حاکم شرع، ولایت کودک به حاکم شرع پس از او می رسد. (10)

11- کسی که از طرف مجتهد، اذن تصرف در اموال و کارهای کودکان را دارد، یا به عنوان ولی و قیم آنان منصوب شده و یا از ناحیه او وکیل شده است با مرگ مجتهد تمام اختیاراتش نسبت به کودک از او سلب می شود. (11)

*****

1- منهاج، ج 2 ص 25 م 84 مجمع، ج 3 ص 23 م 6 و 7 و ج 2 ص 150 م 410 منهاج، ج 2 ص م 847 تحریر، ج 2 ص 13، م 5 عروه، ج 2 ص 888 م 11

2- تحریر، ج 2 ص 105، م 54

3- تحریر، ج 2 ص 13، م 6

4- مجمع، ج 3 ص 23 م 8 تحریر، ج 2 ص 514 م 18

5- تحریر، ج 2 ص 106، م 56

6- مجمع، ج 1 115 م 126

7- ت.خ، ص 373 م 2184 ت. گ، ص 372 م 2174

8- عروه، ج 2 ص 265 م 1

9- عروه، ج 2 ص 888 م 11 منهاج، ج 2 ص 229 م 996

10- عروه، ج 2 ص 888 م 11 منهاج، ج 2 ص

996 م 229

11- منهاج، ج 1 ص 11 م 25

ولایت مومنان بر کودک

1- بنا بر احتیاط واجب مؤمنانی که پس از حاکم شرع بر کودک ولایت دارند، باید عادل باشند. (1)

2- در صورتی که مؤمن عادلی که باید ولایت کودک را بر عهده بگیرد وجود نداشته باشد، ولایت کودک برعهده مؤمنان مورد اعتماد خواهد بود. (2)

3- مؤمنان عادل می توانند در اموال کودک تصرفی کنند که به صلاح و سود او باشد. (3)

4- بنا بر احتیاط واجب، در صورتی می توانند در اموال کودک تصرف کنند که تصرف نکردنشان باعث مفسده ای برای کودک شود. (4)

5- اگر به حاکم شرع دسترسی نباشد کودک را می توان با اجازه چند نفر مؤمن عادل، برای کاری اجیر کرد. (5)

*****

1- تحریر، ج 2 ص 13 م 5 تحریر، ج 1 ص 514 م 20

2- مجمع، ج 3 ص 23 م 7

3- تحریر، ج 1 ص 514 م 20

4- منهاج، ج 2 ص 25 م 84 تحریر، ج 1 ص 514 م 20

5- ت.خ، ص 373 م 2184 ت.گ، ص 372 م 2184

قیم و وصی بر کودک شرایط آن دو

قیم کسی است که از طرف پدر یا جد پدری یا حاکم شرع به عنوان سرپرست و عهده دار امور کودک مشخص شده است. (1)

وصی کسی است که از طرف شخصی برای انجام برخی کارها پس از مرگ وی مشخص شده است.

1- کسی که نشانه های مرگ را در خود می بیند، اگر بدون قیم اموال فرزندش از بین می رود یا خودش ضایع می شود، باید برای او قیم امینی تعیین کند. (2)

2- وصی پدر و جد پدری کودک، که به عنوان قیم او تعیین شده، به عنوان ولی او بوده و تصرفاتش در مواردی که مجاز است

صحیح و نافذ می باشد. (3)

3- قیم در صورتی می تواند در اموال یتیم تصرف کند که تصرفش نه تنها مفسده نداشته باشد، بلکه دارای مصلحت نیز باشد. (4)

4- قیم نمی تواند اموال کودک را بفروشد، مگر آنکه حفظ اموال او، در گرو فروش آن باشد، یا فروختن آن مال، به مصلحت یتیم باشد. (5)

5- مالی که به یتیم بخشیده می شود، اگر قیم یتیم آن را قبول کند، هبه تحقق می پذیرد. (6)

6- اگر وصیت کننده بگوید:

در این صورت تمام اختیاراتی که وصیت کننده داشته، قیم نیز بر کودکش دارد. (7)

7- اگر وصیت کننده بگوید:

ولی موردش را تعیین نکند، سرپرستی کودک میت بر عهده وصی نیست ولی در صورتی می تواند سرپرستی کودک میت را عهده دار شود که از حاکم شرع اجازه بگیرد. (8)

8- حاکم شرع یا کسی که از طرف او اجازه دارد، چنانچه برای یتیم قیم تعیین کند، اگر اموال یتیم در معرض حیف و میل باشد، لازم است آنها را در چند نسخه صورت بر داری کرده و نزد اشخاص مورد اعتماد بگذارد تا از حیف و میل شدن محفوظ بماند. (9)

9- وصی پدر جد پدری اگر باغ یا زمین یتیم را با رعایت مصلحت بفروشد، بنا بر احتیاط، در صورتی حاکم]؛ شرع می تواند این معامله را قطعی نموده و تأیید کند که مصلحت بودن آن برایش ثابت شود، اما اگر پدر یا جد پدری این کار را انجام دهند، هر چند مصلحت بودنش برای حاکم شرع ثابت نشده باشد می تواند آن را قطعی نموده و تأیید کند. (10)

10- شخصی که در وصیت خود مالی را به

ملکیت کودکی در می آورد، نمی تواند تولیتش را به کسی غیر از پدر ذو جد پدری او بدهد؛ و اگر پدر وجد پدری کودک موجود نباشند، باید تولیتش را به حاکم شرع واگذار نماید. (11)

11- کسی که از طرف مجتهد، اذن تصرف در اموال و کارهای کودک را دارد و یا به عنوان ولی و قیم کودک چ منصوب شده، یا از ناحیه او وکیل شده است، با مرگ مجتهد، تمام اختیاراتش نسبت به کودک از او سلب می شود. (12)

شرایط قیم قیم

باید دارای شرایط زیر باشد:

-- بالغ باشد. (13)

-- عاقل و رشید باشد. (14)

-- امانتدار و مورد اعتماد باشد. (15)

-- و بنا بر احتیاط، عادل باشد. (16)

شرایط وصی

وصی انسان باید دارای شرایط زیر باشد:

-- مسلمان باشد.

-- بالغ و عاقل باشد.

-- مورد اطمینان باشد (17)

*****

1- منهاج، ج 1 ص 11 م 25

2- ت.گ، ص 461 م 2712 ت. خ، ص 469 م 2712 عروه، ج 1 ص 371 م 4 تحریر، ج 1 ص 64 م 1

3- منهاج، ج 2 ص 24 م 82

4- استفتائات، ج 2 ص 449 م 88 و م 89 تحریر، ج 1 ص 511 م 19

5- استفتائات، ج 2 ص 449 م 89

6- مجمع، ج 2 ص 130 م 337

7- تحریر، ج 2 ص 106 م 56

8- تحریر، ج 2 ص 104 م 49

9- مجمع، ج 1 ص 569 م 115

10- تحریر، ج 2 ص 14 م 9

11- منهاج، ج 2 ص 229 م 997

12- منهاج، ج 1 ص 11 م 25

13- تحریر، ج 2 ص 106 م 55

14- منهاج، ج 2 ص 24 م 82

15- تحریر، ج 1 ص 514 م 19 تحریر، ج 2 ص 106 م 55

16- تحریر، ج 1 ص 514 م 19 تحریر، ج 2 ص 106 م 55

17- ت، 1: م 2713

ولایت بر ازدواج خردسالان

1- ازدواج کودک نابالغ توسط اولیائش مکروه است. (1)

2- ایجاد محرمیت با عقد کردن دختر شیر خوار، در مدت یک یا دو ساعت محل اشکال است؛ و باید احتیاط مراعات شود. (2)

3- بنا بر احتیاط در صورتی عقد موقت دختر باعث محرمیت است که دختر به حدی رسیده باشد که قابلیت بهره بردن، هر چند غیر از آمیزش را داشته

باشد؛ مثلاً شش ساله باشد، یا مدت عقد را تا زمان شش سالگی او تعیین کرده باشند.

(3)

4- در صورتی می توان دختر نابالغ را برای محرم شدن با مادرش به عقد خویش در آورد که اولا پدر یا جد پدری او اذن بدهند و ثانیاً برای دختر مصلحت داشته باشد. (4)

5- پسر بچه ای که نمی تواند از زن بهره ای ببرد، اگر ولیش برای او زنی را عقد کند، بنا بر احتیاط واجب، چنین عقدی صحیح نیست. (5)

*****

1- عروه، ج 2 ص 801 م 16

2- تحریر، ج 2 ص 277 م 2

3- تحریر، ج 2 ص 277 م 2

4- مجمع، ج 2 ص 143 م 387

5- ت. خ، ص 417 م 2438 منهاج، ج 2 ص 298 م 1316

تعلیم و آموزش کودک و توجه به وضع تعلیم و تربیت او

تحصیل

1- تا آنجا که ممکن است باید ترتیبی داده شود که از تمام طبقات هر کس دارای استعداد بیشتری است بتواند به تحصیل ادامه دهد. (1)

2- دانش آموز و دانشجو در هر رشته از علوم مباح که تحصیل می کنند اگر هدف از تحصیل، خدمت به جامعه و زیاد شدن عظمت اسلام و رفع نیاز مسلمانان به بیگانگان باشد اجر و ثواب بسیار دارند (2).

مواد آموزشی

1- خواندن، درس دادن، نوشتن، نگهداری و حتی خرید و فروش کتابهای گمراه کننده حرام است. مگر به زمانی که برای هدفی صحیح باشد؛ مثلاً برای پاسخ دادن به اشکالهای آن. (3)

2- ولی کودک می تواند او را برای آموزش قرآن، به شخص امینی بسپارد. (4)

3- دادن قرآن به کودک، برای آموزش جایز است، هر چند معلوم باشد که بی وضو قرآن را مس می کند. (5)

4- ساختن داستانهایی که واقعیت ندارد هر چند برای آموزش مثبت باشد، ولی چون دروغ است باید از آن خودداری شود. (6)

فضای آموزشی

1- مسلمان در این زمان باید کاملاً مراقب فرزند خود باشد و تا زمانی که از وضع کودکستان و دبستان و دبیرستانها از هر جهت مطمئن نشده است، از فرستادن فرزند معصوم خود به این گونه مراکز خودداری کند. و وزر و وبال فساد عقیده فرزند، بلکه اولاد فرزند خود را تا روز قیامت به گردن نگیرد. (7)

2- فرستادن فرزند به کودکستان، دبستان و دبیرستانی که اسلامیت و امانت و علاقه مندی مؤسسان و معلمان آن حبه سنتهای اسلامی معلوم نیست و در معرض خطر انحراف عقیده و فساد اخلاق قرار می گیرد جایز نیست. (8)

3- بر ولی دانش آموز حرام است فرزند خود را تحت تعلیم معلمان فاسق و بی ایمانی که باعث فساد عقیده واخلاق او می شوند قرار دهد (9).

4- حاضر شدن در کلاس درسی که استاد آن فساد عقیده داشته و در ضمن درس علیه اسلام تبلیغ می کند، جایز نیست. (10)

5- فرستادن کودک به مدرسه ای که بانی آن بهایی یا یکی از فرقه های گمراه است، چنانچه باعث تقویت آنان شود،

حرام است. (11)

6- اگر مدارس و دانشگاهها و دانشکده های علوم و صنایع مردم نیاز مورد طبق آداب و سنتهای اسلامی و رعایت احکام اسلام به تعداد کافی نباشد، بر مسلمانان واجب است که خودشان مستقیماً به تأسیس اینگونه ج مدارس و دانشگاهها براساس تعالیم مقدسه اسلام و اجرای برنامه های دینی اقدام نمایند. (12)

7- کفار حق ندارند در کشورهای اسلامی مدرس دایر کرده و تعلیم و تربیت کودکان مسلمان را عهده دار شوند؛ و بر مسلمانان جایز نیست فرزندان خود را به مراکز آموزش آنها بفرستند. (13)

8- تأسیس مدارس مختلط ابتدایی و بالاتر از آن جایز نیست. (14)

9- دانشجویان پسر می توانند در دانشگاههای مختلط تحصیل کنند ولی اگر رفتن به این دانشگاهها باعث ارتکاب کار حرام و یا سبب تحریک شهوتشان شود، جایز نیست. (15)

هزینه تحصیلی

1- کتاب و نوار درسی جزو نفقه واجب فرزند بر پدر نیست. (16)

2- اگر پسر به کتابهای علمی و دینی احتیاج داشته باشد، پدرش می تواند آنها را از زکات سهم سبیل الله خریده و در اختیارش قرار دهد، یا به او زکات بدهد تا خودش تهیه کند. (17)

3- کسی که توانایی کسب و کار دارد، اگر تحصیل علم او را از کار باز دارد:

-- اگر تحصیل آن علم بر او واجب عینی یا کفایی باشد می تواند زکات بگیرد.

-- چنانچه تحصیل آن علم مستحب باشد، گرفتن زکات جایز است.

-- اگر نه مستحب باشد، نه واجب، بلکه مباح باشد، گرفتن زکات جایز نیست. (18)

4- اگر کسی یک نفر را برای آموزش قرآن به کودکان شیعه اجیر کند، می تواند دستمزد او را از زکات سهم سبیل

الله بپردازد. (19)

5- اگر پدر بخواهد برای تأمین کتب مورد نیاز و نوار درسی فرزند خود به او سهم امام (ع) بپردازد باید از حاکم.شرع فقیه جامع الشرایط اذن بگیرد. (20)

6- پدر می تواند برای خرید کتب مورد نیاز فرزند سیدش به او سهم سادات بپردازد. (21)

تربیت

از مهمترین مسائل اسلامی، توجه به وضع تعلیم و تربیت فرزندان و مراقبت در حسن ترقی و تکامل آنهاست. (22)

*****

1- ت.گ، ص 493 م 2877

2- ت.گ، ص 493 م 2878

3- تحریر، کتاب المکاسب، م 22

4- مجمع، ج 3 ص 24 م 11

5- عروه، ج 1 ص 191 م 15

6- استفتائات، ج 2 ص 616 م 3

7- ت.گ، ص 243 م 1398

8- ت.گ، ص 493 م 2874

9- ت.گ، ص 243 م 1398

10- ت.گ، ص 493 م 2879

11- مجمع، ج 1 ص 530 م 67

12- ت.گ، ص 493 م 2877

13- ت.گ، ص 493 م 2875

14- ت.گ، ص 493 م 2876

15- مسائل وردود، ص 118 م 333

16- مجمع، ج 1 ص 399 م 382 مجمع، ج 1 ص 399 م 384

17- ت.خ، ص 333 م 1958 ت. گ، ص 332 م 1958 تحریر، ج 1 ص 340، م 1 عروه، ج 2 ص 321 م 18

18- عروه، ج 2 ص 308 م 8

19- مجمع، ج 1 ص 417 م 35

20- مجمع، ج 1 ص 399 م 382 مجمع، ج 1 ص 399 م 384

21- مجمع، ج 1 ص 399 م 382 مجمع، ج 1 ص 399 م 384

22- ت.گ، ص 493 م 2873

ارتباط پدر و مادر با کودک

1- برتری دادن فرزندی بر فرزند دیگر، در هدیه دادن، کراهت دارد. (1)

2- اگر یکی از فرزندان دارای خصوصیتی باشد که سزاوار برتری است چنانچه باعث فساد نشود برتری دادن او در هدیه خوب است. (2)

3- اگر هدیه دادن به فرزندی به جهت برتری او بر فرزندان دیگر، باعث تحریک حسادت و کینه سایرین شده و فتنه بر انگیزد حرام است. (3)

4- فرزند نباید بی اجازه وارد اتاقی شود که پدرش با همسر خود در آن، خلوت گزیده اند. (4)

*****

1- تحریر، ج 2 ص 61 م 22

2- تحریر، ج 2 ص 61 م 22

3- تحریر، ج 2 ص 61 م 22

4- عروه، ج 2 ص 805 م 43

بازی و سرگرمی کودک

1- پاسورهایی که با شکلهای مختلف چاپ شده و در اختیار کودکان قرار می گیرد اگر برد و باخت در آن باشد حرام است. (1)

2- پاسورهای یاد شده اگر معلوم نشود که جزء ابزار قمار است، چنانچه برد و باخت در آن نباشد مانعی ندارد؛ ولی احتیاط خوب است. (2)

3- فوتبال دستی که کودکان بازی می کنند و برای آن مثلاً نوشابه یا بستنی قرار می دهد قمار محسوب می شود وحرام است. (3)

4- بنابراحتیاط واجب سازهای کوچک که بازیچه کودکان است نیز حکم ابزار لهو را دارد و خرید و فروش آن حرام است. (4)

*****

1-استفتائات، ج 2 ص 10 م 22

2- استفتائات، ج 2 ص 10 م 22

3- استفتائات، ج 2 ص 9 م 16

4- ت.خ، ص 351 م 2075

مراقبت های تربیتی کودک

1- احتیاط واجب آن است که مرد نامحرم دختر بچه شش ساله را در دامن نگیرد. (1)

2- مرد می تواند دختر بچه نامحرمی که شش سالش تمام نشده را بر دامن خود بنشاند ولی از روی شهوت جایز نیست. (2)

3- بنابراحتیاط واجب بوسیدن دختر بچه شش ساله بر مردم جایز نیست. (3)

4- بستر کودکان ده ساله باید از یکدیگر جدا شود. (4)

5- لمس کردن پسر بچه و دختر بچه غیر ممیز توسط زن یا مرد، اگر تحریک شهوت را در پی نداشته باشد جایز است؛ وگرنه جایز نیست. (5)

6- پوشاندن عورت از پسر بچه ها و دختر بچه های ممیز، به ویژه آنهایی که در آستانه بلوغ اند، بر مردان و زنان واجب است. (6)

7- نگاه کردن به عورت کودکان ممیز جایز نیست، خواه نگاه کننده زن باشد یا مرد، به

پسر بچه نگاه کند یا به دختر بچه. (7)

8- زن نامحرم در مقابل پسر بچه ممیز، اگر باعث تحریک شهوت پسر شود، باید خودش را از او بپوشاند و اگر باعث تحریک او نشود، پوشاندن، واجب نیست (8)

9- اگر عادتاً امکان داشته باشد که شهوت پسر در اثر نگاه کردن، تحریک شود، احتیاط واجب آن است که زن بدن و موی خود را از او بپوشاند. (9)

10- زن می تواند بجز عورت به سایر اعضای بدن پسر بچه غیر ممیز نگاه کند، البته به این شرط که کودک به حدی نباشد که نگاه کردن به او باعث تحریک شهوت زن شده و یا امکان تحریک شهوت داشته باشد. (10)

11- نگاه کردن به بدن دختر بچه نابالغ: با قصد لذت حرام است (11) و بدون قصد اگر باعث تحریک شهوت نشود جایز است. (12)

12- نگاه کردن به بدن دختر بچه نابالغ ممیزی که دیدن او معمولاً باعث تحریک شهوت، می شود چه با قصد]؛ لذت باشد چه بدون آن حرام است (13).

13- مرد نامحرم، بدون لذت و وجود شهوت، بنا بر احتیاط واجب فقط به جاهایی از بدن دختر نابالغ می تواند نگاه کند که رسم بر پوشاندن آن نیست. ولی جاهایی که معمولا آن را می پوشانند؛ مثل ران و باسن و پشت و سینه احتیاط واجب آن است که نگاه نکند. (14)

14- بر ولی کودک لازم است او را از آنچه موجب فساد اخلاقش می شود و به عقایدش ضرر می زند حفظ کند. (15)

15- پدر و مادر می توانند برای تربیت فرزندان خود، آنها را به انجام کارهای خانه از قبیل جارو کردن

و لباس نشستن و خرید نان و ... امر کرده و بدون مزد آنان را به این کارها وادار کنند. (16)

16- مهاجرت به کشورهای غیر اسلامی در صورتی که عمل به وظایف دینی ممکن باشد مانعی ندارد، هر چند انسان ظن قوی داشته باشد که فرزندانش تحت تأثیر جو آن کشورها قرار می گیرند. (17)

*****

1- تحریر، ج 2 ص 244 م 25

2- عروه، ج 2 ص 804 م 36

3- تحریر، ج 2 ص 244 م 25

4- عروه، ج 2 ص 805 م 44

5- تحریر، ج 2 ص 244 م 24 عروه، ج 2 ص 803 م 35 منهاج، ج 2 ص 283 م 1232

6- ت.گ، ص 13 م 57 عروه، ج 1 ص 164 م 1 2 3 و ص 550 س 1 تحریر، ج 1 ص 17 م 1 منهاج، ج 1 ص 25 الفصل الاول ت. خ، ص 11 م 57

7- عروه، ج 1 ص 164 م 1 2 3 تحریر، ج 1 ص 17 م 1 ت.خ، ص 418 2445 ت.گ، ص 413 م 2445

8- تحریر، ج 1 ص 244 م 26

9- تحریر، ج 3 ص 244 م 26 ت.گ، ص 413 م 2444

10- تحریر، ج 2 ص 224 م 26

11- منهاج، ج 2 ص 283 م 1232

12- تحریر، ج 2 ص 244 م 25 عروه، ج 2 ص 803 م 35 منهاج، ج 2 ص 283 م 1232

13- ت.گ، ص 412 م 2442

14- تحریر، ج 2 ص 244 م 25

15- مجمع، ج 3 ص 24 م 11

16- مجمع، ج 1 ص 568 م 11

17- مسائل وردود، ص 139 م 399

تمرین دادن کودک به عبادات و حفظ شخصیت آنها

1- سزاوار است انسان، فرزند خود را پیش از تکلیف و پس از آن برای نماز از خواب بیدار کند مگر به جهت بیماری یا عذر دیگری، بیدار کردنش باعث آزار یا زیان او شود. (1)

2- تمرین دادن کودک ممیز به گرفتن روزه و سایر عبادات مستحب است. (2)

3- برای تمرین کودک هفت ساله دختر یا پسر به روزه و سایر عبادات، مستحب است بر آنها سخت گیری کنند. (3)

حفظ شخصیت و احترام کودکان

1- غیبت کودک ممیز برای مکلفان جایز نیست. (4)

2- دشنام دادن به کودک موجب تعزیر است. (5)

3- اگر کودک ممیزی بر کسی سلام کند، بنا بر احتیاط باید جواب سلامش را بدهد. (6)

4- جواب سلام، واجب کفایی است، پس اگر کسی به گروهی سلام کند و یکی از آنان جواب دهد، کافی است، و اگر آن یک نفر کودک ممیز باشد، جوابش کافی است (7).

*****

1- مجمع، ج 1 ص 527 م 51

2- عروه، ج 2 ص 217 م 2

3- عروه، ج 2 ص 217 م 2

4- استفتائات، ج 2 ص 620 م 14

5- جامع عباسی، ص 428 س 4

6- مسائل وردود، ص 121 م 340

7- عروه، ج 1 ص 715 م 30

هزینه زندگی کودک

کسب و کاری برای تأمین هزینه زندگی

1- در صورت امکان بر هر فردی واجب است که برای فراهم کردن نیازمندیهای خود و کسانی که هزینه زندگی آنها بر عهده اوست مانند فرزند کسب و کار کند. (1)

2- کسی که تأمین هزینه هایی مانند:

مخارج زن و فرزند بر او واجب است و مالی ندارد، باید برای فراهم کردن آن هزینه ها به کسب و کار پردازد (2).

3- کسب و کار برای توسعه بخشیدن بر خانواده و دستگیری از مستمندان و نیازمندان مستحب است. (3)

هزینه فرزندان و نوه ها

1- مشهور آن است که هزینه زندگی فرزند در صورتیکه از خودش درآمدی ندارد و فقیر است دختر باشد یا پسر، به ترتیب اولویت بر عهده افراد زیر است:

-- پدر

-- جد پدری

-- مادر

-- والدین مادر که باید هر یک نیمی از آن را بپردازند و اگر مادر پدر هم داشته باشد باید به اتفاق والدین مادرش نفقه او را بدهند، و این قول مشهور موافق با احتیاط است. (4)

2- واجب است انسان در صورتی که بتواند هزینه زندگی فرزندان و نوه ها و نتیجه های خود، و فرزندان آنها را که فقیر بوده و توانایی کسب و کار ندارند بدهد؛ خواه کوچک باشند یا بزرگ، مسلمان باشند یا کافر. (5)

3- بر پدر و مادر واجب است که هزینه زندگی فرزند فقیر خود را بدهند و به صرف اینکه فرزند بتواند از]؛ وجوهات استفاده کند، وجوب نفقه اش از عهده پدر و مادر برداشته نمی شود، چه گرفتن وجوهات برایش اهانت باشد یا اهانت نباشد ولی اگر کسی هزینه زندگی او را بدهد، وجوب نفقه از والدینش ساقط می شود. (6)

4- فقط هزینه زندگی فرزند و اولاد فرزند، بر پدر واجب

است ولی هزینه زندگی همسر فرزندش بر او واجب نیست. (7)

5- پرداخت هزینه فرزندی که فقیر است و توانایی کسب ندارد، بر پدر و مادر او واجب است. اما هزینه ازدواج او بر والدینش واجب نیست. (8)

6- پدری که هزینه زندگی فرزند فقیر خود را نپرداخته، ولایت او بر فرزند نابالغش از بین نمی رود. (9)

7- پدری که هزینه زندگی فرزند فقیر خود را نپرداخته، بدهکار نیست ولی چنانچه شخصی به درخواست پدر مبلغی را هزینه کرده است، پدر ضامن است، اما اگر به درخواست او نبوده ضامن نیست. (10)

8- توسعه بخشیدن در پرداخت هزینه زندگی همسر و فرزند، ثوابش از صدق دادن به دیگران برتر است. (11)

پرداخت خمس و زکات به فرزند

1- چون مخارج فرزند بر عهده ولی اوست، بنا بر احتیاط واجب دادن زکات به فرزند برای توسعه در زندگی جایز نیست. (12)

2- بنا بر احتیاط واجب، ولی کودک نمی تواند خمس مال خود را به فرزند خود برای مخارجی که بر عهده اوست بدهد. (13)

*****

1- ت.گ، ص 489 م 2857

2- ت.خ، ص 348 م 261 ت. گ، ص 347 م 261.

3- ت.خ، ص 348 م 261 ت. گ، ص 347 م 261.

4- منهاج، ج 2 ص 313 م 1403

5- تحریر، ج 2 ص 319 م 1

6- منهاج، ج 2 ص 313 م 1401

7- تحریر، ج 2 ص 321 م 10

8- مجمع، ج 2 ص 184 م 524

9- مجمع، ج 1 ص 557 م 71

10- استفتائات، ج 2 ص 546 م 64

11- منهاج، ج 2 ص 280 م 1227

12- عروه، ج 2 ص 319 م 9 الثالث.

13- ت.ا، م 1835 و 1841

جهیزیه دختر و لباس و زیور فرزندان

1- جهیزیّه ای را که پدر از درآمد سالیانه خود برای دخترش می خرد،

اگر به واسطه صلح یا بخشش به ملکیت دخترش درآورده باشد نمی تواند آن را پس بگیرد و اگر ملک او نکرده باشد، پس گرفتن آن اشکال ندارد. (1)

-- ظاهرش این است که به عنوان بخشش به دختر داده می شود، در نتیجه مال دختر بوده و پس از مرگ دختر به وارثانش می رسد. (2)

-- اگر معلوم باشد که پدر، جهیزیه را به دختر نبخشیده، جهیزیه متعلق به پدر است. (3)

لباس و زیور

1- بنا بر احتیاط واجب باید پسر بچه ها را از زینت کردن به طلا باز دارند. (4)

2- احتیاط واجب است که مکلفین، امکان پوشیدن (*) طلا را در اختیار پسر بچه های ممیز قرار ندهند. (5)

3- قرار دادن امکانات زینت کردن به طلا در اختیار پسر بچه های غیر ممیزی که در نوع لباس تشخیصی ندارند جایز است. (6)

4- بنا بر احتیاط واجب باید پسر بچه ها را از پوشیدن لباس حریر باز دارند.(7)

*****

1- ت.گ، ص 484 م 2824 ت، خ، ص 493 م 2822

2- مجمع، ج 2 ص 134 م 351

3- مجمع، ج 2 ص 134 م 351

4- عروه، ج 1 ص 742 م 36

(*) پوشیدن طلا: انگشتر بدست کردن، زنجیر به گردن آویختن و ...

5- عروه، ج 1 ص 563 م 20

6- عروه، ج 1 ص 563 م 20

7- عروه، ج 1 ص 742 م 36

مالکیت کودک و تصرفات او

مالکیت کودک

1- اگر کودک، چیز مباحی را به نیت مالک شدن، به دست آورد، مثلاً حیوانی را شکار کند یا از دریا ماهی بگیرد یا از جنگل آزاد میوه بچیند، مالک آن می شود. (1)

2- در مالک شدن چیز مباحی که کودک بدست آورده، اذن ولیّش شرط نیست یعنی: پس از آنکه به دست آورد، از آن خودش می باشد، هر چند از ولی خود اجازه نگیرد. (2)

تصرفات و اختیاراتی مالی

1- کودک اگر چه ممیز و رشید و مالک چیزی باشد، ولی شرعاً نمی تواند در مال خود تصرف کرده یا عقد و قراردادی را در ملکش جاری سازد، مثلاً آن را بفروشد یا اجاره دهد، هر چند در نهایت به سود و مصلحت او باشد. (3)

2- همانطور که کودک نمی تواند در مال خود تصرف کند، در ذمه خود نیز نمی تواند تصرف کند، مثلاً خرید و فروش نسیه ای یا قرض گرفتن و ... از ناحیه او صحیح نیست. (4)

3- در صحیح نبودن قرض و نسیه از ناحیه کودک فرقی نیست که زمان مقرر برای ادای قرضش پیش از بلوغ پایان پذیرد، یا در زمان بلوغ واقع شود. (5)

4- در تصرفاتی که برای کودک ممنوع است، فرقی نیست که ولیش پیش از تصرف به او اذن داده باشد یا پس از تصرف، آن را مجاز بداند. (6)

5- در تصرفاتی که برای کودک ممنوع است، مواردی استثناء شده که به برخی از آنها اشاره می شود:

-- خرید و فروش چیزهای کم ارزش. (7)

-- وصیت پسر ده ساله در کارهای خیر؛ مثل: ساختن مسجد، پل و ... (8)

-- وکیل گرفتن در تصرفاتی که برایش مجاز است؛ یعنی

همانگونه که مثلاً چیزهای کم ارزش را خرید و فروش می کند، در همان کارها وکیل نیز می تواند بگیرد. (9)

-- دریافت کرایه ماشین از کودک، در صورتی جایز است که اجازه ولی او معلوم شده، و یا با وجود قرینه هایی، رضایت ولی آشکار شود. (10)

6- در صورتی ولی کودک می تواند اموال او را در اختیارش بگذارد که کودک بالغ شده و به رشد عقلی رسیده باشد. (11)

7- اگر ولی کودک احتمال دهد که کودکش پیش از بلوغ به رشد عقلی رسیده است باید او را آزمایش کند تا به محض بلوغ در صورت رشید بودن اموال او را در اختیارش قرار دهد. (12)

8- غیر از ولی اگر شخص دیگری پیش از بلوغ کودک ادعای رشد او را داشته باشد مثلاً معلم یا استاد کار او و چنانچه ولیش نیز این احتمال را بدهد، باید او را آزمایش کند. (13)

*****

1- مجمع، ج 3 ث 23 م 5 تحریر، ج 2 ص 12 م 2

2- مجمع، ج 3 ص 23 م 5 تحریر، ج 1 ص 587 م 4 و ص 588 و م 10 و ج 2 ص 12 م 2

3- ت.گ، ص 386 م 2260 ت.خ، ص 388 م 2260 منهاج، ج 2 ص 197 کتاب الحجر ج 2 ص 22 م 2 و 3 تحریر ج 2 ص 12 م 1 مجمع، ج 3 ص 22 م 2

4- جامع عباسی، ص 143 س 8 منهاج، ج 2 ص 197 کتاب الحجر و ج 3 ص 22 م 2 و 3 تحریر، ج 2 ص 12، م 1 و 2

5-

جامع عباسی، ص 143 س 8 منهاج، ج 2 ص 197 کتاب الحجر و مجمع ج 3 ص 22 م 2 و 3 تحریر، ج 2 ص 12، م 1 و 2

6- منهاج، ج 2 ص 18 م 58 تحریر، ج 2 ص 12 م 1 مجمع، ج 3 ص 22 م 2

7- تحریر، ج 2 ص 12 م 1

8- تحریر، ج 2 ص 12 م 1 مجمع، ج 3 ص 22 م 2

9- تحریر، ج 2 ص 40 م 5

10- استفتائات، ج 2 ص 105 م 84

11- تحریر، ج 2 ص 13 م 14 و ص 17 م 11

12- تحریر، ج 2 ص 17 م 11

13- تحریر، ج 2 ص 17 م 11

خرید و فروش کودک

1- داد و ستد کودک اگر به طور مستقل نه از سوی ولی باشد باطل است، خواه هر دو طرف معامله کودک باشند یا یک طرف آن. (1)

2- داد و ستد کودک ممیز در چیزهای کم ارزشی که رسم مردم در آنها بر معامله با کودکان است، باطل نیست. (2)

3- در باطل بودن داد و ستد فرقی نیست که پدر یا جد پدری کودک به او اذن داده باشد یا بدون اذن آنها داد و ستد کند. (3)

4- در صورتی که انسان از طرف ولی کودک وکیل باشد که جنس را به دست بچه داده و پول را از او بگیرد، چون معامله در واقع بین دو نفر بالغ صورت گرفته و کودک فقط وسیله ای برای رساندن پول یا جنس بوده، معامله صحیح است. (4)

5- داد و ستدی که به وسیله کودک، پول و جنس آن رد

و بدل می شود، در صورتی درست است که دو طرف معامله برای گرفتن پول و جنس، به کودک اجازه داده و یقین داشته باشند که کودک جنس و پول را به طرف مقابل می رساند. (5)

6- در مواردی که داد و ستد با کودک صحیح نیست اگر کسی با او معامله کند:

-- در صورتی که کودک ممیز باشد، اگر جنس یا پولی که به او داده از بین برود می تواند از ولیش درخواست کند، و یا پس از آنکه کودک بالغ شد از خود او بخواهد. (6)

-- اگر کودک ممیز نباشد و با او معامله کند، حق درخواست ندارد. (7)

-- چنانچه پول یا جنسی از کودک گرفته، متعلق به خود بچه بوده:

باید به ولی او پس داده یا از او اجازه بگیرد. (8)

اگر به ولی او دسترسی ندارد باید به حاکم شرع تحویل دهد. (9)

اگر پس از بلوغ کودک از او اجازه بگیرد، همان اجازه برای تصرفش در آن اموال کافی است. (10)

-- چنانچه جنس یا پولی که از کودک گرفته متعلق به شخص دیگری باشد:

باید آنرا به صاحبش رسانده یا از او رضایت بگیرد. (11)

در صورتی که به صاحب آن پول یا جنس دسترسی ندارد، باید آن را از طرف صاحبش بابت مظالم بپردازد. (12)

اگر بخواهد بابت مظالم بپردازد، احتیاط آن است که از حاکم شرع نیز اجازه بگیرد. (13)

7- کودک ممیز در آسیبی که بر اموال کسی وارد کند، ضامن است. (14)

*****

1- ت.گ، ص 353 م 2090 ت. خ، ص 354 م 2090 تحریر، ج 1 ص 507
شرایط منهاج، ج 2 ص 18

م 58 مجمع، ج 1 ص 563 م 94 و ج 2 ص 29 م 61 و 63

2- تحریر - ج 1، ص 507 شرایط

3- ت.گ، ص 353 م 2090 تحریر، ج 1 ص 507 منهاج، ج 2 ص 18 م 58.

4- ت.گ، ص 353 م 2090 ت. خ، ص 354 م 2090 تحریر، ج 1 ص 507 مجمع، ج 1 ص 563 م 94 و ج 2 ص 29 م 61.

5- ت.گ، ص 353 م 2090 ت. خ، ص 354 م 2090.

6- ت. خ، ص 354 م 2092.

7- ت. خ، ص 354 م 2092.

8- ت.گ، ص 353 م 2091 ت. خ، ص 354 م 2091.

9- ت.گ، ص 353 م 2091.

10- مجمع، ج 2 س 29 م 62

11- ت.گ، ص 353 م 2091 ت. خ، ص 354 م 2091.

12- ت.گ، ص 353 م 2091 ت. خ، ص 354 م 2091.

13- ت.گ، ص 353 م 2091.

14- مجمع، ج 3 ص 270 م 252 و ج 2 ص 112 م 281

اجاره و استخدام کودک و اموال او

1- پدر و جد پدری و یا قیم می توانند اموال کودک را اجاره دهند. (1)

2- در صحیح بودن اجازه اموال کودک توسط پدر یا جد پدری، لازم نیست آن اجاره مصلحتی برای کودک داشته باشد، بلکه همین که مفسده ای نداشته باشد، کافی است. (2)

3- اگر ولی کودک اموال او را برای مدتی اجاره دهد که مقداری از آن مدت در زمان بلوغ کودک واقع شود، اجاره صحیح است اما کودک می تواند پس از بلوغ بقیه مدت اجاره را به هم بزند. (3)

4- پدر و جد پدری و یا قیم می توانند کودک را برای

کاری اجیر کسی کنند یعنی به کارگری بفرستند. (4)

5- اگر ولی کودک، او را برای مدتی اجیر کسی کند، حتی اگر ضرورت هم داشته باشد، و بخشی از این مدت در زمان بلوغ کودک واقع شود مشکل است که اجاره صحیح باشد. (5)

6- اجیر کردن کودک ممیز از ولی او برای قرائت قرآن و عزاداری و زیارت جایز است. (6)

7- فرزندان، بابت کارهای که در خانه و برای امرار معاش، بدون دستور پدر یا به طور رایگان انجام می دهند، چه در زمان بلوغ باشد یا پیش از بلوغ، استحقاق دستمزد ندارند. (7)

*****

1- ت.خ، ص 373 م 2183 ت. گ، ص 371 م 2183.

2- ت.گ، ص 371 م 2183 منهاج، ج 2 ص 23 م 80 تحریر، ج 1 ص 514 م 18

3- ت.خ، ص 373 م 2183 ت. گ، ص 371 م 2183 عروه، ج 2 ص 585 م 4.

4- ت.خ، ص 373 م 2183 ت. گ، ص 371 م 2183 منهاج، ج 2 ص 24 م 81.

5- منهاج، ج 2 ص 94 م 394

6- عروه، ج 2 ص 629 خاتمه الثالثه.

7- استفتائات، ج 2 ص 213 م 46

وقف و بخشش کودک

1- کودک نمی تواند اموال خود را وقف کند، هر چند پسر بچه ای ده ساله باشد مگر آن که با اذن ولی و دارای مصلحتی باشد. (1)

2- چیزی را که ولی کودک برای او وقف می کند:

-- اگر در دست دیگری است باید آن مال را از او بگیرد تا تحویل گرفتن مال وقفی از طرف ولی کودک تحقق پذیرد. (2)

-- چنانچه مال وقفی در اختیار خودش باشد، نیازی به تحویل گرفتن

مجدد نیست. ولی بهتر است که از ناحیه کودک، قصد تحویل گرفتن نیز بنماید. (3)

3- برای وقف کننده جایز نیست کودکی هر چند ممیز را متولی کند که خودش مستقیماً کارهای مربوط به مرقوفه از قبیل اجاره و امثال آن را انجام دهد. (4)

4- اگر وقف کننده کودکی را متولی موقوفه کند اما نظرش این باشد که قیم کودک کارهای مربوطه به موقوفه را انجام دهد نه خود کودک ظاهر این است که این تولیت جایز است، هر چند کودک ممیز نباشد. (5)

5- کودک نمی تواند مالی را ببخشد و یا مالی را که به او می بخشند قبول کند. (6)

6- غیر از ولی کودک اگر کسی دیگر چیزی را به کودک ببخشد، برای صحیح بودن هبه باید ولیش از طرف او، هبه را قبول کرده و مال را تحویل بگیرد. (7)

7- اگر ولی کودک چیزی را که در دست خودش می باشد به کودک ببخشد، احتیاط مستحب است که قصد تحویل گرفتن از طرف کودک نیز داشته باشد. (8)

8- اگر قیم یتیم، مالی که به تیم بخشیده می شود تحویل بگیرد، هبه صحیح است. (9)

9- مالی را که انسان به فرزندش می بخشد در صورتی که فرزند، آن مال را تحویل گرفته باشد، پدر نمی تواند آن را از او پس بگیرد. (10)

*****

1- منهاج، ج 2 ص 258 م 113

2- منهاج، ج 2 ص 253 م 1108

3- مجمع، ج 2 ص 353 م 1016 تحریر، ج 2 ص 65 م 10

4- تحریر، ج 2 ص 82 م 80

5- تحرير، ج 2 ص 82 م 80

6- تحرير، ج 2 ص 56 م 1

تحریر، ج 2 ص 12 م 1 مجمع، ج 3 ص 22 م 2

7- تحریر، ج 2 ص 57 م 3 ص 56 م 1 منهاج، ج 2 ص 223 م 972 مجمع، ج 2 ص 131 م 339 و 340

8- تحریر، ج 2 ص 57 م 3 مجمع، ج 2 ص 131 م 339

9- مجمع، ج 2 ص 130 م 337

10- تحریر، ج 2 ص 58 م 8 و ص 331 م 13 استفتائات، ج 2 ص 330 م 12 مجمع، ج 3 ص 34 م 49

قرض، عاریه و امانت کودک

1- کودک نمی تواند چیزی از مال خود را به کسی قرض دهد. زیرا تصرف او در مالش جایز نیست. (1)

2- قرض گرفتن کودک، صحیح نیست، حتی اگر مدت باز پرداخت قرضش با زمان بلوغ او مصادف شود. (2)

3- اگر دو شاهد عادل بر بدهکاری کودکی گواهی دهند، نیازی به قسم دادن طلبکار نیست. (3)

4- کودک نمی تواند چیزی را به کسی عاریه دهد. (4)

5- کودک می تواند با اجازه ولیش مال خود را عاریه دهد. (5)

6- اگر ولی کودک مصلحت بداند می تواند مال او را عاریه دهد. (6)

7- امانت دادن به کودک صحیح نیست. (7)

8- کودک ممیزی که صلاحیت گرفتن امانت را دارد، اگر امانتی بگیرد و آن را از بین ببرد، ضامن است؛ و در صورتی که خودش آن را از بین نبرد بلکه در حفظ آن کوتاهی کرده و از دست برود، بعید نیست که باز هم ضامن باشد. (8)

9- اگر کودک غیر ممیز امانتی را که به او سپرده اند از بین ببرد ضامن نیست. (9)

10- کودک ممیز

می تواند با اذن ولی خود، مالش را نزد کسی امانت بگذارد. (10)

11- امانت گرفتن از کودک صحیح نیست. (11)

12- شخص مکلف نباید مالی را که کودک به او امانت می دهد قبول کند. (12)

13- چنانچه بیم آن می رود که اگر مال را از کودک نگیرد، از دست برود، نمی تواند به نیت حفظ و نگهداری مال، آن را از کودک بگیرد. (13)

14- اگر کسی چیزی را از کودک به امانت بگیرد، ضامن آن بوده و: -- باید آن را به ولی کودک برگرداند. و با بازگرداندن به خود کودک، ضامن بودنش بر طرف نمی شود. (14)

-- اگر آن چیز، متعلق به کسی دیگر است. باید به صاحبش برساند. (15)

-- اگر در رساندن مال به صاحبش کوتاهی کند باید عوض آن را پردازد. (16)

15-- اموالی که به جهت ترس از تلف شدن از دست کودک گرفته می شود، امانت شرعی است و برگیرنده آن ج واجب است که از آن محافظت کند و در اولین فرصت ممکن به صاحبش برساند، هر چند صاحبش آن را طلب نکرده باشد و یا باید اعلام کند که آن مال نزد اوست. در این صورت اگر مال از بین برود ضامن نیست، مگر آنکه در نگهداری آن کوتاهی کرده باشد. (17)

16- اگر شخصی مکلفی مالی را به عنوان امانت به وسیله کودکی نزد مکلف دیگری بفرستد و او نیز مال را از کودک تحویل بگیرد. امانت صحیح است چون بین دو نفر مکلف صورت گرفته است. (18)

17- اگر کسی چیزی را که متعلق به کودک است غصب کند، باید آن را به ولی او بدهد

و اگر از بین رفته باید عوض آن را بدهد. (19)

*****

1- جامع عباسی، ص 143 س 8 تحریر، ج 2 ص 12 م 1 مجمع، ج 3 ص 22 م 2

2- منهاج، ج 2 ص 197 کتاب الحجر تحریر، ج 2 ص 12 م 2

3- تکمله، ص 6 م 19

4- تحریر، ج 1 ص 591 م 1 ت.خ، ص 403 م 2357 ت. گ، ص 400 م 2357 تحریر، ج 2 ص 12 م 1 مجمع، ج 3 ص 22 م 2

5- تحریر، ج 1 ص 591 م 1 ت.خ، ص 403 م 2357

6- ت.خ، ص 403 م 2357 ت. گ، ص 400 م 2357

7- ت. گ، ص 397 م 2337 مجمع، ج 3 ص 4 م 6 و ص 22 م 2 منهاج، ج 2 ص 148 م 620 تحریر، ج 1 ص 597 م 4 و ج 2 ص 12 م 1

8- تحریر، ج 1 ص 597 م 6

9- منهاج، ج 2 ص 148 م 620 تحریر، ج 1 ص 597 م 6 مجمع، ج 3 ص 4 م 7

10- ت.خ، ص 400 م 2337

11- ت. گ، ص 397 م 2337 مجمع، ج 3 ص 4 م 6 و ص 5 م 8 منهاج، ج 2 ص 148 م 620 تحریر، ج 1 ص 597 م 4 ت.خ، ص 400 م 2338

12- تحریر، ج 1 ص 597 م 4.

13- تحریر، ج 1 ص 597 م 4.

14- تحریر، ج 1 ص 597 م 4.

15- ت. گ، ص 397 م 2338 مجمع، ج 3 ص 5 م 8.

16- ت.خ، ص 400 م 2338

17- تحرير،

ج 1 ص 606 و اما الثانی تحریر، ج 1 ص 597 م 4.

18- مجمع، ج 3 ص 5 م 9 تحریر، ج 1 ص 597 م 5

19- ت.خ، ص 438 م 2559 ت. گ، ص 432 م 2559 مجمع، ج 2 ص 126 م 319.

جعاله، وکالت، ضمانت و بیمه و حق شفعه کودک

1- کودک نمی تواند به عنوان قرار دهنده جعاله، با کسی قرار جعاله ببندد. (1)

2- کودک می تواند به عنوان عامل در جعاله، کاری را انجام دهد و دستمزد آن را بگیرد، و فرقی در این مسأله بین کودک ممیز و غیر ممیز نیست. (2)

3- کودک می تواند در خریدن یا فروختن کالا از طرف شخصی وکیل شود. (3)

4- ضامن شدن کودک صحیح نیست، هر چند بلوغش نزدیک بوده و ولیش نیز به او اجازه داده باشد. (4)

5- اگر کسی ضامن شود که بدهی کودکی را بپردازد، ضمانتش صحیح است. (5)

6- اگر انسان، ضامن پرداخت بدهی کودکی شود، نمی تواند آنچه را که پرداخته از کودک بخواهد، و اذن کودک نیز در این ضمانت، تأثیری در مطالبه آنچه را که ضامن پرداخته نخواهد داشت. (6)

7- بستن قرار داد بیمه یا قبول آن از ناحیه کودک معتبر نیست. (7)

شفعه

1- اگر کودک ملکی را با کسی شریک باشد، و شریک سهم خود را بفروشد کودک، حق شفعه دارد، و ولی او باید آن حق را بگیرد. (8)

2- اگر کودک با اجازه ولیش، حق شفعه خود را بگیرد، بنا بر احتمال قوی صحیح است. (9)

3- اگر ولی کودک در ملکی که مشمول حق شفعه می شود با او شریک باشد، چنانچه ولی، سهم خود را به دیگری بفروشد، حق شفعه برای کودک وجود ندارد. (10)

*****

1- تحریر، ج 1 ص 587 م 4 ص 588 م 10

2- مجمع، ج 3 ص 23 م 5 تحریر، ج 1 ص 587 م 6 و ص 588 م 10 ج 2 ص 12 م 2

3- ت،

خ - ص 354، م 2090

4- عروه، ج 2 ص 760 الثالث.

5- عروه، ج 2 ص 760 الثالث ت.خ، ص 397 م 2320 ت. گ، ص 395 م 2320

6- عروه، ج 2 ص 760 الثالث.

7- تحریر، ج 2 ص 608 م 3.

8- منهاج، ج 2 ص 83 م 335

9- منهاج، ج 2 ص 83 م 335

10- تحریر، ج 1 ص 557 م 12.

حکم چیزهایی که کودک پیدا می کند

1- اگر کودک مالی را پیدا کند، ولیش نمی تواند او را وادار کند که آن را به جای خود برگرداند، بلکه وظیفه او به شرح زیر است:

-- چنانچه آن مال، کمتر از یک درهم باشد، ارزش داشته ولی کودک می تواند آن را برای کودک بردارد. (1)

-- اگر ارزش آن کمتر از یک درهم باشد، و ولی او قصد کند که آن چیز را برای کودک بر دارد، کودک مالک آن می شود. اما اگر ولی او این قصد را نکند، قصد تملک توسط کودک معتبر نیست. (2)

-- اگر ارزش آن مال، یک درهم یا بیشتر باشد، ولی او باید آن را به مدت یک سال اعلان کند، و پس از یک سال می تواند یکی از کارهای زیر را انجام دهد:

برای کودک تملک کند.

از طرف صاحبش صدقه دهد.

به عنوان امانت نزد خود نگه دارد تا صاحبش پیدا شود. (3)

2- چیزی را که دانش آموزان در مدرسه پیدا می کنند، نمی توان از آنها گرفته و استفاده کرد بلکه باید صاحبش را پیدا کرده و به او بدهند، و اگر از شناسایی صاحبش ناامید شدند، باید از طرف او به فقیر صدقه بدهند. (4)

*****

1- منهاج، ج 2 ص 157 م 666 تحریر، ج

2 ص 230 م 24

2- تحریر، ج 2 ص 230 م 24

3- تحریر، ج 2 ص 230 م 24

4- استفتائات، ج 2 ص 601 م 4

تصرف ولی در اموال کودک

1- ولی کودک می تواند در اموال کودک خود، تصرفاتی از قبیل خرید و فروش و مضاربه و ... داشته باشد. به شرط آنکه برای کودک مفسده نداشته باشد. (1)

2- ولی کودک می تواند با اموال او مضاربه کند، به شرط این که عامل مضاربه، فردی مورد اعتماد باشد. پس از مال کودک را به فرد غیر امین بدهد ضامن است. (2)

3- ولی کودک می تواند در صورت نیاز و مصلحت، ملک کودک را بفروشد، در این صورت حاکم شرع نیز باید معامله را امضاء کند، هر چند مصلحت بودن معامله برای او ثابت نشود. (3)

4- تجارت ولی کودک با آنچه که کودک به دست آورده مکروه است. (4)

5- ولی کودک می تواند، با مراعات مصلحت کودک، برای او چیزی را گروه (رهن) بگیرد. (5)

6- ولی می تواند با رعایت مصلحت کودک، مال او را به جهت قرضی که با توجه به مصلحت او گرفته، گروه دهد. (6)

7- مستحب است که قاضی بر اموال کودک نظارت داشته باشد، تا هر کودکی بالغ و رشید شد، اموالش را به او تحویل دهد و ملاحظه کند که اگر ولی ایشان صلاحیت ولایت ندارد، ولایتش را ساقط نماید. (7)

8- اگر کودک از کسی طلب داشته باشد، ولی او در صورتی که مصلحت بداند می تواند با بدهکار مصالحه کرده و مقداری از آن طلب را بگیرد.

ولی برای شخص بدهکار آن مقدار مالی که مصالحه شده حلال نیست، و ولی کودک

هم نمی تواند آن را از گردن بدهکار ساقط کند. (8)

9- قیم حق ندارد دیه ای را که سهم کودک است ببخشد. (9)

*****

1- عروه، ج 2 ص 693 التاسعه ت.گ، ص 354 م 2095 تحریر، ج 1 ص 621 م 49

2- مجمع، ج 3 ص 24 م 10

3- تحریر، ج 2 ص 14 م 9

4- جامع عباسی، ص 202 س 11

5- جامع عباسی، ص 217 س 10 تحریر، ج 2 ص 3 م 1

6- جامع عباسی، ص 217 س 10 منهاج، ج 2 ص 194 م 822 تحریر، ج 2 ص 3 م 1

7- جامع عباسی، ص 355 س 24

8- تحریر، ج 2 ص 14 م 13 مجمع، ج 3 ص 24 م 12

9- مجمع، ج 3 ص 371 م 156

تصرف ظالمانه در مال یتیمان

1- یکی از گناهان کبیره، خوردن ظالمانه مال یتیم است. (1)

2- جایز نیست که هزینه عزاداری میت را از سهم کودک یتیم او بر دارند. (2)

3- تصرف در ملک میتی که وارثش کودک است، بودن اجازه ولی کودک حرام بوده و نماز در آن باطل است. (3)

4- نشستن و خوابیدن و کارهایی مانند اینها در زمین وسیعی که متعلق به کودک است جایز می باشد. (4)

5- نماز خواندن در زمینهایی که اجتناب از آنها برای مردم مشکل یا غیر ممکن است جایز می باشد، هر چند مالکین این زمینها کودک باشند. (5)

6- وضو گرفتن یا استفاده های دیگر مثل نوشیدن آب از نهرهای بزرگ که مالک آنها کودک است، در صورتی که رسم و عادت مردم استفاده از آنها باشد جایز است. (6)

*****

1- منهاج، ج 1 ص 12 م 29

2- ت.گ،

ص 484 م 2825 ت. خ، ص 493 م 2823.

3- ت.خ، ص 157 م 886 ت. گ، ص 155 م 886

4- منهاج، ج 1 ص 41 م 103

5- عروه، ج 1 ص 582 م 17 منهاج، ج 1 ص 152 م 47

6- تحریر، ج 1 ص 26 م 7 ت.خ، ص 45 م 277

وقف بر اولاد

1- وقف کردن چیزی بر فرزند، هر چند کودک خردسالی باشد، صحیح است ولی وقف بر فرزند که هنوز به دنیا نیامده به تنهایی صحیح نیست (1)

2- وقف کردن چیزی بر جنین (بچه در شکم مادر) همراه کسانی که موجودند؛ به طور مشترک صحیح است، مثلاً سه فرزند به دنیا آمده دارد. و یکی در شکم مادر، و خانه خود را وقف چهار فرزندش می کند. (2)

3- کتاب، قرآن یا دعایی را که انسان از زکات خریده است می تواند بر فرزندان و یا بر هر کسی که نفقه اش بر او واجب است وقف کند. (3)

4- وقف کردن مغازه یا شبانی که شخص از راه زکات خریده است، بر افراد واجب النفقه خود بدین منظور که درآمدش به مصرف آنها برسد، جایز نیست.

5- ملکی را که پدر وقف بر فرزندان نابالغش می کند، اگر در دست خودش باشد نیازی به تحویل گرفتن جدیدی ندارد. و همین که در دست او که ولی کودک است می باشد کافی است. (4)

6- اگر پدر در صیغه وقف، گفته باشد:.

همه فرزندان، اعم از دختر و پسر را به طور مشترک در بر می گیرد. (5)

*****

1-مجمع، ج 2 ص 351 م 1007 تحرير، ج 2 ص 70 م 35 ت. گ، ص 458 م 2692

2- مجمع،

ج 2 ص 70 م 35 ت خ، ص 465 ت. گ، ص 458 م 2692

3- عروه، ج 2 ص 346 العشرون.

4- منهاج، ج 2 ص 253 م 1108 ت خ، ص 465 م 2689 ت. گ، ص 457 م 2689

5- منهاج، ج 2 ص 264 م 1160 تحریر، ج 2 ص 72 م 46

حکم قذف بر کودک و قذف او بر دیگران

حدود

حدود جمع حد است و حد کیفری است که از سوی خداوند برای برخی از جرایم مقرر شده است که توسط حاکم شرع اجرا می شود و این مربوط به افراد بالغ و عاقل است و هیچ حدی بر کودک جاری نمی شود. (1)

حد قذف (ناسزاگویی)

1- اگر پدری فرزندش را قذف کند؛ یعنی نسبت زنا یا لواط به او بدهد، حد بر او جاری نمی شود؛ ولی حاکم ث شرع او را تعزیرش می کند و تعزیرش به خاطر حرام بودن قذف است، نه به خاطر فرزند. (2)

2- جد به منزله پدر است، بنابراین اگر پدر بزرگی نوه اش را قذف کند حدی بر او جاری نمی شود، بلکه تعزیر می شود. (3)

3- اگر مادری فرزند خود را قذف کند، حد قذف بر او جاری می شود. (4)

4- چنانچه، کودک، به کسی نسبت زنا یا لواط بدهد، حد بر او جاری نمی شود. (5)

5- اگر تأدیب در کودک ممیزی که دیگری را قذف کرده، اثر دارد، حاکم شرع هر اندازه که صلاح بداند او را تأدیب می کند. (6)

6- اگر کسی دختر یا پسر نابالغی را قذف کند، تعزیر می شود. (7)

*****

1- تکمله، ص 32 م 135

2- تحریر، ج 2 ص 475 م 5

3- تحریر، ج 2 ص 475 م 5

4- تحریر، ج

2 ص 475 م 5

5- تحریر، ج 2 ص 474 م 1 تکمله، ص 43 م 201

6- تحریر، ج 2 ص 474 م 1

7- تحریر، ج 2 ص 474 م 3

حکم سرقت کودک و بوسیدن او

1- اگر کودکی دزدی کند، حد سرقت بر او جاری نمی شود. (1)

2- اعتراف کودک به دزدی موجب حد نیست و دستش بریده نمی شود. هر چند قائل باشیم که دزدی کودک نیز موجب قطع دست اوست. (2)

3- اگر کودکی دزدی کند؛ حاکم شرع هر قدر مصلحت بداند او را تأدیب می کند هر چند تا پنج بار یا بیشتر، دزدی را تکرار کرده باشد. (3)

4- اگر پدری، از مال فرزند بدزد، دستش قطع نمی شود (4)

5- مادری که، از مال فرزند خود بدزد، در صورت وجود سایر شرایط، حد سرقت بر او جاری می شود. (5)

بوسیدن پسر و دختر نابالغ

اگر کسی دختر بچه یا پسر بچه ای را از روی شهوت ببوسد، باید به مقداری که حاکم مصلحت می داند، تعزیر شود، ولی احتیاط آن است که در تعزیرش 99 ضربه شلاق به او بزنند. (6)

*****

1- تکمله، ص 47 السرقه تحریر، ج 2 ص 482 م 1

2- تکمله، ص 50 م 238 تحریر، ج 2 ص 488 م 2

3- تحریر، ج 2 ص 482 م 1

4- تحریر، ج 2 ص 282 م 1 تکمله، ص 49 ص 232

5- تحریر، ج 2 ص 482 م 1

6- تحریر، ج 2 ص 470 م 7

حکم جنایات کودک

1- اگر کودکی مرتکب قتل شود، قصاص نمی گردد، خواه کودکی را بکشد یا بالغی را، بلکه عاقله او باید دیه ی مقتول را بپردازند. (1)

2- اگر شخص بالغی با همدستی کودکی، فردی را بکشند، کودک قصاص نمی شود، بلکه اگر اولیای مقتول بخواهند، شخص بالغ را قصاص کنند؛ باید نیمی از دیه قاتل را از عاقله کودک گرفته و به اولیای بالغ بدهند و سپس او را قصاص کنند؛ و اگر بخواهند از قاتل دیه بگیرند، عاقله کودک باید نصف دیه مقتول را بپردازند. (2)

3- همچنان که کودک به خاطر قتل کسی قصاص نمی گردد، اگر جنایتی بر اعضای شخصی وارد کند، قصاص نمی شود. (3)

4- جنایاتی که کودک بر کسی وارد می کند، یا بر خودش وارد می شود، اگر تشخیص داده شود که ولیش و یا شخص دیگری سبب آن است، سبب جنایت، ضامن است. (4)

5- اگر کسی توسط کودک، مورد جنایت قرار بگیرد، و مدعی شود که ولی طفل از جنایت با خبر بوده است، و ولی کودک انکار کند، آن شخص

می تواند ولی طفل را بر بی اطلاعی او از جنایت قسم دهد. (5)

قصاص عضو

1- همانگونه که کودک به خاطر کشتن کسی قصاص نمی شود، با بریدن عضو بدن کسی نیز قصاص نمی گردد. (6)

2- همانگونه که پدر به خاطر کشتن فرزند قصاص نمی شود، اگر جنایتی بر اعضای فرزندش وارد کند نیز قصاص نمی شود. (7)

*****

1- ت.خ، ص 488 م 2806 تکمله، ص 78 الشرط الرابع تحریر، ج 2 ص 522 الشرط الرابع.

2- تکمله، ص 69 م 37

3- تکمله، ص 91 م 157

4- مجمع، ج 3 ص 269 م 147

5- مجمع، ج 3 ص 270 م 150

6- تحریر، ج 2 ص 540 م 2

7- تحریر، ج 2 ص 540 م 2 تکمله، ص 91 م 157

دیه کودک و ملکیت او نسبت به دیه

اشاره

دیه کودک با افراد بالغ تفاوتی ندارد، چه در دیه قتل چه در اعضاء یا جراحات و در اینجا به برخی احکام موردنیاز بسنده می کنیم.

مو

1- اگر کسی، کاری کند که تمام موی سر پسری بریزد و دیگر نروید، چه کم پشت باشد و چه پر پشت، باید دیه کامل بپردازد؛ و اگر موی سر او

دوباره بروید، باید ارش آن را بپردازد. (1)

2- اگر کسی کاری کند که موی سر دختر بچه ای بریزد و دیگر نروید، باید دیه کامل او را بپردازد؛ و اگر دوباره بروید، باید مهریه ای مانند مهریه زنان همتراز او را بدهد. (2)

دندان

1- اگر کسی دندان کودکی را بکند و یا بشکند، باید تا مدتی که معمولاً دوباره دندان می روید، صبر کنند، اگر روییید بابت هر دندان، یک شتر دیه بپردازد و اگر دندان نروییید باید قصاص شود. (3)

آسیب و زخم

1- کسی که با جنایتی مانند زدن سیلی، صورت دختر بچه یا پسر بچه ای را سیاه کند، بی آنکه شکستگی یا جراحتی در آن پدید آورد، باید شش دینار به او بپردازد؛ و اگر کبود شود ولی سیاه نگردد، سه دینار؛ و اگر سرخ شود باید یک و نیم دینار بپردازد. (4)

2- همین ضربات را اگر به جاهای دیگر بدن کودک وارد کند، نصف آنچه را گفته شد باید بپردازد. (5)

3- در حکم بالا تفاوتی نیست که محدوده تغییر رنگ، زیاد باشد یا کم، اثرش تا مدتی بماند یا این که زود برطرف شود. (6)

4- اگر ختنه کننده کودک، بیش از حد معمول بریده باشد، ضامن است. (7)

5- اگر بیشتر از حد معمول نبریده باشد، احتیاط واجب آن است که مصالحه کنند. (8)

ملکیت کودک نسبت به دیه

1- در قتل خطایی، والدین حق ندارند دیه ای را که به کودک می رسد ببخشند، و در قتل عمدی باید از قاتل تکفیل مطمئن بگیرند و صبر کنند تا کودک بالغ شده و هرگونه بخواهد تصمیم بگیرد. (9)

2- چنانچه قاتل نتواند در مدتی که برای پرداخت دیه تعیین شده، سهم کودک را بپردازد باید مدت آن را به نحوی تمدید کنند که سهم کودک ضایع

نشده و قاتل هم در تنگنا قرار نگیرد. (10)

3- برای قیم جایز نیست دیه ای را که سهم کودک است ببخشد. (11)

4- در جایز نبودن بخشش دیه، فرقی نیست که کودک فقیر باشد یا غنی. (12)

*****

1- تحریر، ج 2 ص 570 م 1

2- تحریر، ج 2 ص 570 م 1

3- تحریر، ج 2 ص 548 م 37

4- تحریر، ج 2

ص 595 م 4

5- تحریر، ج 2 ص 595 م 4

6- تحریر، ج 2 ص 595 م 4

7- منهاج، ج 2 ص 101 م 425 تحریر، ج 1 ص 584 م 40 ج 2 ص 561 م 5 ت.خ، ص 378 م 2212 ت.گ، ص 377 م 2212

8- ت.خ، ص 378 م 2212

9- مجمع، ج 3 ص 272 م 160

10- مجمع، ج 3 ص 271 م 156

11- مجمع، ج 3 ص 271 م 156

12- مجمع، ج 3 ص 271 م 156

نشانه های بلوغ وتقلید کودک

نشانه های بلوغ

1- بلوغ پسران و دختران با یکی از علامتهای زیر معلوم می شود:

-- روییدن موی زبر بر عانه زیر شکم، بالای عورت.

-- بیرون آمدن منی.

-- تمام شدن پانزده سال قمری در پسران و نه سال قمری در دختران. (1)

2- بجز سن، سایر علایم که در بلوغ گفته شد در پسر و دختر یکسان است. (2)

3- روییدن موی درشت در صورت و پشت لب و روی سینه و زیر بغل و نیز درشت شدن صدا و امثال اینها نشانه بلوغ نیست، ولی اگر انسان از این علایم، به بلوغ یقین کند، بلوغ ثابت می شود. (3)

4- در خارج شدن منی، فرقی نیست که شخص در خواب باشد یا بیداری، با جماع باشد یا احتلام یا غیر آن. (4)

5- چنانچه پسر پیش از رسیدن به پانزده سال محتلم شود، یا موی زبر بر عانه اش بروید بالغ می شود. (5)

عادت ماهانه دختران

1- یکی از علائم بلوغ دختران، دیدن خون حیض است. (6)

2- دختری که یقین داریم نه سالش تمام نشده، اگر خونی ببیند که خصوصیات حیض را دارا باشد، حکم به حیض بودنش نمی شود. (7)

3- خونی که دختر پیش از نه سالگی می بیند:

اگر خون زخم یا چیزی دیگری نباشد، بعید نیست که محکوم به استحاضه باشد (8)

چنانچه خون زخم و امثال آن نباشد، استحاضه است ولی این که همیشه محکوم به استحاضه باشد محل اشکال است (9)

چنانچه معلوم نباشد که خون زخم و دمل و امثال آن است و دختر نیز دارای دمل و زخمی نباشد، بنا بر احتیاط خون استحاضه است. (10)

4- دختری که نمی داند نه سالش تمام شده یا نه،

اگر خونی از او خارج شود که خصوصیات حیض را داشته باشد، آن خون، حیض است و به عنوان علامت بلوغش محسوب می شود. (11)

ادعای نوجوانان بر بلوغ

1- اگر نوجوانی ادعای احتلام کند، هر چند در حدی باشد که احتلامش ممکن باشد، بنا بر احتیاط واجب، حتی.با سوگند دادن او ادعایش ثابت نمی شود. (12)

2- اگر ولی کودک احتمال بدهد کودک، پیش از بلوغ به رشد عقلی رسیده، باید او را آزمایش کند، تا پس از اطمینان از رشدش به محض بلوغ، اموال وی را در اختیارش قرار دهد. (13)

3- اگر غیر از ولی کودک، شخص دیگری پیش از بلوغ کودک، ادعای رشید شدن او را بکند در صورتی که ولیش نیز این احتمال را بدهد، باید او را آزمایش کند. (14)

تقلید کودک

1- در تقلید تبعیت نیست، یعنی افراد خانواده، واجب نیست در تقلید از مجتهد، تابع سرپرست خانواده باشند. (15)

2- تقلید کردن کودک ممیز صحیح است. (16)

3- مجتهدی که کودکی از او تقلید می کند اگر پیش از بلوغ کودک بمیرد، کودک می تواند بر تقلید خودش باقی بماند. (17)

*****

1- عروه ج 1 ص 315 فصل استفتائات، ج 1 ص 126 م 1 تحریر، ج 2 ص 13 م 3 ت.گ، ص 386 م 2260 ت. خ، ص 388 م 2260 منهاج، ج 2 ص 197 کتاب الحجر.

2- تحریر، ج 2 ص 13 م 3

3- ت.گ، ص 386 م 2261 ت.خ، ص 388 م 2261

4- تحرير، ج 2 ص 13 م 3

5- استفتائات، ج 1 ص 126 م 1 تحرير، ج 2 ص 13 م 3

6- منهاج، ج 2 ص 197 کتاب الحجر.

7- عروه، 1 ص 315 فصل و ج 1 ص 316 م 1 ت.گ، ص 73 م 442 ت.خ، ص 73 م 442 تحرير، ج 1

ص 44 منهاج، ج 1 ص 62 الفصل الثانی.

8- تحریر، ج 1 ص 44

9- تحریر، ج 1 ص 56

10- تحریر، ج 1 ص 56

11- ت.خ، ص 74 م 444 ت.گ، ص 73 م 444

12- تحریر، ج 2 ص 52 م 11

13- تحریر، ج 2 ص 17 م 11

14- تحریر، ج 2 ص 17 م 11

15- استفتائات، ج 1 ص 13 م 24

16- منهاج، ج 1 ص 7 م 5

17- منهاج، ج 1 ص 7 م 5

طهارت و غسل و وضو و تخلی کودک

1- زنی که کودکی را نگهداری می کند، می تواند با شرایط زیر در لباس نجس نماز بخواند:

فقط یک دست لباس داشته باشد، یا اگر لباس دیگری دارد، ناچار باشد که همه را بپوشد. (1)

شستن پی در پی لباس و نماز خواندن در لباس پاک، او را در تنگنا و مشقت قرار دهد. (2)

در هر شبانه روز یک بار لباس را آب بکشد. (3)

2- اگر لباسش را روزی یک مرتبه آب نکشد، نمازهایی که در حال نجاست آن لباس خوانده باطل است. (4)

3- این حکم مخصوص نجاست لباس است و در نجاست بدن جاری نیست، بنابراین چنانچه بدنش نجس باشد، باید تطهیر کند. (5)

4- زنی که از کودک نگهداری می کند، چون می خواهد روزی یکبار لباسش را آب بکشد بهتر است، نماز ظهر وعصر را به تأخیر اندازد تا لباس خود را شسته و نماز ظهر و عصر و مغرب و عشاء را با لباس پاک و یا با نجاست کمتری بجا آورد. (6)

5- چیزی که با بول کودک شیر خواری نجس شده باشد، با شرائطی که خواهد آمد با یک بار آب ریختن روی آن

پاک می شود، و نیازی به فشردن ندارد؛ ولی احتیاط مستحب آن است که دوباره آب بریزند؛

شرایط دیگر:

کودک پسر باشد، نه دختر. (7)

غذا خور نشده باشد. (8)

بیش از دو سال نداشته باشد. (9)

شیر زن مسلمان را خورده باشد، نه شیر خوک و یا زن کافر را. (10)

6- تفاوتی نیست که کودک شیرخوار، شیر مادر بخورد یا شیر خشک یا شیر گاو. (11)

7- اگر بین دو سالی که باید شیر بخورد، غذا خور شود، احکام بالا شاملش نمی شود. (12)

8- کودکی که در آستانه بلوغ است، اگر به پاک بودن یا نجس بودن چیزی که در دست اوست خبر دهد، در]؛ صورتی که مورد اطمینان باشد، حرفش پذیرفته می شود. (13)

غسل

1- کودک ممیزی که بر اثر آمیزش جنب شده، اگر غسل جنابت کند، جنابت از او بر طرف شده و پاک می گردد. (14)

2- کسی که در کودکی آمیزش کرده پس از بلوغ واجب است غسل کند. (15)

تماس با خط قرآن کریم

1- کودک، دارای حدث اصغر است، ولی آنچه که بر بالغ حرام است بر او حرام نیست، اما آنچه که بر بالغ شرط است مثل داشتن طهارت برای نماز، برای او نیز شرط است و مانعی ندارد که امکان مس کردن خط

قرآن برای او فراهم آید، مگر در صورتی که مس کتابت قرآن بی احترامی به قرآن محسوب شود. (16)

2- کودک، تکلیف ندارد و در صورتی که میتی را مس کند، می تواند پیش از غسل، خط قرآن و اسم خدا را مس نماید. (17)

3- احتیاط آن است که افراد مکلف سبب مس کلمات قرآن توسط

کودک نشوند، مثلاً دست کودک را گرفته و برخط قرآن بگذارند. (18)

4- امر کردن کودک بی وضو به مس کلمات قرآن بنا بر احتیاط جایز نیست.

5- گذاشتن دست کودک بی وضو بر خط قرآن بنا بر احتیاط واجب جایز نیست (19)

6- دادن قرآن به کودک برای آموزش یا غیر آن جایز می باشد، حتی اگر بدانیم که دست بی وضو بر آن می گذارد. (20)

7- کودک ممیز می تواند با داشتن وضو، خط قرآن را مس کند. (21)

8- جلوگیری کودک بی وضو از مس کلمات قرآن واجب نیست، مگر آنکه بی احترامی به قرآن محسوب شود. (22)

تخلی (23)

1- احتیاط واجب آن است که کودک را هنگام تخلی، رو به قبل یا پشت به قبله ننشاند. (24)

2- اگر کودک خودش هنگام تخلی، رو به قبله یا پشت به قبله بنشیند، جلوگیری از او واجب نیست. (25)

3- کودکانی که هنگام تخلی رو به قبله می نشیند، اولیاء آنها برای تمرین، آنان را از این کار باز دارند. (26)

*****

1- منهاج، ج 1 ص 125 الرابع عروه، ج 1 ص 105 الخامس.

2- عروه، ج 1 ص 105 الخامس.

3- منهاج، ج 1 ص 125 الرابع عروه، ج 1 ص 105 الخامس.

4- عروه، ج 1 ص 105 الخامس.

5- عروه، ج 1 ص 105 الخامس.

6- عروه، ج 1 ص 105 الخامس.

7- ت.خ، ص 29 م 162 ت.گ، ص 29 م 162

8- ت.خ، ص 29 م 162 ت.گ، ص 29 م 162

9- عروه، ج 1 ص 114 م 17

10- ت.گ، ص 29 م 162 عروه، ج 1 ص 7114 م 17

11- عروه، ج 1 ص 30 م 14

12

مجمع، ج 1 ص 114 م 17

13 عروه، ج 1 ص 77 م 13 ت.خ، ص 25 م 148 ت.گ، ص 26 م 148

14 تحریر، ج 1 ص 37 ثانیهما.

15 تحریر، ج 1 ص 37 ثانیهما.

16 مسائل وردود، ص 12 م 27

17 استفتائات، ج 1 ص 78 م 188

18 عروه، ج 1 ص 191 م 15

19- عروه، ج 1 ص 191 م 15

20- عروه، ج 1 ص 191 م 15

21- عروه، ج 1 ص 191 م 15

22- عروه، ج 1 ص 191 م 15 ت.خ، ص 54 م 324 ت.گ، ص 55 م 324

23- تخلی: دفع بول و غایط، قضاء حاجت.

24- ت.خ، ص 12 م 63 ت.گ، ص 14 م 63 عروه. ج 1 ص 168 م 15

25- ت.خ، ص 12 م 63 ت.گ، ص 14 م 63 عروه. ج 1 ص 168 م 15

26- مجمع، ج 1 ص 528 م 57

نماز کودک و شرایط آن

واداشتن به نماز

1- عبادتهای کودک ممیز در صورتی که درست انجام شود مورد قبول شرع بوده و صحیح است. (1)

2- تمرین دادن کودک ممیز بر تمام عبادتها، مستحب است. (2)

3- تمرین دادن کودک ممیز به قضای عبادتهای فوت شده، مستحب است. (3)

4- برای تمرین دادن کودک به عبادات، مستحب است از هفت سالگی بر او سخت بگیرند صحیح است. (4)

5- در تمرین دادن و سخت گیری در عبادات فرقی میان دختر و پسر نیست. (5)

6- پسندیده است که انسان، فرزند خود را پیش از تکلیف یا پس از آن برای نماز از خواب بیدار کند، مگر آنکه به خاطر بیماری یا عذر دیگری باعث آزار یا زیان فرزند شود. (6)

7- اگر بیدار نکردن افراد از خانواده برای نماز، باعث سهل انگاری و سبک شمردن نماز باشد، باید آنها را بیدار کنند. (7)

8- نماز پسر بچه مثل نماز مرد، و نماز دختر بچه مثل نماز زن است، مثلاً همانگونه که مردان باید حمد و سوره نمازهای صبح و مغرب و عشا را بلند بخوانند، پسر بچه نیز باید بلند بخواند. (8)

مکان نماز گزار

1- برای زن، مکروه است که هنگام نماز، بدون وجود حائل یا ده ذراع (9) فاصله، جلوتر از مرد باشد، خواه هر دو نابالغ باشند، یا یکی بالغ و دیگری نابالغ. (10)

لباس نماز گزار

1- اگر پسر بچه در حال نماز لباس حریر بر تن داشته باشد، نمازش باطل است. (11)

2- اگر پسر بچه در حال نماز، طلا بر تن داشته باشد، بنابراحتیاط واجب نمازش باطل است. (12)

3- پوشش دختر بچه در حال نماز، مانند پوشش زنان بالغ است؛ پوشاندن سر و گردن بر او لازم نیست. (13)

4- مستحب است که موهای دختر بچه را در حال نماز بپوشانند. (14)

اذان و اقامه

1 هر چند گفتن اذان و اقامه برای کودک نیز مستحب است؛ ولی برای نماز جماعت افراد بالغ کفایت نمی کند. (15)

*****

1 -عروه، ج 1 ص 191 م 15 و ص 714 م 35 مجمع، ج 1 ص 191 م 266 و ج 2 ص 53 م 127 عروه، ج 2 ص 217 م 2 منهاج، ج 1 ص 212 م 238

2- عروه، ج 1 ص 714 م 35 ت.گ، ص 243 م 1398 ت.خ، ص 246 م 1398 عروه. ج 1 ص 217 م 2

3- عروه، ج 2 ص 714 م 35 ت.گ، ص 243 م 1398 ت.خ، ص 246 م 1398

4- عروه، ج 2 ص 217 م 2

5- عروه، ج 2 ص 217 م 51

6- مجمع، ج 1 ص 527 م 51

7- استفتائات، ج 1 ص 133 م 25

8- عروه، ج 1 ص 702 م 17

9- ذراع = از آرنج تا نوک انگشتان دست انسان، دو ذراع تقریباً پنج متر است.

10- تحریر ج 1 ص 148 م 8

11- عروه، ج 1 ص 567 م 40 منهاج، ج 1 ص 149 م 35

12- عروه، ج 1 ص 563 م 2 عروه، ج 1 ص

742 م 36

13- تحریر، ج 1 ص 142 م 5 منهاج، ج 1 ص 146 م 22 عروه، ج 1 ص 552 م 8

14- عروه، ج 1 ص 574

15- عروه، ج 1 ص 608 فصل 17

حضور کودک در نماز جماعت و جمعه

1- بر پایی نماز جماعت توسط کودکان برای تمرین آنان مانعی ندارد. (1)

2- امامت جماعت کودک برای افراد بالغ صحیح نیست. (2)

3- با اقتدای کودک ممیز به مرد بالغی که واجد الشرایط امامت جماعت است، جماعت برقرار شده و صحیح است. (3)

4- نماز جمعه کودک شرعاً پذیرفته است. (4)

5- کودک نابالغ نمی تواند امام جمعه باشد. (5)

6- ایستادن کودک ممیز در صف جماعت اگر طوری باشد که اتصال افراد فقط با او باشد، تا زمانی که باطل بودن نمازش معلوم نباشد جماعت اشکالی ندارد. (6)

7- قرار دادن کودک در صف اول نماز جماعت مکروه است، هر چند کودک ممیز باشد. (7)

8- فاصله ای که از ایستادن یک طفل در صف جماعت ایجاد می شود، به حدی نیست که اتصال دیگران را به هم بزنند. (8)

*****

1- منهاج، ج 1 ص 228 الفصل الثالث عروه، ج 1 ص 799 م 10

2- تحریر، ج 1 ص 274

3- مسائل وردود، ص 36 م 112 عروه، ج 1 ص 766 م 8

4- تحریر، ج 1 ص 237 م 2

5- تحریر، ج 1 ص 239 م فروع الاول.

6- عروه، ج 1 ص 782 م 22

7- عروه، ج 1 ص 809 م 18

8- ت.گ، ص 247 م 1426

نماز کودک در سفر و حضور او در مسجد

1- کودک نابالغ اگر بخواهد در سفری که قصد ماندن ده روز را نکرده، نماز بخواند باید نمازش را شکسته بخواند. (1)

2- وطن فرزند، همان وطن پدر و مادر اوست؛ مگر آنه پس از بلوغ، از وطن پدر و مادرش اعراض کرده و وطن دیگری را برای خود برگزیند.

در این حکم تفاوتی نیست که آن وطن، وطن اصلی

والدین و محل تولد فرزند باشد، یا اینکه پدر و مادر، پیش از بلوغ فرزند، وطن جدیدی را برگزیده باشند و سپس فرزند بالغ شود. (2)

3- پس از بلوغ فرزند، اگر پدر و مادرش از وطن اصلی خود اعراض کرده و وطن جدیدی را برگزینند، فرزند تابع آنان نیست مگر این که خودش قصد کند که آنجا را وطن قرار دهد. (3)

4- کسی که در زندگی قدرت تصمیم گیری ندارد، در قرار دادن وطن، تابع کسی است که در زندگی او تصمیم می گیرد، و در این جهت، میان کودک و بزرگسال فرقی نیست، چه بسا کودکی که تابع نیست و بسا بالغی که تابع است. (4)

5- ملاک تبعیت فرزند از پدر و مادر در وطن جدید، این است که فرزند، از خود استقلالی در انتخاب محل زندگی نداشته و عرفاً تابع پدر و مادر حساب شود، خواه بالغ باشد یا نباشد. (5)

6- اگر کودک در شهری متولد شده و بزرگ شده آنجا باشد، آن شهر وطن او حساب می شود. (6)

7- اگر به جهت انتقال پدر از شهری به شهری، کودک نیز از محل تولد به شهر دیگری برود هیچ یک از این شهرها وطن او نیست تا خودش پس از بلوغ جایی را به عنوان وطن انتخاب نماید. (7)

کودک و مسجد (8)

1- راه دادن کودک به مسجد مکروه است. (9)

2- فراهم کردن زمینه ورود کودکان به مسجد مکروه است. (10)

تلاوت آیه سجده

1 در صورتی که آیه سجده از کودکی شنیده شود که قصد تلاوت قرآن داشته باشد بر شنونده واجب است سجده کند. (11)

*****

1- عروه، ج

2 ص 114 م 11 عروه، ج 2 ص 148 م 17

2- عروه، ج 2 ص 142 م 3

3- عروه، ج 2 ص 142 م 3

4- تحریر، ج 1 ص 258 م 3

5- عروه، ج 2 ص 142 م 3

6- استفتائات، ج 1 ص 265 م 431 و 432

7- استفتائات، ج 1 ص 265 م 431 و 432

8- این حکم مربوط به کودکانی است که احترام مسجد را نگه نمی دارند یا مزاحم نمازگزاران هستند یا ممکن است سبب نجس شدن مسجد شوند ولی کودکانی که برای نماز خواندن می آیند، مکروه نیست.

9- ت.خ، ص 163 م 924 ت.گ، ص 162 م 924

10- عروه، ج 1 ص 600 س 15

11- عروه، ج 1 ص 685 م 9

واداشتن به روزه و کودکی که در ماه رمضان بالغ می شود

واداشتن به روزه

1- روزه گرفتن کودک نیز مانند دیگر عبادتهای او صحیح است. (1)

2- مستحب است کودک ممیز را به روزه گرفتن تمرین داده، بلکه در سن هفت سالگی بر او سخت گیری کنند، در این حکم، دختر و پسر یکسانند. (2)

3- سخت گیری در روزه کودک زمانی مستحب است که کودک بتواند سه روز پی در پی روزه بگیرد. (3)

بلوغ در ماه رمضان

کودکی که در ماه رمضان بالغ می شود

اگر پیش از طلوع فجر یا همزمان با آن بالغ شود، باید روزه بگیرد. (4)

اگر نمی داند که پیش از طلوع فجر بالغ شده، یا پس از آن، در صورتی که زمان هیچکدام را نمی داند، قضا واجب نیست و اگر فقط ساعت بلوغ را نمی داند، قضا واجب نیست و اگر ساعت طلوع فجر را نمی داند، اینگونه که می داند در فلان ساعت بالغ شده ولی نمی داند، آیا فجر طلوع کرده بوده یا نه. احتیاط واجب آن است که اگر روزه آن روز را نگرفته قضا کند. (5)

اگر در بین روز بالغ شود، هر چند کاری که روزه را باطل می کند، انجام نداده باشد روزه بر او واجب نیست. (6) ولی برای رعایت ادب، مستحب است از کاری که روزه را باطل می کند، خودداری کند. (7)

*****

1- عروه، ج 2 ص 217 م 2 منهاج، ج 1 ص 292 م 65

2- عروه، ج 2 ص 217 م 2

3- عروه، ج 2 ص 217 م 2

4- استفتائات، ج 1 ص 329 م 78 ت.خ، ص 270 م 1571 عروه، ج 2 ص 218 تحریر، ج 1 ص 294 م 3

5- عروه، ج 2 ص 228

6- عروه، ج 2 ص

7- عروه، ج 2 ص 245 الخامس.

روزه دختران در آغاز بلوغ و قضای آن

1- اگر روزه برای دختر نه سال مشقت و حرج داشته باشد، می تواند افطار کند، ولی چنانچه بعداً برایش ممکن شد، احتیاط لازم آن است که قضا نماید. (1)

2- دختری که به حد بلوغ رسیده ولی به خاطر ضعف بنیه نمی تواند روزه بگیرد و پس از ماه رمضان هم نمی تواند قضا کند:

باید هر وقت توانست روزه را قضا کند.

اگر قضای آن را تا رمضان بعد به تأخیر اندازد، باید برای هر روز یک مد طعام به فقیر بدهد، مگر آنکه به خاطر عذری تأخیر کرده باشد، و پس از آن اگر تأخیر شد، کفاره بر عهده او نیست. (2)

3- اگر دختر نه سال به حساب این که نمی تواند روزه بگیرد، روزه اش را افطار کند، در صورتی که تعداد روزه های فوت شده اش را فراموش کرده باشد، هر مقداری را که یقین دارد، پس از بلوغ روزه نگرفته است، باید قضا نماید و در این فرض کفاره بر او واجب نیست. (3)

قضای روزه

1- نوجوانی که نمی دانسته میزان بلوغ، سال قمری است و سال شمسی را میزان بلوغ خود قرار داده و به حساب این که بالغ نیست روزه نگرفته، پس از آنکه برایش معلوم شده که به حساب سال قمری، بالغ بوده، کفاره بر او واجب نیست، ولی روزه هایی را که نگرفته باید بگیرد. (4)

2- اگر پسری به حساب اینکه، پانزده سال شمسی میزان بلوغ است روزه نگرفته باشد و بعد بفهمد که سال قمری ملاک است، چنانچه سهل انگاری در سؤال و تحقیق کرده باشد، قضا و کفاره روزه هایی را که نگرفته بر او واجب است. (5)

*****

1- مجمع، ج 1 ص

270 م 33

2- استفتائات، ج 1 ص 333 م 88

3- استفتائات، ج 1 ص 328 م 76.

4- مجمع، ج 1 ص 270 م 34

5- استفتائات، ج 1 ص 315 م 36.

قضای عبادت پدر و مادر

1- نماز و روزه های قضا شده میت بر عهده پسر بزرگ اوست. (1)

2- منظور از پسر بزرگ میت، پسری است که هنگام مرگ او از همه بزرگتر است، هر چند بالغ نباشد. (2)

3- قضای نماز و روزه هایی بر پسر بزرگ واجب است که میت می توانسته آنها را قضا کند و قضا نکرده است. (3)

4- احتیاط واجب آن است که پسر بزرگ، قضای عبادتهایی را که پدر یا مادرش عمداً ترک کرده اند بجا آورد. (4)

5- تفاوتی نیست که عبادتهای پدر و مادر پیش از تولد پسر بزرگش فوت شده باشد یا پس از آن. (5)

6- اگر پسر بزرگتر نداند که چه مقدار از نماز و روزه های پدرش یا مادرش قضا شده، هر اندازه که یقین دارد باید انجام دهد. (6)

7- هر چند که پدر قدرت تشخیص اوقات نماز را نداشته و نجس و پاکی را از هم تمیز نمی داده ولی اگر به حد دیوانگی نرسیده بوده، قضای نمازهای فوت شده اش از گردن پسر بزرگش برداشته نمی شود. (7)

اعتکاف

1- اعتکاف کودک ممیز صحیح است. (8)

*****

1- استفتائات، ج 1 ص 190 م 228 ت.گ، ص 292 م 1721 منهاج، ج 1 ص 139 الفضل الاول تحرير، ج 1 ص 229 م 1 عروه، ج 1 ص 514

2- عروه، ج 1 ص 755 فصل 44

3- ت.خ، ص 246 م 1399

4- منهاج، ج 1 ص 213 م 245

5- استفتائات، ج 1 ص 187 م 219.

6- استفتائات، ج 1 ص 189 م 225.

7- استفتائات، ج 1 ص 187 م 219.

8- عروه، ج 2 ص 254 م 27 تحرير، ج 1 ص 306 م

.1

کودک و امر به معروف و نهی از منکر

1- امر به معروف و نهی از منکر بر کودک واجب نیست، گرچه ممیز بوده و در آستانه بلوغ باشد. (1)

2- بر مکلف واجب نیست کودک را امر به معروف و نهی از منکر کند ولی اگر منکر به گونه ای است که شارع مقدس وجود آن را به طور کلی در جامعه ممنوع دانسته، بر مکلف واجب است از ایجاد آن منکر در جامعه، حتی اگر از ناحیه کودک باشد جلوگیری کند. (2)

3- تمرین و عادت دادن کودک ممیز به اخلاق و رفتار پسندیده و نیکو، مستحب است. (3)

4- جلوگیری کودک از انجام کارهای زیر بر ولی او واجب است:

سخن چینی و مانند آن. (4)

خوردن مواد مست کننده. (5)

کارهایی که باعث زیان خودش یا زیان دیگران است. (6)

کارهایی که از نظر دین مقدس اسلام، وجود آنها در جامعه ممنوع است؛ مانند:

زنا، لواط، غیبت و غنا. (7)

5- کودکی که در کوچه ها بازی کرده و برای مردم ایجاد مزاحمت می کند، افراد بالغ می توانند، به طوری که خودشان مرتکب گناه نشوند از او جلوگیری کنند. (8)

6- زدن کودک برای امر به معروف و نهی از منکر به مقداری که دیه واجب نشود، جایز است. (9)

7- بر اولیاء واجب نیست کودک را از پوشیدن لباس حریر و طلا و امثال آن که بر بالغین حرام است بازدارند؛ ولی بهتر است از او جلوگیری کنند.

(10)

8- باز داشتن کودک از خوردن و نوشیدن چیزهایی که نجس شده اند بر اولیاء واجب نیست. (11)

9- پدر تا زمانی که احتمال تأثیر می دهد باید فرزندش را به انجام واجبات و ترک محرمات

هرگونه که صلاح بداند عمل کند، خواه با موعظه و نصیحت یا تهدید یا به گونه ای دیگر باشد. (12)

10- در صورتی که پدر وظیفه شرعی خود را در امر به معروف و نهی از منکر نسبت به فرزندانش انجام دهد ودر آنان تأثیر نکند، پدر گناهکار نیست.

11- پدر و پدر بزرگ که شرعاً موظف به تربیت اولاد و تمرین آنها به عبادات می باشند، لازم است آنها را برای نماز از خواب بیدار کنند. (13)

*****

1- تحریر، ج 1 ص 475 م 21

2- تحریر، ج 1 ص 475 م 21

3- ت.گ، ص 243 م 1389

4- منهاج، ج 1 ص 213 م 239

5- منهاج، ج 1 ص 213 م 239 عروه، ج 1 ص 93 م 33

6- منهاج، ج 1 ص 213 م 239 عروه، ج 1 ص 742 م 36 ت.گ، ص 243 م 1398

7- منهاج، ج 1 ص 213 م 239 عروه، ج 1 ص 742 م 36 ت.گ، ص 243 م 1398

8- مجمع، ج 1 ص 529 م 61

9- مجمع، ج 3 ص 266 م 138

10- عروه، ج 1 ص 742 م 36

11- مجمع، ج 1 ص 519 م 20

12- مجمع، ج 1 ص 519 م 20

13- مجمع، ج 1 ص 526 م 49

کودک و جهاد

1- رفتن به جبهه جهاد بر کودک واجب نیست، هر چند با اجازه ولی شرعی باشد، اگر چه جبهه نیاز به نیرو داشته باشد. (1)

2- در صورتی که رفتن به جبهه واجب نباشد، و رفتن انسان موجب آزار پدر و مادرش شود، باید رضایت ایشان را جلب کند. (2)

3- تا زمانی که جبهه ها به نیرو نیاز دارند،

رفتن به جبهه بر بالغین واجب است و رضایت پدر و مادر شرط نیست. (3)

*****

1- استفتائات، ج 1 ص 494 م 10

2- استفتائات، ج 1 ص 498 م 23

3- استفتائات، ج 1 ص 494 م 10

مرگ کودک و احکام آن

مقدمه

کودک مسلمانی که د ر آستانه مرگ قرار گرفته و از دنیا می رود دارای احکامی است که در زیر از نظرتان می گذرد:

1- تشریفات 2- غسل 3- کفن و دفن 4- نماز میت 5- تسلی دادن فرزند مرده 6- نبش قبر کودک

مرگ فرزند

1- مستحب است انسان در مرگ خویشان بویژه فرزند صبر کند. (1)

2- مستحب است انسان در مصیبتها به ویژه مرگ فرزند، پیامبران و امامان (ع) و صالحان را الگوی خود قرار داده و صبر کند و از خداوند اجر و مزد بخواهد. (2)

3- مردی که در مرگ فرزندش گریبان چاک زند، باید کفاره ای معادل کفاره قسم بپردازد. (3) یعنی یک به بنده آزاد کند، یا ده مسکین را یک وعده غذا بدهد یا به آنها لباس بدهد و در صورتی که نتواند، هیچیک از این سه مورد را انجام دهد، باید سه روز روزه بگیرد. (4)

4- در وجوب کفاره، فرقی میان فرزند پسر و دختر نیست. (5)

5- چنانچه مردی در مرگ نوه خود گریبان چاک زند، اگر نوه پسری او باشد، بنا بر احتیاط واجب باید کفاره بدهد، ولی اگر نوه دختری وی باشد، کفار

واجب نیست، هر چند احتیاط مستحب است کفاره بدهد. (6)

6- بر مادری که در مرگ فرزند خود گریبان چاک زند، کفاره ای نیست. (7)

7- بر پدری که در مرگ فرزندش صورت خود را چنگ بزند و زخم کند، یا موی خود را بکشد و یا بر غیر فرزند.و همسرش جامه چاک زند، کفاره ای نیست. (8)

8- چنانچه زنی در مرگ نوه خود صورتش را چنگ بزند و زخم کند، اگر نوه پسری او باشد،

بنا بر احتیاط واجب باید کفاره بدهد ولی اگر نوه دختری او باشد، کفاره واجب نیست، هر چند احتیاط مستحب است که کفاره بدهد. (9)

تشریفات

کودک مسلمانی که در حال جان دادن (مرگ) است. باید او را به طرف قبله بخوابانند به طوری که اگر بنشیند رو به قبله باشد. (10)

غسل

1- اگر کودک مسلمانی از دنیا برود، غسل دادن جسدش واجب است. (11)

2- زمانی که جهاد بر مسلمانان واجب باشد، کودکی که در معرکه جنگ شهید می شود، بی غسل و کفن و با لباس ... دفن می گردد، هر چند شیر خواره باشد. (12)

3- اگر کودک مرده، کمتر از چهار ماه داشته باشد، واجب نیست او را غسل دهند، بلکه باید او را در پارچه ای پیچیده و دفن کنند. (13)

4- مرد می تواند جنازه دختر بچه ای را که بیش از سه سال سن ندارد غسل دهد. (14)

5- زن می تواند جنازه پسر بچه ای را که بیش از سه سال سن ندارد غسل دهد. (15)

کفن و دفن

1- جسد کودک مسلمان را نیز مانند افراد بالغ باید حنوط و کفن و دفن کرد. (16)

2- مکروه است که پدر هنگام دفن فرزندش در قبر او وارد شود، چون ممکن است بی تابی کرده و اجرش ضایع شود. (17)

نماز

1- نماز خواندن بر پیکر کودک میت مسلمان و یا محکوم به اسلام که شش سال تمام دارد، واجب است. (18)

2- خواندن نماز میت بر جنازه کودک کمتر از شش سال واجب نیست. (19)

3- خواندن نماز میت بر جنازه کودکی که شش سالش تمام نشده، رجاءً مانعی ندارد. (20)

4- نماز گزاری که بر پیکر کودک نماز می خواند، پس از تکبیر چهارم بگوید

اللهم اجعله لابویه و لنا سلفا و فرطا و اجراً؛ یعنی خدایا او را برای پدر و مادرش و برای ما پیش فرستاده و ذخیره و اجر قرار ده.

(21)

تسلی دادن فرزند مرده

1- تسلی دادن مصیبت زدگان، یکی از مستحباتی است که بر آن تأکید شده است مخصوصاً تسلی دادن به کسی که فرزندش مرده. (22)

2- چگونگی تسلیت بستگی به نوع مصیبت دارد، مثلاً کسی را که فرزندش مرده اینگونه تسلیت می دهند.چ (23) نبش قبر کودک شکافتن قبر کودک نیز حرام است. (24)

*****

1- ت.گ، ص 11 م 640 ت.خ، ص 108 م 640

2- عروه، ج 1 ص 443 الثالث و الثلاثون.

3- عروه، ج 1 ص 448 م 5 و ج 2 ص 237 س 3 تحریر، ج 1 ص 301 و منها.

4- تحریر، ج 2 ص 126 س 1 عروه، ج 1 ص 448 م 5

5- تحریر، ج 2 ص 126 م 2

6- تحریر، ج 2 ص 126 م 2

7- تحریر، ج 2 ص 126 م 2

8- تحرير، ج 2 ص 126 م 2

9- تحرير، ج 2 ص 126 م 2

10- عروه، ج 1 ص 373 فصل فيما تحرير، ج 1 ص 64 م 2

11- ت.خ، ص 96 م 563

ت.گ، ص 98 م 563

12- عروه، ج 1 ص 386

13- عروه، ج 1 ص 381 تغسیل المیت تحریر، ج 1 ص 65 منهاج، ج 1 ص 98 م 298 ت.خ، ص 96 م 564

14- منهاج، ج 1 ص 82 م 243 ت.گ، ص 98 م 566 ت.خ، ص 97 م 566 عروه، ج 1 ص 383 تحریر، ج 1 ص 68 م 7

15- منهاج، ج 1 ص 82 م 243 ت.گ، ص 98 م 566 ت.خ، ص 97 م 566 عروه، ج 1 ص 383 تحریر، ج 1 ص 68 م 7

16- مجمع، ج 1 ص 113 م 117 عروه، ج 1 ص 414 م 1 تحریر، ج 1 ص 76 منهاج، ج 1 ص 95 م 286

17- عروه، ج 1 ص 445 الثالث منهاج، ج 1 ص 96 م 290

18- ت.خ، ص 101 م 600 ت.گ، ص 102 م 600 منهاج، ج 1 ص 90 الفصل السادس.

19- عروه، ج 1 ص 419 منهاج، ج 1 ص 90 الفصل السادس.

20- ت.خ، ص 101 م 601

21- عروه، ج 1 ص 427 س 13 تحریر، ج 1 ص 82 القول فی کیفیه صلاه المیت.

22- تحریر، ج 1 ص 95

23- تحریر، ج 1 ص 95 م ختام.

24- منهاج، ج 1 ص 96، م 293 عروه ج 1 ص 449 م 6

ارث کودک و احکام آن

ارث برای کودک

1- پس از مگر انسان، لباسها و انگشتر، و قرآن او به طور رایگان به پسر ارشدش هر چند کودک باشد می رسد. (1)

2- اگر میت دارای لباسهای متعددی باشد، تمام آن به پسر بزرگ وی می رسد. (2) 3- منظور از پسر، پسر تنی است، بنابراین اشیائی

که گفته شد، به پسرِ پسر نمی رسد. (3)

4- اگر میت، یک پسر و یک دختر داشته باشد، اشیائی که گفته شد، به پسر می رسد، هر چند سن دختر بیشتر از سن پسر باشد. (4)

5- در صورتی که بزرگترین پسر میت دو نفر هم سن باشند، این اشیاء بین آنها بطور یکسان تقسیم می شود، همچنین است اگر بیش از دو نفر باشند. (5)

6- فرزندان میت، هر چند غیر بالغ باشند، جزو طبقه اول ارث بری هستند. (6)

7- سهم کودک با بزرگترها در ارث، چنانچه همجنس و هم رتبه باشند، تفاوتی ندارد، بنابراین اگر میت دو دختر، یکی بالغ و یکی غیر بالغ داشته باشد، سهم آنها از ارث مساوی است. (7)

تصرف در سهم یتیم

1- اگر کسی بمیرد و دارای فرزند نابالغ باشد، جایز نیست از سهم کودک یتیم‌ش برای عزاداری میت هزینه کنند. (8)

2- توقف برای عزاداری و نماز و ... در منزل آنها در صورتی جایز است که ولی شرعی یتیمان، با در نظر گرفتن مصلحت، به افراد اذن دهد. (9)

3- در صورتی که مصلحت باشد، وارثان بالغ با دیگران می توانند با اجازه ولی شرعی یتیمان، سهم آنها را برای عزاداری اجاره کنند. (10)

4- اگر میت و ارث نابالغ دارد، از بین بردن لباسهای او و بخشیدن آنها به دیگران جایز نیست مگر در صورتی *که نگهداری آنها خطر داشته باشد. (11)

ارث بری از کودک

1- یکی از روابط خویشی که سبب ارث بردن است رابطه پدری، مادری و فرزندی است، پدر و مادر و فرزند و نوه ها هر چند پایین روند، از حیث خویشی در رتبه اول ارث قرار دارند. و پدر بزرگها و مادر بزرگها هر چند بالا روند و نیز برادران و خواهران و اولاد اینها هر چند پائین روند از جهت

خویشی نسبی در رتبه دوم ارث قرار دارند. بنابراین اگر کودکی از دنیا برود و از خودش مالی داشته باشد، اموال او به پدر و مادرش می رسد، و در صورتی که پدر و مادر نداشته باشد، پدر بزرگ و مادر بزرگ و برادران و خواهران وی از او ارث می برند. (12)

2- اگر پدری مخارج زندگی فرزند خود را نپرداخته باشد، بازهم از او ارث می برد، یعنی پرداختن هزینه زندگی فرزند، شرط ارث بری نیست و نپرداختن هزینه زندگی مانع ارث بری نمی باشد. (13)

*****

1- منهاج، ج 2 ص 393 م

1743 تحریر، ج 2 ص 381 م الخامس و 1

2- منهاج، ج 2 ص 393 م 1743.

3- منهاج، ج 2 ص 395 م 1749

4- تحریر، ج 2 ص 381 م الخامس و 1

5- منهاج، ج 2 ص 395 م 1748 تحریر، ج 2 ص 381 م الخامس و 1

6- منهاج، ج 2 ص 395 م 1748 تحریر، ج 2 ص 381 م الخامس و 1

7- تحریر، ج 2 ص 363 موجبات الارث.

8- ت.گ، ص 484 م 2825 ت.خ، ص 493 م 2823

9- مجمع، ج 1 ص 112 م 114

10- مجمع، ج 1 ص 112 م 114

11- مجمع، ج 1 ص 115 م 127

12- تحریر، ج 2 ص 363 موجبات الارث.

13- مجمع، ج 1 ص 557 م 71

وصیت کودک و احکام آن

1- اگر شخصی برای فرزندش وصیتی کند، باید وصیتش نسبت به همه فرزندان به طور یکسان اجرا شود، مگر قرینه ای در میان باشد که برتری بعضی بر بعضی دیگر را برساند. (1)

2- انسان می تواند در بخشش مال، برخی از فرزندان را بر بعضی دیگر برتری دهد ولی این کار کراهت دارد. (2)

3- اگر برتری دادن در بخشش به بعضی از فرزندان باعث تحریک حسادت و کینه سایر فرزندان شده و فتنه برانگیزد حرام است. (3)

4- شخصی که وصیت کرده مقداری از اموالش را به نوه های نابالغ پسریش بدهند، اگر قید نکرده باشد که دختر دو برابر دختر ببرد، باید اموال را بین آنها به طور یکسان تقسیم کنند. (4)

5- اگر یکی از فرزندان خصوصیتی داشته باشد که سزاوار برتری باشد، چنانچه باعث فساد نشود، برتری دادن او در بخشش خوب است. (5)

وصیت کودک

1- وصیت کودک صحیح نیست. (6)

2- وصیت پسر ده ساله در امور خیریه مانند ساختن پل، مدرسه، مسجد جایز و صحیح است. (7)

کودک وصی

1- کودک را به تنهایی نمی توان وصی خود قرار داد ولی او را به همراه فرد بالغی می توان وصی قرار داد. (8)

2- تا زمانی که کودک بالغ نشده، وصی بالغ می تواند به طور مستقل به وصیتهای میت عمل کند، و کودک پس از بلوغش حق ندارد نسبت به کارهایی که شخص بالغ انجام داده اعتراض کند، مگر در جایی که خلاف وصیت میت عمل کرده باشد. (9)

*****

1- منهاج، ج 2 ص 414 م 1820

2- تحریر، ج 2 ص 61 م 22

3- تحریر، ج 2 ص 61 م 22

4- مجمع، ج 2 ص 300 م 857

5- تحریر، ج 2 ص 61 م 22

6- تحریر، ج 2 ص 95 م 12 منهاج، ج 2 ص 228 الاول عروه، ج 2 ص 887 م 10

7- تحریر، ج 2 ص 95 م 12 مجمع، ج 3 ص 22 م 2

8- تحریر، ج 2 ص 102 م 39 منهاج، ج 2 ص 239 م 1052

9- تحریر، ج 2 ص 102 م 39

نذر و عهد و سوگند کودک و چند مساله

1- نذر و عهد کودک منعقد نمی شود، هر چند پسری ده ساله باشد. (1)

2- حجی که با نذر و عهد و سوگند بر انسان واجب می شود، بر کودک واجب نمی شود، چون نذر و عهد و سوگند او منعقد نمی شود. (2)

*****

1- عروه، ج 2 ص 482 فصل 3 تحریر، ج 1 ص 388 م 1

2- عروه، ج 2 ص 482 فصل 3

اسلام و کفر کودک

1- اگر کافری مسلمان شود، فرزند یا نوه نابالغش نیز به تبعیت از او حکم مسلمان را داشته و پاک است. (1)

2- اگر یکی از پدر، مادر، پدر بزرگ یا مادر بزرگ کودکی مسلمان باشد، بچه نیز حکم مسلمان را داشته و پاک است. (2)

3- اگر هیچیک از پدر، مادر، پدر بزرگ یا مادر بزرگ کودکی مسلمان نباشند، کودک نیز تابع آنان است و حکم مسلمان را ندارد. (3)

4- زنازاده ای که یکی از پدر و مادرش مسلمان باشد، تابع پدر یا مادری است که مسلمان است. (4)

5- کافری که مسلمان می شود، فرزندش با چند شرط در مسلمانی و طهارت تابع اوست:

کودک، تحت تکفل او باشد. (5)

ممیز نباشد. (6)

اگر ممیز است اظهار کفر نکند. (7)

در غیر این موارد، تابع پدرش نیست. (8)

در تبعیت فرزند از کافری که مسلمان شده، فرقی نیست که کافر، پدر آن کودک باشد یا جد و یا مادر او. (9)

6- کودکی که در حکم کافر است یعنی والدین و اجداد او کافرند اگر اظهار اسلام کند، اگر ممیز و عاقل بوده وبا آگاهی، اسلام را پذیرفته، مسلمان و پاک است. (10)

7- اگر کودک مرتد شود احکام مرتد بر او

بار نمی شود، هر چند در آستانه بلوغ باشد. (11)

8- چنانچه کودک حرفی بزند که موجب کفر باشد، نمی توان او را مرتد و کافر دانست.012)

9- در صورتی که کودک مرتد شود باید تعزیرش کنند. (13)

و الحمد لله اولا و آخراً

*****

1- عروه، ج 1 ص 142 م 4 الثانی.

2- ت.خ، ص 19 م 109 ت.گ، ص 21 م 109

3 - ت.خ، ص 19 م 109 ت.گ، ص 21 م 109

4- عروه، ج 1 ص 67 س 9

5- عروه، ج 1 ص 142 م 4 الثانی.

6- عروه، ج 1 ص 142 م 4 الثانی.

7- منهاج، ج 1 ص 133 التاسع عروه، ج 1 ص 142 م 4 الثانی ت.خ، ص 35 م 217

8- عروه، ج 1 ص 142 م 4 الثانی.

9- منهاج، ج 1 ص 133 التاسع تحریر، ج 1 ص 131 ثامنها عروه، ج 1 ص 142 م 4 الثانی ت.خ، ص 35 م 217

10- عروه، ج 1 ص 67 س 9 عروه، ج 1 ص 142 م 3

11- تحریر، ج 2 ص 495 م 2

12- تکمله، ص 55 م 268

13- جامع عباسی، ص 424 س 11

کتابشناسی کودک

امام حسین علیه السلام و تربیت فرزند 1

نویسنده: همت بناری علی - منبع: سایت بلاغ

امام حسین علیه السلام و تربیت فرزند 2

نویسنده: همت بناری علی - منبع: سایت بلاغ

امام باقر علیه السلام و تربیت فرزند

نویسنده: همت بناری علی - منبع: سایت بلاغ

امام رضا علیه السلام و تربیت فرزند

نویسنده: همت بناری علی - منبع: سایت بلاغ

امام حسین علیه السلام و تربیت فرزند 1

نویسنده: همت بناری علی - منبع: سایت کتابخانه تبیان

امام حسین علیه السلام و تربیت فرزند 2

نویسنده: همت بناری علی - منبع: سایت کتابخانه تبیان

امام رضا علیه السلام و تربیت فرزند

نویسنده: همت بناری علی - منبع: سایت بلاغ

فرزند سدره المنتهی

نویسنده: ماهنامه موعود شماره 51 - منبع: سایت موعود

من فرزند آخر الزمان فاطمه ام

نویسنده: ماهنامه موعود شماره 54 - منبع: سایت موعود

فرزند لافتی صدای گام هایت را می شنوم

نویسنده: پیمانی میمنت - منبع: سایت موعود

حقوق پدر و مادر و فرزند

نویسنده: عطایی محمدرضا - منبع: سایت بلاغ

اخلاق در خانواده و تربیت فرزند

نویسنده: نجفی یزدی سیدمحمد - منبع: مرکز اطلاع رسانی غدیر

تربیت فرزند

نویسنده: - منبع: سایت بلاغ

رضا فرزند صالح

نویسنده: مهدوی لطف الله - منبع: سایت کتابخانه تبیان

پنجاه روش ساده برای علاقه مند کردن فرزند به مطالعه

نویسنده: زاهلر کتی ای - منبع: مرکز اطلاع رسانی غدیر

انقلاب بزرگ علی علیه السلام و دو فرزند بزرگوارش

نویسنده: - منبع: پایگاه امام علی نت

چرا فرزند نوح از خاندان او نیست؟

نویسنده: مکارم شیرازی ناصر - سبحانی جعفر - منبع: سایت بلاغ

از آیات قرآن استفاده می شود

که عزیر در نظر یهودی ها مانند مسیح در نظر مسیحیان فرزند خدا است مقصود از این فرزندی چیست؟

نویسنده: سبحانی جعفر - منبع: سایت بلاغ

تصویر حرم امام زاده صالح فرزند امام کاظم علیه السلام - تهران

نویسنده: - منبع: صالحین: زندگی و شرح حال صالحین شیعه

آیا مادر مریم نذر کرده بود که فرزند خود را راهب کند؟

نویسنده: مکارم شیرازی ناصر - منبع: پایگاه رسمی دفتر آیت الله مکارم شیرازی

حق پدر بر فرزند

نویسنده: مکارم شیرازی ناصر - منبع: پایگاه رسمی دفتر آیت الله مکارم شیرازی

اسحاق فرزند ابراهیم

نویسنده: - منبع: بعثه مقام معظم رهبری

ادعیه قرآنی دعاهای حضرت زکریا برای درخواست فرزند

نویسنده: - منبع: بعثه مقام معظم رهبری

رضا فرزند صالح

نویسنده: مهدوی لطف الله - منبع: سایت کتابخانه تبیان

رضا فرزند صالح

نویسنده: مهدوی لطف اللّه - منبع: پایگاه مجمع جهانی اهل بیت علیهم السلام

رضا فرزند صالح

نویسنده: مهدوی لطف اللّه - منبع: مرکز جهانی اطلاع رسانی آل البیت علیهم السلام

امام باقر علیه السلام و تربیت فرزند

نویسنده: همت بناری علی - منبع: پایگاه اطلاع رسانی سراسری اسلامی پارسا

جلوه های رفتاری حضرت زهرا سلام اللّه علیها رفتار با فرزند قسمت چهارم

نویسنده: انصاری عذرا - منبع: پایگاه اطلاع رسانی سراسری اسلامی پارسا

جلوه های رفتاری حضرت زهرا سلام اللّه علیها رفتار با فرزند قسمت سوم

نویسنده: انصاری عذرا - منبع: پایگاه اطلاع رسانی سراسری اسلامی پارسا

جلوه های رفتاری حضرت زهرا سلام اللّه علیها رفتار با فرزند قسمت سوم

نویسنده: انصاری عذرا - منبع: پایگاه اطلاع رسانی سراسری اسلامی پارسا

گفتگو با خانم فاطمه السادات میرلوحی فرزند شهید نواب صفوی قسمت سوم

نویسنده: انیسی فریبا - منبع: پایگاه اطلاع رسانی سراسری اسلامی پارسا

حقوق پدر و مادر و فرزند

نویسنده: فیض کاشانی محسن - منبع: کتابخانه

امام باقر علیه السلام و تربیت فرزند

نویسنده: همت بناری علی - منبع: کتابخانه

امام رضا علیه السلام و تربیت فرزند

نویسنده: همت بناری علی - منبع: کتابخانه

آموزه های بنیادین علم اخلاق جلد دوم تربیت فرزند

نویسنده: فتحعلی خانی محمد - منبع: کتابخانه

سکولاریسم غربی؛ فرزند مسیحیت است-چکیده

نویسنده: - - منبع: پایگاه کتابخانه دیجیتالی دید

سکولاریسم غربی؛ فرزند مسیحیت است-متن کامل

نویسنده: - - منبع: پایگاه کتابخانه دیجیتالی دید

اخلاق در خانواده و تربیت فرزند

نویسنده: نجفی یزدی سیدمحمد - منبع: کتابخانه

معما فرزند خوانده

نویسنده: جلیلی بهروز - منبع: مگیران: بهداشت روان

معما فرزند خوانده

نویسنده: جلیلی بهروز - منبع: مگیران: بهداشت روان

تعیین ارتباط بین استعمال سیگار توسط پدر و نسبت جنسیت فرزند

نویسنده: روزبهائی نسرین - نارنجی فرسته - شراره خسروی - عطارها مهتاب - هاشمی معصومه - مومنی اصفهانی جمشید - منبع: مگیران: مجله علمی پژوهشی دانشگاه علوم پزشکی اراک

برادر خوانده یا فرزند خوانده؟!

نویسنده: کردی حبیب اله - علیزاده منیر امیر - منبع: مگیران: ماهنامه فناوری و توسعه صنعت بسته بندی شماره 13

بررسی سلسله مراتب نظام ارزشی نوجوانان

دانش آموز در شیوه های فرزند پروری مختلف

نویسنده: صادقی منصوره السادات - حیدری محمود - منبع: مگیران: ماهنامه خانواده پژوهی شماره 3

مقایسه شیوه ی فرزند

پروری و کارکرد خانواده در خانواده های بد سرپرست، دارای اختلالات رفتاری عادی

نویسنده: صدر السادات سید جلال - شمس اسفند آباد حسن - امامی پور سوزان - منبع: مگیران: مجله دانشگاه علوم پزشکی شهرکرد شماره 26

حسادت کودکان و تولد فرزند

نویسنده: تمنایی فر شیما - منبع: مگیران: ماهنامه کودک شماره 3

تناسب اندام و فرزند 6 تا 12 ساله شما

نویسنده: دلیران فاطمه - منبع: مگیران: ماهنامه کودک شماره 4

مدت ارتباط پدر با فرزند در ایران فقط 20 دقیقه

نویسنده: 0 - منبع: مگیران: ماهنامه کودک شماره 16

اگر فرزند دوم در راه است حتما بخوانید

نویسنده: علیمرادی مهتاب - منبع: مگیران: ماهنامه کودک شماره 24

فرزند در آیینه توصیف پدر، مرشد و مراد

نویسنده: 0 - منبع: مگیران: ماهنامه یاران شماره 12

و این فرزند ناکام

نویسنده: 0 - منبع: مگیران: ماهنامه صنعت حمل و نقل- شماره 257- مهر 1385

دعای مادر در حق فرزند

نویسنده: ذبیحی معصوم - منبع: مگیران: دوماهنامه بشارت سال نهم شماره 53 خرداد و تیر 1385

ارتباط سندرم فرسودگی

شغلی مادران پرستار با مشکلات رفتاری کودکان آنها

نویسنده: حکیم شوشتری میترا - منبع: تازه های علوم شناختی

فرزند در آینه توصیف مادر

منبع: ماهنامه شاهد یاران شماره 17 فروردین 1386

واعظ ماه مبارک رمضان

سال 1369 هجری قمری در مورد آخر الزمان و وظیفه تربیت زن و فرزند و اخبار رسول خدا صلی الله علیه و آله و امیرالمومنین علیه السلام از حوادث آخر الزمان و مجلس روز بیستم تفسیر آیه الذین یتبعون الرسول النبی الامی

نویسنده: حسینی طهرانی محمدحسین - منبع: پایگاه علوم و معارف اسلام مکتوبات خطی علامه طهرانی

درباره مرکز

بسمه تعالی
هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ
آیا کسانی که میدانند و کسانی که نمیدانند یکسانند ؟
سوره زمر/ 9

مقدمه:
موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال 1385 هـ .ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:
موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:
1.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
2.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
3.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...
4.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
5.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
6.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:
1.عمل بر مبنای مجوز های قانونی
2.ارتباط با مراکز هم سو
3.پرهیز از موازی کاری
4.صرفا ارائه محتوای علمی
5.ذکر منابع نشر
بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :
1.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه
2.برگزاری مسابقات کتابخوانی
3.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...
4.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...
5.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com
6.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...
7.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی
8.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...
9.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)
10.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)
11. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در 8 فرمت جهانی:
1.JAVA
2.ANDROID
3.EPUB
4.CHM
5.PDF
6.HTML
7.CHM
8.GHB
و 4 عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :
1.ANDROID
2.IOS

WINDOWS PHONE.3
WINDOWS.4
به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .
درپایان :
از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک 129/34- طبقه اول
وب سایت: www.ghbook.ir
ایمیل: Info@ghbook.ir
تلفن دفتر مرکزی: 03134490125
دفتر تهران: 88318722 ـ 021
بازرگانی و فروش: 09132000109
امور کاربران: 09132000109